

مکتبہ حبیل احمد  
دہلی  
ذخیرہ

(۶۰۱)

ТИПО-ЛИТОГ. В. М. ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ.

# مقامات سیکڑال

ТИПО-ЛИТОГ. В. М. ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نور اهرار الاخبار باسراق شارق مشارق الانوار و طهر نفوسهم  
 عن شوائب ظلمة الانكار و اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شريك له و اشهد ان  
 محمد اعبده الباري و رسوله المختار صلى الله عليه و على آله الاخبار و سلم و ابما كثير شيرا  
 اما بعد صحاييف ضمير طابالباني كه از فيض انوار و آثار مشايخ كبار منور شده اند پويده  
 نباشد كه جمعي از حشمة حيات خاندان حضرت شيخ اشيوخ رئيس ارباب التصوف  
 سلطان لطيفه برهان الحقيقه مرشد اسالكين و سيد العارفين و شرفكم مصطفىين  
 و زين الوارثين لمحققين حضرت بارفعت اعني سيد امير كلان سوحاري المعروف بين  
 الاخلاق مير كلال قدس الله تعالى روجه و نور صرحه از اين فقير التماس ميكرند و ميگفتند كه  
 مرا از براي نتميم از مناقب و جودى از مراتب حضرت بارفعت سيد امير كلان عليه الرحمة  
 و الرضوان چند سخن بر سبيل اختصار بنويسيد از براي آنكه دانستن اين مقدار از لوازم  
 راه مريدان است كه در جميع حالات از مقامات شيخ خود از ابتدا تا انتها و از واروات



و از واردات غیبیه و کمالات قدسیه اللیل و اطراف النهار گذشته است در زمان  
 ایشان از بیان سلسله ایشان واقف باشند که تا سبب مزید اعتقاد طالبان  
 باشد خواستم که بزبان مختار بجز و خطرا خود اقرار کنم و بگویم که ای یاران اعتقاد شما  
 در حق من بطریق تقلید است و اقلید و بمعنی در دست من نیست چندان شیغل بار  
 تکلیف دارم که اوقات من بشغل این تألیف نرسد ناگاه وقت سحرگاهی بود که ندانم  
 و اشاره از حضرت امیر علیه الرحمة و جدامین فقیر قطب الاولیا شیخ الدینا منظر کلمه  
 هی العلیا سلطان عارفان و برهان محققان غواض دریای ملکوت قطع کنند  
 بیدار جبروت اعتراف میر حمزه علیه الرحمة و الرضوان که فرزند امیر کلال بوده اند نور الله مرقدیها  
 و رحم الله عبدا قال آمینا بکوشش من رسید و هم بدین معنی اشاره فرمودند و اهتمام  
 بلیغ بجای آوردند پس من فقیرکم بضاعت ترک عذر گفتم و برین مهمام قیام نمودم و بید  
 سوال تمام رسانیدم از بمن همت همه دوستان انشاء الله تعالی که مقبول همه دلها  
 کرد و هوالمکم للصواب اکنون بدان ای طالب غائب که حضرت سید امیر کلال علیه الرحمة  
 از جمله آن سیدانند که در سبادت ایشان هیچ قصوری نیست هم در حب هم در نسب  
 و بحقیقت سیدان کسریاست که در گفتار و در رفتار متابعت رسول علیه الصلوة  
 و السلام میباشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنین میفرمایند که کل نفی و نفی  
 فتوای و هم چنین فرمودند که حسن الادب پیتر قبح النسب بیست هزار خویش که بیکانه  
 از خدا باشد فدا می یک تن بیکانه کاستن باشد قوله تعالی فانه لبس من اهلک  
 اشارت بهمین معنی دارد و حضرت امیر کلال علیه الرحمة بجهت آنکه وایم الاوقات مسایع  
 شریعت مصطفوی علیه السلام می بودند که ایشان را حضرت خداوند تبارک و تعالی  
 با انواع کرامات و ولایات و خصال حمیده و صفات پسندیده موصوف گردانید که  
 در نجات و صف و اصفان در نمی آید چنانکه منقول است از کبار اصحاب ایشان که روایت



روایت میکنند که والدہ حضرت امیر کلال طیب اللہ تراہا وجعل لجنۃ منواہا یعنی آن وقتیکہ خداوند تبارک و تعالیٰ ای را در وجود بطن موجود کردہ بندہ بود کہ اگر ناگاہ نفہ پشیدہ واقع میشدی در اون من درک باہمت پیدا کشتہ چنانکہ من از ہوس ہوس شدی و مار از خود خیر نماندی چنانکہ ازین قضیہ بسیار واقع میشد بعد از ان مرا معلوم شد کہ این معنی بجا برکت اقدام این فرزند است **طبیعت** نشان آنکہ من فرزند پاکم و پیم پاک مادرم عقیقہ و دلم پاک است و من پاک دارم و طریق ریت راہ بوجہ عقیقہ از راہ پان معلوم کہ در ان وقت کہ حضرت والد ایشان در قریہ منبر کہ فشنہ ساکن می بودہ اند بعد از آمدن از مدینہ منورہ حضرت مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ حضرت سیدانا باجماع از کبر اہل بیت ایشان بدان موضع گذر کردہ اند و در میان حضرت سیدانا و حضرت والد امیر کلال عہد برادری بودہ است و ہر باری کہ حضرت سیدانا بخارا نزول می فرمودہ اند اولاً بایکدیگر ملاقات می کردہ اند بعد از ان بخارامی آمدہ اند و روزی سیدانا با فشنہ آمدہ اند و حضرت سیدنا والد امیر کلال را فرمودہ اند کہ ای برادر شما را حق سبحانہ و تعالیٰ فرزندی کرامت خواهد کرد کہ جهان را سر تا سر خدمت خواهد گرفت زینہارا امیر کلان نام فرما و چون ازین مدت چند سال گذشتہ سیدانا باز بہمان قریہ نزول فرمودہ اند بعد از ملاقات فرمودہ اند کہ ای برادر فرزند خود را پس ما بیارید و چون ای حضرت امیر را بیار و روز حضرت سیدانا امیر را در کنار گرفتہ و دعا نمودند و بیک رواست حضرت امیر در میان کودکان بودند ولی بازی میکردند چون حضرت سیدانا را دیدند فرح حال روانہ شدہ بہ پیش سیدانا آمدہ اند و سلام کردہ اند و حضرت انا ایشان را گرفته بخانہ آمدہ اند و در کنار خود نشاندہ اند و عمامہ مبارک خود را بر داستہ دو ماہ کردہ اند یک نیمہ را بر سر مبارک خود بستہ اند و آن نیمہ دیگر را بر سر حضرت امیر بستہ اند و چون ساعتی بگذشتہ و امیر بپانزی رختہ بودہ بودہ اند کہ حضرت سیدانا فرمودہ اند کہ امیر کلان را



کلان را به نزدیک مایارید و چون این را بسیار و دندان نیمه و سسار را که با ایمر بود بایمه خود  
 برابر کرده اند آن نیمه که بدست ایمر بوده سه شتر زیاده آمده است و بعضی میگفتند که به بار  
 برابر کرده اند و هر باری که برابر میکردن یک شتر زیاده میآید دست چو نیم سید اما اینچنان  
 مسأله کرده اند گفته اند که از ارواح طیبه مثل رحمهم الله همچن معلوم شد که مرتبه او بسیار  
 عالم خواهد شد و از من نیز زیاده خواهد بود و این نظر در شمس و مهتاب است  
 از هجرت **فماست** که روزی والدۀ حضرت کلان ماهی روغن جو سر کرده  
 و در هر یک بنهاده اند یک ماهی از روغن جو سر مانده بوده اند آنرا نیز به نزد حضرت ایمر  
 نهادند حضرت ایمر فکر کرده نخورده اند و با خود میگفتند اند برادر مایاوری کلان بوده اند  
 و لیکن این زیارت خانه کعبه رفته اند و والدۀ حضرت ایمر فرموده اند که چو اتقال  
 نیمه مایید حضرت ایمر فرمودند که من چون بخورم که شما برادر مرا خبر کنید پس فراموشی والد  
 این چند ماهی از روغن جو سر مانده گفتند که اینک نصیب برادر شماست حضرت ایمر  
 فرموده اند که نصیب برادر من باد پس بدید نام من بر برادر خود بدیدم والدۀ ایک فرمودند که  
 برادر شما بخانه کعبه رفته اند شما چگونه میروید ایمر فرمودند شما بخش برادر من را پس بدید  
 نام من برادر من را بدیدم چون والدۀ حضرت ایمر آن نصیب را با ایمر دادند و ایمر گرفته بر فستاد  
 و در همان ساعت باز به کس والدۀ خود در آمده اند والدۀ ایمر فرمودند که روغن جو  
 بار را که دادید ایک فرمودند که برادر من دایم و در همان زمان تاریخ فستاد چون  
 وقتی که برادر ایسان به بخارا رفته اند ملاقات کرده چالی رسیده اند همان روز و همان  
 ساعت بوده است و این واقعه در ایام طفولیت بوده است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 میفرمایند **طبیعت** دولت همه از خداست چون آید که مادر حق هر بنده نظر چون آید که آنرا که  
 خدای دولت خواهد داد که مالک آنست چنانکه بیرون آید **فماست** که حضرت ایمر  
 کلان را تا سال ایک به پانزده رسیده بود که بگو سببش گرفتار مشغول بمبوده اند و لیکن



و لیکن در میان کار جهان در کار عبودیت اند که جدی نبوده است و می گفته اند هر چه حاصل می شود  
 مراد رکنی حاصل می شود و **صلی** هر کار روی در گونا گوی است که طمع عاقل از و خامی است  
 و نوبه نام با نس در ره عشق و کین سعادت همه بد نامی است که چون روز حضرت امیر  
 کلال در میدان بگوشتین گرفتن مشغول میبوده اند چنانکه این تراصفا باطن نبوده است  
 بعینت حضرت امیر مشغول شده اند که جوابا بد که چنین شاید بزرگ در چنین کار بد مشغول  
 بسیارند و با خود با چیزها را حیر کرده بودند و با باری در میان آرند که بناگاه بهمن مردمان را درین  
 بجز خواب باری غلبه می کنند می بینند که عرشا قیامت آشکار شده است و این جماعت می  
 بینند که در لای معصیت افتاده اند و هر چند است و باری می بینند هیچ نوع بیرون نمی توانند  
 بیرون آمدن که بناگاه حضرت امیر را می بینند که رسیده و دستهای ایشان را گرفته و از لای  
 بیرون آورده و چنین می فرمودند که ما چنین کار را از برای چنین جای می کنیم که در مانده را  
 بعنایت حق تعالی بیرون آوریم و دنیا را بد گمان بسیار می بینیم حقارت نظر کنید نظم گرفتار آفتاب  
 که سایه آله در هیچ کس حقارت مکن نگاه دل را با ب صبح صفاده که گفته اند که آینه  
 و است هر دو چشم سودا به که خوابیده که چشم اهل دل بر نوا افشده که افتاده با کس در ره غیبت چنان  
 راه که چون این از خواب بیدار شده اند می بینند که حضرت امیر در پنج پس بدوران کردن مشغول  
 چون امیر به نزدیک ایشان رسید کوششهای ایشان را گرفته گفته اند که ای برادران ما این آدمی  
 گیر بیا از برای آن روز می کنیم که اگر کس در لای معصیت در عرشا قیامت در مانده باشد بعنایت ذوالجلال  
 بیرون براریم و نمی نذر در حق درویش بد گمان و با اعتقاد بسیار می شود و منکر شود چیزی را که حقیقت  
 آنرا ندانند چون آن مردمان انحال را مشاهده کرده اند همه توبه کرده از مردمان راه حق شده اند  
**نقالت** که روزی امیر کلال علیه در حالت مجردی با جمعی اتفاق کرده بودند که با جامه ها  
 خود را پوشیدند و باریان در غما از باغهای متین رفتند و چون جامه ها پاره شدند و جامه ها خشک  
 پیازند حضرت امیر فرمودند که ای باریان بر این خود را بخا و خا و پاش بکنید تا خا نشکند و بر درختان بنشینند و بید



تا شاخها خم نگردد و بر زمین پهن مکنند که تا علف چمن پائین خراب نشود و باران هر جا بر گشتند و کشته  
 ای امیر بس سما چگونه خشک میسازید بعد از آن حضرت امیر فرمودند که من جائه خود را در پشت  
 خود پهن میسازم و بسوی آفتاب میدارم تا وقتی که خشک شود بعد از آن حضرت امیر فرمودند که  
 ای باران من اگر باره از دیوار افتد و یا تسخ درختان بسکند و یا علف چمن پائین خراب  
 شود خداوند این بلغ را چه عذر میگوید و زینهار عمل نامشروع هر چند که خود باشد خوار مدارید که  
 آدمی بجهت خوارداشت گناه بدو رخ میرود از برای آنکه حضرت رسول علیه السلام چنین  
 فرموده اند که لا صغیره مع الاصرار ولا کبیره مع الاستغفار و هم حضرت امیر میفرموده اند که  
 راه خدای تعالی بر کس نمیکشاید مادامی که او تقوی را شعار روزگار خود نمیکرد و این حالت  
 این امر در زمان دست داده بود که هنوز این را حضرت خواجہ محمد بابا پشما بفرزند رسول  
 نکرده بوده اند **فصل** روزی حضرت امیر کلال در قریہ رهنین کلان بگوشتین  
 گرفتن مشغول می بوده اند و خواجہ محمد بابا در سایه دیواری ایستاده اند و مستغرق حال  
 گشته یک از جوانان خواجہ محمد بابا گفته است ای محمد دوم درین مردمانی که همه بیدعت مشغول اند شما  
 چرا منجبر گشته اید حضرت خواجہ محمد بابا فرموده اند که ای باران درین میدان مردیست درین  
 دامگاه صید لیست که بزم کلالان از صحبتی بهره مند خواهند بود و ما منتظر این مردیم بسیار  
 مرغ بلند پرواز است مقامات این را بلند ساخته کردیم خواجہ محمد بابا در همین مقامات  
 بودند که بناگاه حضرت امیر رحیم بر خواجہ افتاد و صید این در گند خواجہ افتاده و عیان  
 اختیار از دست امیر شد و در همان روز ایشان را بفرزندی قبول کرده اند و بعد از این  
 تلخ میچکس حضرت امیر را در معمر که میدان و در باز دارند پست تا وقتی که ایشان  
 در عالم حیات بوده است روزی یک مردی از اصحاب خواجہ محمد بابا پرسیده است «  
 مبدء حال از امیر علیه الرحمه از کرامات اولیا و ولایات ایشان حضرت امیر علیه الرحمه  
 فرموده اند که کرامات اولیا حق و راست است هم بعقل و هم بنقل و از تسلیح طبقات



طبقات بسیار منسوب به محمد الله تعالى عليهم مشهور است و معروف و در روی هیچ شک نیست  
 و هر که اودیده بصیرت نورایان نیست و مقصد این طاعت و اوردن معنی هیچ شکی نیست و در پی  
 قصه زیر حضرت سلیمان بنی بر صلوٰۃ الله علیه و سلام گفته اند که می گفت من تحت بلقیس حاضر  
 گفتم و در پیش شما چشمم برهم زید و حال آنکه می فهمید و و حدیث امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه  
 خود معروف است بر حضرت سالت بنی صلی الله علیه و سلم خطبه می خواندند و میان خطبه گفتند که با  
 اجمل بگوهر بر او بر میان آواز امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و حال آنکه صحابا ایشان ابراق بودند  
 و نه معنی جز کرامت نبوده اگر کسی امکان بوده که اینکرامت هم از مجرب باشد هر که تفضیل و کی باشد  
 میشود مقرر است که هیچ ولی یا نبی برابر نمیشود و رد نیست که باشد جواب این سوال گفتند شاید  
 رحمهم الله تعالی علیهم که هر که اگر اتی درستی میداشتند از اولیا اندلیل معجزه نمیشد علیهم السلام  
 و هر اتی همچنین و گفت از برای آنکه ولی هر چه میباید تصدیق بنی میباید و متابعت نبوت  
 میباید که اگر اینها صادق بقول بودند می نشان ایشان بسبب متابعت ایشان انیکرامت  
 میباید اما این مقدار باید دانست که هیچ وجهی را اولیا بدرجه میباید برابر نمیشود و اتفاق علمای اسلام  
 رحمهم الله علیهم اجمعین و حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه میباید که از کرامت ایشان چنین  
 فرموده که صلوات الله علیه و آله و آله میباید که از کرامت ایشان فرموده که از کرامت ایشان  
 می آید و با اولیا رسیده بلکه آن غمی نیست که انیکرامت طلب کرده است اما آنچه در شکست و خاصه انیکرامت  
 بصلوة و سلام اکنون شاید که انیکرامات از برای اجابت بسبب ظاهری یافتن آب بود و بوقت تشنگی  
 یا راه دراز بریدن بوقت ماندن و غیر اینها یا بد آنچه خلاف عادت خلق بود و در کارها چنانکه منقول است  
 از حضرت امیر کلال علیه السلام که روزی ایشان اتفاق افتاد که بنور بر و نذ چون برب در پیاریدند  
 و بهم از دیار گذشتند ساعتی توقف کردند و حضرت امیر در فکر بودند و بعد از زمانی سر را آوردند  
 و گفتند که ای یاران علی صوفی آمد و حال آنکه علی یکی از خادمان با عقبیده  
 ایشان بوده است و او را در اینجا گذاشته بودند و در خدمت یاران



در خدمت یاران همه تعجب کردند از نیکی که او را در آنجا گذرانسته بوده اند تا گاهی بیند که علی  
صوفی بروی آب چون باد میگذرد که قدم او از نمیکرد و چون بگذشت و به پیش حضرت امیر آمد  
امیر او را عتاب کردند و گفتند که از منزل چه وقت بیرون آید علی صوفی گفتند ای محب دوم مرا  
استیاض شما چنان غالب شده که مرا هیچ اختیاری در خود نبود و من چون خشم بکنشدم خود را در آن  
مقام می بینم و مرا هوای جناب شما چنان مستغرق گردانیده که هیچ از خود خبر نداشته بودم بعد  
از آن حضرت امیر علی احمد فرمودند که همچنان که آمدی باز رو و بر در خدمت باش که ما بیایم علی صوفی  
با شارت حضرت امیر قدم بر روی آب نهد چون باد روانه گردید و همان زمان بخدمت رسید  
آری کسی را که مریدان او را این مرتبه دست دهد تا بداند که کار و مرتبه ایشان چه مقدار و چه مرتبه بوده  
باشد **اصل سب که** حضرت امیر علی احمد بیت پنج سال پوخته نازشام دو کتبه و ازین  
در سوختار میگذارد و اندونماز خفتن را در سگاسی ادا میکرده اند که هیچکس را بر احوال ایشان  
اطلاع نمی بوده است **رابعی** که سکره سویی بخلق شتران ساسی ها که گوشه نشین سوره و سوا  
به زان نبوده حضرت ابیاسی که کس نشناخته از آن کس نشناخته **اصل سب که** روز پنج  
از اهل تصوف بعد از لعل حضرت امیر ازین عالم فانیه بیدین حضرت میر آمده اند بعضی از کتبه و بعضی  
از مدینه منوره و بخارا رسیدند و قریه سوختاری را طلب کرده اند و مردم بخارا فرموده اند شما  
از کجا آمده اید و کرا طلب شما بیدار است گفته اند که ما بیدار حضرت امیر کلال الله ایم تا ایشان را  
در یا بیهم مردم بخارا گفتند حضرت امیر ازین عالم فانیه بدار با تری جنت نموده اند و آن عزیزان  
آه کشیده فرموده اند که بار این مدعا میسر نشد اولاد ایک را در یا بیهم و چون بسوختار آمدند  
و اولاد حضرت امیر را در بخارا از ایک پرسیدند که شما حضرت امیر را چگونه پیدا کردید که حضرت  
هرگز بیدار نموده و کتبه نرفته اند و ایک نیز بچنین فرموده اند که ما هم هرگز بیدار بجایگاه  
نیاورده بودیم و لیکن ما از مریدان حضرت امیریم و تمام مردم مکه و مدینه بیعت با حضرت امیر دارند و مدت  
سی دو سال است که طواف خانه کعبه را در قدم مبارک ایک طواف میکنیم و حج میسکندیم



اما درین وقت و درین سال این نیامد استیاق باحضرت غالب شد بیامیم تا جمال مبارک  
 این دریا بهم آنهم میسر نشد بقیه حضرت امیر رفتند و خاک بر سر میکردند و خبر باد کردند بعلیت  
 خبر بادای همشنان این سر آب کل ۵ و از حقوق صحبت درین میخواستیم بکل ۵ **رایع** **ارو**  
 جو بر سر خاکم گذار کنید در خاک من بدید عبرت نظر کنید ای عاقلان رطب جهان منزل فنا  
 زینحال غافلان جهانرا خبر کنید و از همه اولاد حضرت اسرار جازت گرفته روان کرده اند  
 و آن عزیزان میگفتند اندا بدین معنی که گسر درین ولایت قدر و مرتبه حضرت امیر را نمی دانستند  
 و مرتبه این ترا در ولایت مایه اند و کمال این را مردمان مدینه و مکه میدانند که تا چه غایت  
**علیت** قدر زردار که شایسته قدر جوهر جوهر که قدر کل طویل بداند قدر قنبر را علما **بایع** قدر کل  
 باده پرست و اندک مانگ لالان تنگ رسا دانند ای عجم از بخت معرفت دور **سیرت**  
 درین سیوه که رسا دانند **لقبت** که روز حضرت امیر کلال در معرفت مستغرق گشته  
 بوده اند و قصه مناسک حج بابان بیان میکردند چنانکه حضار مجلس متعجب ماندند و بعضی  
 از منازل خبر میداده اند و آنچه علما را دران اتفاق و اختلافات است بهر بیان میکردند و اندکی  
 دران میان بوده و از خاطر گذرانیده است که حضرت امیر کعبه را که دیده اند که بیان میکنند  
 باید که هر آنچه بیان میکنند وی آنرا دیده باشد چون ساعتی نگذشته بود دست که حضرت امیر  
 آمده اند و دست آن شخص را گرفته اند و گفته اند که ای مادان جسم خود را بکش و بیالانظر کن  
 تا بوی منی چون آنقدر نظر کرده می بیند که خانه کعبه بر سر مبارک حضرت امیر طواف میکند و چون نمود  
 اینحال را متعجبانه کرد و در قدمها این افتاده توبه کرد بعد از آن حضرت امیر فرمودند که ای مادان  
 چون کسر او در خود چیزی نباشد در میان او این است بجز را چیزی نیست تا وقتی که جسم دل کشاده  
 نکرد و تو چیزی را نمی بینی که **بایع** این دید بپوش دولت دیده سوزها را آن دید جهان دیگر روید شود  
 که روزی دل بند که خوش بکشاید در باغ غنک هر چه بود دید شود و این قصه در مسجد آن مرگه خلق  
 الحق منبع رسول الله القول والعمل اعنی خواجہ ابو بکر حفص کمر بخار نور الدین قلعہ مرقدہ و در



شده بوده است که حضرت امیر با جمیع از اصحاب خود در آن مسجد بنشینست بوده اند که چون نزد توبه کرده  
 و از مقبولان راه حق شده **لعل است که** روزی حضرت امیر با جماعته از اصحاب خود  
 ذوق آن شد که بجز از فائض الانوار حضرت بطواف روند چون پاره راه رفتند معلوم شد  
 در همان دشت شیر بیابان بوده است و بر سر راه ایشان استاده و بهیچ وجه دور نمیشد اصحاب  
 بحضور نشسته و چون امیر علیه السلام بدانجا رسید و آنچال را مشاهده کرده اند و آنچال بشیر رسید و کرد  
 بشیر را گرفتند و از راه بیرون آوردند و بماندند و چون اصحاب بگذشتند می بینند که بشیر سر خود را  
 فرو آورده است و بر زمین نهاده چنانکه کسر کمر را تعظیم میکند چون اصحاب مشاهده کرده اند  
 از حضرت امیر سوال کرده اند که این چه حال است که دیدیم حضرت امیر فرموده اند که ای یار  
 بدیند و آگاه باشید که هر که از خدای تبارک و تعالی ترسد بطاهر و نیکو بیاطن خدا عز و جل بهیچ  
 از وی میترساند **علیت** تو هم کردن از حکم او و اینجاست که کردن نه بهیچ حکم تو بهیچ **خبر**  
 بفرستد و او را بود که خدایش نکند یا او را بود که و نیز فرمودند که حضرت باری عزیمه بر آدمی هیچ  
 خدرا میسر نمیکرد و اندک ترسد بلکه آنکه چیزها از آدمی میترسد بشرط آنکه او از خدای عز و جل ترسد  
 و او ایام الاوقات از حضرت حق تعالی ترسان میباشد بودن و آزار خود از همه چیز نگاه میباشد داشتن  
 تا بسبب نجات و در شقا حاصل که **علیت** ترس از خدا و میا زار کس که ره رستگاری  
 همین است بس که و هم حضرت امیر فرمودند که اگر شما را چنان وقع شود که در پست و در پست  
 و در اینجا در چنان به کار باشد و بر هر درختی شاخهای بسیا و بر کهای به شمار باشد و در هر یک  
 مرغ بنشینست با و از بلند و فصیح بگوید که السلام علیک یا ولی الله زمینها رمی باید که در آن پست  
 غه نشوی و ترس حق سبحانه و تعالی را در طاهر و باطن جای دهی و ترس با هر و میفرموده اند که بنده ای  
 از قدر خدای عز و جل چنان ترس باشد که دوزخ را از بهر من فریده اند و گاهی بر رحمت خدا بنشیند  
 باشد و گناه تمام عالم در پیش نظر او هیچ ننماید و اصل در همه کارها خدا ترسی است **علیت** مرغ  
 ایمان را و پر خوی در جاکه مرغ با پر را به پراپیدن خطابست **لعل است که** **علیه السلام**







آورده اند که یا امیر ما گفتیم مرید بگرد که شمارا اجازت نیست و این گفتند که مرشما یا از اجازت  
 یعنی امیر و اشوی و مولانا شمس الدین مرامیر و اشوی را و مقصود ایشان آنکه از اجازت  
 و اشارت امیر علیه السلام این را و فو فی سواد که نگاه حضرت امیر فرمودند که ای برادر امیر و اشوی  
 خود سینه ایشان دروغ نیکو بند و خدمت مولانا شمس الدین بهم دشمنند هم دروغ نخواهند گفتن  
 و ایشان در آینه دل شما خود را مشاهده می بیند و واقع اینست که شما هر دو را از هیچکس اجازت  
 نیست از بهر آنکه حضرت رسول علیه الصلوة و السلام چنین میفرماید که القلب الی القلب قشاید یعنی  
 دل بادل مشاهده میکند و دیگر از حضرت رسول علیه السلام نیز هم منقول است قلب المؤمن مرآت لربی  
 یعنی دل مؤمن آینه مومن است و حضرت رسول علیه السلام چنین فرمودند که کل منفق باعده یعنی  
 در کوزه همان جزیر او که در او و او بعد از آن حضرت امیر کمال علیه الرحمه چون این عبارت در میان  
 همه ملایک کمال مال ایشان معترف شدند و همه گفتند که ما همه از کمال ایشان بخیر بودیم بعد از آن یک  
 ازیند و غریز گفتند که قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اولیاء کتبت فی ابواب البغیر فمخیر فی البغیر فمخیر  
 خوانند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که این عبارت همچنین از حضرت امیر منقول نیست و دانایان  
 عبارت بر زبان ایشان گذشته است که این عبارت همچنین هیچکس را بر الفاظ حضرت بنی علیه الصلوة  
 و السلام چون محرم ساخته باشند او را بر اسرار نبی محرم میباشد از نزد چون این نسخ نفس در میان  
 مولانا حاج الدین از حضرت امیر الرحمه بن التماس کردند که میباید که این نکته در دست نهاده شود  
 کاری قبول فرمایند دست این فقره بخوابد که در این دولت شما باشد حضرت امیر فرمودند که یا این و  
 آن نیست که بخدمتکاری قبول کنیم یا بشا ابغیر ندی قبول نکنیم و در میان ساعت و زمان فرمودند  
 اینکه حضرت حق جل جلاله و عکبر بایه و علم و معرفت روزی میگرداند همه مقامات الب میرسد و باقی هر کرام  
 و عقل برایت که هر که اند و نیست بیایه علم باید تا عمل کنج بود از آنکه بشا عمل بخیر بود و از آنکه  
 کار با عمل است با عمل مستطوب و مقصود غرض است هر کرام علم نیست در دست از آنکه بشا علم باید که او را  
 رسانند زیرا که علم است که راهبری کند و راه بر کند و اما چند فرق شدیم و اولیای علم خدا شناس است  
 و چون علم فدای را غرض و جل بجا کثافت و در کثافت



الرحمن علم القرآن خیر تعلیم کرد و آموخت و علم باشد و عالم بحق همه نظر بامیب کرد و در هر مقام  
 و مقاصد میرسد و میرساند بعنایت حضرت خداوند تبارک و تعالی جنانکه حضرت رسول علیه السلام  
 میفرمایند که الناس عالم و متعلم و سائر الناس کلاً صدق رسول الله منقول است که  
 روز از مریدان امیر کلال علیه السلام بخدمت مولانا جلال الدین گیشی در ولایتش نشسته بوده اند  
 و سخن اهل تصوف و از کرامات و لایا مشایخ میگفتند مولانا جلال الدین میفرمود که ما درین زمانه بنحسین  
 کبریا بر جاده شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد که او را ازین حالا میسر شده باشد کم است که از اوصیای  
 امیر علیه السلام فرموده است که ای مخدوم درین زمانه ما مردمانی هستیم که در همه صفات ارستند و کامل  
 ایشان در مرتبه باشد که در یک طرفه العین از شرق تا غرب عالم را بر سر کنند حضرت مولانا فرمود که  
 اینچنین مردکی باشد آن مرد اوصیای امیر فرموده است که اینچندوم اینچنین کسی گفته تسبیح و سبک اند که بگوید  
 امیر کلال عزنا منند مولانا گفته اند که تو آنکه مرا بنزد یک صحبت آید بیری که تا من خاک قدم ایشان را  
 بچشم دیده خود گردانم آن مرد گفته که شما را حاجت رفتن نیست و اگر شما در توجه صافید و متوجه باری  
 شوید خود را یک در همین چهره میکردند چون مولانا متوجه شد در همان زمان امیر علیه السلام حاضر گردیدند در مجلس  
 آن مرد فریاد برخواست و در خدمت امیر شد و چون مولانا اینحال را مشاهده کردند گفتند که اینچندوم  
 شما را چه خبر باعث شد باین بدن بدین ولایت حضرت امیر فرمودند که ما را طلب شما بدین دیار حضرت  
 پروردگار پندارد برای آنکه هر که در طلب صدق و ثابت قدم باشد هر چه طلب حق تعالی بوی رساند  
 همیشه بر که او در عشق صادق آمده است که بر سرش معشوق عاشق آمده است بعد از آن حضرت  
 مولانا فرمودند که میخواهم که این فقیر حقیر را ببندد که خود قبول فرماید و دست من در دولت شما باشد  
 حضرت امیر فرمودند ما شما را بفرزندی قبول کردیم و ایک را در همان عتبات انواع نظر بامیب کرد و نهید  
 در اینحال آن مرد اوصیای فرموده که اینچندوم ما را دست میدید و عهد بعید است که در خدمت کار عمر بسزایم چون  
 ایک در یکست با حسن نظر بامشرف دید بعد حضرت امیر فرمودند ای عزیز شما کار خود را بکار  
 ایک برابر کنید که ایک کارها کرده و رهها رفته اند و کار ایک موقوف بیک است و مانده بچهار قطب



قطب هر دو جابر بن عبد الله القضاي رحمه الله علیه فرموده است که رحمت حق نزول بر دل آنجا  
 آمد پس کسری و وجود خویش او را بادی ریاضت باخته و در بوته علم گذاشته و در تحصیل علوم دینی  
 عمر خود را صرف کرده و پیروی سیرت مصطفوی را بهمارفته و از جوا به سری رسیده  
 چرا باید که این زمان باده مانده تو را الملائک لمن ثابته علیها تا در صدد سیرت  
 نشود و جان نه محزن هر ارطریقت نشود و لی بسا اهل علمند که زبان ایشان عالم  
 نیست و ایشان استحقاق نظر اهل الدنیت چنانکه قطب العارفین مولانا جلال الدین  
 رومی فرموده است **بیست** آه از آن رشتان که خوبه بینمایند از نقاب از برونشان فتنه  
 و زور و نشان کا بهتای عالمان آنانند که خدای عزوجل را نیک می شناسند بصفت  
 پیروان و از آنجا که بینمایند چنانکه باشند و چنانکه باشند چنانکه حضرت رسالت علیه  
 الصلوة و السلام میفرمایند که مرد آن است که بود او بهتر از نمود او با و این مکتوب است که روز  
 سلطان العارفین و برهان المحققین سلطان بایزید بسطامی بر سر پل رسیده بودند که غنچه  
 خود را آرد است سلطان روی مبارک خود را از وی بگردانید و اندو آن غنچه از سلطان  
 اینحال مشاهده کرده گفته که ای بزرگوار دین وای داننده راه یقین **بیست** ما همچو که هستیم  
 نمایم بخلق ها تو نیز چنانکه بینمایستی ها و نیز بعضی صلیا سالکان گفته است که عالم آنانند که  
 گفتار ایک بهتر از رفتار ایک باشد و عارف آنانند که در ایک بهتر از گفتار ایک باشد  
 و مراد از همه علمها علم خدا شناسی است و عمل که در سبب آنچه میباید است خنده و بویست  
 و انشای عمل که پیچیده شیطان بود و مرد و غل که اگر عمل با علم تو پیوند نیست حاجیه و دین را نشنند  
 نیست و هم از معارف حضرت امیر کمال است که میفرموده اند که عمل با علم و علم با عمل است  
 عامل خود را بر خدای تعالی مکتوب میگرداند **بیست** طاعت از بهر خدا شر که حضرت  
 با خدا را با سبب عقیقه طلب و علامت خدا شناسی است که از خدای تبارک و تعالی هر هم باطن که  
 چون خدای دانست از و تبارک چون خدا ترس شد در بهشت و باید قوله تعالی که لمن یحبه رب یبغی



یعنی این نیست که شنیدی ازان ترسکاران هست پس معلوم شد که هرگز ترس کار نیست  
و هر که ترسکاری را پیش خود گردانید و همه مقاصد و مطالب میرسد و دین را حق را می بیند  
و اگر همه کتابهای روی زمین را بخواند و همه محفوظ او باشد و چون به آن عمل نمیکند او  
بجز شرمندگی نباشد و با عی علمی است که نافع است در پند بود و در سینه بود و هر آنکه در پند  
صداقت بخواند سودت ندهد آن به که کتابخانه در سینه بود و علم نافع آن است که  
آدمی را از هر چه غیر حق است خود جل باز دارد و از هر چه اوس باطل دور گرداند و با عی علمی که  
هم زانو و تعجب بر پا نهد و زرد و سر محبت بر پا نهد یک منع بتوجه بکن نفس نرا نماند  
و سلامت بر پا نهد و زینهار صحبت با کسی داری که صحبت او با او بود و صحبت صحبت  
بدوست دارد اگر نیست طاقت ده با آن کس بدار که با او است صحبتش که چنین نگوید  
و روحیه یا حضرت سلطان العارضین و برهان المحققین و مرشد اسالکین خواجہ عبدالحق  
غفر له از رحمة الله علیه وصیت کرده اند و گفته اند از صوفیان جاہل دور باشید که ایشان  
و شیخان دین اند و راه زمان مسلمانان و چون خوابید که در راه در آید تا از قطاع  
طریق در امان بگذرد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرمایند که الرفیق  
ثم الطريق و چنانکه آن عارف نیز فرموده است ریا عی یکی بندی و هم ای عارف دین را  
یک بند دل را و زخو شش آیین ده دلا ششیر به بهلولی عویضان ده که جان را کین بخواز جان  
را کین نفس است که حضرت امیر فرمود اند که خود را دولت می خدایان کس از راه در دولت  
و ز دولت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بود اند چون آن میسر نشد باز در صحبت تابعین  
بودی که ایشان را نیز شرف بزرگ است نزدیک حق سبحا و تعا چون اینجا است هر در نقاب  
کشیدند بر چهره و خلق خند داشتند و گاه میزدند و مردمان میگفتند که چرا ای عارف میزدند و دعوی میبخشیدند اگر اند  
و خوشتر از آنرا مردمان را و عارفان می اندازد اما خا خا حق سبحا و تعا می اندازد که من بپسول  
نظر الله صلی الله علیه و سلم بکنند و بر خا اهل سنت و جماعت زندگانی نمایند و یک قدم از سیر



بیرون ننهند و تنها خود را بر خدمت حق وقف کنند و لها را از پرده غفلت نگاه دارند و دائم الاوتی  
 بتلاوت کلام الله عز و جل را کنند و چنانکه اسما اهل تصوف کیان بخودند و اهل تصوف کیست و چنانکه در تعریف  
 شیخ الطریقہ و کاشف الاسرار حقیقه خواجه ابوبکر احسان کلابادی قدس سره و راه الغریز مذکور است که نزد ارباب  
 یقین مشهور است اگر بالقباب هر یک مشغول میکردیم انیکتاب مطول میکرد و دو نیمسوده محمل آن زیاده و آنچه که  
 معرفت این مقام میسر در آخر انیکتاب تحقیق است بهمت ارباب اگر ده شود انستدک از برای آنکه  
 دور باقر رسته و مردمان از سر دنیا می رخت ایشان زیاده شده است و بنمیزد میان خلق باند  
 و هم نمیدانند و هم غم میزنند و دوری از حق بواسطه بیعادت محبت نیست چنانکه آن سالک فرموده است  
 مرا بخی تا خاندل خالی ز بهار نبینی تا خلق نگر جان در جرم یازد بنیر باز آخر تو طافه منتظر اند ما تا بخوبی نگرند  
 تو دیدار نه بیند و تا وقت که روی دل از دنیا و اهل و بکلام کرد اما مقصود حقیر در دنیا نیست از برای هر  
 دیدار می نماید که هر حقیر دل را خوار نماید دائم الاوقات حضرت میر علی علیه السلام فرمودند که عبادت خدا و زنی بهیچ  
 واری شش هرگز نشود حقیقت وقت تو خوشی و اکثر اوقات مرا صیابر میفرمودند که اگر پشت نماز عبادت  
 حنیده شود همچون کمان و تن نما چون زه کمان باریک شود کجبال و عزت آفریده کار هرگز بمقصود  
 نرسد و اصل در همه کار با بر و ادب تا خلاف بچهره ره گویند که هرگز بنمیرد نخواهد رسید تا تو بیای  
 فطرت را نیز سقوی بنمخت است که بعضی مفسران گفته اند که مقصود از این پاک داشتن جایست و  
 بعضی گفته اند که خلق نیکو داشتن است که آدمی را هیچ چیزی بهتر از خلق نیکو نیست  
 جلالتا چون عیسای بنی خندان گفته اند که خدایا بشد ترش و می گرفته اند که  
 خلق نیکو آدمی با خاصه کسی را که قدم در راه حق نهاده است آدمی به مقصود و بهر مرادی که  
 می رسد باین سبب می رسد از برای آنکه حضرت بنی را علیه الصلوٰة  
 و السلام صفات بسیار بوده است و همه نیکو اما خداوند عالم جل ذکره و لا آ  
 غیره هیچ صفت ایشان را



صفت ایشان را عظیم و خلق ایشان را عظیم گفت پس معلوم میشود که خلق سبکو از همه  
 نیکوتر است نقل است که روزی جماعتی از مردمان ترکستان بشهر بخا آمده بودند اندواز  
 مقامات حضرت امیر کلال علیه الرحمه با مردمان بخارا میگفتند از مردمان بخارا از ایشان  
 پرسیدند که شما امیر کلال را چه میدانید که ایشان هرگز ازین مقام بولایت شما نزول  
 نکرده اند آنجا عت گفتند که حضرت امیر کلال علیه الرحمه در ولایت ما جهان مشهورند که  
 از آنها بیت نیست و ما همه مریدان ایشانیم و بیعت با ایشان داریم باین سبب که  
 هر چکاهی که ما را مهمی پیش آید بهمت ایشان خدای تعالی کفایت میکند و آنچنین  
 بسیار واقع است و ما از این سوال کردیم که اسم مبارک شما چیست ایشان چنین  
 فرمودند که ما امیر کلال مینامند و ما همه دست در دامن ایشان زدیم و مریدان ایشان شدیم  
 و دست بیعت با ایشان داریم و چندان چندان از اوصیا امیر نقل کردند که حاضر مجلس  
 متحیر بودند و هم از حضرت امیر علیه الرحمه منقول است که در معارف میفرموده اند که حق  
 سبحانه و تعالی را باید که از همه سببها که از شرق تا غرب عالم را در یک طرفه العین پیر  
 میکنند چنانکه هیچ آفرید کار بر احوال ایشان اطلاع نمیکند ترکستان خود  
 مقدّم است نقل است که روزی حضرت امیر کلال علیه الرحمه بعد از گذاردن نماز جمعه آمدند  
 بخارا متوجه خانه خود شده چون بکلاباد رسیدند می بینند که در سبزه زاری که در میان  
 قنجا باد و کلاباد است جماعتی نشسته اند و صحبت مشروعی میدارند و در میان ایشان  
 از مقامات درویشان سخنی میفرستند از ولایات و کرامات اولیاء الله نقل  
 کرده اند و درین جماعت امیر تمجور بوده اند و حضرت امیر کلال علیه الرحمه با جماعت خود  
 میگذرستند از چو نشهر امیر تمجور باین جماعت افتاده است پرسید گفتند که این جماعت  
 چه درویشانند یک از اهل میان گفته است که این از حضرت امیر کلال میگویند و چون  
 امیر تمجور دانستند که این جماعت باده صحرانزدیک امیر علیه الرحمه آمده اند و نیاز پیش



آوردند چنین فرموده اند که ای بزرگوار دین دای را بنمای اهل یقین توقع از کرم شما چنین  
 در خاطر دارم که مرا کاری بفرمایید که تا سبب لشکین خاطر درویشان باشد بعد از آن  
 حضرت امیر علیه الرحمه فرموده اند که سخنان درویشان مخفی میباشد و ما را و طایفه  
 آن نیست که از خود سخنی گوئیم از روحانیت و عزایان اشارت نمیشود خبر نمیشود گوئیم چونکه  
 جدا هرگز از خود خبری نگفته اند اما شما منتظر باشید که در پیش کار شما رسنای عظیم  
 می بینیم و خبری با شما خواهد رسید و چون حضرت امیر کلال علیه الرحمه بنیانه خود رسیدند  
 و در زاویه خلوت درآمدند و بعد از آن بیرون آمدند و نماز حقن بود که از روحانیت  
 مسلح قدس الله تعالی ارواحهم خبری بایشان رسید و یک از حرمیان خود که شیخ منصور  
 نام داشت و او از قزاقان میبود و طلب کردند و گفتند که زود نزد امیر تیمور را بگوی که  
 هیچ توقف نکند اگر نشسته باشد بر خیزد و اگر ایستاده باشد بنشیند که ارواح طیبه  
 مسلح رحمه الله تعالی علیهم جمیعهم چنین بهار را فرمودند که تمام مملکت را بر تپا  
 با شما و فرزندان شما دادند و چون خوارزم در تصرف شما شود متوجه سمرقند شوید و چون  
 شیخ منصور با امیر تیمور رسید می بینند که امیر تیمور ایستاده اند و منتظر بپول بوده اند  
 و چون شیخ منصور آن خبر را تمام و بحال تقریر کردند امیر تیمور به توقف روانه شدند  
 و چون باره راه برفتند و جماعتی بیابانند و کردار دخیله امیر تیمور را بگرفتند و هر چند  
 طلب کردند دنیا فتنه و هیچکس بهم نشان نداد و همان بود که حضرت خداوند تبارک  
 و تعالی مملکت را بایشان داد و از خوارزم مطهر و منصور بازگشتند و سمرقند باز آمدند و پس  
 شدند و بکر همان بود که کار این روز بروز ساعت بابت زیاده میسند و کار او بالا  
 میگرفت منقول است که حضرت امیر تیمور سمرقند ساکن شدند و قاصدی بنجارا نزد  
 امیر بزرگ فرستادند که اگر حضرت علیه الرحمه لطف فرمایند و بدینجا نب بیایند که همه  
 ولایت بمقدم کسریف ایشان مکتوف شود و اگر عنایت فرمایند که انجا رویم جماعتی



در تشویش میبوند که آن اهلکوک اذاد خلوا قریه فہند و اہا جماعتی باین سبب منتظرند و دیگر  
ایسان چاکند ہر نوعی کہ میفرمایند بھمان میکنیم و چون این قاصد خبر نزدیک حضرت  
امیر کلال علیہ الرحمہ رسانیدند حضرت امیر عذر در میان آوردند و چنین فرمودند کہ ما اینجا  
بد عامستغولیم و ما را وظیفہ آن نیست کہ بجائی رویم و یک از فرزندان خود را کہ امیر عمر نام بود  
این را بطریق عذر خواہر روانہ ساختند نزدیک امیر تیمور و فرمودند کہ ای فرزند اگر میخواہی  
تہما را در راہ خدا تبعاً جایہ باشد زینہا تقوی وعدل استعار روزگار خود گردانید و دیگر گنج  
اگر امیر تیمور اگر تہما را نذر و نیاز بسیار خواہد گفت قبول نکنید و اگر قبول کنید نزدیک ما  
نیاید از ہر نوعی کہ باشد در قبول کردن مخالفت جد خود نکنید و دیگر آنکہ در ویشادیم  
الافقات بدعاء مؤمنان مستغول میسبب و اگر بدنیامیل میکنند دعای این در حجاب  
میسازند و چون امیر عمر را این وصیتہا بکردند بعد از آن روانہ ساختند و چون نزدیک  
امیر رسیدند چند روز امیر تیمور ایشان را توقف فرمودند بعد از آن کہ امیر عمر اجازت  
طلبیدند امیر تیمور بطریق نیاز مندی فرمودند کہ تمام ولایت بخارا نیازمند گاہکد  
امیر عمر فرمودند کہ اجازت نیست بعد از آن امیر تیمور فرمودند کہ ہماں شہر بخارا را قبول  
فرمایند امیر عمر فرمودند کہ دیراہم اجازت نیست بعد از آن امیر تیمور فرمودند کہ بارہنگ  
قریہ کہ تہما در آنجا ساکنند قبول بکنید ہم نکردند بعد از آن امیر تیمور فرمودند کہ بس ما چہ حذر  
نہر سیتیم کہ مناسب ایشان باشد و ما را در کحضرت سربلہ باشد چون امیر تیمور این  
بہن در میان آوردند امیر عمر فرمودند کہ والد بزرگوار انجینین نہ مودہ اند مگر تہما  
اگر میخواہند کہ ایشان را در دل اہل اللہ جایہ باشد ایشان تقوی وعدل استعار  
خود گردانند کہ سبب قرب بحق سبحا و تعالی ہمین است و این معنی را قبول ہمہ لہا  
کرده اند بلیت نظر آنہا کہ نکردند برین مشت خاک کہ الحق انصاف توان داد کہ صبا  
نظرند کہ ما را غلبہ و ماطفی تقوی ہمین معنی است و در حدیث حضرت ربیالت



صلوات اللہ علیہ وسلم آئندہ ست کہ فقراء و محبت محمد بہتر از غنیان بہ نیروز انجمن اند و بہت  
 میدہند کہ نیروز انجمن بمقدار بیست و پنج ہزار سال انجمن میباشد باعث بار  
 روزہای دنیا بس درویش میباشد کہ در نیمضرب مثل فرماید و بادینا و اہل آن مغرور شود کہ  
 سبب بعثت نقلست کہ روزی امیر تیمور باشیخ شمس الدین کللال کبیر علیہ  
 یکشب بدیدن حضرت امیر کللال علیہ الرحمۃ آندند و در راہ یکمردی کو سفند گرفته  
 انہم بدیدن حضرت امیر علیہ الرحمۃ میآمد و چون نزدیک آن دیہہ رسیدند بچکر را  
 نیمافتند کہ ایشانرا بمنزل امیر نزد ناگاہ حضرت امیر کللال آندند و ایشانرا گرفته  
 بخانہ خود آوردند و چون دانستند کہ حضرت امیر ایشان بودہ اند و در قدہای  
 ایشان افتادہ اند و فرمودہ اند کہ ای مخدوم ما را معذور فرمایید کہ ماندہ استیم حضرت  
 امیر فرمودند کہ ای برادر کسی کہ متوجہ درویش شود و راہ را غلط نمیکند بس آن مرد  
 کو سفند را در پیش حضرت امیر بکشید کو سفند از دست آن مرد بر میدور و انہم  
 انمرد نیز دوآن شد حضرت امیر فرمودند کہ ای برادر کما خوشن را تشویش میدہد کہ  
 او خود میآید ہنوز شیخ شمس الدین و امیر تیمور و این مرد نشپہ بودند کہ کو سفند  
 تنشوی جماعت خانہ در آمد و پیر بر زمین نهاد و بعد از آن امیر بفرمودند کہ کو سفند  
 بکشند و از برای ایشان دعوت سازند بعد از آن حضرت امیر کللال علیہ الرحمۃ فرمودند کہ  
 ای شیخ شہاب الدین ہر کہ کار حق بجانہ تعالی را بجان کشد کہ کس نداند حق پس جانہ  
 و تعالی ہمہ کارہای او را چنان کفایت میکند اند کہ هیچ دہستی در میان نمیشد  
 و ہمچو کس نداند چون شیخ شمس الدین و امیر تیمور اینچنین باشد کہ دند و بکمال این  
 معترف شدند و بہت در دامن امیر زدند و امیر ایشانرا بفرزندی قبول کرد و وہمان  
 زمان ایشانرا از اساد و اجازت بفرمودند و امیر تیمور را شیخ شمس الدین بسیار پس  
 کردند و بہمان نگاہ کہ نفس امیر بمرتبہ رسید کہ او را نہایت نیست نقلست



روز حضرت امیر علیہ الرحمہ مسجد جامع بخارا میرفتند باصحاب خود شخص بزعمت  
 خود بعلام خود کاری میکرد آن غلام از خواب رسیدست که اینها که می آیند  
 خواب گفته است که اینها نذر خوارانند چون آن شخص با غلام خود این گفته است حضرت  
 امیر علیہ الرحمہ فرمودند که ای یاران حضرت خواب ما خواب عبدالحق غجد و انچه رحمه الله  
 چنین فرموده اند که هر کسی که بدرون آن بحکم چهارت نظر کند تا که کین نشود از دنیا  
 بیرون نرود و یاران همه متحیر ماندند چه بود که بزبان مبارک حضرت امیر گذشت اما  
 مریدان اینک ازین واقعه واقف بنمودند و چون از مسجد جامع بازگشتند و بدو آنجا  
 رسیدند و آن شخص را دیدند که آتش در درون او افتاده بود و هیچ آرامی و قواری  
 نداشت و در آنجا آن چشم او بحضرت امیر افتاد و اینست که این تیر از کان ایشان  
 خورده است و فرمود که مرا به نزدیک امیر ببرند که فرید گفته ام چون نزدیک امیر آوردند  
 حضرت امیر فرمودند که این عزیز تیر از کان خورده است علاج پند بر نیست او را  
 از آنجا بخانه باز کرد ایند هنوز بخانه نرسیده بود که ازین عالم نقل کرد بیت زینها  
 ازین قوم هر چنان میباشش که هر چه میرند که در میان دست نبود که آری هر  
 اهل انداز دست میدید بود بر سطر آن است که دست از دنیا گونا گوه اند و در  
 از و کرد اینده اند و نقل است که روزی خوابه بها و الدین علیہ الرحمہ در پیش  
 بادشاه قضا نسیم سلطان بجلادی مشغول میبودند یکمیریدی را بهمت کنایه گرفته  
 رفته پیش بادشاه آورد و اندک قضا نسیم سلطان بکشتن او حکم کرده اند و او را  
 نشانده تیغ بر کشیدند و صلاه فرستاده اند و شمیر کردند آن زده اند  
 شمیر کار کرده است بار دوم هم تیغ زدند کار کرده است بار سوم خوابه در فرگشتند  
 بغیرت تمام شمیر زده اند هم نبریده است و لیکن خوابه بها و الدین واقف شده اند  
 بهرگاه که شمیری بر آوردند لبان او چنبدیده است بعد از آن خوابه فرموده اند که



فرمودند که بعزت انخدای که جان همه مخلوقات در قبضه قدرت او است  
 بیابکوی توجه منجول شمشیر در تو کار نمیکند آن مرد گفت که من هیچ خبر نمی خواهم  
 لیکن دست در دامن شیخی زده ام و شیخ خود را شفیع میارم بعد از آن خواص  
 بها والدین گفتند که شیخ تو کیت آن مرد گفت شیخ من حضرت امیر کلال اند علیه السلام  
 و خواص بها والدین نیز شنوده بوده اند حضرت امیر کلال را و خواص چون اینحال را مشاهده  
 کردند شمشیر از دست بپندختند و روی توجه بحضرت میرا داده اند و گفتند چرا باید که در دست  
 این چنین مردی نباشم که بدین کار نایسته مشغول باشم کسی که مرید را در زیر شمشیر نگاه  
 میدارد از گرم و عنایت خداوند هیچ عجب نباشد که از عقوبت آخرت نیز نگاهدارد  
 بدین مردان خدا خدا نباشد لیکن ز خدا جدا نباشد و یقین بدنند که  
 هیچ کاری بی امر خدا تبعاً کفایت نمیشود چنانچه تار مولی بی فرمان او کند و  
 نمیشود و سبب آمدن خواص بها والدین این بود که بحضرت امیر علیه السلام آمدند  
 و دست در دامن دولت امیر زدند و از مردان راه خدا تبعاً شدند و نقل است که  
 روزی حضرت بها والدین که یک از اصحاب امیر بوده اند بدین حضرت امیر کلال  
 آمدند و حضرت امیر در قریه خواص مبارک بوده اند و حضرت امیر در خدمت ایشان  
 کردن مشغول بوده اند چون خواص بها والدین رسیدند حضرت امیر کلال فرمودند  
 ای فرزندان بها والدین بنیک آمدی و در محل رسیدید و چون دست خواص بها  
 و با تشکر کردن مشغول ساختند چون هوا گرم بوده است و خواص بها را یک کسبشی بوده  
 در وی جانوران بسیار جمع شده بودند و چون تشنه شدند بسیار جدا جدا  
 در حرکت آمدند و خواص بها را در خطر میبستند و خود بیجان شدند و آن کسبشی را از خود دور  
 کرده و در شرانده خند خواص بها آن عمل را کرده اند حضرت امیر گاه شده اند و فریاد برآورده  
 آمده اند و عتاب کرده اند و خواص فرموده اند بدو دام و شکار غفوف را بیا بیا



امیر فرمودند که باتش درای و پوستین بیرون آر خواه بهادالدین گفتند ای مخدوم اگر  
 پوستین از سبک و آهسته بودی بکدام ختی بعد از آن حضرت امیر فرموده اند که ای بهادالدین  
 ندانستید که چیزی که بر ظاهر و درون سالها بوده باشد و در تشریفاتی سوخته باشد  
 این آتش را چه زهره آن باشد که ویرا بسوزد از برای آنکه مصراع کس سوخته را دوباره  
 بریان نکنند ای بهادالدین اگر بخود خود باتش در آمدی هر آینه با فتر رسید و چون  
 حضرت امیر علیه الرحمه مرده را گفتند که زنده شو آن مرده و کمال بفرمان خدای تعالی  
 زنده شد و برخواست و سلام کرد و بیعت جوهر ز کارش فرمود و آن بود که از آن  
 برهنه برهنه چون بوده ای هر کاری که با تبارت باشد نیز کرده میشود کار آشت که اگر گوید  
 بکنی بکند و اگر هر گوید مکن نکند تا کار را در دانه شود و او را در آن کار هیچ بخش خاطر نباشد  
 نه در دنیا و نه در آخرت **فصل بیست و ششم** حضرت امیر علیه الرحمه هر روز بودی صحبت با دین  
 داشتندی و هر شام درون در آمدندی بمردان غیب صحبت داشتندی و از این  
 حال هیچکس را اطلاع نبوده است و قریب از احوال با ذوق آن شده بود که چون شب خلوت  
 میشود خدمت این بودی تا باشد که حضرت امیر کار بفرمایند سبب نجات آخرت  
 من شود اکنون یک شب در آمد بصحبت این اومی بیند که جماعتی بنوه در خانه نشسته  
 چنانکه هیچ جای در آمدن نیست سحر سر فرود و نشست می بیند که هیچکس نیست حضرت  
 ایشان نیز تنها نشسته اند بعد از آن حضرت امیر فرمودند که اکنون در ای و مر ترا فرود  
 باد که آنچه مقصود تو بود باور رسید و لیکن زینهار این سخن با کسی در میان نیار آن عزیز  
 میگوید که از حضرت امیر پرسیدم که ای مخدوم اینها کیانند که هیچ وقت اینها را من ندیده  
 بودم حضرت امیر فرمودند که اینها مردمان غیب بودند از وقتی که خواجه کلان خواجه عبید  
 الخاق غجد و آن در حیات بودند ایشان در ملازمت و خدمت این بودند و چون خود  
 از دار فنا رحلت نمودند بمراتب ملازمت مینمایند اگر چه را که در ظاهر و باطن در خدمت حق



حق تعالی باشند و در متابعت شریعت مصطفوی میباشند و بر خصلت عمل نکنند و از اصحاب بر خصلت دورند و ذکر بر خصلت عمل کردن کار این نیست و باید که شما نیز بدین نوع خدمت و متابعت کنید که شما را از صحبت ایشان بهره مند خواهد رسید بدون نقل و حرکت روزی مرخواه به والدین را در خاطر انجمن گذارست که مدت مدیدی است بر ملازمت حضرت امیرکاری میکنم و از ما هم بسیار کار در وجود آمده است و در حال بنحاطر خواجها این عتابی گذارست حضرت امیر خواجها والدین را فرموده اند که ای نور دیده به والدین زود بر خیز و بشهر بخارار روانه شو که آنجا سبی پس آمد و چون حضرت امیر روانه گردید خواجها والدین را فرمودند که ما را نیز بشهر میباید رفتن و چون خواجها پس روانه شده و نزدیک قفسر باور رسیده چون می بیند که تمام ارواح طیبه مشیخ رجیم الله علیهم این سوار شده می آیند و چون خواجها والدین جمع را بدیدن از اسب زود فرود آمدند و این جمع را تعظیم کردند و خواجها ایشان را پرسیدند که ای عزیزان شما بدین نوع یکجا میسر این کفایت اند که ما با استقبال حضرت امیر کلال علیه السلام میرویم که این میانه ناگاه و همین زمان حضرت امیر رسیدند و تمام ارواح فرود آمدند و حضرت امیر همان نوع سواره بوده اند و زمان بار و اح صحت است و همان زمان مراجعت نمودند و بعد از مراجعت خواجها والدین علیه السلام فرمودند که ای مخدوم سبب آمدن شما بدینجا چه بوده است که من ندانم ام امیر فرمودند که ای فرزند به والدین ما از برای آن آمده ایم که تا شما دیگر بار بر خود نظر نکنید و هنوز شما را کار بسیار میباید کردن که ارواح طیبه مشیخ بتعظیم شما هر روز آیند و شما را بتعظیم ایشان تعظیم کردن که تعظیم ارواح بر همه وجوب است این دیده پیوست تادلت دیده شود که از آن دیده جهان دیگر تادلت دیده شود که اگر از خود خستید نهایت در بالای قاضی مانند در شس ایشان گذارید که تا نصیبه خود را با آن کار کرد نخورید که ایشان از ما انجمن خواسته اند و چون این قاضان را فهمست کرده شد



شد همه اکابر متحیر بماندند و بکمال حضرت امیر معترف شدند و خاوند شاه کار در بار گرفت  
و میخواست که بر قاضی زند و قاضی را باره سازد چنان کار در دست ایشان  
رسید که آنرا نهایت نبود و خون بهیچ وجه پاک نمیشد ناگاه حضرت امیر علیه السلام آمدند  
و گفتند ای کول بدر کسر روین را امتحان نکند و بهمان نقص امیر لقب کول برایش  
قرار گرفت بعد از آن امیر فرمودند که ای عزیزان شما نمیخواهید از من ندانید که این  
قاضیان را امیر حمزه گرفته است و نزدیک شما آورده تا شما در باره او نظر فرمایید چرا که  
اکابر طریقت را بهت این بوده است هر چه هنر است از غیر میثیه اند و خود را در  
میان نمی آورند و هر چه عیب است از خود می بینند بیت عیسیست عظیم بر کز بدین  
خود را که در جمله خلق بر کفر خود را از مردمک دیده بیاید آموخت ۵ دیدن همه  
کس اندیدن خود را که درین زمان قضیه مابین است و مرد آن کس را میگویند که  
بنای عیب خود باشد و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که ای عزیزان بدانید که بعد از ما  
ظهور این خانواده خواهد بود و در میان مجلس نظر کلی در حق این فرمودند که با  
دولت همه از خدا رحمت آید ۵ تا در حق هر بنده نظر چون آید ۵ آنرا که خدای دولت خواهد  
داد ۵ ناگاه ز سنگ خاره بیرون آید لقمان است که روز حضرت امیر کلال علیه السلام  
با جماعتی از مریدان خود در خانه نشسته بودند که یک جوان خوب و راز در آمد و سلام نکرد  
و نشست و هیچ سخن نهم از او صادر نشد و حضرت امیر هم خبر نگفتند بیت تو با همه  
اتساک چشم همه کور ۵ تو با همه در حدیث کوش همه کرد ۵ نا که بعد از زمان حضرت امیر علیه السلام  
سبز آوردند و گفتند تمام شد آن جوان مرد فرمود که یک کدا که مانده باشد آن نیز بکشید  
شده باشد بعد از زمانه توقف کرد و بیرون آمد چون از در جماعت خانه بیرون شد  
احمال او را گفتند ای جوان مرد ما از شما عجب کاری دیدیم که چون نزدیک حضرت امیر رسید  
چرا سلام نکردید و سخن نگفتید بجز آنکه یک کدا که مانده بود و آنهم تمام شد و بعد از بیرون



برون آمدن اجازت هم نطلبید بدین از شما لایق نبود و میباید که ما بداییم هر کجا از کجا  
 و یکجا آمده اید آن جوان مرد گفت که از ولایت روم و دیروز حضرت امیر را فرموده بودند که  
 جو مسجد تمام شود و اما را خبر کنید چند روز بود که حضرت امیر بعمارت مسجد مشغول بودند بعد  
 از آن بعضی مردمان گفتند که چون هست که حضرت امیر علیه الرحمه ولایت روم نیامده اند  
 از آن سبب خبر کردیم باز آن جوان گفت که ما هم از مریدان حضرت ایشانیم و بیعت با ایشان  
 داریم و هر روز آدینه در قفاریشان نماز میگذاریم بعد از آن گفتند که پس در جماعت خان  
 در آمدید چرا سلام نکردید و چون باز گشتید اجازت نطلبید بدین آن مرد گفت ما سلام بلد کردیم  
 و امیر هم بدل جواب گفتند و ما هر چه گفتیم بدل گفتیم و بدل شنودیم و ما با نرا احتیاج بر زبان بود  
 باز آن مرد گفت که ما را در آن ولایت هر مہمی که پیش می آید همان زمان حضرت امیر می آیند  
 و هم ما با نرا کفایت میکنند و ایشان در ولایت مشهورند که در ولایت شما نیستند  
 و قدر مرتبه شان از مردمان آنجا بهتر میدانند از نمایان بیعت ولی و والی ملک و لا  
 میر کلان که یقین زد ائره اولیاست میر کلان که وی است مرشد کامل و قطب این علم  
 مقرر از ان بادی است میر کلان که مظهر است منور بباطن و ظاهر که یقین که مظهر لطف  
 خداست میر کلان قلست که روزی یکم دی پیش امیر علیه الرحمه آمده است و در خوار است  
 کرده که ای مخدوم میخواهم که قدم مبارک شما بکلمه این فقیر حقیر برسد که بیکت قدم شریف  
 شما فرین و منور گردد بیعت بهر جا قدم اهل سعادت درون شود که وزان درون خان  
 که درت برون شود که من با اجازت جناب شما میخواهم طعام مهیا گردانم حضرت امیر  
 فرمودند که برو و چون وقت شود آن زمان بوبینیم آن عزیز رفت و یکسبانه روز طعام  
 بسیار و گوشت بسیار را بپخت ساخته است بعد از آن آمده است تا که امیر را و مجلس  
 اصحاب آنجا نه خود بیاورد و حضرت امیر فرمودند که مگر طعام را بپختند بپخت آن  
 عزیز فرموده است که آری ای مخدوم همه چیزها مهیا گشته و موقوفه و ممبرک شما شده ایم

حضرت



حضرت امیر فرمودند که اولاً بروید این درویش را اینک سیارید اشارت بمولانا عارف  
کردند بعد از آن بیابید ما را بوبینم آن مرد گفته است مرا ای محمد و من چند اندک طعام بخته ام که  
تا بحین صد و بیست کس نتوانند که عشر از عشر آن طعام بخورند حضرت امیر فرمودند که بار  
روید و او را اینک سازید آن مرد خدمت مولانا عارف را گرفته برده است و مولانا  
عارف فرموده اند که مراد از آن خانه درارید که آنجا طعام بسیار باشد و من او را بینم که  
چه مقدار است آن مرد مولانا را در آورده است می بیند که گوشت بسیار و از هر نوع طعام  
همیار دارد و مولانا فرمودند که ما را اجازت بدیید؟ این طعام بخورم آن عزیزم و ده بیست  
چه احتیاج اجازت است آن مقدار که شمارا بمیاید بخورید خدمت مولانا بخوردن مشغول  
شده اند چنانکه در یک زمان تمام گوشت ها خورده شده است و نیز دیگر طعامهای دیگر  
رفته اند آنهم خورده شده تا مادمی که از هیچ نوع طعام مانده است آن عزیز صاحب  
طعام متحیر شده نظر بشکم مولانا میکرد که هیچ نوع از آنکه بود فربه تر شده بود و مولانا  
فرمودند که دیگر طعام از برای ما چراغی آرید آن مرد فرموده است که من هر چه فرموده بودم  
همه این بود که شما خورده اید و دیگر خبر ندانم است پس مولانا برخاستند و آن مرد  
نزدیک حضرت امیر آمدند و آن مرد در پایگاه جماعت خانه امیر باستان و از شرمندگی پشیمان  
نمیداد حضرت امیر علیه الرحمه فرموده اند که ای عزیز اکنون تو سادمان میباشی که حضرت  
حق سبحانه و تعالی آن طعامهای شمارا همه نور گردانیده است و مقبول درگاهش  
بلست از خود بینی جذر کن که بوبینی که و را بینی اگر خود را ندانی بینی که بیک مرتبه  
کن دعوی هستی بدان از حق برسته خود پرستی که جو مردان باش اگر مرد غدا  
رها کن زرق سوس ریای که حضرت امیر کلال علیه الرحمه را میجرزه را فرموده اند که  
بروید اول بصید مرغان مشغول گردید و بعد از آن بصید دلخای عزیزان تا که در  
امیر حجره دایم نهاده بوده اند و دانسته پس کرده اند هیچ مرغ بدام ایشان نمیآید است



نیامده است بعد از آن نزدیک حضرت امیر بزرگ رفته اند و گفته اند که ای مخدوم دانه  
 بر کرده ایم و دام نهاده ایم هیچ مرغ بدام نمر در اید و نمیدانم در سبب چیست حضرت امیر فرمودند  
 سبب آنکه شمار کازنه غافل میشیند و دام را بجا و حق سبحانه و تعالی بنمایند میباید که شما  
 از وی هیچ وجه غافل نباشید و بجا و حق سبحانه و تعالی قدم نزنید و خود را تمام و کمال بجا و حق  
 سبحانه و تعالی در دهید تا که آنچه شمار در خاطر باشد در دام شمار در دهند بدینست لایمور  
 تسلیم رضا با کسی که بد جای که با کسی با خدا با کسی خدا را خوان خدا را دان بد جای که مدین  
 تو یا و را نرا به از و یار که ترا گزیده و گزیده است هم آخر بهر کار بر آفریده است و چون بین  
 امور اقدام نمودند کار ایشان بدرجه رسید که غایت و نهایت نبوده است چنانچه دانه هم نبوده است  
 و آنچه ایشان را در خاطر میبوده است بدام ایشان میآمده است چنانچه حضرت رسول علیه  
 فرموده اند که مَنْ كَانَ لِلَّهِ صِدْقَ رَسُولٍ لَقَدْ تَقَلَّصَتْ حُرُورُ جَعَالَتِي  
 از مریدان حضرت امیر کلال علیه الرحمه در ولایت کریمه از بازار قزلب باط میآمده است  
 و از نقل مثل کس از مرشد خود سخن میگفته است و هر کس مرشد خود را تعریف میکرد و اند  
 هیچ سخن مثل سخن من نیست بعد از آن یکی از مریدان حضرت امیر کلال علیه الرحمه گفته است که  
 هر چه گفتم ایدینک گفته اید هیچکس بر تنه و منزلت بحضرت امیر کلال علیه الرحمه نمیرسد  
 ایشان سید اند و هم و یکی از انجاعت سر بالا کرده است و بهمان زمان یکی چند قاضان  
 بر هوا میگذشتند و آن مرد گفته است ما حضرت امیر کلال را آن زمان مسلم داریم که اگر یکی  
 از این قاضان بر زمین بیفتد ما همه مقرر کردیم بعد از آن آن مرید حضرت امیر کلال علیه  
 گویان فریاد بر آورد و گفت یا امیر یکی از این قاضان را ببند ازید چون آن مرد چنین  
 گفته است در همان لحظه یکی از آن قاض در پیش انجاعت بیفتاده است آن مرد مان  
 فرود آمده اند و آن قاض را گرفتند و به مسلم داشتند و این قصه مشهور است بعد از  
 فوت امیر واقع شده بوده است نقیست که روزی یکی صیاد در ولایت کریمه



وام نهادہ است و نذر کردہ گفتہ است کہ اگر ازین جماعت قاضان بدام من اندر  
 قاضی نذر حضرت امیر کلال علیہ الرحمہ باشد و چون دام نهاد آنہم قاضان بدام و گرفتار  
 شدہ اند از آنجملہ دو قاضی نذر حضرت میر کذاست و بعد از چند ماہ یکے از جاگان آن  
 ولایت بخانہ آن شخص فرود آندہ است و این قاضان را دیدہ است آن مرد حاکم  
 صیّا و مرید حضرت امیر کلال علیہ الرحمہ را گفتہ است کہ این قاضان را بکش کہ بسیار فوید  
 و بہتر از کوفتہ است آن مرد گفتہ است کہ این قاضان حضرت امیر کلال است علیہ الرحمہ  
 و مرا زہرہ آن نیست کہ اینہا را تو انہ کشتن آنجا کم گفتہ است کہ یکے نذر امیر را ہر جا با دایا  
 مایخو ریم و فرزندان ایشان را بوبینیم از این عذر بخوابیم و چون قاضا را بکشتہ اند  
 و بختہ اند و نیز دیکہ آنجا کم آوردہ اند ہمچنین نف کہ عرایس قاضان بروی رسیدہ  
 و ہر دو چشم او فرحال پوشیدہ شدہ است ہیچ ہنر انہی دیدہ است و چون اینحال واقع  
 شدہ است فی الحال یک آسی نذر حضرت امیر کردہ است و بعد از چند روز دیگر جہان  
 او بہمان اصدی آندہ است تا بداند کہ میر کذا باولیاء اللہ گستاخی نمی باید کردن نقل است  
 از خواجہ خواجگان خواجہ عبدالحق عجد و از رحمہ اللہ علیہ کہ ایک چنین فرمودہ اند چون  
 نزد بازداشت سوختن میشود بدو ارخانہ درویش میمانند و چون یکے را می اندازند  
 بدرویشان حاجی در اندازند بیست بادرد باز چوسند و ای تو منم کہ در منکر  
 جوشنای تو منم کہ در کستہ سومی بر سر کوی عتقہ شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم کہ  
 نقل است کہ روزی حضرت امیر علیہ الرحمہ خواجہ بہا والدین گفتہ اند کہ ای بہا  
 الدین برو کہ دیگر ما را امر آئی خواجہ را ازین سخن در خاطر غبار واقع شدہ است در دل  
 گفتہ است کہ من نیز بروم و خدمت در جا دیگر کنیم و چون خواجہ بآزادہ رفتہ اند بخاطر  
 ایشان افتادہ کہ بروم و برو خدمت بانم کہ با یکے از در را بدن از چنین در بر نکردم  
 چون باز بیامدند حضرت امیر باز در غضب شدند و باز فرمودند کہ دیگر برین در میا کہ گا



کار تو برین در غم نراید خواب باز بچنین غضب بیدار گفتند اکنون بروم و دیگر نیایم بعد از  
 خواب بر قمارخانه افتاد که دو کس با یکدیگر قمار میکردند و یکی مرد دیگر را تمام چیزهای او را برده است  
 و هیچ چیز نمانده تا بچندانی که برهنه مانده بوده و هنوز از وی وی دوی میطلبید آن مرد قمار باز  
 گفته است چه جو سحر خیزنداری اکنون چه چیز اعمی بازی آن برهنه گفته باشد مرا بخود  
 ای بار سیرین روی اکنون بجا خود را میبازم ریاچی ای داده رخ تو ماه را زیبا یکه کج  
 قدم تو دیده را بینا یکه در خدمت تو جان دل دیده تن کامی در بازم قبول میفرمایی  
 چون خواب این جواب از او بشنید و چون مادر زمین بر خود بو پیچید گفت که ای بهادارند ویر  
 از قمار بازی کمتر آمدی برو و خود را بران آستانه بنه و سپهر از آن خاک در میرد از ریاچی  
 تا جان دارم بزرگ غمت آمیزم تا آنکه بود بر سر کویت ریزم چه جو سحر قیامت بدست  
 با عفت از خاک دلت نوره زنان برخیزم که بعد از آن خواب به والدین چون باد صحرای  
 باستان حضرت امیر آوردند و خواب را عادت آن بود که آب طهارت حضرت امیر را نگاه میداشتند  
 همان عادت خود آب طهارت حضرت امیر را در اندرون بغل خود نگاه داشته بودند و  
 بر آستانه جماعت خانه امیر نهاده در آن شب همچنان برف آمده بوده است خواب در نه برف  
 پنهان شده بود و چون صبح سعادت بدید حضرت امیر علیه السلام پای از در جماعتخانه میخواستند که  
 بروی نهند پای مبارک حضرت امیر بر مبارک حضرت خواب آمد و بعد از آن حضرت امیر  
 علیه السلام فرمودند که ای فرزند بهادار والدین بر خیز که بچنانکه قدم ما بر سر تو آمد پس بر خیز خلاق  
 بر قدم تو آیند و کار حضرت خواب در آن شب بکمال رسید بود و بیست و یکمین تا یکصد  
 از می کلید کنج وجود که بی طلب نتوان یافت کو هر مقصود که بر آستان سعادت که  
 سرخها و شبرها که لطف دوست بر ویسر در بجهت باشد که نه است که روزی حضرت  
 امیر علیه السلام در قریه خواب مبارک بوده اند و گوگ انا در ولایت لطف بوده اند روزی  
 گوگ انا نزدیک حضرت امیر علیه السلام اند و فرمودند که ای بزرگوار دیرین مراد عوالت



مراد عونه و رمیدان است میخواهم که بقدم شما آن مجلس منور گردد و حضرت میر فرمودند  
ای انا مارا وظیفه آن نیست که ما بجای برویم ولیکن دعوت شما خوب ساخته شود مایک  
کسی را از یاران خود بفرستیم از برای خاطر شما چون دعوت را مهیا گردانند  
حضرت امیر خواجه بهاالدین را گفته اند که ای فرزند شما را بدعوت کوک نامی باید رفتن که  
شماره در آنجا نصیب خواهد بود و آن خواجه بآن نفیس حضرت امیر روانه شدند و بدعوت کوک  
اتار رسید چون کوک انا دعوت را با هر کسی تقسیم کردند و مر خواجه را ازین دعوت بسیج  
چیز دادند و چون دعوت بسر آمد کوک انا خواجه را فرمودند که اینک من نصیب شما باشم  
خواجه فرمودند که من نیز بگرفتم نصیب خود را که دادید و روانه شدند و چون زمانه بگذشت  
اتاد در خود نظر کردند که بسیج چقدر در خود ندیدند فریاد برداشتند که نقدینه مرا بنجام دزد کرده  
فی الحال ارسبی پیش انا کشیدند انا سوار شده زود به نزدیک حضرت میر آمدند  
فرمودند که یا امیر آن دزد کو امیر فرمودند که چه چیز شما را دزدیده است انا فرمود که حکوم  
ای امیر حال دل بانو چون دانم که من چهارم و تو خوب میدانم بس فایده میخواهم  
امیر فرمودند غم مخورید ما سوای حق بکلمه لاف نمیکنیم یعنی نیست هیچکس غیر خدا متعالی معبود  
و پسر او را سجود می و بکلمه الا الله اثبات ذات الله میکنیم یعنی آن خدای که مستغنی است  
از والد و ولد و معاونت مدد و چون این را دانستند مؤمن کامل باشند و معنی  
این کلمه همان است که پذیرفتم دین مسلمان را و آنچه در وی است و پسر ارم از کفر کافری  
و آنچه در وی است و بعضی گفته اند که گردیدم آنچه محمد رسول الله کرد و دیده است و پسر ارم  
از آنچه محمد رسول الله از وی پسر ارم است و نیز این کلمه شریف را معانی بسیار است که  
در تفسیر و تالیف و باز بعضی چنین گفته اند که معنی این کلمه قبول همه حکمها است و  
همه باطنها است چون بمعنی این کلمه رسید و عمل کنند و ذکر گویند شما را که باشند شما را  
صوفی بتران گفتند و بدانند که چار آب پاک میکنند و زبان را ذکر خدا عزوجل و دین شما را



شمار نماز دایم گذاردن پاک میکند و مال شما را زکوة پاک میکند و راه نماز را خشنودی  
 خصمان پاک میکند و تن نماز را از شرک پرهیز آوردن پاک میکند و باطنی قوی  
 بکذا ف در غرور افتادند و اندر طلب جوع و قسوة افتادند که آن روز که چو درها  
 ز رخ برگیرند معلوم شود که دور دور افتادند لعل است هر روز که حضرت امیر  
 علیه السلام میباران خود میگفت اند که ای یاران اخلاص و زید تا خلاصه یا باید ترسکاری  
 و زید تا ترسکاری یا تسبیحیت میازار مور و میازار کس که در بستن کار و بستن است  
 بس که و بدین که پاک دل و زبان میکنند از لقمه حلال از برای آنکه معده آدمی را چون  
 جوض دهند که روی آب پاک است روان هر کل میوه که از آن آب خاک حاصل شود  
 آنهم پاک بود و با منفعت باشد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر  
 چهل روز لقمه حلال خورد و خدای تعالی جسمهای علم و حکمت را بر دل و زبان و گوشاده  
 گرداند و دلش را روشن میکرد و این آن وقتی حاصل میشود که او تقوی را  
 شعار خود میکرد و اندر هر که در دنیا ترسناک است و در آخرت نیز ترسناک است و نیز خوف  
 و خشیت و اخلاص تمام در طاعت و عبادت و کرم و صبر و سخاوت لازم این را  
 و روش بار یافتگان همین درگاه است **بیت** مردمی مردمی نگویند بنی خاص و عام  
 مرد آن زمان نگوید که سدی در روئس تمام که و دیگر میباید که تائب باشد که توبه  
 سر همه طاعتهاست و توبه اینست که در دل پشیمان شود از گناهان کرده و نیت  
 آن کند که دیگر بر سر آن گناه نرود و دایم از حضرت عزت ترسان باشد و گناهان  
 خود را آخر زش خواهد و خصمان خود را خشن زد و در این دنیا و داری کند چند انکار اثر  
 توبه را در خود مشاهده کند تا نام نائبی بر نماز است سود و باید که غم روز سر از دل خود  
 بردارد و غم آخرت را بخورید و در ادای بندگی بکوشید که اصل در همه کارها این است  
 و هم حضرت امیر علیه السلام میفرموده اند که ارادت است حمت جواب ارادت خواست حق



حق تعالی است و ترک عادت ذمیمه است و وفا بعهده و ادا امانت است و ترک خیانت  
و دیدن تقصیر خود است بیست و یک از مردمانی که باید آموخت که دیدن همه کس را  
ندیدن خود را که دایم و مداومت بذكر خداوند تبارک و تعالی مستغول بکسید و هیچ  
کاری را بی نام او تعالی آغاز نکنید تا از آن کار شما را بقیامت سرزنش کند که نباشد  
و چون کاری آغاز خواهید کرد اولاً ببنده رسید و بعد از آن کار را آغاز سازید  
بیست و دو آنست که چیزی که گویید که خود آن دانسته بهتر که گویید که بمیدان فصاحت  
که رایا همان پس ارم تا در سر نیاید و در گذاردن فرمانهای خدای تعالی  
متوابع باشید و در هر کاری بکسید دست از طلب علم دور دارید و اگر شما از دریای  
آب آتش باید گذشتن بگذرید و علم بدست آرید را باطنی در بادیه علم دویدن چه  
خوشت که در زیر عالم سخن شنیدن چه خوش است که صد بار با اتفاق بادل  
گفتیم که از صحبت با اهل بریدن چه خوش است که در همه حال امر معروف نهی منکر را  
آزیده ایم و اگر نا مشروع و بدعت بکسید ازین آیت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا  
قوا انفسکم و اولئکم نارا و قودها الناس و الحجاره اندکسید تا در قیامت درخشانند  
آورده اند که فضیلت عیاض علیه السلام میگوید که روزی هوا سرد بود عتبه انعام  
باجامه نشسته بودند و در عرق از جبین ناز کش میخفت فضیل میگوید که بگویم که  
ای شیخ این عرق کما هست گفت از آن است که روز در اینجا امر معروف بود  
میدانستم که آنرا بگویم نگویم هر این اضطراب از آن است که مرا بقیامت ازین کن  
بچه نوع خلاص بایم و تدریس آن کار چگونه سازم اکنون شما با خود اندکسید که  
هر روز از این چیزان هر چه در دست ترک کرده میبودیم در حق خود و هم دیگر  
که باطنی ای سر نفس همد که از من دید که با کرم بوده من ندیده که در من  
بترسم هر که بعالم تبرست که ای کطفن تو از من تر آمرزیده که و دیگر اگر اعمال



اعمال خود را بر محکم شریعت مصطفی علیه الصلوة و السلام باید زدن اگر نیک آید قبول کردن  
 و اگر نه رد کردن و اصل در طریقت نکاهت شریعت است و حدودی که حضرت باری  
 تبارک و تعالی فرموده است اما عاقل میباید که با خود اندیش کند که چه در هر در میان بندگ  
 چندین وعید نازل شده است پس چه که در میان بنده و خداوند است تبارک و تعالی باشد  
 چه حال باشد و آن حدود در زمانه و در مکان بود و در لفظ و در گفت و شنود بود و در رفتن  
 و آمدن بود و در خوردن و آشامیدن بود و در نفقه و صدقه بود و در ماندن و در رفتن بود  
 و درین کارها رعایت اینها میتوان کرد که جای عمل است و فرصت را غنیمت باید  
 شمردن و کاری که سبب نجات بود باید کردن ریاضی دلا امروزی کاری کن که فریادت  
 رسد و دانه چه بهتر طالب چیزی که او کسورش بود سر راه بخوان از علم دین چیزی که عالم بهتر از جاهل  
 بومین از راه حق را می که بینا به زنا بینا و دیگر آنکه روزی خود یکسب آرید و روزی خود را  
 از کسب حلال حاصل سازید بطریق عفاف و کفاف نه از برای لاف و اشراف و روی  
 بنفقه آرید بروی شرع نه بطریق اشراف و بخل بلکه میانه را اختیار سازید که قبول حضرت  
 رسالت بنامه صلی الله علیه و سلم همچنین است که خیر الامور او سبطها و باید که از وجه جلال کند  
 بیت از بقیه ده از جلال بود که دل به انجا بود که مال بود هر چه زنجاری نگه دارند  
 بقیامت بهمانت بسیارند و باید که چیزی که بخوی از زاد و آخرت در زنده خود بخر  
 و هم بچشم شرع بخری بیت خور و پوش و بخشای رحمت رسالت که هر چه دار ز بهر  
 کسان که در توکل بایس و بپاعتقاد مکن و اعتقاد بر کرم او کن و اگر خواب رو آنکه مقدار  
 رو که طاعت شمارا قوت پیدا شود و لیکن بی یاد حق تعالی بخواب مرو که حضرت باری  
 صلی الله علیه و سلم چنین فرموده اند که نوم العالم خیر من عبادة الجاهل و بد آنکه نخسین  
 خواب عبادة است بیت خواب بیدار است اگر بادر نشتر است و ای بیداری که



بیدری که با مادران نشست و دیگر حفظ خود در روز هفت و این در هر سال یکبار است  
 بمنظر از صبح صاق ماشبا نگاه از خوردن و آشامیدن و با جلال خود نزدیک کردن خود را  
 نگاه دارد و به شروع و این نگاه است ظاهر و زده است اما نگاه است باطن روز آن که  
 ضمیر را از حرام دیدن نگاه دارد و کوشش خود را از حرام شنیدن و دست خود را از حرام  
 کشیدن و پای خود را از حرام رفتن نگاه دارد و اینها نگاه است باطن است اما حقیقت  
 دانه آن است که دل خود را از کبر و جسد و طمع و ریا و نفاق و کینه و عجب پاک دارد در  
 صبح احوال و خاصه در وقت روزه داشتن بیست کبر و جسد و نخل و نفاق و کینه  
 اوصاف بر طبیعت دیرینه هرگز بمقام هیچ مردی نرسی که تا زین همه پناهنده ای  
 سینه ها و دیگر باید که در دادن زکوة سعی بلیغ نمایی که یک از جسد و این است حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و سلم چنین فرموده اند که هر که زکوة مال بدهد نماز و روزه و سعی  
 و حج و جهاد و بیج کار و بی قبول نکرد و دیگر فرموده اند که نجیل و درست از حجت  
 حدایتها و درست از دلها و بندها و دور است از بهت و نزدیک است بدین و جوهر  
 از او است بجهت خدا و تعالی و نزدیک است بدلهای بندها و دور است از دوزخ  
 و بر بایندهم هیچ چیزی دین آدمی را چنان بصراح نمی آرد که خلق خوش و جوهر  
 و حضرت میر علی علیه السلام این وصیتها فرموده اند و گفتند بخوانم ختم کار ما و یاران ما بر نگاه  
 داشت این وصیتها باشد و اکثر مشایخ ما تقدم مریدان خود را برین وصیت فرموده اند  
 و ایشان پی آورده اند و من نیز میبیدارم هر صبح و تعالی توفیق را فرستد  
 باران گردانند و باز میر علی علیه السلام فرمودند که بپند که ای باران ما که مردمان از وصول بران  
 سبب دور میباشند که وصول راه را فرود گذارسته اند و بدنیای دنیای مانع شده اند  
 ولی صوفی میباید که اعتقاد خود را در معرفت توحید بارتقاء درست دارد و از خلالت  
 و بدعت دور باشد و در اعتقاد خود مقلد نباشد و هر چه فرار از دنیا آگاه دارد و



دارد و وقتی که در حاجت آید از عهده آن بقدر وسع و امکان هر دو رخ آید و ای بار الهی  
 خیرت ترا از آن نیست چه شمار اخلاص از نهیب گویند و شما از اندام این دلیل غفلت  
 شمار از برانکه اگر دیگران رغبت است این طائفه را کشف است و آنچه از معرفت  
 دیگران مقصود است که ایشان را از حق تعالی موجود است چرا که دیگران اهل کتب لال اند  
 این طائفه اهل وصال اند چه قیاس باشد این طایفه را بآن طایفه و بداند که اسرار  
 در هیچ عمر نیست که حضرت جلال خداوند سبحان و تعالی در میان این طایفه دوستی  
 از دوستان خود را پیدا نمی گرداند که برکت آن خدای تعالی همه را از کلمات نگاه  
 میدارد و زینهارای باران شما نیز طالب این چنین مردم باشند تا دولت هر دو سرکار  
 باشد و میباید خدمت عالم را ملازمت نماید و تقرب بایشان بکنند از برای آنکه  
 این دو عالم است محمد صلی الله علیه و سلم و وارثان حضرت رسالت الله علیه و سلم  
 و اسلام چونکه حضرت رسول رحمت این عنایت فرموده اند که اهل و ورثه الانبیاء  
 و زینهارای باران و دو سر علم و علم را از دل خود بیرون نکنند تا از رستگاری هر دو سر  
 باشند از برای آنکه حضرت رسول علیه السلام این چنین در حق این عزیزان فرموده اند  
 احب العلم و العلماء ثم تكتب خطیته ما دام حیوة و با عی زنا دانی نمی ارزد و جنائی که  
 زنا دانی ارزد و جنائی که نیز زود صد نفر نادان بنامه که مگر صحبت و اما زمان است که اگر تا  
 زعمت حاصل آن است در آن گنج جبهه دانش پذیر گزینان و ان خیر از نادان بپرس  
 و با اهل دنیا صحبت مدارید و از جاهلان زود بگریزید بیت بر از جاهلان از خود  
 باشد که هیچ او را حاجت نباشد بدانکه صحبت نادان آدمی را از حق تعالی  
 دور میدارد و می باید که در مجلس سماع رقصانه حاضر شوید و با ایشان منتهی که  
 این طایفه دل را میراند از برای آنکه این طایفه را حال نمیباشد و صاحب حال آنرا  
 میگویند که اگر در حال سماع کار دی در و بخندند او را خبر نباشد جز از این چنین



اینچنین واقع باشد او را صاحب حال توان گفتن بیت سماع آسان بود بر صورتی که  
 چو آتش نیست جو گسید نه چکار است که و از رخصتها دور بکشد و تا بتواند بفرمیت  
 عمل کند که بر خست عمل کردن کار ضعیفان است و اگر زیاده ازین مطلب بدو حق  
 قطب الحارثین و برهان المحققین و مرشد السالکین خواجہ عبدالحق غجدوانی رحمہ اللہ  
 مطالب فرماید کہ روضہ را در تہمین مقدار کفایت باشد العاقل کیفی الاشارة  
 بیت اندین پنج بیت است کہ اگر عاقل یک شارت است کہ مصرع  
 تو مرد زیر کا ایجان ترا یکم بس باشد کہ چون حضرت امیر علیہ الرحمہ کہ ہر کلا  
 اندین وصیتها کردند در حالتی کہ اکثر اعجابا بسنج حاضر بودند و اولاد ایشان  
 نیز حاضر بودند و بمقام مقتدای رسیده بودند حضرت امیر علیہ الرحمہ را چہاں  
 ہر روزہ ست ہجولم خلفا از ربع و فرزند کلان اساتذہ امیر برہان نام بود کہ است  
 و ایشان را بحضرت بہا والدین سپارش نموده بودند اند و فرزند دوم را امیر  
 نام بود کہ است و ایشان را بحضرت شیخ یاوکار سپردہ اند و فرزند سوم ایشان را امیر  
 حمزہ نام بود کہ است و ایشان را بمولانا عارف امجد والدین دہ ربیک کران سپردہ  
 و فرزند چارم ایشان را امیر عمر نام بود کہ است و ایشان را بمولانا جمال الدین دیہ  
 اسپیہ سپردہ اند و لا یاری طلب کر میتوان کہ چنانہ یاری کہ بروی جافت  
 تا کہ یافت شد ما را خبر نہ کرد کہ این چکایت مختصر کہ جو دست دو ہست بخش نکند  
 بسپردہ منش از دست بگذار کہ بعد از ان امیر کلال علیہ الرحمہ فرمودند کہ اگر فرزند  
 کدام از شما خدمت یاران را اختیار خواهید کرد و خدمت بندگان خدا را  
 کہ اعم آن بر خود میگیرید حضرت امیر برہان و امیر شہ و امیر حمزہ و امیر عمر رحمہ اللہ  
 علیہم گفتند کہ بزرگوار دین دای را ہستند راہ یقین ما را طاقت این کار  
 و ملازمت ایشان کہ دانستہ است اما ہر کہ این کار قبول میفرماید ما ہم خدمتکاری او



او میکنیم بیت خدمت بجان کنیم اگر باشد قبول این دولت سعادت ما که قبول است  
 چون این فرزندان نجیب گفتند حضرت امیر علیه الرحمه بجزید اقبه فرمودند و بعد از عشا  
 سر بر آوردند و انصارت بخد مت امیر حمزه کردند و چنین فرمودند که ارواح مشایخ علیهم الرحمه  
 همه انصارت با شما کردند امیر حمزه غدر پس آوردند و گفتند ای مخدوم من طاقت  
 این بار ندارم و خوشترن را قابل این کار نمی بینم حضرت امیر علیه الرحمه فرمودند که ای فرزندان  
 این معنی را در شما و دلیعت نهاده اند اگر شما قبول کنید و خواه قبول نکنید این امر بختیار  
 نمیباشد و آن زمان که وقت میاید شما را با خود اختیار نمیاند بعد از آن امیر علیه الرحمه  
 فرمودند بیت اختیار نیست ما را اگر تو میگوئی که هست ما بدست یار داریم  
 اختیار خویش را که بعد از آن حضرت امیر علیه الرحمه اجازت و انصارت بایمان کردند  
 و آن زمان در زانو و غلوت درآمدند و مدت شبانه روز با سجده سخن فرمودند  
 و چون شبانه روز برآمد هرگز آوردند و خدای را حمد بسیار فرمودند و حضرت امیر علیه الرحمه  
 سوال فرمودند که ای مخدوم درین زمان حمد بسیار گفته شد و بر ما معلوم نیست که  
 سبب حمد بسیار چیست حضرت امیر علیه الرحمه گفتند که شبانه روز در تضرع بودیم  
 و در دریا حیرت فرورفته بودیم تا حال ما و حال یاران ما چه خواهد بود و با تفرغ غیبی ما  
 این ندانیم که ای امیر کلال ما بر تو و یاران تو و دوستان تو و بر کتب که مطیع تو  
 بر بجان بسته باشند ما بر همه ایشان رحمت کردم و سیئات همه را بگذاشتم و با عی  
 شادم که زمین بر دل کس بار نیست که پس راز من کار من آزاری نیست که  
 کرنیک شمارند و گرد بگویند که باینکه بدی همکسر کار نیست که و خدای تعالی  
 بفصل و کرم خود رحمت خواهد کرد و از شما خواهد در گذر ایندن بمنه و کرم و همان  
 روز بخوار رحمت حق سبحانه و تعالی خواهد میدن و این واقعه فروع الفجر الفقا  
 فیوم انیس شام من شهر جمادی الاول سنه اثنی و سبعین و سبعه بوده است



بوده است انانکه وانا الیه رجعون ربانی این فرزند را بسر کسان کاشته اند  
 تا کام گذاشته اند بگذاشته اند تا رفتند بکانه بکانه کنون میدروند که هر یک  
 بدی که در جهان کاشته اند نقل است هم چون حضرت خواجه بهاء الدین  
 از خانه کعبه بطول پس فرود آمده اند حضرت مولانا عارف قاصد نیز دیک  
 خواجه عجم و الدین فرستاده اند که بروید و خواجه را بگویند که ایشان از برای  
 ما می آیند یا ما برای ایشان رویم و از کلمات خواجه چری از برای ما بیارید  
 تا به بنیم چون آن قاصد نیز دیک خواجه بهاء الدین آمده است خواجه درین سخن بودند که  
 ما را هیچ حاجتی نمانده است چون آن قاصد این سخن شنیده است هیچ توقف نکرده چون  
 با دهر سر نیز دیک حضرت مولانا عارف آمده است و گفته است که ای مخدوم من از زبان  
 خواجه این نوع سخن شنیدم مولانا عارف فرمودند که این تمام آن دوایی که از اول  
 عرب خواجه آورده اند آن هر دو را زخمی برد و در میان یک خواجه نهان میکردند چون  
 تمام در دست در آمدن بچنین حال و قفسه بود و چون سحر اعلام ساخته هر بیامد و بخواه  
 عوض کرد خواجه فرمودند که اسبان را بکشید که از برای مولانا عارف میرویم که مصلحتی  
 با سید نیست و چون نیز دیک مولانا عارف بیامد ایشان فرمودند که وقتیکه شما را  
 حجاب نمانده است پس اسبان که از اینجا آورده اید آنها بجا بید خواجه فرموده اند بیت  
 کسی در طایر اعلام شنیدم که یی بر لب های خود نه بنیم که مولانا فرمودند که اسبان شما در  
 ندان کس است آنهم در همایه خواجه بوده است در طوایس بعد از آن حضرت مولانا فرمود  
 اینخواجه بهاء الدین چون است که حضرت امیر علیه الرحمه نقل فرموده اند از عالم و شما غافل  
 نشسته اید بر خیزید و محل آن نیست که توقف فرمایید خواجه و مولانا هر دو بیرون آمده اند خوا  
 جی به پس مولانا کشیده اند که اولاشما سوار شده روید و هیچ توقف نکنید که ما هم تقدیم  
 شما خواهیم آمدن چون حضرت مولانا بهیتر از خواجه بهاء الدین بسو خاری رسیدند در محلی که



در محلی که جنازه حضرت امیر را برون آورده بوده اند مولانا فرموده اند که اگر یک زمانه رفت  
فرمانندم خواجه بهاوالدین نیز باین دولت مشرف گردند چون زمانه بگذشت خواجه هم  
حاضر گردید و بجا که هر دو مولانا عاشق و خواجه بهاوالدین چونکه وصیت امیر این بوده است  
بعیت در عالم خاک پاک بکشیدم و رفتند و منم دوست بر ترا کشیدم و رفتند و بنیک  
بدی زمانه ام کاری نیست که دارند و چنانکه در است بکشیدم رفت فطرت که حضرت  
امیر علیه الرحمه بعالم بقا خواهمیدن سید امیر حمزه با وجود اجازت و ارکان و در ملازمت برادر  
خود بودند تا وقتی که ایشان در قید حیات بودند و چون این بخواه رحمت حق تعالی خواهمیدن قدس  
الله ارواحهم بعد از آن احوال جمع شدند حضرت سید امیر حمزه را گفتند که حضرت امیر بزرگ  
اجازت کلی بشما کرده اند شما را بر در خدمت و ملازمت میباید گردون حضرت امیر حمزه و شما  
ای بارگاه مشرب هر که مستوجب بار و اح خواجه گاه سوم تا بویستم اجازت و انکسارت بکند میگویند چون  
اصحاب متوجه شدند از آن میان چهار مرد معتقد چنین مشاهده کردند که چهار مرد کوچک  
گرفته ببارک باد حضرت امیر حمزه میآیند و چنین میگویند که ما را حضرت خواجه خواجگان خواجه  
عبدالحق غجدوانی با جمیع خلفاء خود بحضرت امیر کمال رحمۃ الله علیهم معین آمدند و میگویند که بر خیز  
و هر یک از شما کو بپند گرفته ببارک باد سید امیر حمزه بروید که این را بر در خدمت نشانند  
و همه مشایخ را نظر بایشان است و چون این چهار مرد آمده اند و آنچه مشاهده کرده بودند نقل  
کردند حضرت امیر حمزه فرمودند که آنچه دیده اید اگر ظاهر میکنید من قبول نمیکنم و این در بعضی  
مقاله بودند که این چهار کس کو بپند گرفته پیدا شدند با استعداد تمام و بخانه امیر حمزه  
رسیدند و بحضرت امیر در آنند و آن همه را به نزد امیر حمزه نیاز مندی کردند و چون اینچنین  
مشاهده کردند همه را بیقین شد که اجازت کلی بایشان بوده و بعد از آن بآهنگس را  
اشتبا و نمائند بود بعد از آن ازین چار کس سوال کردند که منازل شما باور کجا است  
یکم فرمود که منزل من در خیر آباد است و دیگر فرمود که منزل من در طور است







تا کفایت نباشد تسکین نباشد اندبیت بکار افتاده کار آموز میباشند بزرگ  
 سوخته دل سوز میباشند علاج درد دندان کن بدور و ده که هر کس کو جرات کرد  
 بد کرد و هر چه بسته راجعت رسان بانشا بخت جاره بچار کاخ بانشا و انبیهی  
 ایشان از برای رضا حق سبحانه و تعالی بوده است و منت بر جان خود نهادند و عذر  
 خواستند و دایم الاوقات دریافت و لمهای بندگان خدا و تعالی بودند و سعی بلیغ  
 نمودند و چو ذایشان این بود که نیک آوردند و بانی ملک خلق خدا را تعالی را خدمت  
 کردند و بنابران همین معنی بود کار ایشان نیکین بود و رباعی ای آنکه بخوبی لطافت  
 نیکه بر برگ کله تازه چکیده نیکه که تو نیز زبسان ملاحت نیکه که بتعابیری ای نگار  
 لیکن نیکه که داز کالات جد این فقیر حضرت امیر حمزه یکا آن بود که حضرت امیر علیه الرحمه هرگز  
 این را بنام نخوانده بوده اند بجهت آنکه این را نام پدر خود کرده بوده اند از برای  
 این معنی دایم ایشان را پدر میگفته اند و بنام نخوانده اند بجهت رعایت والد خود  
 و ایشان را بصیادی امر کرده بودند و روزی از روزها نزدیک والد بزرگوار آمده  
 بوده اند گفتند که ای مخدوم ما هیچ صید بدام ما نمیدراید سبب چیست حضرت امیر  
 فرموده اند که اگر شما را می باید که همه جانوران در دام شما در آیند و چون جانهاست  
 خود را فدای شما کردند و کازه غافل نباید بودن و دایم بد که حق تعالی و تقدیر  
 مسغول میباشد بودن که تا به طور در دام شما در آیند و چون پروانه شمع وجود شما  
 جانها خود را فدا کنند و چون ایشان با مردالد خود اقدام نمودند چنان مقدار  
 صید بدام ایشان آمد که از انصابت نبود و همه بندگان خدای عزوجل بهیچ صید  
 خدمت ایشان کردند و از همه زیاده آمدی و هر جانوری که میمان را با دست  
 خبر بدام گرفتار شد رازی هر کار که خدای عزوجل چنان بکند که خدای خواهد خدا  
 تعالی همه کارهای او را چنان ببرد که او بخواهد مشغولی ترا کرد و گیت بر کنیز



برگزیده که هم آفریده است که از تو بفرزند کردن نشاید که از دهم جز خداوند نشاید  
 حدیث جنت و دوزخ را که در پیش خاص از بهر خدا کن که نقل است هر روز  
 مولانا شمس الدین محمد خلیفه که یکی از خلفای حضرت امیر کمال اند در قریه تفرق بوده اند که  
 و در آنهای معرفت خود چنین فرموده اند که درین زمان کسانی هستند که هر جا باشند  
 و هر چند دور باشند بجز و توجیه کردن ایک بایشان حاضر میشوند و آن سید امیر حمزه  
 اند که شیخ زاده دین دعا گویند جماعتی از متبحران گفتند که این دعوی را معنی بخوانیم  
 و همان حال مولانا محمد خلیفه فرمودند که یا امیر حمزه و یا امیر حمزه و سیوم تمام نگفته بود که  
 حضرت امیر حمزه بیک گفتند و در خانه درآمدند و فرمودند که ای مولانا همان یکبار  
 پسندیده بود شما سه بار آواز داده اید چونکه اینجا و ارباب در آن جماعتی اینجا اینجا را  
 کرده اند و بجا حال ایک محزون شده اند و حضرت امیر حمزه دامن مبارک خود را  
 زده و ده اند و یک تیس در میان خسته بودند و حضرت مولانا گفتند که ساجی بودید  
 و بکار مشغول بودید حضرت امیر حمزه فرمودند که ما بدان طرف کول کوراک بیای  
 مشغول بودیم و بناگاه حضرت جلال خداوند سبحان و توفیق آواز شما را بشنید ما رسیده ما خود را  
 در پیش شما می بینیم آری که نظر اهل الله چون کبریت است بر مس وجود میرسد از خاص  
 میشود البته کار آن بگنجد خوبت من را صحبت اهل الله جاری سازید که فائده وجود شما  
 باشد و دل هر چه یافت از نظر محبت تو یافت نقل است با یک بیت دیگر که  
 بعد از فوت امیر کمال علیه الرحمه بعد از چند سال راه پوشیده بود و مولانا شمس الدین محمد خلیفه  
 آمدند و مولانا عارفان را فرمودند که ای مخدوم خلیفه حضرت شما بیدارین معنی در شماست  
 مولانا فرمود که منم که شما می بیدارید و فرزند ایشان امیر حمزه است بعیت هر که  
 دل ریانت او را جبهه دل است که از دل او هر چه جویا حاصل است که دل مقام خالص  
 الاشیاء بود که خدا جویا خدا انجا بود اکنون تمام بیاید تا برویم از ایک و در خواست کنیم



بکنیم که قول فرمایند و چون همه اصحاب بیامدند و درخواست کردند اینک فرمودند که اکنون  
 بار و اج مشایخ و بروجایند حضرت خواجگان متوجه شوید ما بوبینیم چه طاهر میشود و از آن  
 عزیزان چه اشارت میشود و چون تمام در دست درآمد هر کسی متوجه بار و اج شدند  
 می بیند که جماعتی کوه سفند گرفته میان یکی از آن جماعت پر سیده اند که شما بان بجای میروید  
 آن جماعت فرموده اند که ما این کوه سفند را گرفته ببارک آباد میرحمزه برویم هر ایشان را در حد  
 بنشانند و چون اینحال را به پیش میرحمزه عرض فرموده اند امیر فرموده اند که ما نیز  
 همین معنی را اختصار بکنیم چون ازین سخن ساعتی بگذشته بود که جماعتی کوه سفند  
 آوردند امیر علیه الرحمه فرمودند که ای عزیزان آنکه شما فرمودید ما قبول کردیم و برخود رفتیم  
 بعد از آن بر در خدمت چنان ملازم شدند و کار خود را در آن کار بجای رسانیدند که  
 در آن عصر مثل ایست کسی نشان نیماشت بدست چون عتق از سر زبان دورست  
 مدعی رسید بدعوی عتق که تو بجز من دیوانه گشته ای طالب نام ازین نشان دورست  
**نقلت** که روز حضرت میرحمزه را در خانه هیچ چیز نبود از معاشش جماعتی از  
 اطراف بدیدن ایشان آمده بودند ازین جهت خاطر مبارک ایشان یکسان شده  
 از برای آنکه روز بیکاه بوده است **مهر** رخ زحمت بود در و شیر را بیکه جو همان در  
 و از غایت بحضوری بسوی خانه روان شده اند می بینند که اهل خانه ایشان نماز میگذارند  
 چون از نماز فارغ شدند حضرت میر را مقبوض یافتند فرمودند که با امیر چه شد شما را  
 ایشان فرمودند که جمعی بهمها آمده اند و مادر فکر ما حضرت ایانیم و حرم ایشان فرمودند که  
 یا حضرت امیر خدمت درون خانه را ما قبول کردیم و خدمت بیرون را شما قبول کرد  
 اید گما بآن امر بیرون قیام نمایید ما بیرون قیام نمایم **مشغول** عیبی نیباد می  
 بیارام ها سوریده مباشش همچو ایام ها بسپارد ویده درین کوی که آفریده سیده تو بر کو  
 این باوید را گماست منزل که ازین رفتن آمدن چه حاصل که و چون امیر بیرون رفتن



رفتن و ساعتی توقف کردند باز بتفحص خانه آمدند می بینند که نان و آش بسیار خفته اند و ایشان  
 بر جای نماز سجده کرده اند و مرغی را غر و جل مناجات میکنند چونکه از سجده پیر بر آورند حضرت  
 امیر میخواستند که از ایشان سوال بکنند که آن صالِح این عبارت در میان آورند که ای امیر  
 اگر چه هست محمد صلی الله علیه و سلم بسبب بیتی و متابعت بجای میگردند که اگر مریم نمیشوند ولی صفات  
 مریم در ایشان حاصل میشود و مقنونی که چندین برده ها از بهر سازیت خدا را در دل نهاده  
 را از نیست از آن روید کل خارا ندرین باغ که هم طوطیش می بایست هم زارع که اگر نیاید  
 درین دین و دم که هم آلیس میباید هم آدم که این نیز در کلام حق تعالی مذکور است و مسطور  
 در کتاب خداوند العز و العاکین این عبارت در میان آورند حضرت سید مبرحزه فرمودند که  
 بمال ساعت حق سبحانه و تعالی غم روز را از درگاه مال بکلی برداشت به باغی از لطف تو هیچ  
 بنده نماند شد و تبدیل تو بخیر مقبل جاوید نشد که همت بکدام ذره پوست می  
 کالای ذره به از این خورسید شد که در آینه هر که کار خود را بخدای تعالی تفویض میکند  
 بیشک بر کار او را حضرت حق سبحا و تعالی بقدرت خودش کفایت میکند چنانکه مسطور  
 و معروف است هر کس که بخیر خود را روز زیاده نمیشود و امکان زیاده نداند هم نداند و بارها  
 حضرت امیر میفرمودند که این حدیث رسول علیه اسلام من کان لیل کان الله له  
 شططه من زیاده بخیر است گفت بولفط و در مراجع دید که خرمیل یروفا بنود ما چه گفت  
 گفت که جوهر روزگار میگذرد و ترا که وجه معسر هیچ جا نبوده جواب آدم گفتم که این میر  
 ز من که از آن میر می آید و بنده خدا نبوده ترا که خدمت مخلوق میکند راست که مرا که خدمت  
 خالق کنم جواب نبوده و کبریا و خدای تعالی به بنده که قبول کرد همه دنیا و آنچه در دنیا است  
 در جنب این شکر میکند و هر که خدمت خدا غر و جل اچنان بکند که عود را از میان بردارد  
 حق سبحانه و تعالی همه خیر بار طفیل او میکرد اند بیتی مبر باد که از حضرت الله و  
 بی منت ساقی بجزگاه دهند و خواهر کمال معرفت در باب که از خود بگذرنا بخود را



راه دهند و فلکست هر روزی از باغات اکابر بخارا و جماعت از اکابر و کثرت زیارت  
 امیر حمزه اندوده اند و هر یک در یاد خاطر خود حضرت حمزه کرده بودند که اگر امیر حمزه را ولایت سپیدی باید که از برای  
 مایه بخت و کثرت بریان و کج در پیش حاضر سازند و حضرت خواجه محمد پادشاه بخارا و چندین فرمودند که  
 در یک از این بختها مایه از مقصود حقیق باز میماند خاوندگار و ابوالقاسم و مولانا جلال الدین و کثرت فرمود  
 اند که مارا کج و بریان میباید خواهم پارسا باز فرمودند که ای عزیزان! خود را از اینها صفا سازید و از پیش  
 در گذرید که نیک نیست این در گذشتند و چون حضرت امیر حمزه رسیدند در منزل قرار گرفته اند حضرت امیر  
 بسیار نزدیک کار حاضر گردانید و در پیش هر یک طبقه نهاد و خدمت خواهم پادشاه فرمودند که شما از این بخورید  
 نصیب کار است و بعد از آن حضرت سرور نظر کار بر کو سفند آوردند و خواهم پادشاه فرمودند که ای برادر من خواهم  
 پارسا خاوندگار و ابوالقاسم و مولانا جلال الدین بفرمایید که بخت خود را این کو سفند را از برای پادشاه  
 مارا در بر پادشاه و تنی نیشا چون احوال ما شد کردند همه بخت شدند و چون مایه بخورید همه اندر آمدند  
 از کرده خود بخت شدند خواهم پادشاه سوال کردند که احوال این مرد ما بدین نوع گشته است طبیعت چون  
 آباد است آنچه میان تو و ما است اگر عالم بر سر خراب است و است بعد از آن خواهم پادشاه فرمودند که  
 رباعی آنچه اگر کم تو من که میخواهم افزون هزار پادشاه میخواهم کس بدست جانی میخواهم من آید عالم  
 در تو میخواهم که آنچه است نزدیک آید که در معرض تلف افتند و افتاده آن میخواهم هر یکم غم خود این گناه  
 جماعه در گذرند هر فرمودند که طبیعت طبع از جمله بسترهای پستی و چو بدست از جمله بسترهای پستی  
 همیشه بنگاه دوستان بکس به نیکی تو من آنکه در آما بکس جوید خواهی بکس از غم نکاهی به کس  
 شک خواهم از نیک خواهی که حضرت امیر فرمودند که هر که دعوی دوستی فرماید بکند و از نیک غیر رضای  
 خدا بجا بکند بخواهم همان چیز خدای عزوجل بلاء او میکردند تا بعد از این باین شد کار کند و در ایشان  
 زنجاند و لیکن تا مادامی که بریان را نگرند ایشان را نمیکذاریم حضرت خواهم پارسا فرمودند که  
 اکنون بر خضرید و به بریان بخت مشغول شوید که خاطر حضرت امیر بخت میخواستند و در خاطر  
 گذرانید که اینچهار و هشت است استعداد و آلات اینجا حاصل نمیکند و حضرت فرمودند که ای برادر عقل پس



امسال بار بالستی و این فکر شمار در راه بایست کردن و لیکن ازین کار شمار چاره نیست البته مغول  
میباید سکن بعد از آن خاوندان گشته و گفتند مجذوم دیگر باین مانند کار نکنیم و من بعد  
توبه کردیم شما بکرم خود عفو فرمایید بیعت در ویان بنای بیست که مانگویند آنچه در رکها  
نست بعد از آن حضرت میر حق ایگه فاتحه خواندند و همان عشت از حضور خلاص یافته اند و هم حضرت  
امیر فرمودند که ای برادران و همچنین مجلهها در و نرا مرخا بنید با منجان تا نرخیجید اگر چه این خاوند  
مارا مرخ و مرخا بنید میگویند بیعت بشنو تو حدیث مارخا بنید که از کس تو مرخ پس مرخا بنید  
مرخا بنید میخواهی عذر در پس که بدکار بود از کس که مرخا بنید کس است آنکه بیعت آورد  
بنور از آن بیان که از برای آنکه شاید که مجله باشد خاطر در و نر بجای دیگر باشد و بان مو قدام  
نخواند نمودن باین سبب شما با اعتقاد شوی بی اعتقادی در حق ایگه علت است بد و زنیار در حق و نر  
با اعتقاد میباید بر کار با ایگه اعتراض میکنند که نامشروعی باشد و در کوشه شیخ او حجتی و برهانند  
و بعد از آن اگر اعتراض کنی شاید بیعت آنچه بر طبع تو نیاید است که چون نه بیعت مگو که خطای  
باشد در ضمن آن کار وی چیز باشد هر بطا هر معلوم شما بناید نه حکمت در روز جمعی از  
مریدان حضرت میر حمزه بیفرزنده بودند بکثرت تجارت و زوان بیاند و در رایت از غارت کردند  
آنچه متوجه حضرت امیر شد و چون ساعتی نگذشت آن وزوان بیاند و همه خرابی را بد و رند  
و باریک تسلیم نمودند و از پنجمت برسید که شما با را شیخ و مرکه مرتب آنجماعت گفتند که اگر مرتب  
آن وزوان گفتند که شیخ شما را صورتی قد قامت چنین است مریدان گفته اند همچنین مرتب  
وزوان گفتند که شما کواه با سید ما بیان شیخ که بیعت کردیم و ما همه مریدان شما ندیم و از  
کار توبه کردیم و شما یا نیز بسلامت وید و شما یا زرا برادر خود خواندیم و چون ایش زام حجت شد حضرت  
امیر آمدند و از ایش پرسیدند که شما را وزوان در راه شوش نداده باشند ایش گفتند که  
ای مجذوم دفعه چه بهمت شما با یارب شیخ و زوی و بیگ بر طفر نمی باید صدم و لو ایت را که باشد  
چون توبه شتی بان که کجا از موج بجز آنرا که باشد نوح کشتیان که میر حمزه فرمودند که آن وزوان همه



همه توبه کردند و از مردان مردم حق شنید آری شیخ چنین بایده که ما از همه احوال مریدان او را و قوفی شد  
 تا او را شیخ توان گفتن و این همه بواسطه باروی شریعت مصطفی (صلی الله علیه و آله) که حضرت خداوند جل جلاله  
 باین تشریف مشرف میگردد اندک است هر جماعتی از مریدان حضرت امیر حمزه بسفر رفته بودند و بسیار  
 دریا رسیده و چون در کشتی نشسته بودند چون بمیان دریا رسیدند که ناگاه باد و موجی آمد و کشتی را  
 در کشتی مردم بسیار بوده و نزدیک بود که کشتی غرق شود بناگاه این جماعت پاره زره و پاره صابون  
 نذر امیر حمزه پسته اند و فریاد برآوردند که یا امیر حمزه یکبار با ما کن شد و کشتی برکنار دریا رسید  
 و مردم از دبا سلامت هر شدند و چون بازگشتند و پیچ را رسیدند و نیز حضرت امیر حمزه آمد و آنچه گفته  
 بودند تمام نیاورد و حضرت امیر گفت مگر خود را بکشاد و مردم نمود و گفته اند که ای یاران ما  
 خوار نه ایم می بینید که گفتن ایشان همچو خط خطا بریده شد و بوده حضرت امیر حمزه فرموده که آن زمان که  
 او از شما برآید ما بعنایت پروردگار خود طایفه کشتی انداخته بودم و بر لب با کشید بودیم اینک  
 نشانهای طایفه هنوز شیخ او رفته است کمان می برید که ما اینها را را ای کمان میخورم آنچه گفته اید بیایا  
 انجماعت بخواستند و تمام همه را بیاورد و تو بگرد بعد از آن حضرت امیر فرمود که بیاید و معاش حق  
 کن که مگر بفرمای که فرستاده بدو دست دعا بکند و در ۵۰ وای یاران ما را شفقت و آن دست  
 فردای قیامت شما را از دروغ گویان نکرده اند گفت روزی حضرت امیر حمزه را از مریدان بود و بسفر رفته  
 بوده اند و در میان توپا فرود آمده اند ناگاه دزدان آمده اند و مرکب و یک علامت ایشان را برده و هر چند  
 طلبید اند نیافته اند و در انجالی متوجه حضرت امیر حمزه شدند و باز نزد حضرت امیر کرده اند و شیخ  
 نگذاشت همه را نیافتند مگر یک کب بیا رغای بوده است و چون کبیا رسیدند و در کاروان پسران  
 فرود آمدند و میزدند قطع کرده اند و شیخ است و پاره از کب گذشته بود که آواز آن مرکب گوش  
 در آمد پس فریاد کردند می بینید که همین مرکب است که تها ده ست کاروان سیرای بنا کر بان است پسر  
 اند که سبب که یه شما هست سیرای بان گفت همچنین مرد خوش قد می خوش شعله بیامد و دست  
 پروردگار کشاده کردید من بران مرد سلام کردم جواب سلام من دادند و مرا گفتند که زینها



زینہا با کسی مگوی و نا نوایی بوده ست بر در سرای آنم و همچنین تقریر میکرد و چون جماعت این شنیدند  
و گفتند کہ این نوع آدم کہ کسی یکو بیدار یک شیخ مایند و ما ہم میدان ایشانیم و چون از آنجا باز گشتیم  
سرای بان و نا نوای بیامدند و حضرت میرزا بدیدند و بشناختند و چون آن نذر سر کہ گفته بودند  
ہنس حضرت میرزا دند میر علیہ الرحمہ فرمودند کہ یکشنبہ روز باڈ بان کہ گویم تا این فردا را دادہ  
و ما مرد مفت خوار نہ ایم و مرد چنین میباید تا کار او بختہ آید و در اینم الاوقات در مقام میفرمودہ  
اند کہ ہر کہ از شریعت برخستاید اورا بیازار برند و بفرود کنند کہ از وہج جز نا خوش نیاید  
بیست تا برد مصطفیٰ نیاید کہ ہر کہ بد رصف نیاید ۵۵ مثال بن بستہ اگر بشرح او مفسول  
شوم مطول میگرد نقش است کہ وزی یک مردی بر یک روز کاری بجزر سیبہ عمرہ  
بیعت کردہ بودہ ست و بعد از مدتی آن مرد بہمان عادت خواستہ کہ بنا مشرعی اشتغال  
نماید بنا کا او از سراز حضرت میر حمزہ تمام و کمال کسودہ بہت کہ ہی باین کار دست نکش  
چون برخواستہ و بہر چند نفیص کہ دہ بچکسر در خانہ و ہر وں خانہ بناقتہ ست و باز بہمان کا  
شروع نمود نہ شد و بار دیگر بہمان صفت آوازی کشیدہ اگر باین شد کا میسکنے در ورطہ  
ہلاک می افتی بر خود بہتہ در باز کرد ہر وں و بہتہ نام و در وں خانہ را دید ہج ذاتہ را نیافتہ  
و با خود اندیشہ کرد کہ اکنون نکم و چون رعت بگذشتہ باز بہمان کا نام شروع شروع کردہ ست  
اکنون با آوازی بہتہ بہر آئندہ بر قہای سرا و چنان زدہ بہتہ کہ این مرد تا ماہ صا  
فرس کستہ و حال آنکہ این مرد در کوفہ بودہ و حضرت میرزا بخارا بودہ اند و چون رعت  
یافت این مرد بنزد یک حضرت امیر آمدہ ست حضرت امیر فرمودہ اگر باین مانند کار میسکنی  
در ورطہ ہلاک می افتی **میںا بچہ دست** عرش بجان دل بر بندہ بد و تقش مکر  
از روز خوش نجات بودہ جو کہ خدا سزشت شفع محشر است ۵ اگر نہ صدق ثانی  
چگونہ جات بودہ **نقش** کہ روز حضرت امیر حمزہ در موضع سماسی بودند و جماعتی از  
ساکنان آن در نظر امیر علیہ الرحمہ حاضر بودند و در آن میان معرفت حضرت میرزا غیب



غنچه که ده اند حاضران همه تعجب کردند و اند حضرت فرموده اند که ای یاران یک از بنده این مایه را که  
 دیوانه میخوانست که بگیرد و او را نکند استیم و بکنیم بعبادت پروردگار خود جل و علا که از به اعتقاد  
 در آن میان بوده است فرموده که نهی مجال کاری که سر در سینه برانده سخن از سوره فارغ گوید  
 بیت از به صاحب نظران بکشد پنج از غم از روزگار ده این سخن همان سخن را در حال  
 خود راه داد و حال شکم او آما پسید و بنزدیک بلاکت رسید بیت این سخن با دل بست  
 نه با قالب زین سخن با سرست نه با دسار ده جوان به اعتقاد بر سر حرف خود می رسید  
 و اینک یک گفتگ و یکا خدا تعالی ازین حال خالی نباشد گفت که ما را بنزدیک است بر حرمه بنده  
 من در حق این بدگانه کرده ام و چون او را بنزدیک میسر حرمه آوردند حضرت میر در حرمه  
 بودند سر بر آوردند و گفتند بیت هان ای نادان بد که نمیدانی بد میکنی و بدگفتی میگو  
 روزی زمین زیر تو آرزوی ده تا زیر زمین روی نگردانندست لای نادان دانسته و آگاه  
 باشی که خدای عز و جل را بندگ باشند که از شرق تا غرب عالم ربیک چشم زدن میسر میکنند تو چه کار میکنی  
 دین بساط ضلالت خواهد ماندن اکنون تو برویک که پشت بر قرار بر انوار حضرت خواهد شد بیا بر عدلی  
 بساز ما ازین بیمار خلاصی یاب که ترا بر وجه رکع حواله کردم انشخص کمال زلفا که سفید بر سر او در حلق  
 فرموده بودند نمود خدا تعالی او را صحت کرمیت کرد و همان روز بسوختار آمدند آن شخص را بایک  
 مده بود و آن حال همچنان بود که یک از وزندان این را که دیوانه متوجه شد و بیکت اسج  
 غرر نتوانست رسانید نمرد و همان عشت سالک را بکشند و آن مرد توبه کرد و بر در خدمت چنان  
 نماز کند که در وصف نمیشاید و یک از مردان راه خدا تعالی بیت ای بیوه هرام زندگانی  
 و بیوه که ام زندگانی هر زنده که بیوه باشد که هر که است بنام زندگانی لعل است بر روز  
 حضرت میر حرمه را که از بقتلای غدر فساد بود که یک از قریبای بخار است و مردمان آن  
 مردمان ایشان بوده و چون خبر یافته اند که حضرت میر از اینجا میگذرند همه آنکس به استقبال میر  
 میروند آمدند بطبع آنکه حضرت میر خود آینه همیشگی آنها پس نمودند حضرت میر فرمودند که دین به



دینہ سماہنم خشک اگر یافت شود فردا بیم والا فردی ایم آن مردمان گفته اند کہ میرم خشک  
 یافت میشود بجز آنکہ بر سر فرا درخت تو تہ است کہ خشک گشتہ و بھکس از وی نمیند کہ یک  
 دندان کاوی بگیرد حضرت ہم فرمود کہ بروید و تمام ساختہ ویرا بشکند کہ و نزد وی  
 خواہد چون اجازت و شہارت یافتند چنان خستند کہ در وی سبب شاخہ کا ند و در ہما  
 بہار حضرت نے و ند سبحانہ و تلقا چنان بزرگوارند کہ مسیح و صفہ نمیتوان کرد و جالانیران درخت  
 سبزست آری نظر اولیاء بعد چون کبریت اجڑست کہ بر ہرچہ رسد سبز میگردد بیت  
 درخت سبز داند قدر باران کہ تو خشکے قدر باران را چہ دانہ نقل است ہا و فنی بچندین  
 بودہ ست ہر مدت سہ سببانہ روز باران آمدہ بودہ ست و ہنوز میآئدہ ست ہر جہی  
 از مردمان ہماں دیار آمدہ اند و از حضرت امیر القاسم کردہ اند کہ ای مخدوم سہ سببانہ روز  
 باران میآید و ساکن نمیشود و اگر شما عنایت فرمایید کہ از لقیس در بار شما باران ساکن  
 و ما پیدا کنیم کہ آنگاہ بچہرت بروردی عالم رو میبود حضرت امیر فرمودند کہ ای عزیزان و فنی  
 وقت است باران شود و خود بخود خواہد آید آن مردمان بسی مبالغہ کردند بعد از  
 حضرت امیر فرمودہ اندیک از شما دماغ خود را کہ ہرون رو و باران را بکوی کہ ساکن شود  
 آن خادم ہرون شدہ ست و گفتہ ست ہماں زمان باران ساکن شدہ ست بیت  
 ای مقصد بہت بلندان کہ مقصود دل نیاز مندان کہ و بچندین ست کہ ہر گاہ کہ کا بنہ  
 بطا ہر و باطن بخداستگار است کرد اند حق سبحا و تلقا ہمہ کارا و را چنان میگرداند کہ  
 چنانکہ از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم منقول است کہ من کان لک کان اللہ  
 نقیست کہ روز حضرت امیر حمزہ را اتفاق افتاد بود کہ بغور بروند و چون بر کوہ بابا  
 دو غر رسیدند بناگاہ از طرف قبلہ ایک ہمکین برآمدہ ست چنانچہ ہوا تا ربک شدہ ست  
 و باران بکان بکان افشادن گرفتہ ست و رعد و برق جستہ و ہمہ مردمان در  
 شدہ اند کہ مکر قیامت قائم میشود حضرت امیر دیدند کہ احوال مردمان دیگر کون



سدر باغی سیما بسند هوا از بخاری دشت لای در دست بیا و بگذر از هر چه گذشت که کریم  
 وفاداری اینک دل جانم در قصد جفا داری اینک هر دشت که حضرت میر محمد برشته اند  
 و رو بهو قبله کرده مشغول شده اند و بانگشت خود شارت کرده اند همان زمان ابر باد و باد  
 شسته است بعضی بطرف شمال و بعضی بطرف جنوب بان شده است که مرقبات شده  
 حضرت میر فرموده اند که ای یاران اگر شما خواهید که همه کار شما براد دل شود و میباید که  
 یکدم بیاد خدا بیفتانید و یکدم از شریعت محمد علیه الصلوٰۃ و السلام بیرون نزنید  
 و ترک هوا و هوای بکنید چنانکه در در آن مذکور است که و اما من خاف مقام ربی و  
 النفس عن الهوی فان لجنه هی الا و ی را بعلی تا کم نشوی کمتر از کم نشوی که اند صیف  
 عاشقان تو محرم نشوی که نارد شده جمل عالم نشوی که در مجلس خاصه کان تو همدم نشوی  
 نقلت که روز یک از مریدان حضرت میر حمزه که ایشان را بابا ملک نام بوده است  
 و یک فرد قلند بوده اند و سرد ریش را دایم می تراشیدند چون روزی حضرت میر را  
 بودند میر فرموده اند که ای بابا ملک یکبار ریش را تراشی که این ریش از آن ماند  
 چون بیعت با کرده اید باین مانند کار نکنید و بعد از آن موی بابا ملک بسیار دانه  
 شده است و بجهت امتحان هر چند دو کار دمی نهاده اند غرض بدین است نقل است که  
 روزی خواجه محمد با رسا با جماعتی بیدین حضرت میر حمزه آمده بودند و تمام هم در آنجا  
 باشند و اند و چند شب خلوت شده است خواجه را در خاطر آمده بوده است که اگر یک از مریدان  
 حضرت میر اینجا بودی تا با وی صحبت و استمرازه بگو بودی است و چون در خاطر حضرت  
 خواجه محمد در گذشت حضرت از او به خلوت بوده اند یک خادم خود را فرموده اند که  
 زود بیرون شو و محمد خواجه قشاقی عذرا را به طلب کن خادم بیرون رفته است و به  
 محمد خواجه آواز داده است و در آمده هنوز نشسته بود که محمد خواجه از در آورده است  
 و سلام کرده است حضرت میر فرموده اند که ای محمد خواجه حضرت خواجه محمد با رسا در عجب







شد و حیدر ایل بکنند مجبوس شد و در ملازمت شیخ میبوده و هفت بار بطواف خانه کعبه  
 بوده اند و در نیت چند بار بجهنم واقع بوده است حضرت شیخ زین الدین بجای رسید بوده که  
 در میان موقوف بخطبه و نه است که بناگاه آن کار برانداخته شد است موقوفی که حضرت شیخ  
 محمد رافوق ولایت بخارا رسانده بوده است و از شیخ اجازت کلی حاصل کرده اند و بخارا را  
 و از نیر به بامیر کلان که فرزند امیر برهان بوده نسبت افتاده بهمان نفس حضرت امیر حمزه علیه  
 نقلت که روزیکه از مریدان امیر حمزه علیه السلام را رستری در آمانده بوده است هر چند که سر کرده  
 نتوانسته اند بیرون آوردن تا آنکه عاجز گشته اند و نزدیک آمده است که ستر ملاک شود و تو جبر  
 امیر حمزه کرده در فکر فرو رفته بوده اند که یکبار ستر ایل از لای بیرون افتاده است آن وقتی که  
 این مرد عاجز متوجه امیر شده بوده است حضرت امیر در جماعت خانه خود با جمعی در معرفت بوده  
 اند که بناگاه بسر عسای خود یکی جمله کرده اند حاضران متحیر بماندند حضرت امیر فرموده اند که ای  
 یار آن فلان کس ما را ستر در لای مانده بود بعنایت حق آنگاه از لای بیرون آوردیم و بیست  
 اسرار ازل را تو دانستی و نه من و این حرف معجزانه تو خواندنی من است از سر برده گفت  
 کوی من و تو که چون پرده بر افشاندی تو مانده من نقلت که روزیکه سید عمر که برادر خود  
 حضرت امیر حمزه بوده اند و میخواستند در قصه خلوت شستن سوال بکنند از امیر که اکثر  
 در ایشان خلوت میکرد و شما باین روش چرا عقیدت نمیدادید حضرت امیر فرمودند که آری ما خلوت  
 می نشینیم ولیکن همراه و بمصحف غنی یا بیم ناباوی نشینیم مردی گفته است ما با شما خلوت  
 می نشینیم حضرت امیر فرمودند که آنجا که نوع خلوت می نشینید آن مرد فرموده که یک کوزه آب میاریم  
 و چهل مویز تا چهل وز باین مویز قناعت میکنیم و بآن آب طهارت میسازیم و نماز میکنیم  
 تا باب دیگر احتیاج نمیکشیم امیر فرمودند که خلوت با نوع دیگر است آن مرد فرموده که خلوت شما چه خوب است  
 امیر فرمودند که اول طهارت میسازیم و نماز میکنیم و بخلوت می درایم و هر روز یک کوفته  
 و یک دیک اش و یک پاره نان بخوریم و با یکنه وضو نماز میکنیم و بطهارت دیگر احتیاج نمیشود  
 آن مرد فرموده که باری این دعوی را بگویند که معجز است یا ما اینهمه میتوانیم بیرون حضرت امیر



امیر فرمودند تا دو کوسفند را بخته آورند یک را بنزد خود نهادند و دیگر را بنزد یک امیر تمام  
 کوسفند را خورده از جای خود برخاسته اند و آن شیخ هنوز ربعی را از کوسفند نخورده بوده است  
 بیک بار کشش آورد عظم پیدا شده است و در مرتبه از خود نشود در حال بقدمها امیر افتاد و توبه  
 کرده است حضرت امیر جهان نوع مدت هفت روز نشسته اند و هر روز کوسفند را میخوردند و اند  
 بعد از آن آن شیخ و بعضی مردمان بیامدند و از حضرت امیر درخواست کرده اند که با امیر خلوت  
 همین باشد بچاکس آن محل این کار و طاقت این باریست بعد از آن امیر خلوت را بگذشتند  
 و بدرخواست تمام بیرون آمدند حضرت امیر سر موذی باری بجال خود مانند بد چو زینت  
 خلوت کرده بودیم باری یک شب که ششم تا از خلوت ششمین هم بماندی لغت روز  
 یلی مردی از در میان سید امیر حرمه بمنزل امیر آمده بوده است و حضرت امیر بطرف کول کور  
 رفته بوده اند و نیز بدینجا رفته است و چون نزدیک کول کور رسید پست و دو رک  
 ظاهر شده یک بدین طرف مرکب و دیگر بدین طرف مرکب میرفته است و چون این مرد  
 آن ارکان را دیده است و نیز رسیده بناگاه حضرت امیر ارکان را رها کرده بیرون آمده اند  
 فرمودند که تیاران من رسید که این مکان پست است پس مرکب را اند و مرکب را نگاه مدار  
 بگاه که تیاران را آورده اند نمی بیند که در و ام این بسیار در آمده است بعد از آن آن رجا  
 گرفته بطرف مرکب آمده اند بعد از آن حضرت امیر ارکان را اجازه داده آنرا برافتنند  
 و امیر و آن مرد و بچانه خود آوردند نقل است که روزی حضرت امیر را ذوق آن شد که بولایت  
 که مینه بروند قضا را گذر بایع در طوایس افتاد یک از مریدان بر سر آغالین گشته بودند و آنرا  
 حضرت امیر بدیدند و بقدمها ایستاده گفت ای مخدوم من این غالین را به نیت آن  
 ششتم که اول خورده که یزدنیز یک شما برم ایگاش که این خورده بخنه بودی تا من بقدم  
 شما آرد امیر فرمود ما نقد را به سپه نمیکشم زود باسید خورده برارید آنمرد می گفته است مخدوم  
 آنمرد بچه نیندخته خورده از گنج یافت میگوید امیر فرمود ترا هیچ چاینت نیست در آمدن و خورده برو  
 آوردن آنمرد قدیم بفرمان میبرد که فرمان خدا آن مقدار خورده بخنه است که از این نیست



نیت آنمردان خیزه ها بیرون آورد و جانشینان بودند همه سیر بخوردند و آن خورده بهمان  
 نوع بجای خود استاده بود و آنمرد صاحب فایز میگفته است هر بقدم حضرت میر برکت  
 یافتیم مراد دیگر بار احتیاج فایز و خوشوقت کشم نهگیت که وقت میر عمر که برادر خود میر عمر بودند  
 علیهما الرحمة در ولایت فایز کاسته بوده اند و مردمان آن دیار همه اتفاق کرده اند که اول آنرا  
 بفایز امیر بایم فایز این آب خورد بعد از آن در میان یکدیگر قسمت نمایند مگر یک شخص بوده است که  
 بآن رخصت شده است بیاده آبر از فایز امیر برداشته است و مردمان میخواسته اند که بایمیر  
 او را منع کنند که آبرامانده میر فرمودند که ای باران شما خاطر با خود را جمع دارید که آب آتش را  
 پست میکرد اند چون او نیمه بخوابد سوخت و هر چند آنمرد را گفتند که از سر این آب بگذرید  
 نیکو نیست و از حضرت این سخن صادر شد نباید که بنفیس حضرت ترا الم رسد آنمرد گفته است  
 هر چه بادا باد که من این آب نیمه نام و مردمان از این حالت پریشان گشتند حضرت امیر عمر مردمان را  
 اجازت دادند چون برفتند حضرت امیر فایز را گزینند و برفتند مشغولی همه آزادگان از  
 رخنه جسته ها زبان خویش بر دلق جسته ها هنرمندیکه راه با هر دید که ز خود عیب نیکان  
 بنزدید که حکیمان در دور اندیش گشته ها دواي خلق در خویش گشته ها درخت بارش را  
 بیخ برافت که سعادت را کی هر با هنر یافت که چون شب شده است غلام این شخص بکسیت  
 بختن طعام بطلب آتش بیرون آمده است و آتش بیاورده بنزدیک در خانه رسیده است  
 و آنمرد را بر در خانه سبابه بوده است و آن آتش در دست غلام در گرفته است و شعله  
 بسابات رسیده و در غلام و در خانه آنمرد آتش افاده است و تمام بسوخته است مگر  
 آنمرد که او در خانه نبوده است و چون آنمرد بخانه آمده و مشاهده اینحال نموده از گفته خود  
 پشیمان شده است و در پامردمان افاده است که ای عزیزان شما بان تدارک کار من  
 نمی کنید کار من نهیقدار نخواهد ماندن و آن مرد و جمله مردمان بطلب حضرت امیر عمر روان  
 شدند و بکسیت امیر عمر بیرون آمدند و امیر را در پشف کینه یافتند و در یکدیگر ویرانه پستغرف  
 گشته بوده اند و چون اینجماعت رسیدند حضرت امیر روی بایک کرده اند و گفته اند که ای



ای یاران ما گفتیم که آن فالیز قوت طاعت مطیعان کرد چون رخصت شد بد خدا شما باد و لیکن  
این مقدار باید دانست که دل بدست آوردن کار آسان است همین که از خود بگذشتی  
و براد خود مغفول نشدی بمقصود رسید بدست مادل و دستان بدست آر که بوسه  
پدر فروخته به ده و در بند آن مشوید که یک را از خود برنجایند و چون برنجایند دل رضاء  
خود را از بجهده میکرد اما چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود فرموده و لا یسئ  
الآبائکم قطب هر که قدس سره در تفسیر اسرار فرموده که چون کار وقت سر برسد میاید  
بر خرمین این طایفه میکند از ند و هر که ا دیده باطن بینا بود باین طایفه منصرف نمیشود  
و این طایفه را بینا از چشم باطن چه خبر که وز عروبه شمره خبر دارد که و ندر همه عمر خود  
نخوردی کاهای که لذت کوزینه ندانسته خود **فصلت** هر یک از مریدان امیر عمر که  
در موعظین ارتقا یافته بوده است دعوت عظم ساخته امیر عمر را طلب کرده بود دست و مردمان  
موضع خود را نیز طلب میکرد از آن مردمان گفته است فرین صاحب الدعوة را که این مقدار از برای امیر عمر  
بسیار می باشد و از ایشان هیچ ولایت دیده آن مرد گفته است که مراجده آن نیست که از این نوع  
چند طلب کنیم و مرد در خاطر این چیزها نمیاید مراجده است خود کار بارست بدست آنکم  
چون قبول کرد یکبار بارهای مردم دیده مردی که آن مرد گفته است که اگر تو نیجوی  
مرا باید که انگور عذقی که تازه از برای ما حاضر کردند چون این مرد در بیرون خانه این  
نوع سخن بخاطر خود را داده و بعد از آن نزد یک امیر عمر آمده و نشست و حال  
آنکه اینست بود و هو البیاضیت سر و بوده است امیر عمر را این مرد خداوند خانه را فرمود  
آنکه که زود در میان شوی و از دو قطار بگذری و در هر قطار سیوم شوی و آن آتش که بر سر  
قطار است بردار و آن مقدار را که میتوانی برداشتی که تا این مردمان بخورند چون این  
مردمان را در اقدام نموده است و همان نشان رفته است همان مقدار را انگور آورده  
حاضران تحیر ماند و اندامی فرستاده اند که شما اکنون بخورید و از خانه بیرون آمده اند  
و همانا مال را به خوار میسپرده اند بعد از آن امیر را هر چند طلب کرده اند هیچکس نشان



نشان نیافته اند و آن صاحب الدعوة زود بسوختار آید گفته است که ای مخدوم دعوتها مهیا  
 گشته است و مردمان منتظر است اند و موقوف قدم شما اند حضرت امیر فرمودند که بروید و آن  
 دعوتها را بکارید که ما فردا خواهیم آمدن و چون آن مردمان برفتند همان شب یک اسب قیمتی  
 بوده است آن مرد را که انگور طلبیده بوده است همان شب برده است و چون روز شده است  
 و خوانندگش هم مرده است بعد از آن امر رفته اند و نماز جنازه گذارده اند و بیست و یک  
 زمک نافه بر خورداری که بر کوش که خاطری ز خود نازاری که کل قاصد از دل بپیل بوده  
 از عمر از آن نیافت بر خورداری **فصل است** که حضرت امیر عمر اکثر اوقات بشغل اجتناب  
 مشغول میبوده اند که روز در شهر کمر بستار بود و اندک که یک مرد منبر و یک امیر آمده است که ای  
 مخدوم از اترک مریدان اسماعیل انا آمده اند و انواع نامشرع و عادات در میان اترک در وجود میآید  
 و میباید که گماشت را منع فرمایید و حال آنکه این خبرکننده از آن قوم بوده است و آنحضرت  
 اتفاق کرده بوده اند که اگر سید عمر نزدیک بیایند ما ایشان را میباید میمانیم و چون بهکایتان را  
 میبینیم چون امیر عمر این خبر نامشروع را شنیدند اندک توقف و آن سید اندک سیرت اترک  
 همراه نموده است مگر یک کسر که امیر او را بیک تخت میگفتند اند و آن تختی عرض کرده است که  
 ای مخدوم آن مردمان اگر چه در ولایت مسلمانند ولیکن مسلمانان را باید که شیفته و لغات  
 انبوه اند نباید که شما را الهی رفته حضرت امیر فرموده اند که ای سید چند کسر میباید آن مرد  
 فرموده است که اگر جمع میگویند هزار کسر بیشتر میآید حضرت امیر فرمودند که سید اگر با تو بود و حق  
 حق که از خشم و دود هزار منده نشین با آنچه بیشتر نمیآید که روز گام نهنگ و مار منده نشین  
 ابو عزیر که عنایت خدایتعالی بر او است از انبوه کس که بیج غم ندارم چنانکه آن قطب زمان خواهد  
 انصاف فرموده اند که همیشه تو خدایی بودی که اگر چه عالم دریا چنانکه بگذارد اگر چه موی تو دست  
 تو کردی چون امیر عمر مرده عمری در میان آن بیند عیان و راستی آنحضرت همه مشو چه  
 امیر شدند و آن سید را که خدمت که تا دست در میان حضرت امیر زید امیر دست او را گرفتند  
 و بسوی دست بردند و گفتند ای نامرد در دود و دشت خاک با که تا پیش نخبه و عمل نکنی و حال



فی الحال هر دو دست او به پشت چسبید گشت و آنهم مبتدیان متحیر ماندند و در قدما حضرت میر  
 افتادند و توبه و زاری میکردند و از راه ضلالت باز گشتند بعد از آن حضرت میر فرمودند که  
 دیشبها تو بعد از سه روز نیک میکردی اگر شما با خلاص توبه کرده باشید بعد از گذشتن روز  
 حضرت میر دعا کردند خدایتعالی آنها را چنان گردانید که اول بود بلیت اگر تیغ عالم  
 بجنبند ز جای که بنزد که گریختن بخوابد خدای که تا بداند هر که فرمان خدا را غرض و جل با خلاص  
 میکند و متابعت رسول علیه السلام با خلاص تمام نماید از همه ممالک خلاص باید و دعای او  
 میشود حضرت میر عمر را در بند آئین بجوار رحمت تعالی فرامید اند در یک استعداده و بیست  
 و بعد یک سال ایشان را بخارا آورده آورد دین سوخته در جوار حضرت میر بزرگ تسلیم نمودند و به  
 جوبله ایشان را آورده بودند آن جوب بر سر قرائت علم نهاده اند و حال آنکه آن جوب قریب  
 سال در خانه رنگ ریز بوده بعد از آن حضرت میر را بان جوب آورده نیز یک دو سال سبز بوده  
 و شاخها بر آورده و مردم بنظاره او میآمدند بعد از آن یک از مریدان یکی در تنک آن درخت  
 جای ساخته آب بچخته است و در همان وقت خشک شد و آب ریخته هم کور گشته البته او  
 این را بکنم و بکمال حال یک مسغول کرد عیشی از عشار او کرده باشم و باین مقدار کنفا  
 کرده شد تا یاد کاری شد و معتقدان این خانواده معلوم کرد که کاتب این مسوده مولانا  
 شهاب الدین بوده اند بنیره حضرت میر حمزه و بحقیقت نیز ندانم کس باشد که در همه احوال  
 و اعمال در متابعت بوده باشد و چون بعضی از منافق مرتب باین گفته اند اکنون صحبت  
 بایم مرا صحیح خود را حضرت میر حمزه را ده این است میفرموده اند که ای باران اول قدمی که  
 در راه حق می نهید بعد از تمام باید تا بناد کار شما اصل با چنانکه والد ما فرموده اند و به  
 اهل انکه برین اند که مردمان از و طاعت بدارن سبب دور مانده اند که وصول سریع را گذارشته اند  
 و اول میباید که عقاید خویش را درست گردانند از شک و شبهه و بدعت و ضلالت اول خود را  
 از جمع نامشروع و غلطی گردانند بلیت تا پنج چرخ برنگی از ضمیر دل که از شلخ دین خود  
 نواز که بر خوری که در عقاید خویش مقلد نباشید و هر چیزی که تعلق باین دارد آنرا چیتی



حججه و برهان آگاه دارید تا چون شمار حاجت افتد از عمده آن بیرون تو ایند آمدن کنج چرخ  
 زنت تر از آن نیست آدمی را که سخن از مذہب گویند آزانند و آن علامت جہل او باشد  
 فردا اگر نزد سلطانی و خانہ بود شریعت کمتر از سکائی ۵ چرا که این را روشنترین  
 ہمہ راہ ہاست میباید کہ دلائل ایشان روشنترین ہمہ دلائلها باشد و مذہب ایشان  
 درست باشد و حضرت امام نجم الدین عمر بن قفرہ چنین فرمودہ اند کہ اہل تصوف کیمیت  
 و تصوف حقست اولاً بیاید و اینست کہ تصوف پاکیزہ گردانیدن دل است از غیر خدا  
 تعالی و آراستن تن بہت بفریضہای خدا تعالی و بستن سبیلہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 مگر در زمان ما اینک دوازده فوقہ کشتہ اند یازده ایشان در راہ ضلالت و بدعت اند  
 و نامہا اینک است اول حبیبہ و اولیائہ و شراعیہ و ناجیہ و جالیہ و جلویہ و جورانیہ  
 و متجاہلیہ و شکاپلیہ و الہامیہ بیاید و اینست کہ ہر یک ازینہا بر مذہب است و اعتقاد ہر یک  
 نوعیت آگاہ مذہب است آن بہت کہ اینک میگویند کہ چون بندہ بدرجہ محبت رسید  
 و خدای عزوجل را بدو شہر گرفت قلم تکلیف از وی برداشت و خطا و عبادت از وی برداشت  
 شد و حرام بروی جلال کشت و ماندن نماز و روزہ بروی مباح باشد و آن عورت را  
 بنوسند و این کفر محض است و اینک را نیز از سن ساخت مگر بافعال و زینہا رسالک  
 از صحبت این طائفہ گریزان باشد تا در ورطہ کفر نہ افتد آگاہ مذہب اولیائہ آن ہست کہ  
 میگویند کہ چون بندہ بدرجہ ولایت رسید خطاب برونی از وی برداشت و میگویند ولی  
 از نبی فاضلتر است و این شد کفر و ضلالت بہت لغو و بالبدن ذلک و آگاہ مذہب شراعیہ  
 آنست کہ میگویند کہ چون صحبت قدیم شود امر و نہی از وی برخیزد و با او از دین و دنی و طہل و بیاع  
 خوشوقت شوند و اینک زنان خود را مباح دارند و میگویند کہ زنان ما ریاچین اند کہ  
 بوبیدن کل مباح است و این قول عبد اللہ شمر اخی است بصورت صلاح در عالم میگردند  
 و فساد میکنند و ریختن خون از این مباح است در سرع و اما مذہب ناجیہ آنست کہ میگویند کہ  
 ما را ولایت بازداشتن خود نیست و از دیگر حکونہ باز داریم اینک امر معروف و نہی منکر



منکر بجای مانند و مالهای و فروج غیر را جلالت میدارند و کفر گویند و باک ندارند و میگویند  
 امر معروف و نهی منکر کفر است و ایشان بدترین خلق اند اما مذهب جالبه آن است که  
 رقص سماع کردن و دست بردن را جلالت میگویند و در میان بهیوسه شوند  
 و حال آرند چنانکه در ایشان جبر و حرکت نماند و آنها که مریدان ایشانند میگویند که شیخ  
 حال آورد و این خلاف سنت و بدعت است و ضلالت اما مذهب جلوه آن است که  
 میگویند که نظر بر روی شاه و وزن صاحب حال و بهر مدح و جلالت دوری حال از شاه در رقص کنند  
 و میگویند که صفاتی از صفات خداوند تعالی ما رسید و ما بدان صفت معالقه و مبیانه حاصل  
 آمد و این نیز کفر محض است و اما مذهب حوالیه همچون مذهب جالبه است و نیز میگویند که بر حال  
 سوسه حرارت آید و دماغ و طر حاصل آید و چون بهوش آید غسل آرند و این نیز باطل است  
 اما مذهب اقبیه آن است که میگویند خدای عزوجل بحق المعرفه نتوان شناخت و بنده از شناخت  
 حقیقتش عاجز است و این مصراع میگویند ترانو و انما بسیرتم اندک بس و این نیز  
 کرامت است و اما مذهب منجاییه آن است که ایشان لباس سفید میپوشند و گویند که ما را  
 دفع ریاست از تن خوبتر است و این نیز ضلالت است اما مذهب متکاسلیه آن است که  
 ترک کسب کنند و در بر باد بگردان آرند و در زندک به بندگی تن و شکم میان بندند  
 و زکوة اموال مردمان و ریح دل آید و بخورند و از قرآن آموختن روگردانند و باشند  
 و متابعت کتب حکمت مبتدا کنند و گویند علم حجاب است و ابیات و اشعار جمله حکما را  
 طریقت نام نموده اند و عمر بای خود را با آموختن اشعار و ابیات صرف میکنند و این هم  
 ضلالت است و طریق باطل اما مذهب حق آن است که ایستادن متابعت کنند پیشت رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم و فریضه هر حق سبحان و تعالی را در وقت خود گذارند و از شعر و بهیوسه  
 بهر چیز کنند و از شاه و از هر اعتراض نمایند و از لغو حرام بهر چیز کنند و در میان خلق خود را  
 مانند خلق سازند و با خلق کشند و بر کس بار خود نهند و اگر خلق ایشان را بشناسند  
 ایشان از خلق گریزانند و بر مسلمانان رحم کنند و با ایشان مدارا کنند یعنی چهره نرمی



و نرمی کنند و دایم الاوقات از حق تعالی ترسان باشند و کنایان خود را از حق تعالی آرزو نشویند  
و غیبت نکنند و بدینا و بآر ایس دنیا تکیه نکنند و دل بدینا نه بندند و دل به بندند بپرست  
نیک مردان و صالحان و سابعان صحابه روند و مشایخ گذشتہ را الکار کنند و این قوم  
بر حق اندرینهار دوستی ایشان را از دل خود بیرون ننهند و دوستی را رضای حق تعالی است  
و دشمنی را کینه دشمن خدا و رسول خداست چنانکه حق سبحانہ تعالی میفرماید قوله تعالی اولئک الذین  
امتحننا اللہ قلوبہم للتقوی لہم مغفرۃ و اجر عظیم و چون از حال این طایفہ معلوم کردیم بیایند  
ایشان را تعظیم کن و در متابعت ایشان بسر و با ایشان صحبت دار بپست زودانای دمی از زود  
جہان گذرند و صد سر نادان بنالند و از ان بازوہ فزوق کہ اہل بدعت و ضلالت اند پرہیز  
کنی و با اہل صحبت نداشتند چنانکہ چنانکہ گفت آن خود منند سخن دان کہ روی از  
صحبت نادان بگردان کہ درخت نفس نادان بر نیارود کہ حضورش بخورد و رت بر نیارود  
کہ چون عمر بر نادان بسر برد کہ بدان نادان و نادان مرد چون مرد کہ در اہانت ایشان  
سعر بلین نمای کہ تا وعدہ صاحب کسرت غرار محمد رسول اللہ را بجا آورده باشد من اہل صاحب  
بدعت ہنہ اللہ تعالی من قرع الابر و حضرت امیر حمزہ نور اللہ مرقدہ فرمودہ اللہ کہ ای ایمان  
سما را وصیت میکنم کہ دایم الاوقات منتظر آن باشید کہ وقت نماز شود و طہارت را بیشتر  
از وقت میباید ساختن و نماز را با حضور و خشوع بگذارید و در وقت گذاردن نماز  
بیج کاری مشغول نشوید چنانکہ حضرت رستم پناہ صلی اللہ علیہ وسلم تجہیز عنہ فرمود کہ  
عجلوا بالصلوۃ قبل الفوۃ و عجلوا بالتوبۃ قبل الموت و دایم الاوقات بتوبہ مشغول  
چنانکہ حضرت رسول علیہ السلام فرمودہ اند کہ التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ و اگر مرد  
نیگو آن بود کہ بچشم ضرورت بود تا تواند گوید و غرضش بنماز و روزہ رہت نیست چنانکہ  
گفتہ اند رباعی خود را بنماز و روزہ بگذاختہ گیرد سجاده بروی آب انداختہ گیرد چو سر حیرہ  
باطنت صفایہ گرفتہ بر نقش حکایہ حیرہ ساختہ گیرد و میگفتہ اند کہ تا بتوانید محاکمہ  
بچشم صحت نظر کنید کہ شاید کہ او را بنزد حق تعالی مرتبہ او از شما نزدیک تر باشد بپست



گرفتار ملک و کرسی و آله با همکس و هم جارت ملک نگاه خواهی چه چشم اهل ملی بر تو افتد  
 افتاده باشی در ره غربت چو خاک را که بزرگ میگفت که حق سبح و تعالی سه هزار و سه صد  
 پنهان کرده است رضای خود را در طاعت پنهان کرده است و دوست خود را در میان خلق پنهان  
 کرده است تا یکدیگر را دوست دارند به نیت آنکه باشد که او از دوستان خدای تعالی باشد  
 و نماید این عمل در راه طریقت اصلی بزرگ دارد و میباشد که تمنی سعی بلیغ نماید  
 و همکس را بجهت دنیا تعظیم نکند که دین نمی بجهت دنیا نزود که دنیا نیز دیک حق سبح  
 و تعالی جعفر است و دوستی دنیا نیز از همه حقیر تر است و دین خود را فدای دنیا نکند و همکس  
 جاهل تر از آن نیست که دین خود را بر سر دنیا بگذارد و دیگران بفروشد و همکس سبب از رحمت خدا تعالی  
 باز ماند و همچنین که هر دو سر آوار می شود و دیگر که رضای خلق طلبد و فرمان حق را گذارد  
 همچنان باشد که خشم خدای عز و جل را اختیار کرده است و هر که از برای رضای خدا تعالی خشم  
 خلق بکند و خدا تعالی نیز از وی راضی باشد و اگر کسی با خشم کند با وی مفعول می شود که مشت  
 بپایان نباشد و نباشد که دین تنها بر سر خصوصیت رود و بدو دست خلق نیز مغرور نگردد که آن  
 دوست را از اینا که پادشاه را بر سر تمام طمع و فرزند از خلق بریده دارد که با آنچه خدای تعالی از آن  
 دانسته باشد قانع باشد که طمع کین همیشه غلبه است و قانع همیشه نادان است و با غرض  
 خدای کرد عزیز که از آن بگرد طمع دامن باک است که طمع از خلق بریدم از آنکه می دانم که هر  
 حرف طمع را میان کاه و اک است که در طاعت عجب میارید و نماز را چنان بگذارید که دایم میکند  
 در خلل و در ملا و در پس مردمان تهیست تر و در خلوت سبکتر بگذارید و میباشد که طمع از مال مردمان  
 و جارات ایشان بردارد و از مدد کارکنان خود را بریده دارد که انجنس کس در نظر مردمان خوار و بمقدار ضیاع  
 و هر که طمع از خلق بریده دارد و هر دو چنان غرور و کم میگرد و هر که شمار مدد کار میکند و کم  
 و اگر تفحص بکند شکایت بکند و عذر از خویشان نخواهد و دایم عذر جو را بگوید و همکس را  
 جوی میباشد و منافقان را نصیحت میکند تا آنکه که او را قابل نصیحت نبیند و اگر او را  
 ملا متشر کنند نشنود که دشمن شما کرد و بیت کینه را که بینی ز حق بر کران که منه با و



با وی آنچه حق در میان که جوهر نیکو داند و داند که بر بخت بجان و بر بخت داند که نکین خصلتی  
 دارد ای نیک بخت که در موم گیر دانه در سنگ سخت که اگر کسر خطا گوید در مجلس زینهار و بر هیچ مگوید  
 مگر در خلا و اگر داند که قابل نصیحت بگوید و اگر نه مگوید مگر چیزی که تعلق بکند دارد و آنرا نام  
 بلطف باید گفت نصیحت که نصیحت کنی بخت کن که جز این سیوه نصیحت نیست که  
 هر نصیحت که بر ملا باشد آن نصیحت بی فایده است که اگر بخت شمار سپید از خلق عفو کنند  
 و پس از آن بپوشانند اگر کسر شمار را تعظیم نکند زینهار در خاطر خود خیر نرساند که فلان  
 کس مرا تعظیم نکرد و زینهار خود را ازین سخن بکا هدارید و اگر کسر شمار را تعظیم کند و شمار را  
 گوید شمار در خاطر آنرا مدارید و خود را مغرور مگردانید که مرا در نیکم و مرد عزیزم یا من مرد  
 مالدارم و زینهار بحد مردمان و بدم ایک خود را ایک دارد تا در ورطه هلاکت افتد  
 و اگر بر شمار سپید و پاسبان زینهار از حد تعالی راضی باشد بیکر آن مشغول شود و بداند که  
 آن شمار گناهان شمار اکفارت میشود که هیچ بلایی نیست که بر بنده نازل نمیشود تا بآن بگذرد  
 دفع نمیکند و اگر در میان مردمان باشد هر چه از شرع بگویند که بشنود و اگر از باطل گویند بشنود و اگر  
 نیک از خلق بشمارد بآن تازه روی میشود و اگر شمار آید گویند که زبان خود را کوتاه دارد و انصاف  
 بدید و انصاف نخواهید و هم حضرت امیر حمزه میفرمودند که با همه مردمان بیایان نشاند و در رعایت  
 بجا آرید و بر همین کار باشید و زبان خود را از مردم بکا هدارید و تکرار کنید و فرودترین باشید چنانکه  
 خوار شوید و در همه کارها میان باشید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که خیر الامور اذ سطها  
 و خوشتن را منکرید و هر جانب منکرید و هر جایی که مردم بسیار باشند بایستد و اگر سخن  
 باید گفت بضرورت آهسته بگوید و اگر با شما سخن گویند نیکو شنوید و فرو گذار است شنید و سخنی که  
 از آن مردم بجنبه سود زینهار مگوید و اگر بضرورت از مردم خبر بخواهید مبالغه نکنید و حج  
 ذات را بر ظلم و گناه دلالت نکنید و در خاندان خویش خوش خلق باشید اگر با شما در سخن کنند  
 شمار زبان خود را بکا هدارید سخن را از سر اندازید بگوید و اگر از اهل حرمت شمار با خود نزدیک  
 بآن مغرور نشوید و از دنیا و اهل آن که بزرگ باشد و دنیا را بر خود عزیز دارد و تا بتو نصیحت



صیحت با عالم عامل بداید و یکقدم از طلب علم دور بکنید که عامل با علم و پستال شیطان است که علم اگر چه اندک  
 بود و بآن عمل کند آن بسیار باشد لیکن هر چند علم و معرفت بهتر درجه آن بهتر است و دیگر هیچ نعمتی در دنیا  
 بهتر نیست و مشغول به دنیا از خدا پرست و خدا شناس نیست و هیچ عبرتی بهتر از حرکت نیست و بداند که  
 دنیا کشتزار است باید که در دنیا عمل آخرت بکند تا رسد بهشت چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم میفرموده اند که دنیا مزرعة الآخرة است کثرت که دینی است تخم فلک که در کمال براری نود است  
 از کفن که باید پیراهن برودین خورده که پیر برندی از بایس که در که و بیاید که از عجب و با و تکر و حجب و غیبت  
 و بخل و کینه و عداوت و نفای خود را بخاند که اینها در آدمی علامت بدست لغو بالله منهایست  
 ریاض و عجب تشبیه است که نمیدانم که در روح این که و علم از برای جا و قبول خلق میاموزید که حضرت  
 پیغمبر فرموده اند که مع العلم العلم الغرض الدنیا لم یجدین کج لجنه صدر رسول الله و میباید که علم را از برای  
 ان طلب کنید تا بگانه خدای عزوجل را بدانید و در بند که عالم بکنید چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمودند که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و میباید که دایم الاوقات بطهارت دل مشغول باشید باطن  
 خود را از پیر بهای پاک کنید و بمقصود رسید و نیز فرموده اند میباید که در دنیا کار آخرت بکنی و دنیا دل  
 نه بندی که دنیا جای رحمت نیست بلکه دنیا جای عجز است که رسول الله اسلام چنین فرموده اند  
 الدنیا دار البهرا لا الثماره ریاضی دنیا جور باطن ما از و بگذاریم که ماطن نبری که مادر و منیم  
 در هر روز برسان که خداوند بس که باقی همه کل من علیها فانیم که و میباید که از دنیا بقدر حاجت  
 قناعت کنید پس همان مقدار که در طاعت شما قوت حاصل آید از برای آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 فرموده اند که لا بد من الموت کما لا بد من الفوت و اگر ازین زیاده بدنی مشغول شود خوشتر را  
 در هلاکت میانند از بد و بر شما باد که کم خورید و کم خواب روید که هر که در کس است و معلوم نمی که  
 وقت خواهد رسید و زینهار ازین غافل میباید و بر شما باد که با حرام خواران و بد کرداران منشی که  
 چنانکه گفته اند چیت بسر نوح با بدان نیست چنانکه ان نبوتش کم شده که بک اصحاب  
 کف روز جزا که بی نیکیان گرفت مردم شده و گفته اند که هر که یک لقمه از حرام بخورد و با چهل  
 روز عبادت وی در حجاب میماند و دیگر طوبی پس هر که یک لقمه حرام در آید طاعت و عبادت و



و قبول نمیشود تا مادامیکه آن رسته در خرقه او میماند و مادامی که لقمه و خرقه خود را پاک نمیدارید  
 نماز و روزه و جهاد و تقوی قبول نمیشود و کسر در راه شریعت حرم سمانیت با و منشی ننگیند  
 که با عی باب منشی باش بیکانه او در دام افتی اگر خوری دانه او که تیر از پای راستی گمان  
 کج دیدگاه نیکو که چگونه جیب از خانه او که چون این وصیتها را بفرمودند و در زاویه خلوت  
 درآمدند و سه شبانه روز سر در جیب مراقبه فروردند و چون پسه شبانه بگذشت سر بر آوردند  
 و گفتند که الحمد لله رب العالمین که همچنان والد بزرگوار ما را مرزده رسیده بود و ما را نیز بهمان نوع  
 مقرر رسیده و ایشان فرزندان خود را هر کس که سپارش نمودند و این فقیر را بمولانا چپام  
 الدین الشاشی سپارش نمودند و چنین فرمودند مرا حاضران را که ای باران و برادران من فقیر را  
 از حضرت بار تقا این مرزده رسیده که بعد از این بر که از روحانیت تو خبر طلب کند بمراد و مقصود  
 رسد و این معنی در میان آوردند و همان زمان خبر باد کردند جمیع اصحاب بیت الو د ا ع  
 ای دوستان ما بار خود برداشتیم که بر شما باد ا مبارک آنچه ما بگذاشتیم که ما گمان بردیم کین باغ و سر  
 زان ماست که زان ما نابود بودست ما غلط پنداشتیم که و همان زمان بجوار رحمت حق فرمودند  
 ان الله و انالیه رجوع تاریخ وفات میر حمزه علیه الرحمه در غره شوال سنه ثمان و ثمانه نور احمد مرقد  
 و حضرت امیر حمزه امیر کلان را که فرزندان میر برهان که برادر کلان امیر حمزه بودند و ایشان را دوسر  
 بوده است یکی را امیر خور و نام و یکی را امیر کلان نام اولاً اشارت با میر خور کرده اند از یک قبول  
 نموده اند بجهت آنکه این در زهد چندان میگویند اند که آنرا نهایت نبوده است چنانکه در روی  
 هیچ مرد نظر نمیکرده اند چه جابر بر روی ضعیف و دائم الاوقات محجوب میبوده اند و باختی این  
 نمیکردند بعد از آن امیر کلان را اشارت فرموده اند و ایشان در ملازمت اصحاب بندگان  
 خدای عزوجل میبوده اند لیکن از حضرت امیر حمزه یک فرزند دختر نبیه مانده بوده است قانون  
 کلان نام که والد مولانا شهاب الدین که کاتب این مپوده بوده اند و لیکن در حق قانون  
 کلان حضرت امیر حمزه میفرمودند که ما آخرت را باور دادیم و دنیا را با دیگران و دیگر در حق  
 میفرموده اند که هر که میباید که ما را در یاد کو ملازمت قانون کلان بیاید اگر هر مردمان این فرزندان



بفرزندان پسریه فخر میکنند باین فرزند دخترینه خود فخر میکنند و لیکن ایشان چنان بودند که  
 وایم الاوقات تلاوت کلام الله متغول می بوده اند و چون شب در آید ایشان بنجا  
 متغول میشدند خانه ایشان چنان روشن میشدست که مجلس بچراغ نمیبوده است و چون  
 دوک میرسته اند دوک پر میشدست و پسرمان خود از دوک میافزادست و چون ایشان  
 بنماز متغول نمیدادند چون این خود بخود میکردیدست و چون روز میشدست تمام باغهای  
 ایشان خود رسته میشدست و ازین حال حرمان ایشان وقف میبوده اند و از واقعات  
 ایشان باین مقدار اختصار بنویسم و چون خواجہ محمد پارسا علیه الرحمہ را ذوق آن شد که بزبان  
 خانه که میردند اولاً بمزار سید امیر گل لال آید و از ایشان اجازت حاصل کرده اند و چون  
 از مزار حضرت امیر گل لال روانه شد و اند خواجہ فرموده اند که ما را می بایست که اکنون بمنزل  
 امیر حمزہ رفت و از فرزندان این اجازت طلبید مگر حضرت امیر حمزہ در باره این نظر بسیار بوده  
 و مسکت است اند که از مردمان به پسران خود فخر میکنند من باین دختر خود فخر میکنم و چون بمنزل  
 سید امیر حمزہ رسیدند و در جماعت خانه حضرت امیر فرود آید و اند ما حضری نیز حضرت خواجہ  
 بیرون کرده اند بعد از آن خواجہ محمد پارسا مر خادم این فرموده اند که ای خادم از آن حال  
 مستوره ما را اجازت حاصل سازید و آن خادم در آید و این سخن را بنزد این عرض کرد  
 اینان فرموده اند که یک طبق بیارید و در آن طبق باغنده پر ساخته اند و بخادم داده اند  
 و فرموده اند که خواجہ را بگوید که این بار با خود همراه بوبرند که آنجا حاصل است و چون خادم  
 بیرون برآید و طبق باغنده را به پیش حضرت خواجہ نهاده است چنانکه خواجہ بفرموده است  
 هر کس را بنجا طریقت است که باغنده چه مناسب خواجہ محمد پارسا است و چون خواجہ این طبق را  
 دید و اند بمراقبه فرورفته اند بعد از زمانه پسر بر آورده اند و گفته اند که ای عزیزان ما خبر را  
 شنیدیم از احوال خود اکنون این باغنده ما را محکم نماید که با خود میبریم و خواجہ محمد پارسا  
 بنجانه کعبه منظر رسید و طواف کرده بعد از طواف کاروان سالار آمده است و حضرت خواجہ  
 گفته که اکنون اجازت است که ما فرود آید و سویم خواجہ فرمودند که دوسه روز صبر میکنم



چون کاروانی ساکن شد پست و یک روز بگذشت خواب فرموده اند که بیارند آن باغچه دار که  
ما را زدا بکار خواهد آمدن خواب آن باغچه دار را بدست خود کرده اند و تمام چیزهایی که خود را در کار  
هم راه میا کرده اند چون روز سوم نوشتند خواب بر حجت سبحانی و گفتا خرامیدند و بار یکصد  
ابره حرمه میفرموده اند که آنچه حق تعالی بمانعت کرده بود ما باین فرزند خود سپاسش نمودیم و در دنیا  
فرزند می بوده است مولانا شهاب الدین نام نهاده بوده اند و چون ایشان کلام نهاده اند  
ایشان را بمولانا حجام الدین سپارش کرده بودند اند بجهت آنکه در اول خودی از آن حضرت  
حرمه بمولانا حجام الدین سپاس کرده بوده اند و مولانا شهاب الدین در کمال درگاه  
حضرت مولانا میبشود و درین مدت خداوند کرم ایشان را چند از علم و کمال روزگار کرده است  
بعد از آن مولانا حجام الدین و مولانا شهاب الدین فرموده اند ای شهاب الدین شما را از آن منزل  
جد خود میباید فتنه و در همانجا میباید بودن که خیریت شما در این است بعد از آن حضرت خود  
حضرت مولانا پسر خود را آورده اند و بمنزل جد خود رسانده به نصیحت خلق و امر ایشان را روزگار  
جمعه نماز را در همان موضع میگذارد و او را ایم الاوقات بعالمان و در این وقت که در آن وقت  
روزی در خلق نصیحت مینموده اند و بعد از نصیحت گفته اند که ای عزیزان من شما را از آنجا که در آنجا  
و شما بآن آنرا بکار دار تا باید که روز قیامت کار از آن فایده پاک شود چنانکه در آنجا  
موجودات بلفظ در بار سکر نماز خود چنین فرموده اند که عجب بود با آنکه در قبر ایضا و در آنجا  
قبل الموت و دیگر شما را وصیت میکنم که در گذاردن فرمانهای خدای عز و جل هیچ روی تقصیر  
حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم فرموده اند که الصلوة عماد الدین فمن اقامها اقام الدین  
و من ترکها فقد هدم الدین و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة عمدا فقد اقطع الله امره  
عقباً و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة باطل الدین فخرج الله عنه قبره کسیر و اجماع  
و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة عمدا فقد کفر و اجماع و قال النبی علیه السلام من ترک الصلوة  
و ما در تقصیر راه نهد و کار نکند که در خاطر این غبار برپا شود و ظاهر اینها از شما برنجی و سواد  
چنانکه حضرت رسول الله فرموده اند که رضاء الله بکاف رضاء الله بکاف و رضاء الله بکاف



صدق رسول الله علیه و آله است که رضای مادران است که زیر کف پای مادران است که توفیق  
 ای خدا را که کاری که رضا مادران است که آنجا که رضای مادران است که چنانکه رضا ما  
 در آن است که چون این و صفتها کردند بعد از آن فرمودند که شما مادران و جمعه دیگر نخواهید بین  
 و کبر هر تنبیت مادران و در هم نخواهد بود آن روز آن روز است که ماتم خود را خود خواهم داشتن  
 و خارج از خلق را رانده آن روز تا نماز دیگر نصیحت فرمودند و ابش آنرا یک فرزند خود و مانده بود که هر  
 صبح و نام نهادند و فرمودند که ای هر چه را بسیار بد چون بیاوردند در کنار خود نشاندند و  
 فرموده اند که این بزرگان که گواه باشند که ما این فرزند خود را با خدای عز و جل سپاریدیم و آنچه از روحا  
 بزرگان را که میوه بود بایست که سپارش نمودیم و با عی هرگز نکند اندیشه کارم نکند که در ج مرا  
 که اندک است که بکشد بشریت آب باشد تا خون در وید و کنارم نکند که چون روز بخشد نوت  
 تا روز ازین عالم بد عالم رحمت نمودند و تاریخ پنهان را بعین و ثنائاته بود و بعد از وفات هر چه عیبه  
 در این عالم که فرزند میسر بر جان عیبه را میوه بوده اند با شارت و اجازت سید هر چه عیبه بل از مباح  
 میبایست میموده اند چنانچه گذشت و کمال حال این بمرتبه رسید بوده است که مدت سی سال است که علم  
 باکم و پس لطهارت نماز با مدا و نماز حفظ را میگذارد و اینان بد بهمانه مغفول میگشتند  
 و اینان را خدا و مان میبوه و در دهقان در چین کار چون هوا گرم میشد خدا مان را اجازت میدادند  
 و شود و بکار میدادند و اند نباید که اینان را المر رسد و مسفت آنها قرون ز کرد و چون بر سفره  
 می نشستند اند غلامان و کنیزکان خود را بر سر سفره می نشاندند و در چندادن هیچ تفاوتی  
 نمیکردند و در اینم الاوقات در جهات در ماندگان سعی طبع می نمودند و نیکو به از خلق در این می  
 و گشتند بطریق وصیت میفرمودند و با عی ای دل سیدی که آیدت نیک کن و از بد چه کسره  
 کشایدت نیک کن که نیک و بدی جو مو پس که روانده که مو پس که بابت نیک کن بیت کار  
 در پیش میبند برادر که ترانیز کار باباست که **فهلست** که روز جماعتی را ذوق این شد که  
 زیارت میر گلان بیابند چون روانه شدند نور شیخ نام یک مردی را در راه ملاقات و فاشده  
 او را بحال خود نموده تکلیف روانه ساخته اند از برای آنکه او را بایست خانواده عتقاد ننموده است



چون این جماعت به بخارا در آمده اند آنروز گفته بوده است که اگر شیخ کسرا بنزدیک خداوند تعالی  
 قریب و منزلی باشد میباید که مار آهواز هرون آیند آن مردمان گفته اند که زینهار این جنس پهنهار را  
 از خاطر دور میباید کردن و نزدیک و زین بخلوص نیت میباید رفتن و چون آن عزیز  
 ازین سخن بگذشت و میآمده سخن بقریب کوراک رسید می بیند که حضرت میر آمده  
 و بر لب آب ایستاده اند و چون این جماعت اینحال را مشاهده کرده اند همه بقدمها حضرت میر  
 افتاده اند و حضرت میر فرموده اند که ای یاران زیان نمیدارد و شما باین مقدار راه آمده اید اگر  
 پاره راه با استقبال کما هرون آیم زیان نمیدارد و این بگفتند آن جماعه را بخانه خود در آوردند  
 بیست ای مقصد است بلند آن مقصود دل نیازندان که بعد از آن آمد و بیعت بحضرت  
 میر کرده است و از معتقدان ایشان شده چنانکه دایم اللوات میفرموده است که چه خوش باشد  
 کسرا که در میان ذکر گفتن جان دهد که بر روی بستر پای دراز کرده چادر داد و نیکو نمیداشت و مرا  
 از زوشت و عاقبت الامر کار آن نیکبخت بهای نوع که گفته بوده است چنان داده است **نقل**  
 روزی جماعه از غدیوت که قریب بخار است بطواف مزار خواجہ بہا و الحق والدین علیہ السلام آمده اند  
 و طواف کرده اند و در آن زمان خواجہ بہا والدین که نیر خواجہ بہا والدین بوده اند خواجہ بہا  
 فرموده اند که ای یاران ہوا گرم است بکزان در سایہ پادرخان باسحر است مگول سویدنا  
 از برای شما طعامی میا سازیم انجمن است بر خواجہ استہ اند و بسا پادرخان آمده اند با یکدیگر خمر  
 کرده گفته اند کہ از خواب بفتن هیچ چیز حاصل نمیشود بر خیزید کہ ہر مزار پر الوار حضرت میر کلال با طواف  
 کنیم و بعد از آن بایم با وقت طعام شود این جماعت بر خواجہ استہ اند و ہم قد حضرت میر آمده اند و طواف  
 کرده اند و در ہمان زمان روانہ شدہ اند و باز بہمان سایہ درخان آمدہ اند و ساکن شدہ اند  
 و چون ساعت گذشتہ بود کہ خواجہ بہا والدین آمدہ اند فرمودہ اند کہ مگر شما ہاں خواب نرفتہ اند انجمن گفتہ اند  
 اری بطواف مزار حضرت میر کلال رفتہ بودیم خواجہ فرمودہ اند کہ شما ہاں خام رفتہ و خام آیدہ  
 شما ہاں این مقدار نمیدانید کہ اولاً اہل قلوب میباید در یافتن و بعد از آن اہل قبور را  
 این جماعت باز گشتہ بمزار امیر علیہ السلام رسیدہ اند می بیند کہ امیر کلال می بیند چون نزدیک شدہ اند



سده اند فرموده اند که ای یاران شما با نرا خواب بهاء الدین سرگردان ساخته است و حال  
 دبت در بغل کرده اند و یک ماه مان کرم بیرون آوردد بایشان داده اند و فرموده اند که  
 انون بطواف حضرت امیر علیه الرحمه بروید که اکنون بخت آمده اید و بخت میروید و چون بخت  
 باز طواف کرده اند و مرجعت نموده اند و بنزیک خواب بهاء الدین رسیدند و آن ماه مان را  
 پیش حضرت خواب نهاده اند خواب فرمودند که **بیت** صوفی شود صاف تر از نکت جامی  
 بسیار فریاد با بخت شود خامی **نقش** که روز حضرت میر کلان بعمارت مسجدی  
 مغول بوده اند و خلق انبوه در جماعت آمده بودند و روز یکشنبه گاه نزدیک رسید بود که  
 حضرت امیر بخانه رفته اند مردمانیکه در کار کل بودند اند از خاطر گذرانیدند که اگر امیر را ولایت باشد  
 بد که با یاران یک ماه مان کرم بدهند که آتش در میسود چون بعد از زمان حضرت امیر آمده و بمیان مرد  
 در آمده اند گشته بر بیکاه خود نشسته اند در بغل و در دست ایشان تاج خضر بود مردمانیکه مان  
 کرم با اید بوده اند با یکدیگر گفته اند که یاران ما آنچه از حضرت امیر طلب میکردیم درین ولایت  
 نبوده است بناگاه حضرت امیر علیه الرحمه برخاسته اند و نزدیک آن مردمان آمده اند و فرموده اند که  
 ای پادشاهان اینک بگوید و آنچه میطلبید و دبت در بغل کرده و تمام این خلق را تمام مان  
 کرم داده اند به بیکال حال ایشان معرفت گشتند و بعضی خود مقرر آندند و توبه کردند بعد از  
 امیر فرمودند که ای یاران شما یان آخرت طلبید و ترک هوای نفس کنید که شمار در آخرت  
 سرمنده گنباست و آگاه باشید که هیچ مرغی بدام هیچ صیاد گرفتار دام نمیشود مگر وقتی که پش  
 خود میگوید و از ذکر خدای تعالی غافل ماند بعد از آن بدام بلا گرفتار میشود بارها امیر کلان  
 علیه الرحمه میفرموده اند که ای دریغاکه عمر با خور رسید و یکسر نیافتیم الا بدنی و بکار دنیا و  
 و نفس خود گرفتار شده و راه آخرت فرو گذاشته ربا عی ای داده بیاد عمر از نادان  
 توبه نمیکنی ز دادند که فردا که بریر خاک تنها مانده کوی که کنم توبه و استوائ **نقش** که  
 روزی حضرت میر کلان با جماعتی از مردمان خود بگذاردن نماز جمعه به بخارا میآیدند  
 و حضرت امیر بمرغبت مغول بوده اند ناگاه در میان معرفت فرموده اند که ای یاران شیخ



شیخ محمد قای باذرکان در ولایت بلخ وفات یافت حاضران ازین سخن تعجب کرده گفتند  
 امیر در ولایت بخارا استاده سخن از ولایت بلخ میگوید حضرت امیر فرمودند که ای یار  
 دانسته و آگاه باش که خدای عزوجل را بنده کاتبی باشند که کار خود را در بندگی او و در  
 رسول او محمد صلی الله علیه و سلم بجای میبرسانند که هر در مشرق و هر در مغرب بت در پیش  
 نظایر ظاهر است و بلخ خود چه بعید است و چه مقدار راه است چون تا بلخ بنویسند همان  
 زمان و همان روز واقع **تقلبت** که وزی یکی از فرزندان کوک اما با جماعت زیارت  
 حضرت امیر کلان آمده اند و آن عزیز را بیک فرزند خود داده است حضرت امیر انجاعت را  
 در همان خانه قرار داده اند بعد از آن برخاسته ما حضر میبار کرده پیش همانان حاضر  
 کرده بوده اند چون زمان بگذشت دیگر باره امیر بر خاسته مر خادم را فرمودند که بهمان یک  
 طعام بیارید که روز بیکاه است و چون طعام میبار گشت خدمت حضرت را  
 گفتند که اجازت باشد ما طعام را بیاریم حضرت امیر فرموده اند که بکدام توفیق بکنید که  
 تا من بروم و بومینم و چون حضرت امیر بطرف مطبخ روان شدند آن بیزد خود کوک اما  
 با امیر در مطبخ در آمده است می بیند در مطبخ حضرت امیر یک یک در غایت خودی نهاده  
 و آن فرزند با خود گفته است که آنچه درین دیک است مراد پدر مرا بس نیاید و این مردمان  
 دیگر که پخته خواهند ماندن امیر فرمودند مر خادم را که اولایک کاسه آتش من بکشم بعد از آن  
 دیک را سما میزند بعد از آن امیر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و یک کاسه آتش بکشید و بپزید  
 روانه ساختند و آن پسر حضرت امیر فرمودند که شما را همچنان طعام میباید خورد و  
 بهش همان همان مقدار آشنایان بیرون آمده است که هیچ نهایی نبوده است و از آن  
 دیک هیچ کم نشده و در تنور همان نان پزید که گویا تا بانی بیرون نیآورده اند چون  
 پسر انجمن بدید برخواست و نزدیک پدر آمد و فرمود ای اما یک دیک خرد است که اگر آن دیک  
 بر کرده پزد میتواند که طعام او بدو کس تمام و کمال نمیرسد و این مقدار طعامی که نزدیک  
 شما آورده اند از آن دیک گویا یک کاسه آتش بیرون نیآورده اند از آن دیک و این



و این مقدار نان که نزدیک شما آورده اند هنوز نان آن تنور پر استاده است و معلوم نیست که ازین تنور یکساعت نان بیرون آورده باشند یا نه چون فرزند انا از پسر خود این سخن بشنید با جماعت برخواستند و به پسر حضرت امیر آمده التماس نمودند که ما را میخوابیم که بمطبخ خود راه دهند حضرت امیر فرمودند که در آید چون فرزند انا با جماعت در راه و از آن حال وقف شده اند حضرت امیر فرموده اند که ای یاران از آن باز که حضرت امیر حمزه علیه الرحمہ باین فقیر خدمت یاران را اجازت و اشارت فرمودند مطبخ و کجا آتش و نان همین است و هر چیزی که با سپارش نمودند بهمان نوع است که هیچ نقصانی در و نمیباشد و چون انا انجیل را مشاهده کرده اند و فرموده اند که میخوابیم که ما را و یاران ما را بخدمت کاری خود قبول فرمایند ما را و یاران ما را از اینجا نصیب باشد حضرت امیر فرمودند چون شمار در خاطر این میگذرد باری فرزند شمارا بفردی قبول کردم بعد از آن فرزند انا شادمان شده با برادران خود روانه شده اند و آن سیرۀ انا را بخبر شیخ نام نهاده اند و بعد از آن حضرت امیر فرمودند که این همه بواسطه آن است که هر که حق سبحانه و تعالی را باخلاص تمام بندگی کند حق تعالی نیز کارهای او را چنان کفایت کرد اند که او خواهد شکست که روزی سلطان الوغ بیک ذوق آن شد که نماز جمعه را بیخوار کردند و مولانا شهاب الدین بنصیحت خلق مشغول بوده اند چون سلطان الوغ بیک مسجد در آمده و نظر بسقف مسجد میگرداند و حضرت مولانا قصه سلیمان بنیفا میر علیه السلام میگفته اند و چون مولانا دیده اند که سلطان نظر بجای دیگر دارد و فرموده اند که حضرت سلیمان بآن عظمت استماع کلام مورچه میکردند و هر چند بتری از سلیمان بنیفا برترند و من هر چند ضعیف از مورچه کمتر نام تو یک زمان کوشش بوشش بمن دار و حال سلطان برخواسته اند و بدین نوعی ادب نشسته اند و چون نماز را بگذاردند اشارت بجائۀ امیر کلان کردند و چون بجماعت خانۀ امیر درآمدند و سرگشته اند و حضرت امیر بجهان آتش و طیفه خود را حاضر کردند تا بمقداری که از تمام شکر زیاده اند



آمد بعد از آن سلطان بخانه خود رفتند بامیر بایزید بامیر کلان یک بمیان تنگه  
 فرستادند و یک تنگه سفید را نشان کرده اند و گفته اند که اگر امیر کلان را ولایتی باشد این تنگه  
 سفید را برای ما فرستند چون امیر بایزید این بمیان را نیز دید حضرت امیر کلان باند  
 و حضرت امیر مولانا شهاب الدین را بفرمودند که ای مولانا اگر این را بکیرم مخالفت امیر  
 کرده باشیم و اگر بکیرم پس این مرد در بنجیده شود و بپا اعتقاد کردند هر این کار حضرت  
 مولانا فرمودند که بکیرید و در صرف کار خود بکنید بعد از آن برگشتند و بکشادند و بپا تنگه را  
 برگرفتند و بامیر بایزید تسلیم نمودند که ای بایزید این تنگه را بپا و بسلطان الخ بیک تسلیم  
 نمای و بگوی که این تنگه را در خونیه خود اندازد و تا خدا تعالی در خونیه او برکت پیدا کند  
 و حضرت امیر کلان علیه الرحمه فرمود بودند که هر که از برای روح مادریناری یا درمی یا ماه سپور  
 بدین حد تعالی مراد و برابر دانا الله تعالی بدانکه سلسله خانواده خواجگان برکت خاوادها  
 فضائل بسیار است از برای آنکه این خانواده کل است چرا که برجه طالبانرا مشکل شود از سر لغت  
 و طریقت و حقیقت اینها حاصل است و دیگریم بطاهر و بهم بیاطر حضرت است علیه السلام  
 می پوند و در اقوال و بهم در افعال متابع رسولند علیه السلام منقول است از کبار مشایخ رحمهم  
 تعالی علیهم که هر فردی از افراد که در جمیع ایمان محرم گشته است و دعیه طائر سر سبز کرده و شایسته  
 شرف را پسز او آورده و آتش محبت در جانهای او انداخته شده و اجابت بر آنها که  
 اسانید مشایخ را بدانند بلکه نزدیک محققان خاص الخاص فرض عین و عین فرض است  
 خاصه آن کس را که ازین برگزیدگان او را حجت و اراده باشد که در توحش و مراقبات و مواظبات  
 روحا و فیض فضل را با از پر توره و جباریک در نسبت خود مشاهده کرده اند و میکنند بنابرین  
 خواستیم که خانواده سلطان لطیفه و برهان الحقیقه قطب المحققین و رئیس اساکین حساب  
 مشاهدات الوجودی و مکاشفات الجسمانیه شد الخلق الحق و حجت الحق الخلق اعنی خود  
 تعبید الخلق غجد و الخ نور الله مرقد و نیز معلوم شود هر کس دست در دامن مردی زده است او را  
 از دینستن سلسله خانواده جاریه نمیباشد اکنون بدانکه ارادت کاتب الحروف بان



بآن ملجاء و افتخار و اہلساکین و ارث الانبیاء و المرسلین صاحب الملک و الملکین  
 یعنی مولانا و سیدنا حاتم الدین الشاشی و ارادت ایشان در اول حال بآن  
 قطب الاقطاب شیخ محمد سوخی بوده است ولی بعد از ارادت تربیت و اجازت  
 و ارادت از جدایان بقبر اعنی سید امیر حمزہ شدہ بوده است و ارادت امیر حمزہ  
 با حضرت والد ابراہیم حضرت میر کلان علیہ الرحمہ بوده است ولی ایشان را بیک  
 خلیفہ خود مولانا عارف دہ دیکرانہ خوانہ کردہ بودند اندام ارادت مولانا عارف  
 حضرت میر کلان بوده و ارادت بآن رکن یمانہ خواجہ محمد بابا و سماعی  
 بوده است و ارادت ایشان بآن سالک سالک طریقت خواجہ شیخ علی  
 عزیزان بوده است و ارادت ایشان بخواجہ محمود انجیر فغنوی بوده است و ارادت  
 ایشان بخواجہ عارف ریوکی بوده است و ارادت ایشان بخواجہ عبدالحق  
 غفرانی بوده است و ارادت ایشان بحضرت شیخ یوسف ہمدانی بوده است و ارادت  
 ایشان بشیخ ابوسعید فارسی و سمر بودہ است و ارادت ایشان بشیخ ابوالحسن  
 خرقانی بوده است و ارادت بآن سلطان العارفین و قطب الاولین  
 بشیخ ابویزید بسطامی بوده است و ارادت بآن امام المتقین و قطب  
 الاولین سلیمان الطریقہ و برہان الحقیقہ سادات العظام و امام الام  
 جعفر صادق بوده است رضی اللہ عنہم کعبین و ارادت ایشان بحضرت  
 قاسم بن حضرت ابی بکر الصدیق بوده است رضی اللہ عنہما و حضرت قاسم بن ارادت  
 بسلیمان فارسی بوده است رضی اللہ عنہم و ارادت ایشان بآن یار غار و برگزیدہ  
 ملک جبار حضرت امیر المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ بوده است و ارادت  
 بسید السادات و سادات السعادات بنی آدم حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم  
 بوده است و اما حضرت امام جعفر را انتساب بعلم باطن بدو طریقت نسبت دیگر  
 بہ پدر خود امام محمد بن جعفر باقر بوده و اما بہ قرابہ پدر خود امام نسیب العابدین



العابدین رضی اللہ عنہم اجماعاً اما ارادت شیخ ابو محرم خرقا بسلطان اعمار فیوم بایزید  
 بطامی بعد از فوت سلطان باد و بیست سال بوده است و او چنان بوده که چون  
 سلطان را وقت باختر رسید است و کبار اوصیای ایشان حاضر بوده اند اما حضرت  
 سلطان در زاویه خاص مدت سه روز معشکف بوده اند و هر یک را توفیق اجازت و اشارت  
 بوده است بناگاه حضرت سلطان سر بر آورده است و فرموده اند که ای یاران هر چند عهد  
 کردیم که خرقه و عصای ما بیک از شما یار حواله شود نشد و این نصیب با خرقا دادند که  
 بعد از دو بیست و شصت سال ظاهر خواهد شد و چون وفات سلطان در سنه چهل و  
 خمین و نائین بوده است و بعضی گفته اند در سنه چهل و ششم و نائین بوده است  
 و قول اول صحیح است و انابت شیخ ابو محسن در سنه ثمانه و عشرين و اربعمائه بوده است  
 و چنین منقول است که شیخ ابو محسن در میان خرقان و بطام راه زنی میکرده اند  
 ناگاه سحر گاهی بوده است که با تخی آواز داده با ابو محسن رسید و آن وقت بیاید که گشتی  
 کنی و بر سر حرف آید شیخ ابو محسن جواب داد که آدم و همان زمان توجه بمرقد سلطان  
 کرد و مدت ده سال بر تربت سلطان بدار میبود که ناگاه سحر گاهی از روضه این آوازی  
 بخوش ایشان رسید که با ابو محسن ترا مقام مقصدی دادیم اکنون خلق را بخدمت بیاور  
 ابو محسن در جواب گفت من نمیدانم هر این آواز چنانست بانی بیکبار مرقد مبارک سلطان در  
 آمد و بسکافت و صورت سلطان ظاهر شد بچشم اروا چنان و اشباحنا و بیست ابو محسن بگریستند و خرقه  
 بهوشانیدند و تاج تشریف کریمت کردند اما مشایخ عصر زبان طعن دراز کردند که گفته کردند  
 برو جانبیت روئیت اگر بود برو جانبیت نبی علیه السلام بسند بود و با وجود آنکه مظهر ارواح  
 مشایخ روحی از ارواح ابراست و خواهد بود بنابرین معنی تجدید عهد و بیعت با شیخ بود و بار  
 طوس کرده اند اما بنزدیک محققان این راه بیعت همان است که در اول بوده است و آن بیعت است  
 و اشارت خداوند است جل و علا اما خلفای شیخ ابو یوسف بعد از چهار بوده اند مقدم خواهد  
 برقی و دوم خواهد حسن اند و سوم خواهد احمد که چهارم خواهد علی بجانیه شیخ و از خلفا خواهد



عبدالحق بنر چهار بوده اند اول خواجه احمد صدیق و اکبنی دوم خواجه اولیای کبیر سیوم عارف  
 ربوگری چهارم اولیای غیب و هزار متبرک ایشان درجه است اما خلفای خواجه عارف  
 خواجه محمود انجیر فغنوی و خلیفه خواجه محمود خواجه شیخ علی رامنشی است و مرقد ایک در خوارزم  
 و خلیفه دیگر ایک ابیر حسن و ابیر حسین و اکبنی و اما خلیفه ابیر حسن خواجه علی ارغندانه و حضرت  
 خواجه محمود افضل و اگر خلیفه خواجه عارف ربوگری بوده اند و با وجود یکدگر می پرورشته اند  
 و از آن مروجہ معاش می نماند و چون از خواجه بنابرناکیده بارشاد اجازت یافته اند بعد  
 خلق تا ذوق شده اند بنابر مقتضای وقت و مصلحت حال طالبان را ذکر علانیة فتتاح کرده اند  
 اول بار که مشغول بذکر جهریه شده در عرض موت خواجه عارف بوده است نزدیک زمان تسلیم روح  
 ایشان در آن محل فرمودند که از غیب اشارت رسید که ذکر را بلندگوی وقتی خواهد آید که  
 طالبان بنابر مصلحت حال ذکر جهر خواهند گفت بعد از نقل ایشان خواجه محمود در مسجدی که بدر واره  
 و اکبنی است بذکر علانیة مشغول شده اند مولانا حافظ الدین از کبار علماء وقت بوده اند و بعد علما  
 خواجه محمد پارسا اند در بخارا از خواجه محمود سوال کردند و جمع کثیر از ائمه علماء حاضر بودند و گفتند  
 شما ذکر علانیة را بچنینی میگویید یا خفیة پیدا شود در جواب گفتند غافل آگاه و در برابر آورد  
 و امانت در اید و شاید با استقامت و طریقت برقرار باشد مولانا حافظ گفتند نیست هیچ  
 الگاده از خواجه محمود التماس نمودند که ذکر علانیة را بعد فرمایند تا بان جد حقیقت از مجاز ممتاز  
 کرد و بیگانه از آشنا جدا شود خواجه فرمودند که ذکر علانیة کسر اسلام است که زبان او پاک باشد  
 از دروغ و غیبت و حلق او پاک باشد از حرام و شبهه و دل او پاک باشد از ریا بعد از آن  
 از زمان خواجه محمود تا زمان سید امیر کلال ذکر علانیة را و خفیة را جمع ساخته اند و اما خلفا  
 خواجه شیخ علی رامنشی چهارند اول خواجه محمد بابا سما سو اند و مرقد ایک در بهمانجی است و دیگر  
 خواجه محمد کلاد دوز که در خوارزم اند و خلیفه دیگر خواجه ابراهیم عزیزان که فرزند ایشانند اما  
 خلفای خواجه محمد بابای سما سوی مقدم ایشان حضرت امیر کلال اند و خواجه صفی و دیگر  
 مولانا دانشمند و پسر ایشان خواجه محمود و اما خلفای حضرت امیر کلال پس از کباب اصحاب



اصحاب ایشان که صد و چارده بوده اند مقدم مولانا عارف دیبیه دیگران و خواجہ بہا الدین  
 نقشبند و خواجہ جمال الدین دیبیه اسباب و شیخ یادگار و خواجہ شیخ و راز و نه و مولانا  
 جمال الدین گیشی و شیخ شمس الدین کلال و دیگر چارہ فرزند ایشان سید امیر بہا و سید  
 امیر شاہ و سید امیر حمزہ و سید امیر عمر و مولانا طاہر و مولانا محمد خلیفہ و مولانا بہا الدین  
 طرابلسی و ہلوان محمد و حلاج سمرقندی و شیخ بدر الدین میدانی و خواجہ محمد اتبکنوی و شیخ  
 امین شاہ کرینیکہ و مولانا سلیمان کرینیکہ و غیر ایشان و اگر بتقریر ہر یک مشغول شویم این  
 مسودہ مطول میگردد و اکتفا بہمت چند عزیزان کردہ شد اما خلفاء جد این فقیر حضرت  
 امیر حمزہ نیز بسیارند مقدم مولانا حسان الدین شاشی و مولانا کمال الدین میدانی و امیر کلال  
 و امیر خور و کہ فرزندان سید امیر بہا و اند و دیگر شیخ مبارک بخاری و شیخ عمر سوزنی  
 و شیخ علی کرکے و شیخ احمد خوارزمی و مولانا اعطاء سمرقندی و مولانا مبارک کرینیکہ  
 و مولانا حمید کرینیکہ و مولانا نور الدین کرینیکہ و سید احمد کرینیکہ و مولانا حسن کرینیکہ  
 و شیخ احمد کرینیکہ و شیخ حسن بختی و خواجہ محمود خمونہ و مولانا سیف الدین کرینیکہ  
 و شیخ سید سماکو و شیخ جلال الدین پانانی و غیر ایشان و اگر با پسا می ہر یک ذکر  
 کردہ شود این مسودہ مطول میگردد و بنا بران اختصار کردہ شد بارہا حضرت امیر حسن  
 میفرمودہ اند کہ سلوک مشایخ قدس اللہ ارواحہم و ہستم اندیک قسم ظاہر اند کہ  
 در جمیع احوال جد و شرع را گاہ میدارند و بقدر وسیع و امکان در محافطت آن  
 میگویند و از نواہی جناب مینمایند و ہوای نفس را مخالفت میکنند و عفت  
 و جوارح خود را از مامشروعات و منہیات پاک میدارند و در صفای باطن میگویند کہ  
 اصل در تصوف و اصل ہمہ کار ہا این است اما آن قسم کہ پساک باطن است  
 آنست کہ در طہارت باطن و در محو صفات فیہمہ تقیانی سعی بلیغ نمایند و در ذکر دل  
 بسیار گویند تا وقتی کہ دل کو یاتود چنانکہ گفتہ اند **بہیت** دل ز ذکر و بہیت



دوست چون کویا شود ها رو خدا را خوان که وقت خوش شود با عی نادل ز بد و نیک  
 جهان آگاه است که دستش ز بد و نیک جهان گونا هت که زین پیش دله بود هنرا  
 اندیشه که اکنون همه لا اله الا الله است که چون دل کویا شود مریته رجال لا تلهیهم تجا  
 والایع عن ذکر الله رسید و او را آگاه اهل دل میتوان گفتن و بدان که در است در  
 تلقین از رسول الله سلام بدل حضرت ابوبکر الصدیق رسید و همچنین از دل  
 بدل حبیب عجم رسید و از دل ایشان شیخ داود طائی رسید و از دل ایشان  
 شیخ معروف کرخی رسید و از دل ایشان شیخ پیر بر سقطی رسید و از دل ایشان شیخ  
 جنید بغدادی رسید و از دل ایشان شیخ محمد ترشح رسید و از دل ایشان شیخ  
 ابوالعباس قصد ب رسید و از دل ایشان شیخ رحیم الله رسید و از دل ایشان شیخ  
 یوسف همدا رسید و از دل ایشان نجوایه عبدالحق غجد و رسید و از دل ایشان  
 نجوایه عارف رسید و از دل ایشان نجوایه محمود انجیر فغنوی رسید و از دل ایشان  
 شیخ علی رهنی رسید و از دل ایشان نجوایه بابا سمای رسید و از دل ایشان سید میر کلال  
 رسید و از دل ایشان همه خلفاء رسید بقدر همت ایشان قدس الله ارواحهم هم  
 تا بخت که ابودکرادارد دوست که اما در رساله قدسی حضرت مخدومی خواجیه محمد پارسا  
 نور الله تعالی مرقده چنین منقول است که حضرت خواجیه بهاء الدین علیه الرحمه را خواجیه محمد  
 بابای سمای بفرزندی قبول کرده بوده اند که آنست و ارادت و تربیت و صحبت  
 و علم آداب شریعت و طریقت و تلقین ذکر بطریقه ظاهری و باطنی و جمیع آداب آهسل  
 تصوف ایشان را از خدمت سید میر کلال رسید

والله اعلم



السلامة والبركة

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام

السلامة والبركة







قلب الاولیا اعترض بخدمت خواجہ محمد باقر ساقی اللہ تعالیٰ اسرار ہما کہ  
 بی واسطہ باب واسطہ نقل کردہ اندوران رسالہ ایراد یابد تا کہ برکات انفاس قدسیہ  
 ایشان از روضہ وحدت الوہیت بوسر بمشام جان مطالعہ کنندگان برسد کہ اگر  
 حقہ ت بیدار کرد و اگر بیدارت و رکارد را بدین خاطر بسبب عوائق زمان و کثرت  
 افات دوران چند روز تاخیر افتاد تا درین آواں کہ سال بر شصت و اربع و ثمان  
 مائہ ہجریست توفیق فیصلہ شروع افتادہ صورت اتمام پذیرفت امید آنکہ اہل  
 حقیقت پسندیدہ آید درجا از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مکاشفہ کنند  
 کان از میانس انفاس طیبہ این طالیفہ و از برکات فیوضات ارداع اہل این  
 سلسلہ علیہ انکہ این حقیر باعث این جمع و تالیف را از کوشہ خاطر فرو گذارند و بدعا  
 خیر باد آرند رَبِّ اَوْزِغْنِي اِنْ اَسْكَرْتُمْ لِيَ الْاَنْفِثَ عَلٰی دَعْوَا لِدُنٰى وَاَنْ اُكَلَّ  
 صَالِحًا تَرْضٰیہ وَاُصْلِحْ لِيْ فِیْ ذُرِّيَّتِيْ اِنَّیْ اَتَيْتُ الْاِيْكَ اَنِیْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ وَاَللّٰهُ اَلْمُحِ  
 اَنَّ يَغْفِرَ لِحَظِيَّتِيْ يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ بَنِّبْ عَلٰى وَاَلْحَقْنِيْ بِالْبَاصِلِيْنَ <sup>الکلمۃ</sup> رَبِّیْ فَصَبِّحْ الْاَحْوَالَ عَلٰی  
 اَمَلِکَ الْمُبِیْنِ اَللّٰهُ اَلْعَالِ اِنْ کَانَ مَشْمَلَتْ بِرَبِّکَ مَقْدَمَ وَاَسْ مَقَاصِدَ وَاَبْ خَالِہ  
 مقدمہ و ربیان ولادت و نسبت سلسلہ حضرت ایشان تا بجانب حضرت رسول  
 اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مقصد اول و مبادی احوال حضرت خواجہ بزرگ قدس  
 اللہ تعالیٰ سرہ و مقصد دوم و ربیان سلوک حضرت ایشان و مقصد سوم  
 و ربیان کرامات و خوارق عادات ایشان و خاتمہ در ذکر وفات آنحضرت قدس  
 اللہ تعالیٰ سرہ و مقدمہ و ربیان ولادت و نسبت سلسلہ حضرت خواجہ بزرگ قدس  
 بدانکہ ولادت حضرت خواجہ بزرگ اعترض خواجہ بہا الحق والدین در محرم سنہ ۱۰۱۰  
 عشر سبع مائہ بودہ است در عہد غزنان و کفاندہ در شہر سوسہ احدی  
 و عشرین و سبعمائہ بودہ باشد مولود و مدفن ایشان قصر عارفان است ہوا















داشت و در راه بمنزل یکی از دژویشان ایشان رسیدیم آن نیازمند  
به شاست و نیاز تمام پیش آمد چون نزول نمودند و آن فقیر اثر اضطرابی پیدا  
شد خواجه فرمودند که حال را برستی باز نای آن نیازمند گفت سر شبر حاضر  
ولی مان نیست خواجه توجه بمن کردند و فرمودند آن فرصت بسیار که آخر کار آمدن  
ما از مشاهده این احوال محبت زیاده شد چون بقصر عارفان رسیدند و  
منزل جدم نزول نمودند جدم قصه تاهل مراد حضور خواجه عرض کردند  
ایشان فرمودند که خیرت تمام میباشد کردن جدم عرض نمودند که در حضور خواجه تمام  
شود اما پدر من خواست که تکلیف کند چنانکه رسم و عادت است خواجه فرمودند  
که زمان غنیمت و تکلیف حاجت نیست تا خیر نیاید کرد پدر من آن محل است  
خلاف نفس خواجه کرد خواجه رفته خواستگار سر نمودند آن مردم نفس شاد را قبول  
کردند و پدر من محبت ترک نفسان در اندک فرصتی منفعلی الحال شد و او را  
قوة تکلیف سحر نماند و چون خواجه محمد بابا پیر شدند جدم مرا بهر قدر بروند و  
هر کجا که در ولایت میبود مرا بصحبت او برده نیازمند یکجای میگردیدند بعد از آن  
مرا بنی آوردند نسبت تاهل مرا تمام کردند و من در قصر عارفان میبودم و در  
اشنا از عنایات بی غایات الهی آن بود که کلاه مبارک عزرا حضرت خواجه علی  
را بهیستی قدس سره بمن رسید و حال دیگر شد و من فوی امیدوار شدم و هم در  
اشنا حضرت سید امیر کلال تشریف حضور فرمودند گفتند که مرا خواجه محمد بابا  
کرده اند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دروغ نداری و ترا جمل کنم اگر فقیر  
کنی فرمودند که مرد نباشم اگر در وصیت حضرت خواجه محمد بابا تقصیر لعل کردند  
که حضرت خواجه فرمودند که من و پدرم یکسب کنایه بانی مشغول میبودیم و برسم  
جوانان مجرّد خوانده داشتیم شبی بخواب دیدم که حضرت حکیم انا قدس سره که از کباب







[illegible]















ست فرموده که از اسفاط کرده در زیر یکی در فلان موضع وضع کرده  
 اند سقاان سخن را منکر شد مولانا و خلقی بر آن موضع رفته تفتش کرده و  
 در آن موضع یافتند سقا و مقام عذر شد مولانا و جمعی که بودند و گریه شدند  
 از درگذشت روز دیگر وقت آفتاب بر آمدن بر مقتضای آنکه در آن وقت  
 ما مور بودم و سه عدد مویزر گرفتیم و براه ریک حروده بطرف لطف متوجه شدیم  
 از توجیه من مولانا را خبر شد مرا طلبیدند الطاف فرمودند و گفتند تراورد  
 بهید آمده است شفا آن در و نزدیک است هم اینجا قرار گیر تا تربیت ترا بر جای  
 در جواب ایشان گفتم که من فرزند دیگرانم اگر شما پستان و روپان نبهید نباید که  
 سر شما را بگرم مولانا خاموش شد و مرا اجازه فرمودند و در همان اول روز  
 میان محکم برستم و کس را فرمودم تا از هر طرف منبایان بنزد کشیدند و بقیه  
 و راه در آمدیم چون به شسته فراخون رسیدیم بهری ملاقات کردم فرم کرد  
 بمن و او از و گرفتیم با او سخن نگفتم چون از دور گذشتم بکار وانی رسیدم  
 کاروان ارمن سول کردند که از گجانی ایی گفتم از انبخت گفتند چه وقت  
 از آنجا بیرون آمده گفتم وقت آفتاب بر آمدن و آن ساعت که بایشان رسیدیم  
 وقت داشت بودند ایشان گفتند این مرد دیوانه است از آن و به ما این  
 موضع چهار فرسنگ است ما اول شب از آنجا بیرون آمده بودیم الحال اینجا  
 ایم و چون از آن کاروان دور گذشتم آن سوار که گفته بودند مرا پیش اند  
 نزدیک او رسیدم سلام کردم آن سوار گفت تو کیست من از تو می رسم گفتم  
 من آن کسم که ترا بدست من توبه باید کرد و از مرکب پیاده شد و فرود آمد  
 که از شراب داشته بودیم را رنجت و توبه کرد چون از آنجا گذشتم و بگذشت  
 رسیدم بدی رفتم که خدمت سید امیر کلال در آنجا بودند ایشان را دریا رفتم و



و چون بخدمت ایشان مشرف شدم آن کلاه مبارک غریزاً و بیست  
که داشتم خدمت سید امیر کلال مدنی خاموشی مانند و بعد از فرصت  
فرمودند که این کلاه غریزاً است کفتم ملی فرمودند که چنین اشارت شد که  
این کلاه را در میان دو پرده نگاه دار سرین برخوردارستم و قبول کردم و  
را کفتم پس از آن خدمت امیر را سبق گفتند و بقی و اثبات خفیه مشغول  
گردانیدند مدتی بر این طریق متابعت کردم و باز بموجب آنکه در آن  
مذکوره مأمور بودم از خواجگان قدس لدار و اصم عمل بوعیت کردن  
بذکر علانیه عمل کردم و ترک علانیه کفتم نقل کردند حضرت خواجه مایفر نمودند  
که بعد از آن فرصت هر یک از آن سخنان که حضرت خواجه جهان را فرمود  
بودند در محل خوشن خود اثر مینمود و نتیجه آن ظاهر میشد و چون مأمور بودم  
بتفحص اخبار رسول علیه الصلوة والسلام و آثار صحابه کرام رضوان الله عنهم  
لازمست علمی مینمودم و احادیث میخواندم و آثار صحابه معلوم میکردم و هر  
یک عمل میکردم و نتیجه بعبایت الهی بخود مشاهده میکردم نقل کردند حضرت  
خواجه مایفر نمودند در اوایل جذبات شبر نزدیک مزار و احضن بودم و  
دیش محمد زاهد با من بود و با من یکباره کرده بود و در آن حال روح من از قاف  
بیرون آمد و گردان گردان بطرف آسمان رفت بهمین صفت آسمان اول  
را سیر کرد و از آنجا با آسمان دوم و سیوم و چهارم رفت و باز گردان گردان  
بسومر زین آمد و در قالب من درآمد و ازین احوال من محمد زاهد بیخ خبر  
نداشت ع کس و قوف نیست که ما را چه حالت نقل کنند  
حضرت خواجه مایفر نمودند که در مبادی احوال شبی در مسجد ریور تون و  
پس استولان شده بودم متوجه قبله ناگاه اثر غیبت و فنا ظاهر شدن گرفت



گرفت و اندک اندک استیلا آورد و با بالکینه از خوشنحو شدم و در این  
 حالت محو و قنای کلام مرا گفتند آگاه باش که آنچه مقصود و مطلوب است یا  
 و بان رسید نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که اندر مبادی احوال بعد از  
 قصه ریورنول روزی در آن باغ که حالا باغ فرارست بودم و جماعت  
 متعلقان بامن در آن باغ بودند ناگاه آثار جذبات الهی و الطاف  
 و عنایت بی نهایت ظاهر شدن گرفت اضطراب و بیقراری پدید آمدنم  
 با سحر مشغول باشم بر خواستم متوجه قبل نشستم ناگاه در آن توجه غیبی  
 واقع شد و آن غیبت بقنا حقیقی انجامید و در آن فنا معاینه دیدم که روح را  
 بر ملکوت آسمانها گذارند و بدینجا رسید که روح من در صورت ستاره  
 در روز بام نور بنهایت محو و ناپدید شد و اثری از حیات ظاهری بر قالب  
 من نماند و اهل متعلقان در آن حالت میگریستند اضطراب و بجزودی  
 ظاهر میکردند تا آنگاه که باره باره بوجود باز گردانیدند و آن غیبت و فنا  
 کلی در آن وقت مدتی شش ساعت بخونی که بیش بود نقل کردند از حضرت  
 خواجه ما در اواخر حیات از ابدت در اسلوک خود حکایت میکردند توجهات  
 خود را بار و اح طیب مشایخ و کبریای طریقت قدس الله تعالی ارواحهم و ظهور  
 اثر توجیه بروحانیت او <sup>در شرف</sup> مقرر نموده شد انقطاع تمام و جزو کلی از خلایق  
 ظاهری و باطنی بود و هرگاه توجیه بروحانیت خواجه علی حکیم ترندی قدس  
 سره نموده شد از آن توجیه بی صفت محض بود و در آن بی صفتی هیچ امر  
 دیده نمیشد و در تاریخ سده شش و ثانی و سبعمائة میفرمودند مدتی  
 و سال است که ما متابعت طریقت خواجه علی حکیم ترندی مینماییم و اینانی  
 صفت بوده اند و اگر کسی شناسد من نیز این زمان بهیضتم نقل کرد و

مشغول باندازن انساب و کتب  
 نیزه ای بر سر درختان  
 اشراق بنیاد فانی  
 بر کتب بنیان قرار  
 اخلاص صدیده خدیو  
 باشد که خدای تعالی از او  
 رضای خدای و بیکبار  
 باشد و بگوید بعد از  
 نامه گذارد و بخار  
 در کتب نماز استخاره  
 و در کتب اول بجزای  
 نماز و در کتب اول بجزای  
 قن یا ایها الکافرون  
 و در کتب و بیکبار  
 سوره اقلص یکبار  
 سوره و تعالی طیب  
 بنجامه و تعالی طیب  
 و از دیار و توفیق طیب  
 و تعالی چشم دول او را



صالحی که در آن فرصت اوایل که حضرت خواجه قدس سره ریاضت عظیم داشتند  
گاه گاه این معتقد بصحبت شریف ایشان میرسیدم اتفاقاً فضل مستان  
بود و هوا بغایت سرد و سحرگاهی بود حضرت خواجه بکلبه فقیر رسیدند و اثر ریاضت  
از ایشان ظاهر بود و بجز دو انقطاع تمام داشتند در آن ساعت فرمود  
که مدتی هشت ماه بود که ما توجه روحانیت اولیای قرنه فرستادیم تا عینه مبین  
و در صفت ایشان سیر میکردیم اینک از صفت او بیرون آمدیم نقل است  
که حضرت خواجه میفرمودند که شب در ریور تون بودم و در راهی میرفتم به پلی رسیدم  
حالی بمن عجب تعریف کرد و الهامی بدل من رسید که از حضرت ما هر چه میخواهی  
طلب از راه مسکن و نیاز کفتم الی از دریای رحمت و عنایت خود ذره نشا  
من کن الهامی رسید که از کرم ما ذره بطلبی حال من دیگر شد علو همت و  
حرکت اتر بقوه هر چه تا تر طمانچه در روی خود زوم چنانچه اثر آن تا چند روز  
باقی بود پس اثران کفتم با که در دریای رحمت و عنایت خود نشا حال من کرد  
و مراقبه محل آن بخش حال اثر موهبت بظهور آمد و از برکت آن دیده شد  
آنچه دیده شد همت ترا بیت : همت ترا بکن کبر باشد : آن سقف  
گاه را به ازین زوایا نخواه بود اما آن بل را بل همت نام نهادیم نقل است که  
حضرت خواجه ما در زمانیکه از بدایت حال خود حکایت میکردند فرمودند که  
ما دوست من بودیم که قدم درین راه طلب نهادیم همت من آن بود که  
از همه در گذرم عنایت الی در رسید و مرا از آن مجموع در گذرانید و مقصود  
رسانید بیت مردان ریشتر رسیده اند از همت : زان ورره او نشا  
لی پیدا نیست نقل است که حضرت خواجه فرمودند که شما بجل نکنم اگر همت  
شما در طلب مقصود جهان نباشد که قدم خود را بر شکر گذارید و بگذرید نقل















خواجہ میفرمودند کہ در آوان طلب کہ زمین بقا خوانہ افتاد کی را دیدم کہ  
 ہرچہ داشتہ بود از لقمہ و سبہ در باختہ بود با وجود آن با یار خود میگفت  
 با شیرین روی اگر سر و روی نکردم از حالت وی وقت من خوش شد  
 و خیرت من زیادہ گشت بہت نا در تری ہرچہ دارم آتش ہرگز نشود  
 حقیقت وقت تو خوش **نقل** است کہ حضرت خواجہ میفرمودند در بدایت حال  
 من چنان بود کہ ہر کجا دو کبش ہم سخن میگفتند من کوش میداشتم اگر  
 سخن او میگفتند من شاد میشدم و اگر نہ غمناک مشوی ہر کہ نہ گویا  
 بتو خاموشی ہرچہ نہ باد تو فراموش **نقل** است کہ حضرت خواجہ میفرمودند  
 کابی کہ احوال بر من غلبہ میکرد با طاق میشدم آشنایی میطلبیدم کہ از  
 عالم مفعود بااد کویم و از دشمنوم بیت کر سچ بنام کے بنتا غم  
 نا ورتو میگوئیس می شنوم **نقل** است کہ حضرت خواجہ میفرمودند بعد  
 از آنکہ حکیم علی الاطلاق جل جلالہ بلطف عنایت خود در توبہ را بر من شاہ  
 کرد ایند شہر در را ہی میرفتم جماعتی از یاران گذشتہ مرا ہمیشہ اندند و  
 بطریقہ خود ولالت کردند و جد جہد نمودند بعبایت الہی این کلمہ رز با  
 من گذشت گفتم در برابر کہ حق سبحانہ و تعالیٰ بستہ باشد شمانی تو ایند کہ کشاید  
 ما یفتح اللہ للناس من رحمۃ فلا تمسک لہا و ما یک فلا مرسلہ من  
 بعدہ رباعی ہر کس بستہ در توبہ نہ تواند کرد و ہر باز بود فراتر  
 کرد ہر این سخن در آن جماعت تاثیر کرد و ہمہ از نایاب شدن **نقل** است  
 کہ حضرت خواجہ میفرمودند در آوان طلب دو مرتبہ صفت مفعود  
 حلاج از من سرزد و دارم بود و کرت خود را در باران دارم بردم  
 و گفتم جایی تو سران دارت بعبایت الہی از آن مقام عبور افتاد

خواجہ غزالی غزالی غنی حضرت  
 علی رامینہ قدس سرہ

راہب علی الرجب  
 راہب الدین در اصفہان  
 راہب محمد در اصفہان

راہب علی در اصفہان  
 راہب علی در اصفہان  
 راہب علی در اصفہان

اول انستہ کہ با عبارت باشت  
 و عبارت باشت باشت  
 و عبارت باشت باشت

اول انستہ کہ با عبارت باشت  
 و عبارت باشت باشت  
 و عبارت باشت باشت

اول انستہ کہ با عبارت باشت  
 و عبارت باشت باشت  
 و عبارت باشت باشت

اول انستہ کہ با عبارت باشت  
 و عبارت باشت باشت  
 و عبارت باشت باشت











رسیده از حرارت و اضطراب آمده بودند و پستی را از بدن مبارک  
بیرون آورده و آتش انداخته اند سید فرموده اند ای فرزندان چنین کرده  
حضرت خواجه گفته اند بگرم عفو فرمایند امیر فرموده اند ای فرزندان و پستی  
خود را بیرون آر اینچنین تا سه نوبت فرموده اند خواجه عذر گفته اند آفر خواجه ما  
گفته اند ای مخدوم پستی من اگر سنگ آهن بودی بکجا خرد این پستی  
بیش بنوا میرسد فرموده اند ای بهاء الدین ندانسته خبر که بر ظاهر و درویشان  
سالها بوده باشد و در آتش شوق حضرت حق سجانه و تعالی سوخته این آتش  
دنیا را چه زهره که ویران شود و رخ کس سوخته را دوباره بریان نکند و ای  
بهاء الدین اگر بخودی خود و را ندی هر آینه بسوختی چون بزور میدارند  
مهرس در ای حضرت خواجه اللهم الرحمن الرحیم گفته قدم بر آتش نهاده نشیند  
و در دل آتش نظر کردند دیدند که پستی سلاست و موی ازان سوخته گردید  
بیرون آوردند بعد ازان امیر فرمودند که ای فرزندان خبر که بر ظاهر و درویشان  
باشد آتش دنیاوی را سوختن نتواند توسعی کن که خود را در دل درویشان  
جای سازی که آتش در رخ ترا نسوزد و نقل است که حضرت خواجه ما میفرمود  
که چند مرتبه پیش حضرت مولانا بهاء الدین و یکرازم حدیث خوانده بودم  
و قدر در اشای راه که در من در لیسف افتاد و خدمت ایشان را اتفاق شده  
بود که باقی عمارت کنند و در آن موضع عمارت کرد و دیگر در خان کج بسیار  
بود و احتیاج به بتر شد و در زبان مولانا گذشت که تبر ما در بخار است نزد  
مولانا حاتم الدین اصله چون من نگرانی خاطر مولانا را معلوم کردم  
خواجه که واقف کرده متوجه بخار شدم روز دیگر تبر را و لیسف بخار  
مولانا را رسانیدم نقل است که در آن فرصت که حضرت خواجه ما در قصر



بمعارت مسجد مشغول بودند بر سر مبارک خود بر بام مسجد کل میکشیدند و این  
 ابیات میخواندند بیت بجان بکنم کار تو چو انکشم بر بکشتم بار تو چو انکشم  
 نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که در آن غلبات طلب روزی از بی را  
 متوجه لطف شدم دریافت صحبت شریف سید امیر کلال قدس سره چون بر خط  
 جزائی رسیدم سواری مرا پیش آمد خوب بزرگ برسم کل با نان بدست گرفته و کل  
 از نزد پوشیده نزدیک من آمد بان خوب مرا بر دوبربان ترک گفت آثار را گو  
 من با او هیچ نگفتم چند بار پیش راه مرا گرفت و همچنان مرا تشویش میداد  
 او را گفتم که من ترا می شناسم که تو کبیر تار باط فرادول از عقیب من آمد  
 مرا گفت بیایم با یکدیگر صحبت و اینم باد هیچ التفات نکردم چون بخدمت امیر  
 فرمودند که در راه بخدمت خواجه خضر التفات نکردی گفتم متوجه خدمت شما بوم  
 و با او مشغول شدم نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که در آن فرصت  
 لازمیت حضرت سید امیر کلال قدس سره می نمودم روزم خدمت امیر در راهی  
 کشیدند و فرمودند که کسی ازین راه نکند رجاعت و ردیشان که همراه بود  
 منجر شدند ایستادند غایت المهر را همراهی کرد قدم نهادم و از آن خط کش  
 و در عقیب میرودان شدم چون نزدیک رسیدم با من نظر کردند و فرمودند  
 که ای فرزندانیک کردی که بظنی از مانانندی بیت هر کجا خط مشکلی کشند  
 جهد کن تا درون خط باشی نقل است که حضرت خواجه ما قدس سره بایکی از  
 باران بخدمت سید امیر کلال می آمده اند و در راه سخن از محبت میرفته است  
 حضرت فرموده اند که دوست شما با من چه مقدارت آن عزیز گفته است که اگر  
 گویی که بمیری میرم خواجه فرموده اند که بمیر آن عزیز فی الحال افتاده و مرده است  
 خواجه چون اینحال مشاهده کرده اند متحیر گشته اند و آوازی آمده که نزدیک

بمعارت مسجد مشغول بودند بر سر مبارک خود بر بام مسجد کل میکشیدند و این  
 ابیات میخواندند بیت بجان بکنم کار تو چو انکشم بر بکشتم بار تو چو انکشم  
 نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که در آن غلبات طلب روزی از بی را  
 متوجه لطف شدم دریافت صحبت شریف سید امیر کلال قدس سره چون بر خط  
 جزائی رسیدم سواری مرا پیش آمد خوب بزرگ برسم کل با نان بدست گرفته و کل  
 از نزد پوشیده نزدیک من آمد بان خوب مرا بر دوبربان ترک گفت آثار را گو  
 من با او هیچ نگفتم چند بار پیش راه مرا گرفت و همچنان مرا تشویش میداد  
 او را گفتم که من ترا می شناسم که تو کبیر تار باط فرادول از عقیب من آمد  
 مرا گفت بیایم با یکدیگر صحبت و اینم باد هیچ التفات نکردم چون بخدمت امیر  
 فرمودند که در راه بخدمت خواجه خضر التفات نکردی گفتم متوجه خدمت شما بوم  
 و با او مشغول شدم نقل است که حضرت خواجه میفرمودند که در آن فرصت  
 لازمیت حضرت سید امیر کلال قدس سره می نمودم روزم خدمت امیر در راهی  
 کشیدند و فرمودند که کسی ازین راه نکند رجاعت و ردیشان که همراه بود  
 منجر شدند ایستادند غایت المهر را همراهی کرد قدم نهادم و از آن خط کش  
 و در عقیب میرودان شدم چون نزدیک رسیدم با من نظر کردند و فرمودند  
 که ای فرزندانیک کردی که بظنی از مانانندی بیت هر کجا خط مشکلی کشند  
 جهد کن تا درون خط باشی نقل است که حضرت خواجه ما قدس سره بایکی از  
 باران بخدمت سید امیر کلال می آمده اند و در راه سخن از محبت میرفته است  
 حضرت فرموده اند که دوست شما با من چه مقدارت آن عزیز گفته است که اگر  
 گویی که بمیری میرم خواجه فرموده اند که بمیر آن عزیز فی الحال افتاده و مرده است  
 خواجه چون اینحال مشاهده کرده اند متحیر گشته اند و آوازی آمده که نزدیک











در فواید خیال تیرا میگردند و میفرمودند که مولانا عارف در حق او گفت ما نیز  
 بر اینهمه ملاحظه و آن موقوف با اختیار است و در محل دیگر فرمودند که طریق اوج  
 است و صفت او میان جمال و جلال است و کیفیات را حواله بعلم او کردند و  
 محل دیگر صفت بر رخ او را بنظر موهبت کردند و در محل نظر موهبت او را نفس  
 بخشیدند و با هر که گوید مؤثر شود و هر که گوید آن شود و در اصحاب در غیبت  
 و حضور او میگفتند هر چه او میگوید خدای تعالی آن میکند میگوید بگوید  
 او نمیکوید و در راه محارز و در حالت مدبر و در زمان وصیت پیش اصحاب دیگر  
 او را گفتند هر قدر امانتی که از خواجگان طریقت بار رسیده است و آنچه  
 درین راه کسب کرده ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکه مولانا عارف میفرمودند  
 قبول کردی و آنرا بخلق الله رسانای و درین معانی مبالغت بسیار نمودند  
 که نسبت دیگر اصحاب نبود و در آخر حیات خود در بخارا این سخن را تجدید کرد  
 نقل است که حضرت خواجه مافدش سر میفرمودند که در اوایل حال فرصت  
 شش ماه این در تمام بر باطن من بسته شد و هیچ فیض من نپذیرید بطاعت  
 شدم و بی آرام قصد کردم که باز به زنت مخلوق مشغول گردم و در آن حال  
 که نزد مسجدی افتاد که بر در مسجد نوشته بود که بیت ای دوست با  
 ما ترا بیم بیکانه مشوک آشناییم این در بر روی من کشیده شد  
 که حضرت خواجه میفرمودند که از سلطان الفارغین منقول است که میفرمود  
 اند که در مقام سیر در صفات انبیاء علم القلوات والتبلیات و علی بنیاسیر میگردم  
 بارگاه مصطفی صلوات الله و تسلیات علیه سیدم خواستم که در صفت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگویم دست او را بر پیشانی من نهادند و خواجه  
 مافدش سر العزیز فرمودند که چون من بآن مقام رسیدم بعبادت







میبود آن صفت و روی منعکس میشد هفت سال برین منوال بودند  
 در برین طریق مجاہدہ و ریاضت مشغول بودند کہ حال ایشان مطلع نبود نقیض  
 یکروز در صحبت شریف خواجہ ماقدم سترہ عزیزند کورشد کہ سلطان العارف فرمودہ  
 روندہ راہ ہر چند رود و آفر قدم او باؤل قدم ما خواہد رسید خواجہ فرمودند  
 سر غیرت و اہم باد صحبت حق سبحانہ بر آن کہ اول قدم او بر آفر قدم بایزد نباشد  
 و فرمودند کہ ما انتہار او را بند آوردیم میکنیم نقیض سوال کردند از خدمت حضرت  
 خواجہ قدس سرہ کہ بعضی مشایخ گفتہ اند کہ ولایت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بر ما  
 ختم شد ہست خواجہ فرمودند کہ ایشان خاتم النبیلایت نسبت زمان خود بود  
 اند نقیض حضرت خواجہ ما در اوایل حال بوستینہ و از کونہ پوشیدہ در  
 بازار صرافان بخارا میرفتند درویش کریمان ایشان را گرفت و کفایت  
 خدای راست کوی کہ دین فرست اندک این کلمات ازہ حاصل کردی  
 فرمودند کہ از ریزہ چینی نقیض کہ حضرت خواجہ ماقدم سترہ عزیز  
 در مبادی احوال طلب بقیشلاق خواجہ مبارک بخد مت مولانا بہا الدین قشلاق  
 رسیدند مولانا فرمودند انجمن مرغ کہ بار تو عارف و دیگرانما باید خود  
 فرمودند کہ صحبت ایشان مایں زدودی میسر شود شوق دریافت  
 مولانا عارف برایشان غالب شد مولانا عارف در دیگران بودند و  
 در آن زمان زمین ہنہ میکشند ہمراہ مولانا امیر شرف و برادر ایشان  
 مولانا امیر حسین و با خال خود خواجہ احمد مسکر کہ اصحاب امیر خور و  
 بودند کہ مولانا عارف را ہر سبب بودند مولانا بہا الدین حضرت خواجہ  
 گفتند کہ ترا خاطر بغارت او را آواز و سیم ہر آئینہ خواہد آمد بر ما  
 برآمدند و کرت عارف گفتہ آواز دادند مولانا عارف در آن نیمروز

نقیض حضرت خواجہ ماقدم سترہ عزیزند کورشد کہ سلطان العارف فرمودہ روندہ راہ ہر چند رود و آفر قدم او باؤل قدم ما خواہد رسید خواجہ فرمودند سر غیرت و اہم باد صحبت حق سبحانہ بر آن کہ اول قدم او بر آفر قدم بایزد نباشد و فرمودند کہ ما انتہار او را بند آوردیم میکنیم نقیض سوال کردند از خدمت حضرت خواجہ قدس سرہ کہ بعضی مشایخ گفتہ اند کہ ولایت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بر ما ختم شد ہست خواجہ فرمودند کہ ایشان خاتم النبیلایت نسبت زمان خود بود اند نقیض حضرت خواجہ ما در اوایل حال بوستینہ و از کونہ پوشیدہ در بازار صرافان بخارا میرفتند درویش کریمان ایشان را گرفت و کفایت خدای راست کوی کہ دین فرست اندک این کلمات ازہ حاصل کردی فرمودند کہ از ریزہ چینی نقیض کہ حضرت خواجہ ماقدم سترہ عزیز در مبادی احوال طلب بقیشلاق خواجہ مبارک بخد مت مولانا بہا الدین قشلاق رسیدند مولانا فرمودند انجمن مرغ کہ بار تو عارف و دیگرانما باید خود فرمودند کہ صحبت ایشان مایں زدودی میسر شود شوق دریافت مولانا عارف برایشان غالب شد مولانا عارف در دیگران بودند و در آن زمان زمین ہنہ میکشند ہمراہ مولانا امیر شرف و برادر ایشان مولانا امیر حسین و با خال خود خواجہ احمد مسکر کہ اصحاب امیر خور و بودند کہ مولانا عارف را ہر سبب بودند مولانا بہا الدین حضرت خواجہ گفتند کہ ترا خاطر بغارت او را آواز و سیم ہر آئینہ خواہد آمد بر ما برآمدند و کرت عارف گفتہ آواز دادند مولانا عارف در آن نیمروز























بر بستند بعد از آن فرمودند که بطرف محراب بقشلاق خواجه مبارک میباید رفت  
 نزدیک مولانا عارف و یک کرانی و نشانیست میان ما و ایشان آنرا میباید  
 آورد و یکروز میباید رفت و یکروز با شیدن و یکروز آمدن و این شش عدد بود  
 جهت توشه سه روز خدمت خواجه ما مویز بار گرفتند چاشتگاه بود که از سوار  
 روان شدند تا نزدیک میان و دوازده بقریه خواجه مبارک رسیدند خواجه ما فرمودند  
 که همین که روان شدم صفت عجیبی و حالت بزرگ مرا تعریف کرده بود از خود بخبر  
 شده بودم و مطالعه مینمودم در یک قدم پنج کرده که راه را در نور دیده میشد  
 چون بمنزل مولانا رسیدم خواجه ما میگفت که تند پیش از آنکه من سخن گویم مولانا  
 فرمودند که خدمت امیر شما را فرستاده اند و نشانیست میان ما و ایشان آنرا  
 طلب میدادند امروز و فردا باشید تا سیوم روز شمار را روان سازیم چون روز  
 سیوم شد آنگاه مولانا گفتند که آنست که کلاه مبارک غزوان خواجه علی  
 را میتنی قدس سره رسیده بود میان ما و ایشان مرا گفتند شما بنگاه داشت  
 این کلاه اولی اید و من ایشان را گفتم شما بنگاه داشت سزاوارید بچنین چند که  
 این نوع سخن من و ایشان گذشت آخوالا مرا میفرستند این کلاه نزد  
 شما بمانت باشد هرگاه محل آن در رسد از شما طلبیده شود اکنون محل آن رسد  
 است و طلبیده اند روز سیوم آن کلاه را بخواجه سهر و ندایشان آن کلاه را  
 بآن دستا پیچیدند چاشتگاه روز بود که از پیش مولانا روان شدند تا میان  
 دوازده بسو خاری بخد مت امیر رسیدند آن شش مویز بدت ایشان بود  
 آن پرسنده نیروان مجلس فرمود آن حال را معلوم کرد و عذر خواست و  
 اعتراف نمود که اهل کمال بوده اند اما قصور و رنجیایه ما بوده است نقلست  
 خدمت سید میر کمال قدس سره حضرت خواجه ما را گفتند چون استا و شاکر











خادمہ و خادمی بنود از من معنی ایشانراست سوال کردند فرمودند کہ بندہ کی نحو  
کی راست نمیباید و این دو بیت از ایشانست نہ مرا مفرش نہ مفرش کش  
نہ غلامان ترک ترکش کش ہشت چوین بکان کھانہ ہشت ہستم اور ہستم  
خوش ہ و بار ہون و قبض الیٰ نہایت نمی بود احوال باطنی ایشان تمام  
ذکر شدہ بود این دو بیت نیز از ایشانست نہ ہیج مانی ہیج کم فی ہ و ہ  
ہیج ہیج مانی ہ ہ زندہ ہشت ہشت کورستان ہ ہ کریم ہیج مانی  
خلق و تواضع ایشانرا حدی بنود و ششم از اخلاق ایشان آن بود کہ اگر بمنزل  
و دوستی خود ویشی رفتندی جمیع فرشتگان و متعلقان و دامن او را بر سر  
کردندی و خاطر ہر یک را بنوعی دریافتند احوال مرغان و ستوران او را  
لفظ فرمودندی و در زمان و دواعی عذر خدمت خواستند و از ہمسایان  
و دوست دشمنایان و رولیش محظوظ میشدندی و آن لطیفان ہر یک را  
دین شدی بعراط مستقیم اگر کسی نزد ایشان بود و بر مرتابت نشست  
حضرت رسالت ہماہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل آن ہست با وی میفرمودند و  
اگر دوست و میہنما بمنزل ایشان می آمد چون شام شدی طعامی کہ در وقت  
انکہ تکلفی بودی حاضر آوردند و پیش میہماں گذاشتندی و بنوعی  
چراغ افشانندی تا آن غرض طعام را بخوروی و اگر در خواب شد کہ ہوا  
سرد بودی اگر چہ صاحب منزل ایکی میشنہودی آرا نیز بران عزیز می  
پوشانیدندی و در رعایت مرکب مرہالہ می نمودند و میفرمودند از  
حضرت غرزان علیہ الرحمۃ و از فضول منقولست کہ بخدمت و تربیت  
مرکب دوست آواشتغال میباید نمود این جانور بب شدہ است کہ  
دوست تشریف آوردہ است و شیخ شادی کہ در ویش صداقت بود آب و علف



و علف پیش ستوران میهمانان میهناد و روز و دست پیش گرفته به نیلایم  
 پیش ایشان می ایستاد و کلوخ حاجت میهمانان بر روی خود راست میکرد و  
 میکفت منت میهمانان همه بر جان ماست و در خوردن طعام بر غایت حضور و  
 در ایشان دست میکرد و به بالغت می نمود و به هر چند جماع قوی میشد  
 در آن میان کسی خواستی که لقمه از راه غفلت بخوردی حضرت خواجہ از راه شفقت  
 بطریقہ آگاه کردند و نگذاشتند که آن طعام بغفلت بخورد و اگر طعام بغصب  
 و کراحت نخسته شدی آن را نمی خوردند و هیچ درویش را نمیکذاشتند که آن طعام  
 بخورد و نقلت که یکبار حضرت خواجہ مایه دینوث رفته بودند و درویشی طعام  
 فرموده اند که ما اینست اید این طعام خوردن زیرا که بغصب نخسته شده است و در  
 از و بختن و خمیر کردن و بختن کسی بغصب بوده است اگر یک کفگیری بکراست و یک  
 روی آن طعام را بر نیم بخورد و ند و میفرمودند که هر کار که بغصب کراست غفلت  
 کرده شود در آن خیر و برکت نیست و شیطان و نفس آه یا قوت نتیجه از آن  
 عمل که بظهور آید بنا صد و احوال صالح و افعال حسنه بر طعام خلالت اگر  
 از سر رفوف خورده شود و حضور و جمیع اوقات خاصه در نماز و نتیجه حال میشود  
 و اگر در ویش بشارت ایشان بسفر رفتی و در مدت سفر او ببدا از مرا حجت  
 اگر بعد از سالی آمدی جمیع آنچه او را در آن سفر واقف شده بودی در هر منزلی  
 بتفصیل از وی می پرسیدند اگر او صاحب قوف بودی آنچه بروی گذشتند  
 از راه شفقت با وی شرح می نمودند و ما مزید یقینی او را درین طریق حاصل  
 آید و در مباحث بسیار محالفت نفس منمغ و ند و اگر کسی نسبت ایشان را  
 و تواضع بجای آوردی بر وجه احسن مکافات او میکردند چنانکه اگر بزرگوار  
 ایشان می آمد ایشان را نیز بخانه او میفرستادند و در وقت رحلت از رکاب ایشان

اینجا که حضرت خواجہ میفرمودند که هر کار که بغصب کراست غفلت کرده شود در آن خیر و برکت نیست و شیطان و نفس آه یا قوت نتیجه از آن عمل که بظهور آید بنا صد و احوال صالح و افعال حسنه بر طعام خلالت اگر از سر رفوف خورده شود و حضور و جمیع اوقات خاصه در نماز و نتیجه حال میشود و اگر در ویش بشارت ایشان بسفر رفتی و در مدت سفر او ببدا از مرا حجت اگر بعد از سالی آمدی جمیع آنچه او را در آن سفر واقف شده بودی در هر منزلی بتفصیل از وی می پرسیدند اگر او صاحب قوف بودی آنچه بروی گذشتند از راه شفقت با وی شرح می نمودند و ما مزید یقینی او را درین طریق حاصل آید و در مباحث بسیار محالفت نفس منمغ و ند و اگر کسی نسبت ایشان را و تواضع بجای آوردی بر وجه احسن مکافات او میکردند چنانکه اگر بزرگوار ایشان می آمد ایشان را نیز بخانه او میفرستادند و در وقت رحلت از رکاب ایشان







انجمن و حضرت سلطان الفاروقین واقع شده است ایشان گفته اند که  
 او را که از دور مانده کانت الحق جهان شده که باندک دفتر نذات حطام دنیا که  
 شد و از محبت شریف ایشان محروم گشت و در مقامات حضرت خواجه  
 عبید الله را در مذکور است که میفرمودند اولاً که از خیال جانب هری و مرد  
 میفرمزدی خواجه مسافر نام همراه بود و در اصل از فریهای خوارزم بود و او  
 در ملازمت درویشان بسیار میبود و عمر شده بود و ساله بوده باشد  
 از وی شنیدم که میگفت در ملازمت خواجه بها الدین بسیار میبودم و  
 بسیار شفقت مینمودند و روزی بجماعت اتفاق کردیم که قوال و قاف و نالی  
 نزد خواجه بریم و مشغول شویم به بنیم چه میفرمایند چون همراه آنجا عت بلایت  
 خواجه رفتم حضرت خواجه در آن مجلس نشستند و هیچ گونه منع نفرمودند  
 و در آفرین بودند که ما الکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم خواجه مسافر میگفت  
 حضرت خواجه را عمارتی بود همه اصحاب باهتمام وی مشغول بودند چون آنجا  
 بجا شتگاه رسید هوا بغایت گرم بود حضرت خواجه اصحاب را فرمودند که  
 ساعتی استراحت کنند و هر کس دست پای نشیند و بسایه رفته خواجه  
 مشغول شدند و خواجه محمد باقر ساور همان کنار کل و پایها پراز کل و در قنای  
 در خواب شدند بعد از زمانی حضرت خواجه آمدند و همه اصحاب را دیدند چون  
 پیش خواجه محمد باقر رسیدند ایشان را باین کیفیت دیدند روی مبارک  
 خود و بپای ایشان مالیدند و گفتند خداوند اجر مت این بپای برکها و الله  
 رحمت کن نقل است که روزی در نزد خواجه ما هر اقره و ندو ایشان تناول  
 مینمودند در پیش در آن محبت حاضر بود و طعام بمنجور و خواجه مینمودند و  
 بمنجوری گفت روزه میدارم فرمودند که روزه میداری آن در پیش

Marfat.com







خواجہ ماروزی در حقیق ایاں و اسلام سخن میگفت و بر اقرار و تصدیق سلیم  
 زیاده میکرد و دست و باله نموده این سخن بسج شریف حضرت خواجہ رسید  
 فرموده اند که ازین ایاں تقلیدی گذر که ترالعبد زین در صحبت و درین  
 راه نخواهد بود آن درویش تفریح بسیار کرده از ایشان مدد طلب نماید  
 قریب آن درویش شده و بر ازین عقبه گذرایند و حالش قوی خوش  
 شده است میگفت است ای کاش که ایشان پیش ازین با من لطف نموده اند  
 از عقبه گذراینده بسفا و ایاں رسانیدند نقل است که روزی خدمت خوا  
 علا الدین بایکی از درویشان بخارا که مشهور بود نسبت علوی ملاقات  
 و در میان ایشان قصه گذشت از عالم غیب با غیرت بر آن درویش غلبه  
 کردند آن معنی بحضرت خواجہ رسید فرمودند که تو دلی چنانکه شیوه ایشان  
 بود این صفت از خود نفی کرده اند باز گفتند که من میگویم که تو دلی این  
 بتفریح و مسکنت پیش انداخته خواجہ فرمودند تو اگر دلی نسبتی از صفت  
 ولایت گذرایان متوقف شده اند خواجہ فرموده اند اگر صحبت مرا بطلب  
 ترا از صفت ولایت میباید گذشت خواجہ علا الدین گفتند که می در رسید  
 و مرا از عقبه و حجاب گذرانید دیدم آنچه دیدم و دانستم هر حالی و کالی که از  
 شرفی نیست اگر رونده راه را آن تعلق است حجاب است رع کر بسته  
 بموتی از انت بحالی نقل که بودند حضرت خواجہ با قدس سرہ در کوئی  
 سواره میفرستند مہمی انبوه در رکاب ایشان بودند و حالی داشتند آب  
 در چشمان مبارک ایشان میزد و آن حال را آن جماعت که در رکاب ایشان  
 بوده اند آنرا کرده بودند میگریستند بعد از زمانی سر را آوردند و مسکنست و  
 تمام فرمودند که با وجود این عجز و افلاس و بجا صلی که من دارم شایسته آن















میان گذشتہ باشد اکنون وقت با فر رسیدہ است در اصحاب خود و در  
 شما نظر کردم قابلیت این راہ و صفت نیستی در خواجہ محمد ہار سبب از دیگر  
 می بینم ہر نظری کہ درین راہ یافتہ بودم و ہر معنی کہ بکسب حاصل کردہ بودم  
 سہمہ انشا وقت او کردم و با دی سہمہ و اصحاب خود را مبتلا بفت او کردم  
 شش نیر در باب او درین معنی تفہیم خواہید کرد کہ او از اصحاب شماست بعد از  
 فرمودند و در وزیادہ و زبیش نامزد ہست بدست خود و یکہا را بشویند  
 و بدوزانوشستہ آتش کنید و آب گرم کردہ استعدا من بسازید بعد از  
 روز سیوم باز کردید اکنون از ان طرف رسیدیم حضرت خواجہ ماد اہما و  
 حق خواجہ محمد ہار سبب قادری اللہ تعالیٰ سہمہ میفرمودند کہ سخن بہان است کہ مولانا  
 عارف فرمودند تمام کردند نقل است کہ حضرت خواجہ ماد رہبادی حال خواجہ علا  
 الدین را در پیش خود بسیار می نشانند اصحاب ازین معنی سؤل کردند  
 فرمودند کہ او را در نزد خود مینشاند و بر اکرک نخورد و کرک نفس و  
 کہیں است ہر لحظہ از حال او تحقیق مینمایم بخواہیم تا منظر می شود و نقل کردند  
 حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز در مسادوی حال وزی در منزل  
 شیخ شادی بعدیوت رزل نمودہ بودند شیخ شادی در خدمت ایشان  
 و کسب حضور و مراقبہ نشست بود حضرت خواجہ سر را آوردند و فرمودند  
 کہ شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست کہ بر خیزی و بخدمت مشغول  
 باشی اما دران خدمت خود را ناہید کنی و با وجودی در صنف کسب  
 کنی نقل کردند کہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ در آن فرصت کہ از  
 بخارا متوجہ نواحی کوفین شدند بحق کناری مولانا قاضی سلطان کہ از  
 معتقدان ایشان بودند و والدہ وی فوت شدہ بود چون بقول























ہای خود بیرون آبی نقل کردند کہ در آن فرصت کہ حضرت خواجہ مابہری رسیدند  
ملک حسین را عید پیداشد کہ صبح علما و مشایخ را بہر استاذ غوثا و ہدیہ را طلب کنند  
بنفس خود بغیرہ قیام نمود و گفت وجہ این مینہا از بہرین میلث رسیدہ است  
بخورید کہ در قیامت اگر خیری باشد ضامن منم حاضران بخوردن طعام مشغول  
و حضرت خواجہ مابہر بخوردند شیخ الاسلام مولانا قطب الدین کہ مقتدای ہر اہ بود  
از خواجہ پرسیدہ ہانی خوردن ایشان فرمودند کہ مرا حاکمیت بر عرض کردم مراد  
ہی اقر و گفت اگر نخوری میگوینکہ خوان ملک بود بخوردم اگر بخوری پرسند  
کہ ہا خوردی چہ کوئی حال مولانا قطب الدین دیگر شد و ملک حسین گفت ملک  
رسید کہ بس این طعامنا با کہ صرف کنیم خواجہ فرمودند در شرفیت و لطیفہ است  
کہ چیز کہ در شبہت مصرف آن فقرات حقار خجل ازین انقاس قدسینہ  
ایشان متجہ شدند نقل کردند کہ در آن وقتی کہ حضرت خواجہ مابہر حاضرین  
فامان ملک حسین از ہر اہ رسیدن مال ملک ظاہر کردند کہ مارا اشتیاق  
ملاقات و رؤیت است اشارہ چہ میشود حضرت خواجہ مارا اگر چہ ملاقات ملک  
سلوک آما بوا سطر اگر ملک متوجہ خوشش و بر خلق آن دیار و ہنر و دیار  
متوجہ ہر اہ شدند چون مجلس رسیدند جمعیت بسیار شد از علما و مشایخ  
و غیر ہم طعام آوردند و در پیش حضرت خواجہ گذاشتند نخوردند و گوشت  
آوردند و گفتند درین ہیچ شبہ نیست خواجہ از انہم نخوردند کہ مراد  
خوان ملک نمیشاید خوردن ہمہ خانوش شدند ملک حسین از خواجہ پرسید  
در ویشی شامور و ثمت یا مکتب ایشان فرمودند کہ بحکم جذبہ من خدا  
محق تواری عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز رسید کہ در طریقہ  
سخا ذکر جہد و خلوت و سماع میباشد خواجہ فرمودند لی باز گفت کہ بنا طریقہ







نیز سد و کامیاب سلسلہ مشائخ خود را چنانچه در حدیث این کتاب مستطوریست بیان میکرد  
 و در شایسته از اہل علم نقل کرد کہ روزی بر لفظ مبارک ایشان گذشت کہ تعلق با  
 سوی اللہ روندہ را چاہی بکلیست ع تعلق چاہیست بجا صلی و در خوا  
 این فقیر گذشت کہ تعلق بایمان و اسلام چگونه است حضرت خواجہ ما از ان خاطر  
 رسیدند عرض کردیم فرمودند کہ حسین بن منصور حلاج را شنیدی کہ گفت  
 گفت بدین اللہ و الکفر واجب علی و عن المسلمین متبع و آگاہ فرمود  
 لطیف اہل اللہ ایمان را چنین توفیق کردہ اند کہ <sup>و در بعض نسخہ نہی دیدہ شدی</sup> الا یا ان عقد القلب ما تو  
 القلوب الیہ من المضار و المنافع سواہ غر و جل و در معنی قلب سلیم این  
 دو بیت خوانند بیت عاشق تو یقین آنکہ مسلمان نبود و در مذہب  
 عشق کفر ایمان نبود و در عشق تن عقل دل جان نبود و آنکہ حسین بن  
 اوان نبود و الفاس قسیمہ انحضرت میفرمودند آن عمل در دنیا  
 کہ بعنایت الہی غر سلطانہ با بجای آوردیم شما را طاقت آن نیست تدریجا  
 انت کہ بی اختیار بشید و در رضا طلع رعایت قلبہا نمایند و میفرمودند کہ  
 کار گذارند این راہ را نیاز و مسکت و علومت میباید اورا باز ازین دور  
 و راودہ اند ما ہرچہ یافتیم از اینجا یافتیم بیت انجار رخ ر و جامہ زندہ  
 بازار چہ قصب فروشان و گرت و میفرمودند کہ سخن کبری این قوم است  
 کہ روندہ راہ نفس محمد را صد بار از نفس فرعون بدتر می بیند او درین  
 راہ نیست میفرمودند کہ مجاورۃ با حق میباید نہ با خلق حق میفرمودند کہ کار  
 گفتہ اند کہ گریہ زندہ بہ از شیر مردہ میفرمودند کہ ہر صاحب توفیق میباید  
 کہ مخالفت نفس کند ہر چند اندک باشد او را بزرگ داند و سکر توفیق آن کو  
 و میفرمودند کہ آنچہ گفتہ اند اذار و مقام الابدال فعلیک بتبدل الاحوال







اقرب طرق است لیکن جز بہر ک اختیاری و بد مفضل غافل حاصل نباید میفرمودند کہ  
از حضرت غزالی علیہ الرحمۃ و الرضوان پرسیدند کہ ایمان چیست گفتند کہ گزند  
و پیوستن و میفرمودند کہ اما بنمہ ربک فحدثنا امرت کہ نعمت ہدایت و عنایت  
والطاف ربوبیت ما بر دل خود گذران و میفرمودند کہ ولایت خاصیت  
بزرگست ولی میباید کہ شناسا کہ او ولی است تا بشکراین نعمت قیام نماید ولی است  
کہ محفوظ عنایت الهی باشد و او را با او نگذارند و از آفات بشریت نگاه دارند  
بر طہور خوارق عادات و احوال کرامات اعتماد نیست کار استقامت دارد  
سخنان این طایفست کہ کن طالب الاستقامۃ لا طالب الکرامۃ فان ربک  
یطلب منک الاستقامۃ و لیسک تطلب منک الکرامۃ اگر در بہتانی و زاید  
و از ہر برگ درخت آواز آید کہ یا ولی اللہ باید کہ ظاہر و باطن او را بان صدا  
ہیج التفاتی نباشد بلکہ سعی او در بندہ کی زیادہ باشد و آنچه بر ولی گذرانند  
حکمت در آن نفی وجود بشری بود و میفرمودند کہ روندہ راہ تبعیت اولیائے اللہ  
در ولایت خاصہ سپردارید میفرمودند کہ این طائفہ قسم اند مقلد کامل  
و مکمل مقلد شبنودہ عمل میکنند و کامل از وجود خود بجا و زمین کنند و تربیت فر  
کامل مکمل نمیشوند و میفرمودند کہ ارادہ و تسلیم و بی اختیار بی بزرگ کاری است  
و در تعریف ارادہ سخنان گفتہ اند مختار است کہ گفتہ اند الارادۃ ترک الارادۃ  
فی الارادۃ مرید میباید کہ خواست خود را کہ ارادہ بخواست مقتدای خود بکلی محو  
کرد و بہت ما اختیار خویش ہم از دست دادہ ایم و کان اختیار دوست  
ہم اختیار است و میفرمودند کہ اختیارات اگر خواہیم بطالب بطریق  
جذبہ مشغول شویم و اگر خواہیم بطریق سلوک مرشد لہیب حاذق است علاج  
بنوعی کہ موافق حال مستر شدت میکند در حدیث صحیح دارد دست کہ حضرت



حق سبحانه باینده بکمت بالقرن و محاملت میکنند که را با فقر و شدت میدارد  
و یک را در غنا و ثروت میفرمودند که طالب میباشد که مدتی اول با یاران  
صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت بپیدا شود و این بیت نیز بر زبان  
بیار که ایشان گذشت بیت نه بینی دقت سفتن مرد حکاکی  
بشار کردن و در خطرناک میفرمودند که طریقه مذکور جبر و قهر نیست  
طریقه ما صحبت و خلوت در انجمن و سفر و وطن و در خلوت شدت و  
شدت آفت است خیریت در جمعیت و جمعیت در صحبت بشرط نفی بودن بیکدیگر  
و آنچه آن بزرگ دین فرموده که تعاون ساعه اشاره بآنست که اگر جمعی از  
طالبان این راه بایکدیگر صحبت دارند و در آن خبر و برکت بسیار است  
ایست که لازمست و مداومت بر این منتهی بایان حقیقی شود و میفرمودند  
صحبت سنت مؤکده است و میفرمودند چون بذكر خفیه مشغول شدم و در سر  
من آگاهی شد و طالب اصل آن سر کثرت سی سال با مولا غارف و درین  
جستجوی دیک بودیم دو کت سفر حجاز رفته شد و در کنجا و زو بهما  
کشیتم اگر مانند او یا حبه او می یافتیم نمی آیدیم کسی باشد همراهنما نشسته و در سر  
از آسمانها گذشته و بطاهر انجا و باطن آنجا مشغول و میفرمودند که طریقه  
ما از نوادری عروۃ الوثقی است جنگ و در ذیل متابعت سنت حضرت مصطفی  
علیه علی آله و اتباعه الصلوۃ و السلام زودست و استد با آثار صحابه  
کرام و رفقاء و ان الله تعالی علیهم اجمعین نمود و درین راه ما را از  
فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل و مشایده بینمایم نه عمل خود  
اگرچه درین طریقه باندک عیافت بسیار است اما رعایت سنت کاربرد  
بیت از دروان شواش و زبرون بیگانش از انجمن زیباوش کمتر بود



بود اندر جهان ؛ میفرمودند که هر که ازین طریقه روی گرداند خطروین دارد  
 پس بندگی طریقه شمارا چه توان یافت و فرمودند بشرع و متابعت سنت نبوی  
 صلی الله علیه و سلم میفرمودند جمعی که بصحبت ما میرسند بعضی خفا کنند که تخم محبت در کما  
 ایشان میباشد اما بواسطه خار خاشاک تعلقات نشوونائی توانند یافت ما را  
 از آهاک کردن و بعضی خفا کنند که تخم محبت در دلها ایشان نیست ما را میباشد  
 پس اگر در میفرمودند که هر که با ما میل خاطری دارد خواه دور و خواه نزدیک هر  
 شب از وی ما را بنیست او که زری میباشد و از چشم شفقت و تربیت ما با وی  
 میرسد اگر واقف حال خود است راه که از فیض از تعلقات پاک دارد و میفرمودند  
 درین طریقه سالک میباید نداند که او در چه مقام است تا محاب راه او نشود و درین  
 بمقام محب عن امامه میفرمودند و نذر شد میباید که از حال طالب که ماضی و حال  
 و مستقبل خبر باشد تا او را تواند تربیت کردن و میفرمودند هر روز مرشد از  
 حال طالب خبر داری باید کرد بفرست یا با تخمین احوال او را معلوم کند و میفرمودند  
 در شرایط طالب است که در زمانی که با دوستی از دوستان حق تعالی مضامین  
 واقف حال خود بود و زمان صحبت با زمان گذشته موازنه کند تا اگر تفاوت  
 از نقصان بحال در خود مشاهده کند لازمست صحبت آن غرر را با خود و فرقی  
 داند و میفرمودند که از حضرت غرر آن قدس سره منقولست که میفرمودند بنیست  
 با هر که نشستی نشد جمع دلت ؛ و ز تو ز میسر زمت آب کلت ؛ از صحبت او که  
 بتر آگینی ؛ هرگز نکند روح غرر آن بکلت ؛ و حضرت خواجہ ما میفرمودند  
 نشان بود ولی را که نخست معنی ؛ تو جو روی او بی بینی دل تو بدو گراید ؛ دوم آنکه  
 در مجالس سخن گفتن معنی ؛ همه از هستی خود بحدیث میر باید ؛ سیوم آن  
 بود معنی ولی اخص عالم ؛ که هیچ عضو او را کات بد نیاید ؛ و میفرمودند که







صحبت ایشان بی ادبی عین ادبست و زمانی است که ادب عین بی ادبست  
و میفرمودند که فنا بر دو وجه است یکی فنا از وجود ظلمانی و طبعی و دیگر فنا  
از وجود نورانی و روحانی چنانچه حدیث بنوی بدان ناطق است که آن  
لله تعالی سبعین الف مجابا من نور و ظلمه و میفرمودند که اولیا الله  
گرمند و آموختگان حضرت لازمی قصورات و خطرات که بر طالبان میکند  
می بینند و در میگذرانند اما احوال مختلف است در زمان مشاهده الطاف  
ربوبیت کاهی در نظر ایشان کوهی است بیت پیش چو شلطف بچید تو شا  
توبه کردن از گناه آنگاه ؛ در حدیث و آثار صحابه و در سخنان مشایخ  
آمده است که ترک الذنب ذنب و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست در  
مقام در نظر این کوهی کاهی است ذره و قطره که بر طالب میکند زومی بیند  
و از راه تحقیق با او بینمایند و فرو نمیکذارند بیت اگر بینی که نابینا بجای است  
اگر خاموش نشی که کلاهت از حضرت خواجہ شمس الدین شول کرد و لطف  
و قهر هر دو صفت حیثی است و در اعلی مرتبه کمال است این توفیق از کجا  
که هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات و هر که مظهر صفت قهر میشود محل  
نفی است حضرت خواجہ شمس فرمودند که مظهر قهر را دو معنی است یکی اگر قهر حقانی از وظایف  
و صادر شود علامت آن لای دفع و لای عارض شی من جملة العباد اصل و سگ  
نیست که این صفت کمال است و دیگر قهر حقانی بروی واقع و ظاهر میگردد  
این صفت نقصان است از حضرت خواجہ شمس شول کردند که فرق میان بلا و بکر  
حیث فرمودند بلا نیست ظاهرت و بلوی نیست باطن و میفرمودند در  
بازل اشک کسی میتواند که از خود تمام گذشته باشد و در هر محلی این بیت مجبور  
یا کم یا بیلبانان دوستی یا بنا کن خانه در حور و ریل میفرمودند



مثل اهل رسا و مثل صیاد است که بد قایق صفت جانور متوحش را و قند  
از دو از صفت توحش را و را بمقام استیسا میرساند و این طایفه چون اهل  
حکمت اند بحسن تدبیر مغالطه با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را  
منقاد و محال تسلیم میکردانند و در طریق متابعت سنت میبرارند و در مقام  
وصول میرسانند انبیاء و اولیاء اهل تدبیر و حکمت بوده اند و میفرمودند که معانی  
این طایفه با هر کس بقدر قابلیت است اگر طالب مبتدیت بار آورند  
و قضا میکنند چنانکه داروست یا دوا و دوا را آیت لی طالبان فکس له  
خا و ما افاده بسیار میباشد تا طالب قابلیت سلوک این طریق پیدا شود  
در سلوک این راه موقوف بر حصول لقیق است از اهل السلک بپ تا توفیق  
جمال عشق کمال و پیشروی وصف یار راست بیاید شنید میفرمودند  
که همه اعمال سالک باید که برین گذرد تا نتیجه از سر لقیق بظهور آید و معرفت  
که متناهی مقاصد طالبان و سالکان است بهمین صفت بحصول میروند و اگر  
عقیده طالب نسبت حقیقت اهل لک بلی ظهور لقیق حاصل نیست اعتقاد  
مجرد باندک چیزی متبدل میشود و شوق کردند از حضرت خواجه ما که مقصود از  
سیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیل شود یعنی آنچه از تجربه  
احمال قبول کرده شده است از این طریق تفصیل شناخته شود و از مرتبه دلیل  
و برهان بمرتبه کشف و عیان رسیده شود و میفرمودند که هر وقت خواهم بر  
بنجاه کرت بر لب آب رسانم و باز نشنیده بیاورم ع تو نقش نقش بند از آینه  
و میفرمودند که تلقین فرمونه سنگ حقایق بدست یکی داونست عمل بر طالب  
تا نتیجه روشنائی حاصل آید و میفرمودند تلقین ذکر از هر کامل مکتب میباشد تا  
مؤثر باشد و نتیجه بظهور آید تیر از ترکش سلطان میباشد تا حمایت را شایده ما











حکیم و دانشان قطره زان یافتیم میفرمودند و قوف قلب برای است که  
تا اثر این جذب مطالعه کرد و آن اثر در دل قرار گیرد و در عایه عدد و ذکر قلبی را  
مجموعت چون که نظر متفرقت و اثر دیگر اگر که در زمان نفی وجود بشریت منتفی شود  
زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد و میفرمودند  
که بنا کار سالک بر ساعت گردیده تا دایمانده نفس شود که بحضور میگذرد و یا نفی  
اگر نفس کشند و دایمانده این صفت نشود و میفرمودند که بنا کار را درین راه  
بر نفس میباید کرد و چنانکه اشتغال بوظیفه هم در زمان حال از ماضی و تفکر در  
مستقبل مشغول گردید و نفس انگذارید تا ضایع نشود و از آن احتراس کنید  
تا ضایع نشود من ضعیف و قوی فوقه مقتدر و در ادراک آن سعی کنید که گفته

الوقت لا تلاحظ الى ما قسم لك من الازل لا الى ما نصيب اليه الا بدو حفظ امر او  
حق بن النقيس گفته اند کسی که مشتغل بادای و لطیفه وقت بود او را  
الوقت گویند فترت زوال باین وقت متصرف نشود و الا بنسبت سالکان <sup>سب</sup>  
ملوک و ایشان از عمر شمارند الا آنرا که این معنی و این محافظت موجود  
بود و ان نسبت با و اطلاق و اصحاب تکلیف این وقت وایمی و سرمد باشد  
و صاحب این وقت چون دوام یابد که از تحت تصرف خارج بلکه او در  
احوال متصرف بود بدان معنی که هر وقتی را اهم و اولی مصروف دارد و او  
ابو الوقت سالک گویند و این الوقت سالکی بود که حال بروی بسبیل  
هجوم و مفاجات بروی نماید و بعثت <sup>بقلب</sup> تصرف سالک از حال خود  
بستاند و منتقاد حکم خود گرداند و میفرمودند لهر نق جذبه و صفت و <sup>مسا</sup>  
جلال و جمال چنانچه گذشت میفرمودند که هر لحظه بکلی تهی میباید شد از خود و سر  
و بد رفتن نسبت حق خلق الیک بلکه نشود و میفرمودند که سالکان در رفیع



خواطر شیطانی و نفسانی منقادند بعض چنانند کہ پیش از آنکہ در خاطر در آید او  
 پسند و هم از آنجا دفع کنند و بعض چنانند کہ چون در خاطر در آید پیش از آنکہ  
 قرار گیرد او را دفع کنند این چندان فایده نمیدهد اگر منشأ او را و سبب انتقال  
 او را پیدا سازند خالی از فایده نیست و میفرمودند کہ شناخت زمان تحول و انتقال  
 از صفتی بصفتی لغایت و شوارت و میفرمودند راہی کہ عارفان بواسطہ آن از  
 میابند و دیگران بایندہ نمیشوند قسم مراقبہ و مشاہدہ و محاسبہ مراقبہ  
 بسیار روتہ مملوق بدوام النظری الحالت یا کویم دوام النظری الحالت  
 بسیار روتہ مملوق یعنی روتہ راہ میباید کہ وایماناظر جمال احدیت باشد  
 و قسم بسیار و نیستی و فنا برناصیہ صبیح مخلوقات کشد و دوام مراقبہ نادرت  
 و ازین اندک درین معنی معالہ کرده اند و ما حصول از ایا فتنہ ایم کہ مخفی البصر  
 و مشاہدہ و ارواح غیبی است کہ بروی نزول میکند بواسطہ آنکہ زمان گذشتہ  
 سکون ندارد آن وارد را نمیتوانیم ادراک کردن بصفتی کہ در حال میشود و از  
 و بسط آنرا در میبایم و رقبض مشاہدہ صفت جلال میکنیم و در بسط مشاہدہ صفت  
 جمال میکنیم و محاسبہ آنست کہ ہر ساعت کہ برما گذشتہ است حساب میکنیم کہ  
 ہر ساعت و ہر نفس ہر زمان کہ برما گذشتہ است چیست حضورت یافتہ  
 اگر بہ نقصان است بازگشت میکنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت غفرلہ  
 علیہ الرحمۃ و الرحمن منقول است کہ عمل میباید کرد و نا کردہ انگشت  
 و خود را مقصود دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راہ این سہ طرقت دیگر  
 در غیر این سہ طلبند نمی یابند بیت ممکن نبود حصول مقصود با بدقت  
 عنایت یار میفرمودند چون سالک را بعد از بلوغ تفرقہ میان دل و  
 زبان شود یعنی اشتغال ظاہرہ از احوال باطنہ مانع نیاید و عمل باطن را شغل

در این مقام حضرت خواجہ نقی علیہ الرحمہ فرمودند کہ در این مقام مراقبہ و مشاہدہ و محاسبہ مراقبہ بسیار روتہ مملوق بدوام النظری الحالت یا کویم دوام النظری الحالت بسیار روتہ مملوق یعنی روتہ راہ میباید کہ وایماناظر جمال احدیت باشد و قسم بسیار و نیستی و فنا برناصیہ صبیح مخلوقات کشد و دوام مراقبہ نادرت و ازین اندک درین معنی معالہ کرده اند و ما حصول از ایا فتنہ ایم کہ مخفی البصر و مشاہدہ و ارواح غیبی است کہ بروی نزول میکند بواسطہ آنکہ زمان گذشتہ سکون ندارد آن وارد را نمیتوانیم ادراک کردن بصفتی کہ در حال میشود و از و بسط آنرا در میبایم و رقبض مشاہدہ صفت جلال میکنیم و در بسط مشاہدہ صفت جمال میکنیم و محاسبہ آنست کہ ہر ساعت کہ برما گذشتہ است حساب میکنیم کہ ہر ساعت و ہر نفس ہر زمان کہ برما گذشتہ است چیست حضورت یافتہ اگر بہ نقصان است بازگشت میکنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت غفرلہ علیہ الرحمۃ و الرحمن منقول است کہ عمل میباید کرد و نا کردہ انگشت و خود را مقصود دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راہ این سہ طرقت دیگر در غیر این سہ طلبند نمی یابند بیت ممکن نبود حصول مقصود با بدقت عنایت یار میفرمودند چون سالک را بعد از بلوغ تفرقہ میان دل و زبان شود یعنی اشتغال ظاہرہ از احوال باطنہ مانع نیاید و عمل باطن را شغل



از مثل ظاہر حجاب نکرد و اجازت دعوت خلق بود بختیانه و بلوغ سالک عبارت  
از تقرب و جو و فنا و رسیدن بسیر فی اللہ کہ مقام جذبہ است و چون سالک تقرباً  
جذبات الوہیت و خود مشاہدہ کردہ بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیدہ و مظهر صفت  
جذبہ الہی شدہ لاہوم بصفت جذبہ باطن در دیگری تقرب تواند کرد و آن تقرب و  
تقرب حق سبحانہ باشد و گفتہ اند حقیقت ولایت کہ باطن نبوت تقرب و خلق  
و ولی حقیقت مظهر تقرب نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت اوست مرئی  
خود را و متصرف بحقیقت بر یکی نیست بل جلالت اولیاء غلت اگر چه واصل و کامل باشند  
چون حوالت دیگران بایشان زلفت ایشان را از ذواق طور نبوت بہرہ بنو و  
اولیاء شرا کہ تا دون و مأمور شدہ اند بطریق متابعت نبوی علی صاحبہ الصلوٰۃ  
و السلام کہ خلق را بجنبہ حق و عودہ کنند ایشان را از ذواق طور نبوت نصیب  
ہست بر حسب مرتبہ و درجہ ہر یک و میفرمودند کہ آنچہ وارد است در حدیث من سمع  
یوماہ فہو معبود و من غدہ شریو مہ فہو ملعون و من لم یکن فی الزیادۃ فہو  
فی النقصان و من کان فی النقصان فالموت خیر لہ اشارہ بطلب از یاد  
بر روندہ راہ حق و میفرمودند آنچہ وارد است در اخبار و آثار و سخنان مشایخ از  
احب اللہ عبدالم یفرہ و ذنب تاویل آنست کہ بندہ عذر گناہ داند و نتواند خود را  
گناہ او را فرزند کند دلیل بر صحت این تاویل و اخبار این حدیث است ثم قرأ ان اللہ  
الغفور الرحیم و یجب المتطہرین و میفرمودند کہ ان اللہ یحب المتطہرین فی اللہ عاود  
من اللہ لغاتی اللہ لقد و رکم و شبع لعیالکم معنی آنست کہ یک چیزی را کہ از حق  
تعالی میطلبید چندان تضرع نایید و سؤل کنید کہ تا منول بحصول ہیوند و گناہ  
خیر و بیکرا ہم ہمیں طریق و ہمیں کیفیت طلبند و میفرمودند کہ ان کرہت ما یراہ الناس  
منک فلا تعقل اذا خلوت و ادبکہ و نظر خلق رعایت مینمایند و خلوت نیز























طوطی سوی قند میفرمودند که در اوایل حال خود را مطلوب میباشنا ختم دیگر  
طالبین زمان آن طریق را که داشته ایم در شد علی الاطلاق اوست جل جلاله  
میفرمودند که هر که راه پیدایش شود بهر وقت ما فرستند آنچه نصیب  
باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات اختیار بنده را سعادت و شرف بسیار  
در خلاف رضا از راه محال بعذر و انابت مشغول کرد و اختیار بنده و محل  
رضا با اختیار سعی ناید و چون محل را در یابد توفیق بنده و شکر گزار و میفرمودند  
الجزاز قنطرة حقيقة اشاره بآنست که جمیع اعمال ظاهری و باطنی قوی و فعلی  
تو حجاب است تا رونده راه از او بگذرد و بحقیقت نرسد و میفرمودند اولیای  
راه کلیمه توحید و آفریم کلیمه توحید سبق اول آفرست و مقادیر سعادت  
و هیچ دری بی او گشاده نمیشود و از حضرت سلطان الفاروق منقولست که  
او افر وقت پوستنی پوشیده بودند و میگفتند الهی بنام و آن که ترکیام  
از ترکستان آمده تنگری تنگری گویان و اکنون بسعاده رسید میفرمودند  
که در زمان ملالت از صحبت خلق یکی از کبریا روز بصفی خلوت کرد چون  
بیرون آمد بصفتی که باین صحبت نتوانست داشت تدبیر گویا اینست میفرمودند  
که هر کس حدیث در نیمه عمر علی الله و عمل کند متضمن که کار او تمام کرد و هنوز  
در آن حدیث کار مانده بود مثلاً بحديث من اصلاح جوارحه اصلاح الله جوارحه  
عمل کند متضمن که کار او در راه دین و طلب یقین هر چه تمام کرد و میفرمودند  
که مولانا زین الدین ابوبکر تائیدی قدس از رعایت ظاهر باطن بهره ور شده  
بودند از این پسند که عمل بر حضرت از جهت اصلاح خلق رواست فرمودند  
که بعضی را رواست و بعضی را و اینست و آن بعضی را که رواست و بعضی را که  
رواست و در بعضی اوقات رواست تا محل حبس و طریقه آن عمل کنند



[illegible]







بار جزو و زياده ميگردانند و اگر نه مقصود و فضيل التي نسبت ميغرموندند که  
 عادت انس ميشود و انس طبيعت سالک ترک نوافل و عبادات گاه گاهی  
 از برای ترک استيناس دست و ميغرموندند که شيخ ابو سعيد البونجي قدس سره  
 فرمودند که اغياب الزياره مع حضو القلب خير من دوامها بلا حضو  
 و حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم را ابو هريره را رضی الله تعالى عنه فرمود  
 زرغبنا تزود جنبا وى در سرستوى رفت و باز آمد و گفت يا رسول الله ميش  
 ازين طاقت ندارم اگر چه دى کمال اظهار محبت خود کرد و اما اگر متابعت  
 شريف کردى بهتر بودى ميغرموندند که اگر طالب در کار مقتدا مسکله پيدا شود  
 بايد که بمقدار طاقت خود صبر کند تا حکمت آن بروز ظاهر شود و الا اگر متعب  
 بود ويرا از مقتدا سؤل کردن رواست و اگر متوسط حال بود و بعضى اوقات  
 سؤل کند بعضى از مشايخ گفته اند الصوفى غير مخلوق معنى اين عبارت آنکه  
 صوفى را در بعضى اوقات صفتى و حالى ميباشد که در آن حال و ميباشد  
 سخن نسبت آن وقت است و الا صوفى مخلوق است از حضرت خواجه با سؤل  
 کردند که معنى قول سيد الطائفة قدس سره که فرموده است اقطع القارين  
 الصوفين حيث فرموده اند که قارى است که با سؤل مشغول باشد و صوفى آنکه  
 به مشغول باشد از اين سؤل کردند که معنى الفقير لا يحتاج الى الله تعالى حيث  
 فرمودند که معنى محتاج نيست با محتاج سؤالى نه مطلقاً يعنى سؤل نکند سؤالى  
 علمي کمالى از اين سؤل کردند که معنى اذاتم الفقر فهو الله حيث فرمودند که  
 اشاره بفنا و نيتى است و محو صفات اوست بى چون تو نبودى که بود  
 جمله خداوند پس چون توانمندی که مانند جمل خدايى که اوست ميغرموندند  
 غنايات الهى جل و گره در حق من آن بود که بدربافت محل ادب اين طائفه

باز جزو و زياده ميگردانند و اگر نه مقصود و فضيل التي نسبت ميغرموندند که عادت انس ميشود و انس طبيعت سالک ترک نوافل و عبادات گاه گاهی از برای ترک استيناس دست و ميغرموندند که شيخ ابو سعيد البونجي قدس سره فرمودند که اغياب الزياره مع حضو القلب خير من دوامها بلا حضو و حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم را ابو هريره را رضی الله تعالى عنه فرمود زرغبنا تزود جنبا وى در سرستوى رفت و باز آمد و گفت يا رسول الله ميش ازين طاقت ندارم اگر چه دى کمال اظهار محبت خود کرد و اما اگر متابعت شريف کردى بهتر بودى ميغرموندند که اگر طالب در کار مقتدا مسکله پيدا شود بايد که بمقدار طاقت خود صبر کند تا حکمت آن بروز ظاهر شود و الا اگر متعب بود ويرا از مقتدا سؤل کردن رواست و اگر متوسط حال بود و بعضى اوقات سؤل کند بعضى از مشايخ گفته اند الصوفى غير مخلوق معنى اين عبارت آنکه صوفى را در بعضى اوقات صفتى و حالى ميباشد که در آن حال و ميباشد سخن نسبت آن وقت است و الا صوفى مخلوق است از حضرت خواجه با سؤل کردند که معنى قول سيد الطائفة قدس سره که فرموده است اقطع القارين الصوفين حيث فرموده اند که قارى است که با سؤل مشغول باشد و صوفى آنکه به مشغول باشد از اين سؤل کردند که معنى الفقير لا يحتاج الى الله تعالى حيث فرمودند که معنى محتاج نيست با محتاج سؤالى نه مطلقاً يعنى سؤل نکند سؤالى علمي کمالى از اين سؤل کردند که معنى اذاتم الفقر فهو الله حيث فرمودند که اشاره بفنا و نيتى است و محو صفات اوست بى چون تو نبودى که بود جمله خداوند پس چون توانمندی که مانند جمل خدايى که اوست ميغرموندند غنايات الهى جل و گره در حق من آن بود که بدربافت محل ادب اين طائفه



طایفه موفق شدم دوران محلی که از ایشان دور می بایست بود و در  
بودم ازین طایفه بهره کسی می تواند گرفتن که شناسنده احوال و اوقات ایشان  
باشد بهره صحت ایشان گاهی عطاست و گاهی بلاست و میفرمودند که من احوال  
متصرفم اگر خواهم بکنی می بینم و اگر نخواهم بکنم و طریق دادن و گرفتن احوال صفا  
تجقق می نمودند و میفرمودند که ما معامله نسبت و نیوی نمی طلبیم بمقدار شناسایی  
و در آمدن درین راه می طلبیم میفرمودند که صحت اولیا الله بغایت نعمت است  
بیت آئین کین یافت و دولتی یافت عظیم است آئین کین یافت در دنیا یافت است  
و سبب دور ماندن ازین نعمت قصو است که برآورنده راه میگذرد و میفرمود  
الاستیاس بالناس من الافلاس میفرمودند از حضرت غزوان علیه الرحمه و  
الغفران پرسید که سبق بقضا سابقونه کی برخیزد فرمودند پیش از صبح  
و میفرمودند که حقیقت این راه درین دو صفت نفی وجود و بذل وجود  
میفرمودند سبب ایل بکیل و ایصال حین است الحفال این راه را در هر طریقت  
می بندند و از ایشان تربیت میسر میسرند تا بحد وصال رسانند آنگاه بنوعی  
ایشان را از خود باز کنند و محرم سر برده احدیث میسرانند تا بوسیله و لیل از  
حضرت جلت الطاف فیض تو اند گرفت و اگر واصل غمرا بدی باید و خواهد که سکران  
نعمت موصول که از او نتواند بیت که گویم سکر لطفت بر دوام است بگذر غمرا نکند  
نام است میفرمودند که درین راه نفی وجود و بذل وجود و کم دیدن نیستی بر  
کایت و سر رشته دولت و حصول بقبول است و من درین طور نسبت  
به طبقه از طبقات موجودات سیر سلوک کردم و خود را بهر ذره از ذرات  
موازنه کردم هر را بحقیقت از خود بهتر دیدم تا بحدیکه در طبقه فضیلت  
نیز سیر کردم و در آنها نیز منفعت یافتیم که من بیت بفضله سکر رسیدم تصور کردم

[illegible]







بحار ولایت و ہر محل از ایشان بطہور ہوسہ قدس اللہ سرہ العزیز نقل کردند کہ روزی حضرت خواجہ مادری میرت کمنہ پوستینی پوشیدہ بودند و مبادی طہور ایشان بود و ہنوز از اکابر و علمائے نجار صحبت شریف مشرف شدہ بودند و اشناکت در اینحال مولانا حسام الدین خواجہ یوسف با جمعی از طلبہ علم مقابلہ ایشان می آمدند حضرت خواجہ با از راہ یکسو متوجہ شدند و میرتند میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجہ یوسف از میان آن جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدمی بطرف خواجہ فرستند بتواضع نام بر ایشان سلام گفتند جواب سلام ایشان گفتند و توجہ با و ردی کہ آن خواجہ علا الدین عطار بودہ اند خطاب کردہ فرمودہ کہ آن کسی کہ اول از علمای ما اشنا شود این بزرگ خوابد بود و آن نفس مبارک حضرت خواجہ دایم در خاطر خواجہ علا الدین بود تا چند اینکہ بعد بہت سال اثر سعادت آن نفس ظاہر شد و خواجہ یوسف بحضرت ایشان پیوستند نقل کردند خواجہ علا الدین عطار عطر اند مرقدہ او طہور یک خدمت مولانا حمید الدین شاشی از حضرت خواجہ ما قدس سرہماست کردند آن بود کہ چون طریقہ پستہ و شیوہ مرضیہ ایشان بر تہہ واضح و صحیح شد بسیار از دانشندان بصحبت شریف ایشان می رسیدند خاصہ حسام الدین خواجہ یوسف بواسطہ مطالعہ احوال ترک تدریس نمودہ اموال او قاف را با خود حساب کردہ اند مبلغ دو از دہ ہزار دینار شدہ است و رسید و آن شدہ اند ہمہ ایشان کہند و بسیار از دانشندان بموفقیت خواجہ یوسف قدس سرہما صحبت شریف خواجہ منمودند بعضی از اکابر و علمای نجار می گفتند نزدیکانند کہ مدارس مندرس شود بعضی می گفتند مولانا خواجہ یوسف مرد دانشمند ہر تہہ متابعت و ملازمت ایشان با سر خوانند روزی مولانا خورد و ظہیر کہ از شاگرد ہوں

و این جمعی از طلبہ علم مقابلہ ایشان می آمدند حضرت خواجہ با از راہ یکسو متوجہ شدند و میرتند میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجہ یوسف از میان آن جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدمی بطرف خواجہ فرستند بتواضع نام بر ایشان سلام گفتند جواب سلام ایشان گفتند و توجہ با و ردی کہ آن خواجہ علا الدین عطار بودہ اند خطاب کردہ فرمودہ کہ آن کسی کہ اول از علمای ما اشنا شود این بزرگ خوابد بود و آن نفس مبارک حضرت خواجہ دایم در خاطر خواجہ علا الدین بود تا چند اینکہ بعد بہت سال اثر سعادت آن نفس ظاہر شد و خواجہ یوسف بحضرت ایشان پیوستند نقل کردند خواجہ علا الدین عطار عطر اند مرقدہ او طہور یک خدمت مولانا حمید الدین شاشی از حضرت خواجہ ما قدس سرہماست کردند آن بود کہ چون طریقہ پستہ و شیوہ مرضیہ ایشان بر تہہ واضح و صحیح شد بسیار از دانشندان بصحبت شریف ایشان می رسیدند خاصہ حسام الدین خواجہ یوسف بواسطہ مطالعہ احوال ترک تدریس نمودہ اموال او قاف را با خود حساب کردہ اند مبلغ دو از دہ ہزار دینار شدہ است و رسید و آن شدہ اند ہمہ ایشان کہند و بسیار از دانشندان بموفقیت خواجہ یوسف قدس سرہما صحبت شریف خواجہ منمودند بعضی از اکابر و علمای نجار می گفتند نزدیکانند کہ مدارس مندرس شود بعضی می گفتند مولانا خواجہ یوسف مرد دانشمند ہر تہہ متابعت و ملازمت ایشان با سر خوانند روزی مولانا خورد و ظہیر کہ از شاگرد ہوں



حمید الدین شاشی بود بخدمت خواجه مائده که مولانا حمید الدین شاشی  
فرمودند که تشریف قدم از زانی دارند میخواهم که باده و صحبت و زویشانه  
داریم حضرت خواجه فرمودند که درین طلب سربست چون باده و ملاقات  
شد مولانا حمید الدین از سبب تشریف حضور سئوّل کردند حضرت خواجه قصه طلب  
باز نمودند مولانا حمید الدین فرمودند که امثال این نوع سخنان و طیفه من  
نیست مولانا با استدعا حضرت خواجه جمع کثیری از علما و فقوای بخارا حاضر گرد  
مولانا خور و ظهیر با جمعی از طلبه علم در آن صحبت بوقت نمود گفتند این  
چه طریقه و روشی است که مدارس و خانات بیرون نشد است ابهت و عظمت  
علم نازده است و سخنان بیرون از جاده بسیار گفتند حضرت خواجه با حق  
میسودند مولانا حمید الدین در غضب شد و آن جماعت و مولانا خور و ران  
بلوغ نمودند آنگاه حضرت خواجه سر بر آوردند و میفرمودند که طالب حقیم مقصود  
ما آنست که سلوک با بر جاده مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام نتوانیم  
و علی که متابعت سنت باشد و حق از باطل جدا شود و شایان مقصد است  
عصرید و علما اینجا حاضرند و ما طریقه خود را بر شما عرض کنیم اگر موافق شرع  
و سنت باشد ما و شما موافقت نماییم و گرنه از آن رجوع کنیم بعد از آن  
با مولانا توجیه نمود که گفتند ما جماعتی هستیم که حق سبحانه بغایت بیعت  
خود و دین را در باطن ما انداخته است بیت روز شب طالب قبول و تم  
پروا است رسول و پیام و از علم بهره نداریم بموجب فاشلوا اهل الذکر  
ان کتموا تعلمون رجوع بعلما می نمایم و آنچه می شنویم بعل می آریم اگر  
این طریقه ما را صواب است اعلام نماید مولانا فرمودند که این طریقه  
شناختن حق و بر جاده سنت و بر اهل اسلام واجب است که برین طریقه

دری خود را از دست  
و خود را از دست  
در کلام مجید فرموده است  
و کونوا مع الصادقین  
و توانی خود و برین  
سجاولان ما باین  
در پیروی از سبب  
مقتضی است  
نشین باین  
چنین جای که  
سکونت صحبت او را  
نموده اند که در  
نبود که خود را  
منفعت و خطای  
از آنست که در  
آن نماندند و  
روحه میفرمودند  
باین و در علم  
آنرا از خود  
شخص و خود را  
ما که علم







او نیز فرزند من است میان من و ایشان عقد رادری بستند و فرمودند  
 که یکدیگر را در کنار یکدیگر نگاه والد بزرگوار قدس سره بمن گفتند ای فرزند و ا  
 باش که از ایشان احوال اسرهای بزرگ بظهور خواهد آمد و من مان و ظهور  
 آن احوال زن سخنان شیخ نورالدین اهل انکار همه خجل شدند و سلطنت و  
 ایشان بر همه غلبه کرد و فوق محق و بطلان کما نوا یعملون فقلوبنا لک و انقلبو  
 صاعین آنچه حق بود ظاهر شد حضرت خواجه مولانا را عذر خواستند که نصیحت  
 خدمت کردیم و ما نه آن معالیه زد مولانا حمید الدین آوردند مولانا را خضر خوا  
 خواست کردند که میباید که این طعام در قدم شما نخته شود و حضرت خواجه قبول کردند  
 در حال بردن ایشان بطبخ آن طعام اقدام نمودند مولانا با جمعی از علی نشسته  
 بودند و حضرت خواجه لحظه در صحبت مولانا می آمدند و ساعتی نزدیک در ایشان  
 می نشست که بطبخ طعام مشغول بودند اتفاقاً حضرت خواجه آمدند و در بهملوی مولانا  
 خور و نظایری نشستند حال می دیگر شد خواجه زود برخاستند جانب درو  
 رفته اند و لا خور و بهوش نشد و بیفتاد مولانا حمید الدین با اصبی با خود و با و  
 مشغول گشتند و این فقیر اطلب نموده گفتند بحضرت خواجه باز نای که  
 زد کیست که مولانا خور و ملاک شود من بحضرت خواجه عرض کردم فرمودند محل  
 نگارانی نیست اما خاطر مولانا را میباید رعایت کردن خواجه تشریف آوردند  
 و دست مبارک خود را بر کتف مولانا خور و نهادند آن صفت وی بر طرف  
 شد و بال آمده بسیار گریست و عذر بسیار خواست از آنها که کرده بودند و گفت  
 که چنانچه سفید چشم را بسیار چشم در روشنی چنین است مرا شاخ  
 امتیاج است و جامع عده الساکین مولانا صلاح الدین بخاری نورانی  
 الطالین نوشتند که اول کرت که بحضرت خواجه رسیده بودم در قصر عازف



عارفان بودند در انشای سخن فرمودند کہ در وقت ظهور شیخ نجم الدین  
کبری قدس سرہ در خوارزم سخنان سبع مولانا محمد الدین رازی از شیخ رسیدت  
مولانا شیخ را طلب کرده پرسیدند کہ ہم عرفت الشیخ فرمودند کہ عرفتہ  
لغالی بالواردات الغیبیہ یخرج عن ادراکها العقول المشککہ گفت شناختم خدا  
بآن واردات کہ از غیب بمن میرسد کہ عارف است از دریافت آن واردات  
عقلها کہ در سگند زنده اند مولانا حمید الدین شاشی متحیر شدند نقل کردند کہ  
مولانا ابوبکر اشجہ کہ از مقتدران حضرت خواجہ مای بودند قدس سرہ سمرقند  
در ہشتاد و شش ہجری بودند و جمعی از جوانان و طالب علمان مستعد کہ از ہشال  
مستفید می بودند در حضور ایشان نشستہ بودند و رات صحبت ذکر و شکر  
خواجہ ماکذشت یک از ان طلبہ ربیعہ الکار گفت ایشان را را فترتہ شیخ  
بیداری و ذکر و سماع و خلوت ما چنانکہ مشایخ و بکر است مولانا ابوبکر  
از ان سخن متاثر شدہ نزد گفتند شما صفت ایشان را بیدارید و آنستہ انکار  
نکنید در ان حال شیخ ابراہیم مجذوب کہ آثار جذبہ الہی خلق از وی مطالبہ  
کرده بودند و او در نوامی بخارا در ان طرف میبود و چند بزرگ با خود داشت  
و در ان نوامی میکت و چون او روان شدی بزرگان از عقب او روان  
شدندی ناگاہ با فتنہ و بریل کے برآمد خدمت مولانا ابوبکر و ان شیخ را  
دیدند مولانا ردی بطلبہ کردند و گفتند بروید و ببیند کہ از ان دیوانہ  
ظاہر میکنند اہل طلبہ بآن رفتہ زمان را ابراہیم مجذوب روی بپشت  
کرد و تبسم نمود و این بیت مولانا خواند کہ سے تو فخر تفسیر از ان  
تو سبکل بگیری جان را وانی پانکاه ردی بآن طلبہ کرو کہ انکار از وی  
و جو داندہ بود این بیت را بخواند کہ سے درخت سبز داند قدر باران با تو



قدر بارزاجہ والی : آن اہل طلبہ زان سخنان ابراہیم مجذوب میخیز مانند و انکا  
ایشان با قرار بند شد نقل کردند کہ روزی حضرت خواجہ ماقدم الدتہ سترہ با صبحی در  
محلہ و رازہ ٹر قند و رنجار اور منزل مولانا سیف الدین خازمی نشین بودند  
و بطبع اشتغال داشتند بعد از طیار شدن طبع حضرت خواجہ فرمودند کہ مولانا سیف  
الدین یکا آتش داری و اگر دو کاشہ دیگر ہم برداری میشود آنگاہ فرمودند  
کس را ہند و از دور می آیند از ان سہ تن یک کشتی خواہد خورد و از طریقہ باہر  
خواہد برد و وی دیگر آتش بخواند خورد و از طریقہ مالی بہرہ خواہند آمد آن پنج  
آخر شد و بطبع دیگر قیام نمودند و فرصت امتداد یافت حاضران منتظر ظہوان  
نقشہ یی میبودند و ہم ہر کس بجای میرفت آخر کہ کسی فرستند آنرا مشقت را و  
جہالت را تا ہر بود سلام گفتند و دریافتند و نشستند حضرت خواجہ با مولانا  
سیف الدین را اشارہ کردند کہ آتش خورندہ را از میان این سہ کس می شناسی  
مولانا سیف الدین گفت نمیشناسم اما از نظر فراست شمی پوشیدہ نخواہد بود  
انگاہ حضرت خواجہ فرمودند کہ آتشہا را بپارید آورند و در پیش آنکھا نہادند  
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن گفت و آن مولانا تاج الدین بدخش بود و و  
نظر قبول خواجہ با مشرف گشت و از ان دو کس یکی گفت این آتش را کہ کنم من بطلب  
آمدہ ام اول من معنی نیاید و خورد آن دیگر گفت ما از راہ دور رسید ایم و ما  
کہ راہ مار اور یافت این آتش ما را آتش میشود اول ما را استراحتی فرمایید حضرت  
خواجہ ان دو کس در محل خلوت با استراحت مشغول ساختند بعد از ان ہما  
گفتند این دو کس نزد ما دیگر نخواہد آمدن الحق ہمنا واقع شد حاضران تعجب  
شدند نقل کردند کہ حضرت خواجہ ماقدم الدتہ سترہ در ولایت قرشی بودند  
و مجلس شمشیر الدین کلال خدمت کراتان اختیار الدین گفت مگر کی کم کرد

نقشہ یی میبودند و ہم ہر کس بجای میرفت آخر کہ کسی فرستند آنرا مشقت را و  
جہالت را تا ہر بود سلام گفتند و دریافتند و نشستند حضرت خواجہ با مولانا  
سیف الدین را اشارہ کردند کہ آتش خورندہ را از میان این سہ کس می شناسی  
مولانا سیف الدین گفت نمیشناسم اما از نظر فراست شمی پوشیدہ نخواہد بود  
انگاہ حضرت خواجہ فرمودند کہ آتشہا را بپارید آورند و در پیش آنکھا نہادند  
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن گفت و آن مولانا تاج الدین بدخش بود و و  
نظر قبول خواجہ با مشرف گشت و از ان دو کس یکی گفت این آتش را کہ کنم من بطلب  
آمدہ ام اول من معنی نیاید و خورد آن دیگر گفت ما از راہ دور رسید ایم و ما  
کہ راہ مار اور یافت این آتش ما را آتش میشود اول ما را استراحتی فرمایید حضرت  
خواجہ ان دو کس در محل خلوت با استراحت مشغول ساختند بعد از ان ہما  
گفتند این دو کس نزد ما دیگر نخواہد آمدن الحق ہمنا واقع شد حاضران تعجب  
شدند نقل کردند کہ حضرت خواجہ ماقدم الدتہ سترہ در ولایت قرشی بودند  
و مجلس شمشیر الدین کلال خدمت کراتان اختیار الدین گفت مگر کی کم کرد



کرده ام حضرت خواجه فرموده اند باده بانی کن تا پیدا شود قبول کرد فرمودند  
 بیرون آئی و ازین ویرانها طواف کن همچنان کرد چون بیامد مرکب را آورد و خوا  
 فرمودند که باده بانی ما را بده گفت چند میباید داد فرمودند که دیناری بکن  
 بیاور و شیخ نعم الدین گفت من ده خواجه فرمودند که باده بانی من کرده ام  
 شیخ بر طریق مطایبه گفتند باده بان و اینست دار و امثال ایشان در منزل  
 در میسند خواجه بنام فرمودند و باوی که داشتند نقل کردند و شمشیر که از کجا  
 بلا و ماوراء النهر بود در اوایل شب با مراجعت خواجه قدس الله سره پیوستگی و  
 هر چه تا متر شده بود از برکت ایشان مرا حالی شده بود مرا وصیت کرده بودند  
 که ما را فراموش نکنی و من زمانی از حضرت ایشان خالی نمیشودم و این فر  
 هر دو مرا اتفاق شد که بجای زد و دو ما را خود پیر و چون بهرات رسیدیم و مطالعه  
 او ضاع آن دیار افتاد و انصفت که از حضرت خواجه پس رسیده بودند  
 کردم و چون با صفهان رسیدیم در آن طرف غریزی بود که خلق روزگار  
 باوی تقرب می نمودند و بسیار علامات و آثار ولایت از وی مشاهده میکرد  
 هر من از آن غریز نظری جهت من التماس نمود و حال آن بود که من از غیو  
 خواجه متیر رسیدم بعد از آن که از حج مراجعت کردیم در زمان ملاقات از خوا  
 خوف عظیم داشتم فرمودند که مترس کن آن کار راست فرمودند که تو فرزند یا  
 کسی فرزند ما را تصرف نمیتواند کرد باز فرمودند که چون بهرات رسیدی ما را  
 کردی ع فراموشی نه شرط دوستانت؛ نقلت از امیر محمود سمیانی که  
 از قصر مغان بود و شرف قبول حضرت خواجه ماورایافته بود قدس و بهر کات  
 صحبت ایشان احوال عجیبی وی بظهور می آمد وی گفت ببین پیوستگی من  
 بحضرت خواجه آن بود که بعنایت الهی در واقعه دیدم که حضرت سید المرسلین







حلاج را مشایبه کردی و باین ترکا و ب خود را و بخارا را خواب کردی و دور  
ساختی بعد از این غیرت و تغیر حضرت خواجه باندک فرصتی مولانا سیف الدین قزوینی  
شد و فلق آتده بخارا را حاضر کرد مردم بسیاری تلف شدند و در موضع تلاک  
رفتند نقل کردیک از مجتبان حضرت خواجه با قدس الله سره الغر که گفت را  
تا ریح که لشکر از طرف دشت قنجا بخارا آمد چندان خلق تلاک شدند و نیز آید  
شدند و برادر مرا نیز بودند پدر من بجهت برادر من قوی حسته خاطر شده بود مرا  
گفت که بطرف دشت قنجا برو چون این سخن را بحضرت خواجه عرض کردم  
فرمودند که برو و رضای پدر حاصل کن که درین سعادت بسیار  
زود برو و هر حکای که درین سفر بخیر ترا می پیش آید توجیه بانای چون رفتم  
از برکت نفس ایشان در آن سفر ندیدم تجارتی فتوح بسیار رسید ولی تسبیح  
برادر مرا در خارزم یافتیم و با جماعت اسیران در کشته نشستم و بطرف قنجا  
متوجه شدیم و حال آن بود که در کشته خلق انبوه بودند تا گاه یاد مخالف  
وزید خوف آن بود که کشته غرق شود و آوازی بکوش من رسید که خواجه  
یاد میاید کرد آن سخن حضرت ایشان را یاد آمد که فرموده بودند توجیه  
ایشان نمودم در حال حضرت خواجه حاضر شدند برایشان سلام کردم و  
لحظه از برکت ایشان باد ساکن شد مع اهل کشته سلامت بنجارا آمدیم بعد  
فرصتی هر دو برادر سلامت بدریافت حضرت خواجه رفتم خواجه تسبیح کردند  
فرمودند آن زمان که در کشته بر ما سلام کردی ما جواب تو گفتیم اما تسبیح  
از مطالبه این واقعه محبت و عقیدت من بحضرت ایشان زیاد شد نقل کرد  
که در آن فرصت که لشکر عظیم از طرف دشت قنجا بخارا آمد چندان خلق  
در حصار تلاک شدند اما غرابی و سقط چهار پای را از اندازه نبود و روشی







قد مہای من بنیاز میشود و محبت شما دعا کنیم تا حق سبحانہ شما را ازین مسئلہ  
خلاصی و ہدایہ الگاہ و رہبان روز فرمودند کہ ما مشب و رزق در کردن  
اندازیم و درخواست کنیم چون بآید اشد آن ظالمان از کرد و حصار بخارا  
رفتند و اہل بخارا خلاص شدند نقل است از شیخ عبداللہ فہمدی کہ گفت  
سبب ہوسختی من بحضرت خواجہ قدس اللہ سرہ العزیزان بود کہ مراد را در  
حال طلب خدمت پیدا شدہ بود و بقرار بوم و اضطراب قوی دہشتم دران حال  
بہر طرفی میدویدیم ناگاہ تہرہ رسیدیم بحر قدمنور خواجہ علی حکیم ترمذی  
متوجہ شدم مراد واقعہ بر ایشان را در واقعہ دیدم کہ گفتند من خود  
محمد علی حکیم ترمذی ام و پیر نورانی بود فرمودند کہ ایشان حضرت علیہ السلام  
اما تو اس زمان خود را تشویش بدہ و اضطراب کن و آنچه تو میطلبی بعد از  
مدتہ دو از دہ سال در بخارا خواجہ بہا الدین نقشبند کہ قطب زمان خوا  
بود و وقت تو رسند بعد از چند گاہ رفتی دیدم کہ در مسجدی  
دو ترک نشسته میکرد بتند و با ہم سخن میگفتند من کوشش میداد ششم  
ازین معنی حکایتی میگفتند مرا با ایشان میل خاطر پیدا شد طعمائی  
در پیش ایشان بردم و نیاز مندی نمودم با یکدیگر گفتند کہ طالب این  
دوبلش لایق آنست کہ در خدمت سلطان زادہ ما اسحق خواجہ فرزند سہل  
آتا باشد چون از ایشان این سخن شنیدم طلبی من پیدا شد تفحص کردم  
گفتند اسحق خواجہ در سیاحت متوجہ ایشان شدم و رسیدم نیاز  
عرضہ داشتہم الطاف بسیار فرمودند و در خدمت ایشان مہر و موم  
روزی شنیدم کہ فرزند ایشان با یکدیگر گفت کہ این درویش مسکین  
میاید کہ در خدمت شما باشد ایشان با فرمودند کہ وی فرزند خوا



بهائالدين نقشبنده است که در بخارا خواهد ظاهر شدن و مرشد الوقت خواهد  
 بود و ما را بروی تعریف نیست ازین سخن ایشان بقس من زیاد و شدایا  
 منظر ظهور آیند و اشاره غرزان میبودم تا بعد از مدتی مرا میر علی گشتی پیدا  
 بطرف بخارا متوجهم و جنم رسیدیم بحضرت خواجه ملائی شدم ایشان فرمودند که  
 خوش آمدی ای عیسی محمدی سه روز مانده است که تا آن دو از ده سال  
 تمام شود از این اشاره ایشان صفت بزرگ در من اثر کرد و صبح سعاد  
 محبت ایشان در من دمید و مرا به بنده کی قبول کردند لقل کردند این شیخ  
 عزرا سکند که گفت بب محبت من بحضرت خواجه قدس الله تعالی علیه السلام  
 بود که حج از در ولایت ایشان که در آن سکند میبودند مضاجب میبودم  
 و شمایل ایشان می شنیدم و در آن دویشان صفتهای بزرگ مشاهده  
 می نمودم روشنی صوت حضرت خواجه در نظر و آید و آوازی شنیدم که  
 می گفت ترا بخراسان می باید آمد صفی در من پیدا شد و در خاطر من رسد  
 که بخش و مبرایف مولانا عارف و مولانا جلال الدین انصاری لکشی که  
 شنیده بودم که میان ایشان و خواجه محبتها بوده است چون بمنزل  
 ایشان رسیدم و ریافتم و نیاز مندی نمودم و بسیار گریستم و از حضرت  
 ایشان التماس نظری کردم فرمودند که اگر من دانم که مقصود تو از این  
 کفایت شود تقصیر نکنم اما میدانم که مطلوب تو از خواجه بهائالدین کفایت  
 میشود و از کلمات ایشان ذکر کرده فرمودند که همه کس نگران حال  
 و حال نگران خواجه بعد از آن فرمودند که متوجه بطرف حضرت خواجه شو  
 بعضی حواله و اذعائی که مراد در ده پیش آمده اشاره کردند از بخارا من  
 خواسان شدم و از خواجه خیران در گشتی شستم چون وقت نماز پیشین



پیش شد اذان گفتیم و نماز مشغول شدم آن جمعی کہ در کشتی بودند سبکس  
 نماز مشغول شدند نصیحت کردم ہم قبول نکردند حال برس تنگ شد خاتم  
 کہ خواستم کہ خود را در آب اندازم قدم در آب نهادم بہ برکت توجہ حضرت خوا  
 بروی آب روان شدم چون اہل کشتی آن حال مشاہدہ کردند ہمہ گریان شدند  
 و توبہ کردند باز در کشتی درآمد و نماز پیش را با جماعت گذاریدیم چون بقلعہ  
 اتمویہ رسیدم احوال عجیب آنجا پیدا شد بعد از آن بر یک مودہ یکانہ درآمد و  
 راہ مکرار دانی ہستند گفتند درین یک راہ بسیات و غلط پیشووسی آن  
 کس کہ بطرف راست میل نابی کہ طرف چپ بیابان زرد کست چون از ایشان  
 در گذشتیم بخاطر مآند کہ بطرف خواجہ میروی و طالب حقی چہ خط بطرف بیابان  
 زرد ک روان شدم بارہ راہ رفتیم یاد مآند کہ کرسنہ ام در خاطر من گذشت کہ  
 آنجا بد نصیفت طعامی بود یکہ آشی و در دیک سنکیس و سفرہ نان و سیری نا  
 دیدم کہ بہمان صفت طعامی و رسایہ یکہ حاضر است از مشاہدہ آن حال من  
 دیگر شد بسیار کریم گفتیم ای کریم علی الاطلاق ہر کہ حضرت ترا طلبید ہر چہ اورا  
 حاصلست من و این تر اطلبیم این بگفتم کشتن من زیادہ شد طعام را بر میان  
 خال کبدا شتم و در آن یکستان درآمد چون بارہ راہ رفتیم اہواں ہرگز نہ  
 و از من رسیدند و در خاطر م گذشت کہ اگر این طلب من حقت میباشد کہ این  
 جانوران از من نکرزنند و در حال بطرف من آمدند و خود را بر من میمالیدند باز  
 حال بر من دیگر شد بسیار کریم چون باہ خواں رسیدم حالی شکرف  
 از برکت توجہ حضرت ایشان ظاہر شد چون بخیرس نزدیک رسیدم در  
 گذشت کہ سچ منزلی و دیاری از دوستان حق خالی نیبا شد تا اجازت صفا  
 دولتی نشود و درین شد نمیداریم زمانی بود کہ دیوانہ من بر سید سلام کردم خوا







مرزا پیداشد بواسطه توجّه ما بود و از آن ماست از روز که در صحبت مولانا  
جلال الدین خالده می گشت بودی ایشان آن الطاف فرمودند من در آن  
مجلس بودم و آن زمان که از گشتی قدم در درو مرآت نهادی و روان شدی  
ملاح تو من بودم و آن احوالیکه در قلوب امویه از تو بظهور پیوست از توجّه ما بود  
و آن طعام که در آن ریزار پیداشد من حاضر کرده بودم و آن رسته است که از  
تواندند چو بان ایشان من بودم و قصه دیوانه داود و دیوانه چاروا  
دار و سقار نیز گفتند و فرمودند که اس زمان این حال که در دست از توجّه  
ماست و از ماست اگر خواهم میگیرم و اگر خواهم میگذارم بعد از آن فرمودند  
که واقف باش که خواهم گرفت لحظه نشد دیدم که نام خالی شدم و از آن چو  
من هیچ نماند باز فرمودند میخواهی که باز بتو دهم گفتم بلی میخواهم دیدم که همان  
حال اول شدم چند کرات انجمن واقع شد من در حیرت این میبودم و همس  
فرمودند که این حال ترا بجز به پیداشد از آنجنت محل تصرفات و حاکم  
بمتابعت و سلوک پیدا میشود صاحب تصرفی نمیتواند تصرف نمود و آنگاه  
حالی بزرگ مشاهده کردم و رقتی پیدا شد بسیار که بستم خواجه فرمودند که  
و اما میگویم گفتم چندین گاه و زار یکبار بودم فرمودند که چنین بگوی آنچه پس ازین  
معلوم کرده بودی آن نیز حق بود اما آنچه این زمان مشاهده کردی از آن  
بزرگتر بزرگتر فرمودند و این حال میخواهی که گذشته گفتم این را  
بمنخواهم فرمودند این بمتابعت میسر میشود و گفتم قبول کردم هر چه اشاره  
حضرت باشد بجای آورم بعد از آن فرمودند که مبارکت باد و نقل کردند  
که مولانا عارف قدس سره از خلفای حضرت سید میر کلال قدس سره نقل کرده  
بودند ایشان حضرت خواجه ما قدس سره مصاحب بودند و در طریق نقشبند



و مولانا و خوارزم رفته بودند و روزی حضرت خواجه ماور حضرت بصری سخن  
انگاه فرمودند این ساعت مولانا عارف را اتفاق شد که از خوارزم بپرا  
روند و از خوارزم بیرون آمدند و بفلان منزل رفتند بعد از زمانی  
فرمودند که در خاطر مولانا افتاد که بسوی زوند و برگشتند و بخوارزم  
آمدند و بعد از این قصه را در همان تاریخ ثبت نمودند بعد از آن که مولانا  
از خوارزم آمدند قصه را چنانکه حضرت خواجه فرموده بودند شرح کردند و نقل  
نمودند که خواجه سلام الدین عطار عظیم مرقد و گفتند روزی حضرت خواجه  
ماور بصری را در راه دیدم که نماز پیشین شده است اتفاقاً هوای سرد بود و من  
بکوهی رفتم و فرمودند که بفرما آسمان نظر کن چون نظر کردم دیدم که در  
آسمان ابرها و افرصه نازم پیشین مشغول بودند من از آن گفته خود و محبوب و  
از دست آمد و در بار آن میبودم نقل است که حضرت خواجه ماور بصری با جمعی از  
درویشان و درویش از نواحی بخارا بودند اتفاقاً و روزی که آن موضع  
مردم نبودند و درویشان گرسنه شدند از حضرت خواجه طعام طلبیدند  
ایشان درویش را فرمودند که بفلان و به و آنجا بایں علامت غایت  
دور و کی حقیقت در حوض اندک آبی مانده است و در آن آب ماهی  
بزرگست گرفته بباران درویشی موجب شارة رفت و بان علامت  
بلخ را یافت و ماهی را آورد و طبخ کردند و درویشان بکسر خوردند  
نقل است که جمیع از درویشان در سفری همراه خواجه ماور بصری بودند  
الغرض بودند و توشه تمام شده بود از حضرت این طعام طلبیدند فرمودند  
که از روی شما چیست درویشان گفتند بریانی در آن نزدیکی است  
بزرگ بود فرمودند که در آن موضع برآیند چون برآمدند سلواری پیدا



شده بریان و ملک سرکه و سبزی آورد و در ایشان بکار بردند لعل است که بخط امام  
عرب قدس سره دیده شد بر ظهر رساله قدسیده نوشته بود که در روز و شب  
ماه رمضان سینه و تسعین و سبع مائه از حضرت شیخ العالم الامام الغلام  
جامع فنون العلوم و المعارف مولانا امیرزیر که خجندی که فرمودند قبل از فوت  
حضرت خواجه قدس سره العزیز امیرزیر از جاد و در و در از بخیر باط طلبیدند  
بجهت دفع شبهه معزله بناظره و مجال چون بیرون آمدن توجیه بوقت حضرت  
خواجه بهاء الدین نقشبند که در روز چهارم بود از آن توجیه که در راه بودم  
ناگاه قاصدی از مرغان از احوال من میسر رسید آن قاصد را بخون فرستادم  
و از وی خال پرسیدم گفت من فرستاده حضرت خواجه بهاء الدینم و مرا خبر  
شما فرستاده اند چهار روز است که بیرون آمده ام و شانه دانی باشان  
من داد که حضرت خواجه فرستادند و فرمودند که خاطر ما متوجه شماست  
از درویشی که گفت خواجه ما قدس سره العزیز فالیری کشته بودند و گمان  
بی آبی شده بود و روزی ب فالیر آمدند و فرمودند که این فالیر را چنان  
دادن شده است میراث ما کفتم بدربار است نیست فرمودند حق سبحانه قادر است  
آب بدین تورا آب را بساز من بموجب فرموده و بانه فالیر را سبک کردم  
منستطی بودم صبحم آب آمده است و فالیر سیر شده است و در نزدیکی و گمان  
و نیاز بوده است و ی فالیر آب خورده است چون معلوم کردند در بالائی  
جوی هیچ اثر آب نبوده و بندجوی همچنان استوار بوده است اتفاقاً که  
که گفت ملازم سید امیر کلال میبودم قدس سره العزیزه چنانکه ولیفایان و کرام  
بود در بعضی اوقات متابعت حضرت ایشان می نمودم در آن وقتها مرا با خوار  
تعلق خاطر شده بود و خود را چون بری خوانان میکردم و چشم پوشیده











حضرت خواجه ماقدم السلسله الغزور بنی رابا ورویشان در منزل غزری  
بودند جماعتی را بجهت استعداد سفره فرستادند این جماعت و فرقی شدند  
بعضی بطرف صرافان رفتند خواجه را بدالطرف دیدند و بعضی بطرف چهارسوی  
رفتند و خواجه را در آنجا دیدند بعد از آن این جماعت در راه پیش محمد  
آینی ملاقات کردند وی گفت که من خواجه را در فلان جای دیدم بعد از آن  
در ویشتر آمده گفته است حضرت خواجه میفرمایند که اصحاب هر اویری آیند  
جماعت ققه با آن در ویشتر گفتند وی گفت تا این ساعت خواجه  
در حجره نشسته بودند و هیچ غایب نشده اصحاب در حیرت شدند و بهمان  
صفت بحضرت خواجه رفتند صاحب منزل را استماع این کیفیت بسیار  
گریه کرد و بسبب محبت او شد آنگاه خواجه فرمودند که حضرت غزوان قدس سره  
در شام رمضان زده جای طلب شدند ایشان همه را اجابت کردند و در  
جای جای حاضر شدند لقل کردند جمیع از ورویشان که حضرت خواجه ماقدم  
السلسله میفرمودند که وقتی همراه محمد زاهد که در ویشتر صادق بود در صحرا بکا  
بیرون آمده بودیم حالتی با دید آمد تشهرا را گذاشتم رو بر بیابان آوردم  
و از هر نوع سخن مسکفتم تا آنجا رسیدم که سخن از عبودیت و فنا میرفت محمد زاهد  
گفت که فنا تا چه غایت باشد گفتم تا غایتی که اگر ورویشان گویند که میر فی الجا  
بمیر دور همین سخن حالتی بمن پیدا شد با خستند آمد گفتم بمیر در حال وی بیفتاد  
و بمیر در روح از بدن مفارقت کرد و مدت باین صفت گذشت تن وی بعد  
از مفارقت روح هشت بر زمین رو بر آسمان با طرف قبل افتاده بود  
از جاست تا نیمروز و آن روز هوا در غایت گرمی بود و آفتاب در بروج  
میزان بود من از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم

[illegible]



گشتم در آن نزویک سایه بود زمانی در آن سایه در جبریت شستم باز از آنجا نزد  
 محمد ابد آدم و روی او نگاه کردم روی او از وارت هوا بسیار  
 نیک مبتدل گشته بود حیرت من زیاده شد نگاه الها در دل رسید که گو  
 محمد زاهد زنده شود به بار این کلمه را گفتم حیات در روی ظاهر شدن گرفت  
 و حرکت پیدا اند و در همان ساعت زنده شد و بحال اصلی باز آمد چون  
 خدمت استاد میر کلال قدس رفتم و این قصه با ایشان عرض کردم در  
 اثنای قصه گفتم که روح از قالب وی مفارقت کرد و من متعجب شدم امیر فرمود  
 که ای فرزند جو در آن حالت حیرت مکن که زنده شو گفتم الهامی رسید  
 تا چنین گفتم و وی زنده شد نقل کرد در ویشی که گفت و حضرت خواجہ  
 قدس سره در ویشی را بطرفی روانه میگرداند چنانکه طریق ایشان بود او را و کلام  
 گرفتند حالی و صفتی بوی همراه کردند اتفاقاً مخفی محمد در ویشی کم از کیا بود  
 حضرت خواجہ بود جهت بدرقه آن در ویشی چند قدمی رفته بود که آن در  
 بیفتاد و روح از بدن وی مفارقت نمود چون اخی محمد آن حالت دید  
 بحضرت خواجہ رفت قصه را عرض کرد خواجہ نزدیک آن در ویشی رفتند قدم  
 مبارک خود را بر سینه آن در ویشی نهادند در حرکت درآمد روح و  
 در قالب وی درآمد بعد حضرت خواجہ فرمودند که روح او را در آنجا  
 چهارم با فتم باز کرد و ایندم این معنی سبب محبت در ویشی شد نقل کرد  
 یکی از سادات صبیح النسب گفت در آن وقتی که حضرت خواجہ ماقدرت سره  
 الغر زبارة بیت محرام رفت بودند در آن روز محتاج فریادها میکردند  
 حضرت خواجہ ما فرمودند که ما هم یک سر داریم قربانی کنیم در ویشی نیک  
 در خدمت ایشان بودند این سخن را در آن تاریخ ثبت نمودند چون در آنجا



اندند معلوم شد که در همان روز که این لفظ بر زبان مبارک ایشان گذشت  
ایشان فوتیده نقلست که روز نوروزی حضرت خواجہ با قدس سره  
الغزرا جمعی از درویشان در منزل بودند و در آن روز صفت بغایت بزرگ و  
بسط عظیم بوده چنانکه آن صفت ایشان در همه حاضران اثر کرده بود و در  
اشا حضرت خواجہ سر بر آورد و کلامی فرمودی بر سر نهادند حاضران نیز بر موا  
ایشان کلامها بر سر نهادند آنگاه خواجہ فرمودند کلام اہل ملک بر سر نهادیم  
باید کہ در ملک تصرف کنیم و خود را در کدام اہل ملک زینم درویشی و رآخی  
و کر حاکمی کرد کہ مملکت ما و را آلود و تصرف او بود و خواجہ فرمودند کہ بروی  
زینم تاریخ را ثبت کردند و در ہمین صحبت کسی بود کہ بولایت کابل میرفت یکے  
امر آخی را آخی کر خیت رفتہ بود با او مکتوبی نوشتند کہ حال چنین شد با  
کہ بمحمد دنیا معاملہ پیش درویشان فرستے بعد از چند روز خبر آمد کہ  
ملک ما و را آلود شد تفحص کردند و در ہمین تاریخ بود و نقلست از شیخ  
حسین کہ گفت سبب ہوسٹن من حضرت خواجہ قدس سره الغزرا آن بود کہ  
من در قصر عارفان در جوار حضرت ایشان میبودم در سن بیست سالگی  
یکے بہت من بر خورد خواب بود قرآن و ادب مسلمانان نمیدانستم و ہر  
حضرت ایشان بسی میفرستند و در خانہ من کہ زمیگر و ند و ہر کرت کہ می  
گذشتند بمن نظر میکردند و تبسم مینمودند و من اندوہ عظیم پیدا شد کہ  
چو انا زمیکذاری شے درین اندوہ بخوابم فتم خواجہ را دیدم کہ ایستند بزرگ  
روشن بدت ایشان بود بدت من دادند خود را و راں ایستدیم  
بیدار شدم کہ بر من مستوا شد ہر ساعت میخواستم کہ نعرہ زغم تکلف  
بہار خود را آلودم شدم درین حال بودم کہ خواجہ از در خانہ درآمد

حضرت خواجہ قدس سره  
فرمودند کہ ایستدیم  
بیدار شدم کہ بر من  
مستوا شد ہر ساعت  
میخواستم کہ نعرہ  
زغم تکلف بہار خود  
را آلودم شدم درین  
حال بودم کہ خواجہ  
از در خانہ درآمد



وراندند و فرمودند که ترا چه شده است من خاموش شدم بعد از آن فرمودند  
 که آئینہ در دست تو کہ داد کفتم کہ شما فرمودند کہ او آب مسلمان من ترا علم  
 کنم و ہر تربت کہ باید بجای آورم الحق بیکت نظر مبارک ایشان بسعادت  
 دارین رسیدم نقل است کہ حضرت خواجہ با قدس سرہ در خواساں بودند آنجا  
 مکتوبی فرستادند و شیخ امیر حسین را طلبیدند چون وی بسر رسید  
 خواجہ استقبال کردند و فرمودند و خوشرو گشت با من خطاب کردند کہ ہم  
 سین درویش سر رسید استقبال کن نقل کرد شیخ امیر حسین کہ کف حضرت  
 خواجہ قدس سرہ العزیز را از فرشی بشکر گاہ امیر بیان قلم فرستادند بخدمت  
 والد خود کہ در لشکر بودند ہوا بغایت سرد بود و برف می آمد لطف فرمود  
 حضرت ایشان و جمعی از درویشان بر سر راہ آمدند سخنان بسیار بغیر  
 کردند و فرمودند کہ در جمع احوال من با تو ام در عالم صورت تو میروی اما  
 بحقیقت من میروم بقدم تو گل روانہ شدم حال عجیبی داشتم شام بمنزل  
 رسیدم کہ دو کنبہ بودند و شتران در بیرون خوابانیدہ بودند برف بسیار  
 می آمد ساعتی آنجا نشستم سوار رسیدند و مرا با خود دران کنبہ در آوردند  
 از احوال من پرسیدند کفتم بشکر گاہ امیر بیان میروم گفتند کہ کار کفتم  
 من در خدمت عزیز میباشم ہر ایشان در آن لنگرند مرا بخدمت شکر  
 فرستادند گفتند نوش و مرکب و ہمہ تو کجاست کفتم مرا انجمن فرستادند  
 کہ از آن جمع گفت آن غزنی کہ او را انجمن فرستادہ است از دوستان  
 خدایت دانستہ کہ این درویش را با ہمراہ خواہد شد باید اورا  
 شدند خادم در ہشتند از ایشان کرخت کفتم من خادم شما ہستم  
 چہل ہجروز با ایشان رفتم چون نزدیک اورہ رسیدم شنیدم کہ ہم

مکتوبی فرستادند و شیخ امیر حسین را طلبیدند چون وی بسر رسید خواجہ استقبال کردند و فرمودند و خوشرو گشت با من خطاب کردند کہ ہم سین درویش سر رسید استقبال کن نقل کرد شیخ امیر حسین کہ کف حضرت خواجہ قدس سرہ العزیز را از فرشی بشکر گاہ امیر بیان قلم فرستادند بخدمت والد خود کہ در لشکر بودند ہوا بغایت سرد بود و برف می آمد لطف فرمود حضرت ایشان و جمعی از درویشان بر سر راہ آمدند سخنان بسیار بغیر کردند و فرمودند کہ در جمع احوال من با تو ام در عالم صورت تو میروی اما بحقیقت من میروم بقدم تو گل روانہ شدم حال عجیبی داشتم شام بمنزل رسیدم کہ دو کنبہ بودند و شتران در بیرون خوابانیدہ بودند برف بسیار می آمد ساعتی آنجا نشستم سوار رسیدند و مرا با خود دران کنبہ در آوردند از احوال من پرسیدند کفتم بشکر گاہ امیر بیان میروم گفتند کہ کار کفتم من در خدمت عزیز میباشم ہر ایشان در آن لنگرند مرا بخدمت شکر فرستادند گفتند نوش و مرکب و ہمہ تو کجاست کفتم مرا انجمن فرستادند کہ از آن جمع گفت آن غزنی کہ او را انجمن فرستادہ است از دوستان خدایت دانستہ کہ این درویش را با ہمراہ خواہد شد باید اورا شدند خادم در ہشتند از ایشان کرخت کفتم من خادم شما ہستم چہل ہجروز با ایشان رفتم چون نزدیک اورہ رسیدم شنیدم کہ ہم















رسیدی سواران ترا پیش آمدند از آن دو کوه گذر آیند و شب بمنزل خود  
 بروند با دود مرکب نشانند گفتند چشم خود را پوش و از در بای و  
 گذر آیند از آن زمان مابین بودیم و چون بر در از گوش نشستی و از آن  
 چهارزد که شتر در از گوش تو و کار و اینها را آب بر و جامه و موزه تو تر شد  
 بخارا اینکه ترا به احوال دیدند تصور کردند که ترا آب بود و در بخارا همین خبر را  
 برادر تو شنیده اند که گفت که برادر من بسبب شما آب رفته است ما او را  
 گفتیم که برادر تو در آب افتد باید در آنش محبت سلامت بیاید چون  
 بترند و آمدی بسر سوی رسیدی حق سبحانه بکرم خود آن در ویش را  
 فرستاد تا ترا بخانه خود برود و در نماز خفتن ترا امامت فرمودند و آن  
 قوم کر بستند با دایه طرف چهار سو می رسید آن ترک پوستین پوش  
 مان بزرگ در دست تو داد و بگوشه چشم در تو نظر کرد آن خضر بود صلوات  
 الله و سلامه علیه و آله و چون بخاطر تو رسید که از آن خبر را  
 پیری او خبر برادر رسانید چون سلام مرا بدر من رسانید و تقیبن کرده  
 مرا گفتی پدر من گفتند این چه سخن است که فرزندم میگوید که این امیر  
 بعلم مرا در بخارا خواهد فرستادن و این مقدار عدلی من خواهد رسید  
 و چون ملازمان امیر از تو احوال و دلشکر پرسیدند تو گفتی که امیر شما  
 مغلوب خواهد شد آن قضیه واقع شد بعد از آن پدر من و جماعتی با تو  
 قرار کردند و تو پیش آن امیر غالب رفتی خبری ابی از ابا زبایان  
 رسانید که آن زمان تو نبود می ما بودیم و آن ساعت که در بند استن  
 بران کنار جوی مرکب پدر مرا علف میداشت آن خوف در باطن تو من  
 انداخته بودم و الحق صیغ احوالیکه در رفتن و آمدن گذشته بود همه را



بفصیل بیان فرمودند و در وقت روان شدن سخنی بمن گفته بودند که تو  
نمیردی من میردم تحقیق فرموده اند نقل است که شبر حضرت خواجه ماقدر  
سره العزیز در قصر عارفان ناز خفتن با جماعت گذاروند بعد از آن شیخ  
حسین را فرمودند که از شهر برای ما ترجمین بیار و در خانه خود بنشیند  
گفت همان ساعت روان شدم اتفاقاً در آن وقتها که بسیار شده بود  
و در راهها بسیار مردم را هلاک کرده بود چون بهل علی سلمان رسیدم  
که کرک قصد من کردند چنانکه دهان ایشان بمن رسید اما هیچ نتوانستند  
بمن ضرر رسانند چون در شهر رسیدم بنور مردم ناز خفتن نگذاشتند  
بودند در بازار درآمد و هر کجا که میرسیدم میگفتند بنده از بنده کال خدا را  
ترجمین بسیار چون ترجمین فریدم متوجه حضرت خواجه شدم و رسیدم در سجده  
درآمدم چون ناز باید ادا با جماعت گذاردم ترجمین پیش ایشان بروم فرمود  
که در راه ترا کرکان پیش آمدند گفتم بی و لیکن الی نتوانستند رسانند خوا  
فمودند که هر آینه نتوانند که ما دهان ایشان را بسته بودیم اهل مجلس  
آهسته آهسته بگریستن میگفتند خواجه فرمودند که چه سخن میگویند اصحی گفتند  
ما را مشک است امشب باران بسیاری بارید پوشیدنی وی خشک است من  
گفتم چون نزدیک این دهر رسیدم اثر باران ظاهر شد خلق متحیر شدند گفتند  
بعد از ناز خفتن بسهل فرصتی باران گرفته بود گفتم راه سعاده بر من  
بودند مرا با رفتن دادن چکار نقل است از شیخ امیر حسین که گفت یکبار حضرت  
خواجه ماقدر سره العزیز را از راه فتح آباد در شهر فرستادند چون باره را  
رفتم خالی رستم میگردیدم و نفس خود را ندمت میکردم و میگفتم ای نفس  
فرمای هرگز نباشد که مسلمان شوی تا از شر تو خلاص نیام درین حال بودم که



مرو نورانی قوی با صفات ایشانی تد و گفت چند اضطراب میکنم معلوم باشد  
 چه مقدار مشقت و ریاضت کشیده بسیار از مشایخ رایا و کرد و طریق و ریاضت  
 ایشان را درین راه بیان کردم من نیازمندی و تضرع کردم از گریبان خود با  
 خمیر برون آورد و بمن داد و گفت این را مان بزد و بخور چون در شهر رسیدم  
 میهمی که خواجه فرموده بودند کفایت شد آن خمیر ابد کان عطای مان و آن  
 بر دم چون وی خمیر را دید تعجب بسیار کرد و گفت من هرگز اینچنین خمیر ندیده  
 ام از حال من پرسید گفتم از خادمان حضرت خواجه ام به نیاز تمام آن خمیر  
 را در و مان بخت و یکدیگر خورد و چون ایشانی من آورد و مان خورد و ترا با و  
 و اوم و آن دیگر را من گرفتم شام در مسجدی در آیدم بوی سبب بمشام  
 رسید در خاطر م سبب گذشت ناگاه از طاق مسجد چهار سبب بقیما و باره  
 مان و سبب خوردم اندک از شبنم قف نمودم و در همان شب بقصر عارفان  
 رسیدم و در مسجد در آیدم نماز با دعا و همراهی حضرت خواجه گذاردم چون  
 بر ایشان سلام کردم فرمودند که آنکس ترا میخواند و دانسته که بود گفتم من  
 فرمودند چه سخن گفت من آن قصه او قصه سبب عرض کردم ایشان  
 فرمودند که آن خضر بود علی بن ابی طالب و آله و علیهم السلام و نیز فرمودند که زهی سعاد  
 ات آن ناوای الحق جهان بود که عطا مان وای و اهل بیت وی همه مقبول  
 حضرت خواجه شدند و تا آخر عمر رجبت ایشان بودند نقل است از شیخ میر  
 حسین که گفت روزی در قصر عارفان حضرت خواجه قدس سره را بکاری  
 فرمودند من بآن کار مشغول میبودم دیدم که غریز نورانی بخضر خواجه آمدند  
 و بلب حوض نشسته نمانی صحبت داشتند و رفتند حضرت خواجه ایشان را  
 مشایخ نموندند بعد از ایشانی من آمدند فرمودند که امیر حسین خضر علیه السلام



را در یافتی کفتم باشما مشغول بودم بعد از چند روز حضرت خواجه مرا بشمار  
 از برای کاری فرستادند و در بازار میگذشتم و در چهار سوی طرقات دیدم که آن  
 غرور سجدی نشسته اند خواستم که بخدمت ایشان روم بیکدم و دو قدم  
 زدم و در خاطر رسید که خواجه ترا بکاری فرستاده اند باز گشتم مهمی فرمود  
 بودند کفایت شد چون بخدمت خواجه رسیدم پس از آنکه سخن گویم همین که مرا دید  
 فرمودند که ای هر خواگر یکدم دیگر مینمادای دین دنیا بیا و میدادای نقل کرد  
 که حضرت خواجه ماقدرت الله سره با جمیع درویشان و در راهی میرفتند بآب بزرگ رسید  
 بر بالای آب آمدند فرمودند که امیر حسین وقت قدمت امیر حسین خود را بر  
 آب انداخت و ناپدید شد حضرت خواجه از بل گذشتند و سرود آمدند و زمان  
 نشستند نگاه فرمودند که امیر حسین بیرون آید بیرون آمد همه لباس و خنجر  
 بود خواجه از وی پرسیدند که حال تو چه بود گفت عالم قوی خوش بود خانه  
 بودم بغایت با صفا چون شما را طلبید آن خانه را دوری پیدا شد بیرون  
 آمدم و بخدمت شما رسیدم نقل کردند که در آن فرصت که فراجوی مار را  
 را میکنند خلق بخارا قوی و تشوشش بودند خاطر شریف حضرت خواجه ما  
 قدر الله سره العزیز بجهت تفرقه خاطر تشوشش مومنان و ربار شد شیخ  
 حسین را فرمودند که برو و قدم شوم خود را بتاراب سال باشد که مسلمانان  
 خلاص شوند امیر حسین بموجب اشاره بنزدیک تاراب رسید غلبه شوری  
 در آن خلق پیدا شد از امیر شه حکم شده بود که خلق باز گردند چون مردم  
 متفرق شدند امیر حسین نیز برگشت چون بحضرت خواجه رسید گفت خواجه فرمودند  
 که اسکے ہنس ازین میرفتی نقل کردند که حضرت خواجه ماقدرت الله سره امیر حسین را  
 فرمودند که ما بر بارت دوستی میرسیم بعد از آن نزد روزی آییم انشاء الله



تعالی امیر حسین گفت چون شام شد شوق لقای حضرت خواجہ بر من آورد و بیجا  
شدم بحق سحانہ نالیدم چون روز شد خواجہ آمدن و ہیبت بامن نظر کردند فرمودند  
ترا گفته بودم کہ بعد از ہفت روزہ روز خواہم آمدن مادر ہر جا باشیم کو یاد پیش  
ما ایستادہ باش و لحظہ از تو غایب نہتیم مقصود توان باشد کہ من و ایاہاتو  
باشم بن طریقہ رامی باید گذشت آنکاه فرمودند بزرگ صفت محبت کا  
گذارد راہ حق میں ست فقر اصحابہ را رضوان اللہ علیہم اجمعین امین صفت تو  
منخواستند کہ ہیج وقت از صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خالی نباشند لاجرم بر  
دل ایشان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گذشت کہ بار و سالی ترش صحبت خاصہ  
دارد نقل کرد شیخ امیر حسین کہ گفت باید ادعیہ قریبان حضرت خواجہ ما  
قدس سرہ در بخارا بمنزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی میفرمودند و در خانہ  
من رسید کہ میباید کہ حضرت خواجہ مرا اجازت فرمایند تا والدہ ایشان را  
مبارکبادی عیدی کو علم و دیگر در خلوت مرا طعامی دهند و دیگرہ درم با  
وہ در مرا رستہ و در مرا فرستہ شور <sup>و انہی</sup> بعد حضرت خواجہ بمجلس عید رفتند  
و چون مراجعت کردند فرمودند نزدیک والدہ من مبارکبادی عید رو  
و در نزدیک خانہ محمد خفاف رسیدند او را فرمودند کہ خانہ را خلوت ساز و  
فرمودند کہ در آن خانہ و رای بعدہ ہش حضرت خواجہ طعام آورند و  
فرمودند کہ بجز تو کسی بانو شریک نخواہد بود خوردم آنقدر کہ از سن زیادہ ما  
بعد از آن مدوی بارہ رستہ نزد حضرت خواجہ آورد خواجہ پرسیدند کہ  
را چند درم میباید گفتہ درم و دیگری یک طبق دانہ شور آورد و خواجہ  
از وی پرسیدند این را چند درم میباید گفتہ درم ساعتی بود کہ کسی  
سہ درم را بدم آورد حضرت خواجہ بسوی من اشارہ کردند فرمودند کہ تو مرا



از ماه چیز طلب کرده بودی اجازت مبارکبادی عید و طعام ملون  
و این سه چیز را بیکر بعد از آن فرمودند که از درویشان انجمن خواست  
نیک نیست باین و اما از آن عالم باین عالم آمدیم و از جهت کفایت  
کار تو گوشه خاطر مشغول کردیم نقلت که شیخ سمسال دین کلال  
قدس سره از قرشی بخارا آمده در قیام با درویش فرموده بود و حضرت خواجہ  
ماقہر استرودہ العزیز دریافت ایشان رفتند امیر حسین و غیره و رقد  
ایشان بودند چون ملاقات شد زمانی گذشت حضرت خواجہ سمسال  
با امیر حسین مشغول شدند امیر حسین گفت معلوم کردم که حضرت خواجہ نسبت  
باطن التفتانی و عنایتی دارند بعد از آن شیخ سمسال دین بجانب من  
شد خواست که مرا تشویق و بدین بحضرت خواجہ متوجہ شدم حضرت خواجہ  
بشیخ سمسال دین متوجہ شدند و شیخ صفت قبض پیدا شد چون زمان  
برن گذشت شیخ بحضرت خواجہ عرض کرد که این درویش شما را چه نام است  
خواجہ فرمودند امیر حسین شیخ برخاست امیر حسین را در کنار گرفت و لطف  
بسیار نمود و عند خواست درین اثنا مردی درآمد و یکدینا پیش سجده  
البدن نهاد و گفت دراز کوشش خود غایب کرده ام بحضرت شما اشاره  
کردند شیخ گفت این معالمت پیش خواجہ بروی گرفت بحضرت خواجہ  
گذاشت خواجہ بعد از زمانی سر را آوردند فرمودند که دراز کوشش تو در  
طرف قبله فحاشا و در فلان موضع در آمده است آن مرد بان علامت  
رفت و مرکب را یافت و بسرور تمام آمد بعد از آن شیخ برخاست و  
از آن صحبت بیرون آمد حضرت خواجہ مابا درویشان نشستہ بودند  
یکی از مریدان شیخ سمسال دین خواست که نسبت باطن یکی از درویشان



از درویشان خواجه مامشغول شود و او را تشویش دهد آن درویش محبت  
 خواجه متوجه شد حضرت خواجه بربد شیخ نظر کردند در حال صورت و لون او  
 دیگر شد چون مشک بر آب شد شیخ خبردار شد گفت بد کرده است و توبه کرده  
 است حضرت خواجه عفو فرمایند اما لی بشا رخ رسد بینه نیز رسد خواجه الفاش  
 نمودند آن بی ادب را بحال آوردند بعد از آن درین میان حکایت  
 مایه که در میان شیخ العالم و شیخ بلغاری کند شریعت مذکور شد شیخ  
 شمس الدین گفت درین زمان هم کس نباشد که مثل این احوال از وی  
 ظاهر شود حضرت خواجه فرمودند که کس نباشد که اگر این آب فنی با  
 را اشاره کنند بالا روان شود درین سخن بودند که در حال جوی  
 فنی و آب و بطرف بالا روان شد همه خلق آن حال را مشاهده کردند  
 حضرت خواجه فرمودند اما من این را نمی خواهم آنگاه آب جوی باز بطرف  
 پایین روان شد نقل است که حضرت خواجه با قدس الله سره انور و در حضور  
 بودند و صبح درویشان غدوت بدربافت صحبت شریف ایشان آمد  
 بودند شیخ امیر حسین در زمین بنه کاری مشغول بود و حضرت خواجه  
 مابا وی عتاب میکردند و میفرمودند درین سخن حق بطرف راست باز  
 جانب تو و وی هیچ سخن نمیکفت ناگاه دیدند که امیر حسین بپشت او سر کرد  
 وی در زمین پنهان شد چون آماج در زمین میرفت وی آمد و آن  
 نفس برمی آمد و حضرت خواجه پشت مبارک بر درختی نهاده بودند و شیخ  
 درویش را گفت که تو درین راه مقدمی و سخن تو در حضرت ایشان  
 است امیر حسین را در خواه آن درویش درخواست کرد حضرت فرمود  
 امیر حسین را بوی بخشدند و قدم مبارک از کفش بیرون آوردند و بر







فقر عارفان شیخ امیر حسین خطاب میکردند و میفرمودند که من ترا گفته بودم  
 که سینه فلان زمین را بموار ساز تا آب نیکو خورد و تو تقصیر کردی درین وقت  
 حسن از فقر عارفان درخواست کرد که امیر حسین بخشیدند و فرمودند  
 که خاموش باش که من بامیر حسین شفقت میکنم و تو نمیدانی این معنی نگردد  
 و آن حسن بر لحظه درخواست میکرد آقا الاحضرت خواجہ بہت متوجہ حسن  
 و فرمودند امیر حسین را بتو کذا شتم ہرچہ شود تو دانی و در حال امیر حسین حالی  
 واقع شد کہ سر خود را میبرد داشت و میزد چون جوانی کوبی خوبی و بہیتی  
 و اہل مجلس میشد و اہل صحبت بحال آن نبود کہ از حضرت خواجہ درخواست  
 نمایند حضرت خواجہ یوسف و جمع علماء و اہل آن صحبت حاضر بودند برخواستند و چون  
 کردند حضرت خواجہ فرمودند بہت خاطر شما امیر حسین را بخشیدم و لحظہ آن تفراد  
 مانند و بحال اصل خود باز آمد لفلست روزی و فقر عارفان و رباع خواہ  
 اجتماع عظیم بود علماء و فقرا حاضر بودند درین میان نیز جمعی از معاندان  
 بودند و اعظمی بود از فرزندان امام ابو بکر فضل منکر حضرت خواجہ بود  
 دی نیز بود حضرت خواجہ ماقدمتہ العزیز شستہ بودند ناگاہ امیر حسین از  
 باغ و زائد چون نظر مبارک خواجہ بروی افتاد متوجہ وی شدند فرمودند  
 امیر حسین چہذا مخالفت میکنی سر ہند لقیں تو زیادہ میشود مخالفت با  
 میکنی امیر حسین گفت دراجہ محل آن باشد خواجہ فرمودند ترا گفته بودم کہ  
 سینه زمین را بموار کن تا نیکو آب خوردہ امیر حسین گفت ہجلا  
 کردم خواجہ جمعی را و زمین ندکور فرستادند تا تفحص نمایند چون رفتند  
 دیدند کہ سینه آن زمین بواسطہ بلندی سیراب شدہ و ترب نہراست  
 اندند و حال را بہال کردند حضرت خواجہ بہت بامیر حسین مکر پسندی







خواجہ دست مبارک خود را بر گردن امیر حسین مالیدن وی بحالت اصلی خود  
 بازگشت نقل است کہ شیخ امیر حسین را بعد از وفات وی در ویشی بخوابید  
 رسید کہ شیخ جواب عزیز از احون دادی گفت عزیزان آمدند تا از من سوال  
 کردند پیش از آنکہ سوال کنند حضرت خواجہ آمدند و دست مرا گرفتند و بردند  
 نقل است از خواجہ علاء الدین عطاء عظمیٰ مرقدہ الشریفی کہ فرمودند اگر چه سید میر  
 کلال در مبادی حال حضرت خواجہ مارا قدس اللہ سرہما تشریفات فرمودند چنان  
 گفتند سنان برای خشک کردم و تربیت ترا بجای آوردم تا مرغ روحیت  
 تو از بیضہ بشریت بیرون آید اما مرغ ہمت تو بلند پرواز افتادہ است و اجازت  
 دعوت حاجتی سبحانہ دادند و در حضور بتصرف باطل فرزند خود امیر ربان الدین  
 امر کردند و آن امر گزار کردند خواجہ امثال در ایشان نمودند چنانکہ کہشت  
 اما بچشم کہ مقام سایرین الی اللہ سبحانہ محبت و تاج جمع احوال علیہ کہ ہوا  
 محض اند کہ محبت است و از جملہ لوازم حال محبت حال غیرت است و ہر محبت بنود  
 الا کہ غیور باشد بنابرین خدمت امیر کلال بعضی اصحاب را در مبادی حال از  
 متابعت حضرت خواجہ مانع نہی فرمودہ اند چنانکہ شیخ خسرو را بند آوردند  
 امیر کلال بودند و بند کر خفی و علانیہ مشغول میبودند و در اثنا ملازمت شیخ خسرو  
 از حضرت خواجہ سخنی آغاز کردند خدمت امیر الیہ ترا منع کردند از ملازمت حضرت  
 خواجہ و سوگند دادند کہ ملازمت خواجہ را نکنی و این نیز منقول است کہ امیر  
 فرمودند او سادہ است و حضرت خواجہ را در مبادی احوال این بیت بزرگوار  
 مبارک ایشان بسیار کند شنیہ تر سید ماز و زبد نامی بود و اکنون  
 زخم ترسیم کہ بدنام شدیم و اگر چه بحسب ظاہر تغیر خاطر از امیر نسبت خواجہ  
 فہم میشدی لیکن در آن فیضی کہ بحضرت خواجہ سیدہ بود و خدمت امیر و







گوشه دستار یا گوشه فوطه خود را حرکت دهم خلق با آرام و بی قرار شوند  
در طلب ما نیز میگویم اگر خواهم گوشه استیمن خود را جنبانیم شهری و  
طلب بقرار شوند بیت ۵ امروز درین شهر بمیکروم هست  
میگویم عاقل که دیوانه کنم؟ این بگفتند و رفتند بقرار بی هیچ خبری  
شد و استیلا آورد آن اوقات حضرت خواجه درین فرصت او را تربیه میگرد  
وی در طلب ایشان بقرار میبود و او را در صحبت خود راه نمیدادند و در  
در طلب ایشان بهر سو و بهر طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده خواجه بیست  
شام خبردار شد که با اصحاب بر بام کسی نشسته اند بیاید پیش از آنکه براید خوا  
فرمودند باز و باز برگشیدند و ما نیم شب باند ۵ همه شب چون بوس  
مالیده برور؟ زکشی شنیده آواز در آید؟ منتظر مهربای برادری  
و در آفتاب نوبت برکت آفتاب خواجه او را فرمودند که اگر در آن  
شب تا روز صبر میکردی کار تو در همان روزش تمام میشد حیرت آور  
بدیدند و آن در طلب باین در و نفی شبنم کرده اند بیت ۵  
در دلم من بدید در مان داشت؟ و شوارمین دل شده اسکان داشت  
گفتم صبر از وصل نوبت شوم؟ گفتا که مشو هنوز نتوان داشت؟  
اهل است که درین اوقات شیخ خسرو در طلب صحبت حضرت خواجه با قد  
سره الغریز بهر سو میشتافت در آن روز باز رخ معاش کرانفر شده بود  
روئی روی در طلب ایشان او را در هر چند نزد کرد و در شهر ایشان  
پایل مان باروغن جوئی گرفت پیاده بقصر عارفان رفت و در آنجا  
نیافت آنچه در دست داشت در خانه گذاشت و در شهر آمد و در آن  
روز در بازار میمکنه شد در مدرسه خارج ملک مولانا عبد الغفر زکریا

وی در طلب ایشان بقرار میبود و او را در صحبت خود راه نمیدادند و در  
در طلب ایشان بهر سو و بهر طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده خواجه بیست  
شام خبردار شد که با اصحاب بر بام کسی نشسته اند بیاید پیش از آنکه براید خوا  
فرمودند باز و باز برگشیدند و ما نیم شب باند ۵ همه شب چون بوس  
مالیده برور؟ زکشی شنیده آواز در آید؟ منتظر مهربای برادری  
و در آفتاب نوبت برکت آفتاب خواجه او را فرمودند که اگر در آن  
شب تا روز صبر میکردی کار تو در همان روزش تمام میشد حیرت آور  
بدیدند و آن در طلب باین در و نفی شبنم کرده اند بیت ۵  
در دلم من بدید در مان داشت؟ و شوارمین دل شده اسکان داشت  
گفتم صبر از وصل نوبت شوم؟ گفتا که مشو هنوز نتوان داشت؟  
اهل است که درین اوقات شیخ خسرو در طلب صحبت حضرت خواجه با قد  
سره الغریز بهر سو میشتافت در آن روز باز رخ معاش کرانفر شده بود  
روئی روی در طلب ایشان او را در هر چند نزد کرد و در شهر ایشان  
پایل مان باروغن جوئی گرفت پیاده بقصر عارفان رفت و در آنجا  
نیافت آنچه در دست داشت در خانه گذاشت و در شهر آمد و در آن  
روز در بازار میمکنه شد در مدرسه خارج ملک مولانا عبد الغفر زکریا















سبب اس را از شیخ خسرو پرسیدند وی گفت در آن ساعت که من  
از زون در عالم نمیکشیدم و خاطر کم گذشت که وقتی حضرت رسالت بنای  
صلی اللہ علیہ وسلم بنازل صحابہ رسیدند رضی اللہ عنہم اجمعی ایشان فدا  
و قربانیا میکردند و از چیزی نیست که یکی فرزند وارم او را فدای ایشان کنم  
چون نمودند که توانی نقل است که روزی شیخ خسرو در خدمت حضرت خواجہ ماقده  
المرزوقی نیازمندی کرده عرض نمود که ابوامام کام هر چند گاهی سرجوبی  
کر مینماید و باز جوی دیگر میباید ساخت و خلق را ازین وجه تشویش  
میرسد و این زمان نزدیک است تا ویران سازد و دیگر که غلبه  
خلق قوی بننگارند و اندوید که از راه گذریان بخلق کر مینماید تشویش  
میرسد حضرت خواجہ فرمودند و دیگر ابوامام کام سرجوبی کر مینماید و او را  
ن سازد و کر که بکش حجت رساند و راه گذریان بخلق کر مینماید و دیگر تشویش  
رساند چون این سخن بر زبان مبارک ایشان گذشت همان روز با از راه  
حکم رسید که راه گذریان بخلق کر مینماید تشویش رسانند و سی سال پادشاه  
ست که سرجوبی کر مینماید را ابانبرده است این سخن و خلق معروف است  
نقل است از شیخ خسرو که گفت روزی حضرت خواجہ ماقده المرزوقی  
مصر عارفان بودند و با پیری سخن میگفتند در آن حال من رسیدم  
و سلام کردم آن پیر خواست و بطرف باغ روان شد حضرت خواجہ فرمود  
که این حضرت فخرست علیہ السلام دو کت آنچنین فرمودند من هیچ بگفتم  
و خاموش شدم چون دوسه روز گذشت باز همان پیر را دیدم در روز  
خاندان که حضرت خواجہ با وی سخن میگفتند چون مقدار دو ماه بر گشت  
گذشت روزی در بازار بخارا با آن پیر ملاقات افتادم و دیدم







روزی در ویسی از درویشان حضرت خواجہ با قدس اللہ تہ فرما جفا  
 با گفت و ناسترا با کرد و نسبت خواجہ نیز با ادبیا کرد آن درویش خسته  
 خاطر زد یک شیخ خضر اند و قدس القریہ کرد درویشانیکہ در آنجا بودند  
 درین راہ امثال من بار بار بسیار میباش اولیا و انبیاء اللہ خندین جفا با کردند  
 و ناسترا با گفتند تحمل میاید کرد باشد کہ حق سبحانہ و تعالی بہرکت حضرت  
 خواجہ ما اورا روشنائی کرامت فرماید روز و یکراں امیر زاوہ بصحبت و  
 خواجہ رسید توبہ نہ امت کرد و گفت دوشن خوابی دیدم کہ در کردابی فساد  
 ام نزدیک شد کہ بہلاکت سم ناگاہ حضرت خواجہ رسیدند دست مرا گرفتند  
 دادند من و خدمت ایشان توبہ کردم و عذر بسیار خواستم درویشان  
 اورا گفت بسیار کت باو کہ بدولت و سعادت رسید چون وی بمنزل خود  
 رفت زمانیرا کسی اند کہ آن امیر زاوہ دیوانہ شدہ است و جامہا بارہ کرد  
 و صحرایمید و درویشان بمنزل اورفتند و برابر اسب نشاندہ آوردند  
 باہای او خروج شدہ بود و اضطراب قوی داشت چون وی درو  
 دید بخواند و اضطرابش کمتر شد از وی پرسیدند کہ این حال چہ بود  
 وی گفت چون متعلقان من اینحال بدیدند مرا ملامت کردند و سخنان  
 باطل بسیار گفتند و مرا بطریق خود دلالت کردند و قریح حمزیدہ من  
 دادند چون بدست گرفتم حضرت خواجہ را دیدم کہ اندک بہیبتی ہرچہ تمامتر  
 و خواستند کہ چیزی بر من زنند از مشاہدہ آن حال از خود و بچرخندم  
 بعد از آن از درویشان درخواست نمود کہ مرا بحضرت خواجہ رسانند  
 و حالت وی چنان بود کہ جوہی درہای وی رفتہ بود و نمیتوانست کہ  
 کشد دالمی قوس داشت اورا در محفل نشاندہ بطرف بخاراروانہ نشاندند



چون وی بحضرت خواجه رسید نظر قبول یافت و سفای ظاهری و باطنی  
حاصل آمد امارت و حکومت را نزد کرد و نقلت از شیخ خوشه که گفت سزا  
بود که حضرت خواجه ماقدم الله سره العزیز را از بخارا بطرف کریمینه روان  
ساختند از روی التفات خادم خود را با من همراه کردند و در آن  
مشب بکریمینه رسیدیم آرام و قرار نداشتیم زمانی گذشت بجام رفتم  
بیرون آمدم و مسجد رفتم و مسجد بویا بنور باز خانه رفتم و خادم را بیدار  
کردم بکنار حرم کام رفتم و یک خوار خاشاک بسیج آوردم و انداختیم  
پهنه ز صبح نمودید و بود که از برکات ایشان این نژاد یافتیم نقل کردند  
خواجه علاء الدین عطار عظم الله مرقدہ از حضرت خواجه ماقدم الله سره العزیز  
که روزی بر مرکبی سوار بودم و در راهی میرفتم ناگاه با سبی مرکب آه را  
گذشت و بطرف دیگر روان شد هر چند عنان کشیدم ناستاد و نستم  
که در اینجا تهرست سعادتمندان ویرا گرفته بطرفی برویدیم و در میان  
سروای فوسن گاهی را آباد میکنند و زمین را میروید و بقیه دانه را میکشند  
چون نظر من بروی افتاد و عید کردش فرود آمدم و پیش اتفاق افتاد  
پسندوانه در میان گاه داشت زود رفت و وی او را در نزد من آورد  
گفتم دو هندوانه بزرگ را که آود و هندوانه خود را او روی باز  
آن روی دیگر را او روزمانی برین گذشت بعد از آن خواجه او را  
فرمودند که این مقدار حقوق در میان ما ثابت شد بیا که بخانه تو برویم  
ضعیفه تو سر کو سفندی و رتبه ران بخت است شیخ شادی میگوید چون  
قدم مبارک ایشان بخانه من واقع شد در حقیقت آشنایم بود که  
فرموده بودند بس سعادۃ محبت حضرت خواجه و رفاه وادی شیخ زری



شادی پیدا شده و ایام شیفه صحبت شریف ایشان میبودند لعل  
 کردند که شیخ محبت و اشتیاق حضرت خواجه قدس الله تعالی عنہ وزیر  
 ایشان غالب شد از کمال اشتیاق شیخ شادی و اهل بیت وی سر  
 بر زمین نهادند و گفتند خداوند ابریز گیت که خواجه بهما الدین را  
 رسان اتفاقاً زمستان بوده است و بهر در غایت سردی لحظه آن  
 گذشت که حضرت خواجه در آمدند و فرمودند اگر حقوق خدمت شما نبوده  
 کار مشکل بودی در چنین محل کسی رویش را نشویشم بدو از خداوند  
 و رخواهد و زکیه بودم مرا گفتند که آن فقیران در اشتیاق تو اند  
 هر چند سعی کردم امکان توقف نشد در چنین بهوای سرد از قصر عارفان  
 اندم نقل کردند که شیخ درویش محمد زاهد ریورقونی در منزل شیخ  
 شادی بود و گفت من ضعیفه خود را فدای تو کردم و اطلاق دادم  
 تو بخواجه شیخ شادی نیز نسبت شیخ محمد زاهد همین نوع سخن میگفت چون  
 بهر دو این سخنان گفتند از خود برخواستند و افتادند و فانی شدند  
 زمان و راز برین گذشت و هر که در آن خانه بود جهان بند شدند  
 روح از بدن ایشان مفارقت کرده است همه در حیرت شدند در  
 حال حضرت خواجه ماقدم الله سره العزیز از قصر عارفان رسیدند  
 از آن صفت بیرون آوردند و فرمودند که من در قصر عارفان بودم  
 در آن زمان که شما در صفت فدا و آمدید و شما را این حال واقع  
 شد و مرا فرمودند که بنده کان مارا در یاب و در شب ایدم نقل است  
 که حضرت خواجه ماقدم الله سره العزیز در قصر عارفان بودند شیخ  
 شادی از غایت اندواز قصور که روی گذشته بود غدر و محو است



حضرت خواجہ فرمودند کہ معاملات میباید گفت وی گفت فراخ شامی دوم  
نیاز کردم خواجہ فرمودند کہ این وجہ معاملات قبول نیست چهل شبت دنیا  
عدلی داری یک در غدایت و رسوخ و بوار پنهان کرده و دو آن موضع  
سیاہ کرده است آن مبلغ را میباید آورد و شیخ شاد و بر حال دیگر شد  
بجیل رفت و آن مبلغ را آورد حضرت خواجہ از آن مجید یکدینا بیرون  
آوردند و شیخ شادی دادند فرمودند کہ این یکدینا امر است از  
آوردہ شیخ شاد و پیرا یاد آید کہ پیش از آنکہ حضرت خواجہ بموند و نماز چہشتہ  
بود این یکدینا را از است آنگاہ خواجہ اشارت بشیخ شادی کردند  
و فرمودند کہ باین چهل شبت دنیا فراخ شاخ بگیر و زراعت نمای  
و بندہ کان حق سخاۃ را خدمت کن لقل کردند کہ حضرت خواجہ ما  
قدس سرہ العزیز در قرشی بودند روزی فرمودند کہ دروشی از  
درویشان ما شادی غنایونی نام را قصوی گذشتہ است بعد از  
روز خواہ آمدن روز سیوم بود کہ شیخ شادی رسید خواجہ او را در  
صحبت خود راہ انداوند چند روز بران گذشت بدرخواست بسیار او را  
بخشدند اصحاب او را حال رسیدند گفت در قصر عارفان بمنزل خود  
بمیزم آوردیم بر من قصوی گذشت بیقرار شدم و ہماں روز متوجہ  
حضرت ایشان شدم بعد از سہ و زانی رسیدم لقل است کہ حضرت  
خواجہ ما قدس سرہ العزیز در غدایت بودند شیخ شادی بخفت ایشان  
در آمد و سلام کرد قوی در ببط بود و سروری داشت خواجہ فرمود  
شادی خوش حالی داری وی تواضع نمود گفت از برکات و ربان  
قدوم شریف من است خواجہ فرمودند کہ این ببط نواز عالم دیگر

حضرت خواجہ فرمودند کہ معاملات میباید گفت وی گفت فراخ شامی دوم  
نیاز کردم خواجہ فرمودند کہ این وجہ معاملات قبول نیست چهل شبت دنیا  
عدلی داری یک در غدایت و رسوخ و بوار پنهان کرده و دو آن موضع  
سیاہ کرده است آن مبلغ را میباید آورد و شیخ شاد و بر حال دیگر شد  
بجیل رفت و آن مبلغ را آورد حضرت خواجہ از آن مجید یکدینا بیرون  
آوردند و شیخ شادی دادند فرمودند کہ این یکدینا امر است از  
آوردہ شیخ شاد و پیرا یاد آید کہ پیش از آنکہ حضرت خواجہ بموند و نماز چہشتہ  
بود این یکدینا را از است آنگاہ خواجہ اشارت بشیخ شادی کردند  
و فرمودند کہ باین چهل شبت دنیا فراخ شاخ بگیر و زراعت نمای  
و بندہ کان حق سخاۃ را خدمت کن لقل کردند کہ حضرت خواجہ ما  
قدس سرہ العزیز در قرشی بودند روزی فرمودند کہ دروشی از  
درویشان ما شادی غنایونی نام را قصوی گذشتہ است بعد از  
روز خواہ آمدن روز سیوم بود کہ شیخ شادی رسید خواجہ او را در  
صحبت خود راہ انداوند چند روز بران گذشت بدرخواست بسیار او را  
بخشدند اصحاب او را حال رسیدند گفت در قصر عارفان بمنزل خود  
بمیزم آوردیم بر من قصوی گذشت بیقرار شدم و ہماں روز متوجہ  
حضرت ایشان شدم بعد از سہ و زانی رسیدم لقل است کہ حضرت  
خواجہ ما قدس سرہ العزیز در غدایت بودند شیخ شادی بخفت ایشان  
در آمد و سلام کرد قوی در ببط بود و سروری داشت خواجہ فرمود  
شادی خوش حالی داری وی تواضع نمود گفت از برکات و ربان  
قدوم شریف من است خواجہ فرمودند کہ این ببط نواز عالم دیگر







در رسیدن به راز ولایت بر من گذارده شد بیکانه بطرف خارزم روان شدم آخر در زمین رسیدم و شب در مسجد آن دیه بودم الی رسید که والدۀ تو ترا از ما خواست باز کرد بطرف والدۀ خود متوجه شو اتفاقاً اهل آن مسجد شب مسجد حاضر گشته بودند حاضر شدند نصیحت کردم همه توبه کردند چهار مویز گرفتیم بقدم توکل بطرف والدۀ خود و توبه نمودم چون بنو ثقی رسیدم که از سر حد بخارا است نماز خفایان شده بود از طرف لطف کار وانی می انداختاب و بایکدیگر میگفتند چه حالت است باینکه وقت فرو آمدن کار وانی تا ردیگست تا نماز خفایان مارا و آیند چون این سخن از اهل نشیندم با خود گفتم که من از این جماعت نیستم که از چیز این کار وانی بخورم زود در راه در آمدیم متوجه نشدیم و بشرف زیارت والدۀ مشرف شدم مافیل میگوید که من خود سال بودم از حضرت ایشان کساحی کرده پرسیدم که در آن راه طعم خور دیدم خواجه فرمودند بلی باز پرسیدم که بواسطه غیری یا بواسطه فقر که اسیر فاش میکنی من خاموش شدم لعل کردند که حضرت خواجه ما قدس سره الفروز در عذوبت بودند بمنزل درویشی شایخی شادی در خدمت ایشان بود چون مبارک ایشان بروی افتاد و احوش دیگر شد و بیفتاد و آنرا بیت در اهل مجلس هر شد حاضران استغفار و نیاز عرضه داشتند خواجه فرمودند از وی سؤل میباید کرد که این واقعه و براسبب چه پیش آمده است هر چند از شیخ شادی پرسیدند جواب نگفت حضرت خواجه فرموده اند آنکاه که بکرامت داده است و شکم وی رشاخ میرند بجهت آن سخن نمیتواند گفت ما چه کنیم شادی خود کرد

بگویند  
صوت نفس  
و قبل از نفس  
امکان و حصول  
نیت انجام و حصول  
انوار قدم و نیت  
از وظایف حدیث  
و مجال مانند و  
و نیت و حصول  
محقق و نیت و امانت  
از نیت و نیت و نیت  
بجوب و حصول و نیت  
بود و نیت و نیت  
نیت با نیت  
بجوب از نیت  
محو



















که بدان اشرف بر آملیه ان و روشیر کاسه باره با شرداد و نیاز مند  
 بسیار نمود شیخ شاد را و رد و اشکر کرد و حضرت خواجه کرم شدند و فرمودند  
 که شادی از کجا آتش را و روی شیخ شادی قصه آن فقیه را بیان نمود و خوا  
 ف نمودند که بمنزل فقیه رود و هر چه از وی شنوی آند به نامی جوان  
 وی رفت زود او را از خانه یافت و آند به حضرت خواجه باز نمود علی  
 الصبح آن فقیه بخدمت خواجه آند و خلق بسیار حاضر بودند  
 و خواجه متوجه آن فقیه شدند و فرمودند که در آرزو داری باز نامی  
 و حال آن بود که آن ضعیفه و دخترش شوهرش ربنده که حاکن غده  
 بودند از جهت خود و دخترش نماز نمندی نمود و تفرغ بسیار کرد و گفت  
 ما و ضعیفه طاقت بنده کی آن جماعت نداریم خواجه فرمودند تو  
 و دختر تو از بنده که خلاص یافتی آتاحت بخیر کردی اگر اهل بخارا را  
 و اینجا است بر بنوی بخشیدم الحق چنان شد که باندک فرصتی آن فقیه  
 و دخترش شوهر و پدرش از بندگی خلاص یافتند و بقاء دهی  
 و نیاز رسیدند نقل است که شامی حضرت خواجه با قدس سره العز  
 با اصحاب در کلا با و در منزل دوشی میبودند حضرت خواجه در آن محبت  
 توجه بمولانا داور که کوفینی گرد و فرمودند که علامت محبت است که  
 هر چه با هم بکنی مولانا داور که گفت هر چه با من میکنی و کرم است  
 بر میان جان دارم خواجه بیکان بیکان در ساروی میگفتند  
 و فرمودند آن کار روزی باشد هم میکنی مولانا داور که متاثر  
 شده گفت آن کار با حق است و کرم او را نهایت نیست اما این  
 امروز دی تصرف در حق عبادت بعد از آن حضرت خواجه متوجه شیخ

در اینجا شیخ شاد را و رد و اشکر کرد و حضرت خواجه کرم شدند و فرمودند که شادی از کجا آتش را و روی شیخ شادی قصه آن فقیه را بیان نمود و خوا ف نمودند که بمنزل فقیه رود و هر چه از وی شنوی آند به نامی جوان وی رفت زود او را از خانه یافت و آند به حضرت خواجه باز نمود علی الصبح آن فقیه بخدمت خواجه آند و خلق بسیار حاضر بودند و خواجه متوجه آن فقیه شدند و فرمودند که در آرزو داری باز نامی و حال آن بود که آن ضعیفه و دخترش شوهرش ربنده که حاکن غده بودند از جهت خود و دخترش نماز نمندی نمود و تفرغ بسیار کرد و گفت ما و ضعیفه طاقت بنده کی آن جماعت نداریم خواجه فرمودند تو و دختر تو از بنده که خلاص یافتی آتاحت بخیر کردی اگر اهل بخارا را و اینجا است بر بنوی بخشیدم الحق چنان شد که باندک فرصتی آن فقیه و دخترش شوهر و پدرش از بندگی خلاص یافتند و بقاء دهی و نیاز رسیدند نقل است که شامی حضرت خواجه با قدس سره العز با اصحاب در کلا با و در منزل دوشی میبودند حضرت خواجه در آن محبت توجه بمولانا داور که کوفینی گرد و فرمودند که علامت محبت است که هر چه با هم بکنی مولانا داور که گفت هر چه با من میکنی و کرم است بر میان جان دارم خواجه بیکان بیکان در ساروی میگفتند و فرمودند آن کار روزی باشد هم میکنی مولانا داور که متاثر شده گفت آن کار با حق است و کرم او را نهایت نیست اما این امروز دی تصرف در حق عبادت بعد از آن حضرت خواجه متوجه شیخ



امیر حسین شدند و فرمودند برو بجلہ دروازہ ٹرمتند و آنجا خانہ است  
 باین علامت اور اسوراخ کن در ورون آنخانہ جوال رخت است بکرو بیار  
 امیر حسین بر فور برخواست بآن علامت خانہ را یافت و سوراخ کرد و جوال  
 رخت را گرفته بخدمت خواجہ آورد و بعد از آن حضرت خواجہ بجهت تفحص  
 احوال جمعی را بدان محلت فرستادند کہ خبری رسانند چون آنجماعت بدو  
 آن خانہ رسیدند آواز بای شنیدند و بکوشہ پنهان شدند و دیدند  
 کہ جماعت دزدان بقصد غارت آمدند خانہ را سوراخ دیدند با یکدیگر  
 گفتند کہ از عیار تران روزگار بوده اند کہ پیش از ما این رخت را  
 برده اند چون باید داشت حضرت خواجہ آن جوال رخت را باور ویشی  
 دادند و نزدیک خداوند خانہ فرستادند و فرمودند بکوی جماعت دزدان  
 قصه این مال شما کرده بودند درویشان ازین واقف شدند این  
 اموال شما را گرفته نگاه داشتند تا ایشان بفرستند نقل کرد و درویش کہ  
 گفت دران فرصت کہ حضرت خواجہ ماقدم شد سترہ الغر زور مرد بودند  
 مرا میل الی ولادت شویش داد از امیر حسین درخواست کرد کہ منی در محل  
 مناسب از حضرت خواجہ از برای من اجازت حاصل کنی کہ از طرف بنی  
 خبائیر کہ برادر منم الشیخ فوئیدہ است اتفاقاً روز جمعہ بود و در حینیک حضرت  
 خواجہ از مسجد جمعیہ بیرون آمدند شیخ امیر حسین خبر فوت برادر منم الشیخ  
 عرض کرد خواجہ فرمودند کہ او غمزدہ است و بوی دی می آید حضرت درین  
 سخن بودند کہ شمس الدین از طرف بنی رسید و بر خواجہ سلام کرد حضرت  
 خواجہ فرمودند کہ امیر حسین اینک شمس الدین بن خاقران را حال دیکر و این  
 قصہ درمرو معروف و مشہور است نقلت از درویش بابا صاحب

و شریف  
 اندر باند مقام  
 منتظر خلق برای  
 روبرو ایشان  
 بجنب دایم مقام  
 خاضع بنفوس  
 صلوات اللہ علیہ  
 و علیہم و آلہم  
 و سلم  
 ملازمیت از سبب  
 اندر می و درین مقام  
 شکر و برکات  
 و جوی











خواجہ استخفانی بود چون برور رسیدیم ما را معلوم نبود که ایشان در  
 کدام منزلند و روزی یکا شده بود و کسری هم نبود که ما را اعلام کند و در حال  
 تحیر در خانه رسیدیم در خاطر کششی پیدا شد حلقه در خانه زدیم حضرت خواجہ  
 نام مرا بردند چون در آمدیم ایشان آن درویش را تکمیل بر امضا فرمودند  
 مائده ده روز بواسطه آنچہ در راه از وی صادر شده بود اقوال او را  
 حضرت خواجہ ما را شفاعت کردند خواجہ از وی بخشیدند نقل کردند  
 کہ یکم از در ایشان حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز از خواجہ علا الدین  
 قدس سرہ متول نمودند کہ حال دل نزد شما کیفیت دارو ایشان فرمودند  
 کہ کیفیت نزد من معلوم نیست آن درویش گفت حال دلش من چون  
 ماہ سه روز است حاضران آن قصہ ابجہ حضرت خواجہ معلوم کردند خواجہ  
 فرمودند کہ آن درویش نسبت حال خود بیان کرده است انگاه خواجہ  
 علا الدین عطار را طلبید و با ایشان لطف بسیار نمودند و قدم  
 مبارک خود را بقدم خواجہ علا الدین نهادند حال بزرگ برایشان زلفت  
 کرد بعد از آن کہ خواجہ علا الدین بحال آمدند حضرت خواجہ فرمودند کہ  
 حال را شرح کن ایشان فرمودند کہ جمیع موجودات را در خود مشاہدہ کردم  
 حضرت خواجہ ما فرمودند کہ نسبت دل تو این است و چون حال دل تو این باشد  
 بسوی کی توانی کہ حال را اورا کنی رع و صف دل در بیان نمی آید  
 و ستر این حدیث را کہ لا یعنی ارضی و لا سمانی و لکن یعنی قلب عابد  
 امثوم کسی شناسد کہ دل باشد نقل کرد و درویشی گفت سبب پیوستن  
 من بحضرت خواجہ ما قدس سرہ العزیز آن بود کہ وقتی در قصر عارفان حاضر  
 ایشان را نقلی عارض شدہ بود درویشان بخار بطریق اجتماع بعبادت ایشان

حضرت خواجہ قلی محمد  
 درویشی که در راه از وی صادر شده بود  
 اقوال او را حضرت خواجہ ما را شفاعت کردند  
 خواجہ از وی بخشیدند نقل کردند  
 کہ یکم از در ایشان حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز از خواجہ علا الدین  
 قدس سرہ متول نمودند کہ حال دل نزد شما کیفیت دارو ایشان فرمودند  
 کہ کیفیت نزد من معلوم نیست آن درویش گفت حال دلش من چون  
 ماہ سه روز است حاضران آن قصہ ابجہ حضرت خواجہ معلوم کردند خواجہ  
 فرمودند کہ آن درویش نسبت حال خود بیان کرده است انگاه خواجہ  
 علا الدین عطار را طلبید و با ایشان لطف بسیار نمودند و قدم  
 مبارک خود را بقدم خواجہ علا الدین نهادند حال بزرگ برایشان زلفت  
 کرد بعد از آن کہ خواجہ علا الدین بحال آمدند حضرت خواجہ فرمودند کہ  
 حال را شرح کن ایشان فرمودند کہ جمیع موجودات را در خود مشاہدہ کردم  
 حضرت خواجہ ما فرمودند کہ نسبت دل تو این است و چون حال دل تو این باشد  
 بسوی کی توانی کہ حال را اورا کنی رع و صف دل در بیان نمی آید  
 و ستر این حدیث را کہ لا یعنی ارضی و لا سمانی و لکن یعنی قلب عابد  
 امثوم کسی شناسد کہ دل باشد نقل کرد و درویشی گفت سبب پیوستن  
 من بحضرت خواجہ ما قدس سرہ العزیز آن بود کہ وقتی در قصر عارفان حاضر  
 ایشان را نقلی عارض شدہ بود درویشان بخار بطریق اجتماع بعبادت ایشان



حضرت خواجہ غلامی سکر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر  
مقامات حضرت خواجہ نقشبند متبر

آمدند و حضرت ایشان را در یافتند و صاحب فرانس بودند چنانچه  
خاطر ما از ضعف ایشان قوی متاثر شده بود و در آن حالت حضرت  
خواجہ از جای خود برخاستند و دو کس فرمودند تا میان مبارک ایشان را  
استوار بر بستند الگاہ در خانہ رفتند مانی بود کہ بڑی را در کردن میان  
خود برداشته در خانہ قہا آوردند الحق مشائخہ آن صفت سبب محبت  
جمع شد بعد از آن مرا فرمودند کہ بخانہ مار و کودک را بکوی تادیک طویق  
و آنچه بکار طعام بخش تعلیق و او بطلب متوجہ ہوا کہ کودک حاضر نباشد  
حلقہ بر وزن و آنچه بطلب کن و خود و در شوال ایشان بیرون آرند  
و تو چیز را بکیر و بیار و چون من بدینہ ایشان رسیدم دیدم کہ ضعیفہ بڑ  
خانہ نشسته بود و من بخصو صہ حوالی ایشان را نمیدانستم از آن ضعیفہ پرسیدم  
کہ منزل شیخ بہا الدین کد امست آن ضعیفہ بجا گفتن مشغول شد و گفت  
درین موضع شیخ نیست جلادی طاریست منزل وی آنست خاطر من از  
سخنان وی خستہ بطریق کہ نامور بودم آنچه بکار اطلبیدہ اقد و م چون  
حضرت خواجہ بمن نظر کردند فرمودند پیش من آئینا کہ رفتہ بود بنامدی  
حیث بفرزت آنچه گذشتہ بود بیان کردم باز فرمودند کہ برو و سفرہ بیا  
باز رفتم آن ضعیفہ در جفا زیادہ کرد گفت ویرا چہ شیخ میکوسید کہ ویرا  
و شری و سماعی و خلوتانیت از سخنان وی از زمان گذشتہ حجت تر شد  
و سفرہ بخدمت خواجہ بردم فرمودند کہ این مرتبہ از گذشتہ متغیر تر شد  
سبب تغیر عرض کردم ایشان فرمودند کہ دون این باغ در پیشی است  
امیر صاحب نام بزارعت مشغول است او را اطلب کن چون امیر حسین حاضر شد  
فرمودند کہ برو آن ضعیفہ را بکوی کہ جلادی و طاری تو میکنی و بر ما







فرمودند این سخن گویا و آن احوال گویا که دختر ترندی را در آن خانه کنایه  
میکیری و بوسه میکنی و باز میل صحبت و رویشان دارم میگوئی گفتند آری  
که آن کار خطا بوده است و شما در آنجا نبودید فرمودند آنکس که دیده  
را گفت متعجب شدم و مقید صحبت ایشان گشتم نقلت که مسلمانان  
بست پنج و نبار عدد کم کرده بود و بحضرت خواجه ماقده سهره التجا نمودند  
فرمودند که کنیزکی خانه گرفته است کنیز را گرفتند وی گفت در زیر  
خاک کرده ام خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک است از دست بنابر پیش  
تفحص کردند الحق چنان بود که خواجه فرموده بودند نقلت که حضرت  
خواجه ماقده سهره الغرزدور در پیش از فرمودند که چند خدا را گندم  
را با آب و آسپا با زرا بگویم که نوبت بنوبت بدو دیگر بگوئی که اگر هوا  
سرد باشد باکی نیست این رستان پنج خواهد بست و آسپای  
تو نخواهد ایستاد و در وقت شیخ العالم قدس سهره این چنین قصه  
واقع شده بوده است ما نیز میگوئیم که پنج خواهد کرد الحق از رکت نفس  
مبارک ایشان آنچنان شد که فرموده بودند نقلت که حضرت  
خواجه ماقده سهره الغرزدور غدیوت بودند و روی بنای منبر  
کرده باره انار آورده است حضرت خواجه محمد بن یحیی بن ابی  
که این انار را صمت کن محمد بن اظهاری شغول خاطر نموده که غلام  
من غایب شدت خواجه فرمودند که در روز دوش مضاف  
باش روز سیوم چون بخانه روی غلام بانور رسید محمد بن ابی  
سیوم بخانه خود رفت پیش از آنکه این سخن خواجه را با اهل بیت گوید  
غلام از دور در آمد همه متعجب شدند و چون کیفیت احوال از غلام







مشرف گشتند چندی در خدمت ایشان بودند چون حضرت خواجه و  
درویش از اخصت بازگشت بخارا کرده فرمودند که بخارا رسید در عمار  
باغ علاءالدین اهتمام تمام سازید و احتیاط بجای آرید بعد از تدلی خوا  
بخارا رسیدند و درویشان عذوبت بدربافت ایشان آمدند چون  
نظر مبارک ایشان بدان درویشان افتاد فرمودند که در عمارت  
باغ خواجه علاءالدین اهتمام مگردید و مواضع تقصیر الیکان یکان نمود  
بشایستی که در عمارت فلان و فلان درخت تقصیر گردید فرمودند که  
در شیر میباید که هر کاریکه مقتدای او فرماید تحقیق چنان و اندک انکار  
و سبیل سعادت اوست لعل کردند خواجه علاءالدین عطار عطر الله مرقد  
که گفتند روزی قدم مبارک حضرت خواجه با قدم ستره الغریز میباید  
اتفاقاً شریف زاده در آن صحبت حاضر بود خدمت خواجه سخنان  
و ربایه شناس میفرمودند و در آن اثنا خواجه فرمودند که با و لیاست  
در فنا تصرف میدهند آن شریف زاده از خواجه سؤال نمود که اولیاء  
در فنا چگونه تصرف میکنند حضرت خواجه قدم مبارک بسینه رسانید  
و در من کفنی میداد که از خود رستم و آن عنایت ایشان قبل از  
نماز و گزینا وقت نماز بامداد داشت چون بحالت اصلی باز آمدم حضرت  
خواجه مشرف گشتند فرمودند که ما این معامله با تو بحیث آن کردیم که آن  
شریف زاده را یقینی بحال و رویشان حاصل آید لعل کردند که رو  
محمد زک کوفینی که از درویشان حضرت خواجه ما بود قدس ستره در کجا  
برو کانی نشسته بود و صفت جذبه بقوت بود و سخنان بلند میگفت  
و راثنای سخن بر زبان وی گذشت که چه درویش است که نشسته و لبه بر لب















اندک کرانه داشت لطف می نمودند و خواجه نیز مددی میرسانیدند و بسته  
 بسته میفرمودند که ای قصاب مسکین چوبه که ما بر کمرم خوش عمامه  
 خوابی نموده که نه خانه خواهد ماند و نه روز کار روز دیگر آن قصاب دیوانه  
 شد و جامه پاره کرد و بیقرار در صحرا با میکشت و ندانم از میان  
 مردم غایب گشته بود تا روزی حضرت خواجه نشسته بودند  
 امیر حسین و شیخ شادی در خدمت ایستاده بودند آن قصاب  
 دیوانه آمد با سکون و وقار در مقام نیاز ایستاد و بشکر الطاف  
 خواجه مشغول شد و گفت از برکت حضرت شما از جمیع تعلقات خلاص  
 یافتم چون زمانی گذشت خواجه بطرفی رفتند میان قصاب و شیخ  
 شادی بجای رفت هر دو طرف گرم گشتند قصاب پرید و بدیواری  
 نشست بعد از آن خواجه امیر حسین را فرمودند که بعد از نماز دیگر  
 حاضر امیر حسین سخن خواجه را بقصاب رسانید و ای از دیوار فرو  
 آید بعد از نماز دیگر متوجه خواجه شدند و حضرت خواجه چند قدم پیش  
 آمدند و فرمودند که امیر حسین مباحثه چه بود زود بگو امیر حسین  
 از ابتدا تا انتها بگفت خواجه بهیت متوجه شیخ شادی شدند و  
 محال بقیه و تغییر تمام در وی پیدا شد ندانم بران صفت بود قصاب  
 متحیر شد بنیاز تمام بحضرت خواجه عرض نمود که این چه واقعه است فرمودند  
 این واقعه از بسبب توشه داد و توبخت کرد و خاطر توازی حسته  
 شد تا توازی راضی نخواهی شد و ای بحال خود نخواهد آمد قصاب  
 گفت من از وی راضی شدم فرمودند سر او را از زمین بردار چنان  
 کرد شیخ شادی چشم باز کرد و در حرکت آمد قصاب زاری بسیار کرد

و بعد از آن که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت  
 و در آن وقت که از آنجا میگذشت











از ان قصہ کہ حضرت خواجہ فرمودند خاطر من نگران شد چون بمنزل  
 رسیدم لمحقق گردم در پایان قدم ورتی چند بوده است و اسیر  
 حالی من از ان سبب بوده است نقل کردند ہمین دانشمند کہ چون حضرت  
 خواجہ مافقیس اللہ سرہ الغر زمر ابو قوف عدوی مشغول کردند در واقعہ  
 چنان دیدم کہ در آب صاف بزرگ افتاده ام بعد از ان بحضرت خواجہ  
 رفتم و واقعہ اکتفم فرمودند کہ ہمین قبول طاعت است و بس دلیل این  
 کہ دل بواسطہ ذکر زنده شدہ است بیت ۳۰ دل جو مایہی ذکر چون آب  
 زندگی دل بند کرد و آب است نقل است کہ حضرت خواجہ مافقیس اللہ سرہ الغر  
 در ویشہ بطرفی بکاری فرستادہ بودند آن در ویشہ در وقت صبح  
 در سایہ دختر خواب رفتہ بود حضرت خواجہ را در واقعہ دید کہ عصا بزرگ  
 در دست گرفتہ بروی چو کہ کردند و گفتند کہ این جای خفتن نیست اگر  
 حال از خواب بیدار شد و دید کہ وہ کرک قصد وی کردہ اند برخواست و بمو  
 قعر عارفان شد چون نزدیک رسید دید کہ خواجہ بر سر اہ استادہ اند  
 فرمودند در چنان موضع کی خواب رو کار وی ہمین میشود نقل  
 کردند مولانا عارف گفت کہ روزی با جماعتی از درویشان بخارا  
 عارفان رفتہ بودیم بغیاثی بہا الدین قدس سرہ در وقت مراجعت  
 در ویشہ از میان ایشان نزاید یاد کرد و نسبت ایشان را ادبی نمود  
 ہمہ او را منع و زجر کردیم و کیفیتم تو ایشان را اینست ساری متنبہ شد  
 ماکاہ زنبوری از بہو در آمد و زبان او را زہرا نداشت چنانکہ از الم  
 بیقرار شد ہمہ درویشان گفتند کہ زہی ادب عیسی آن درویشان  
 کرد و بسیار کرست و در جماعت حاضران از ان حال ذوقی و یقینی بہت

حضرت خواجہ مافقیس اللہ سرہ الغر زمر ابو قوف عدوی مشغول کردند در واقعہ چنان دیدم کہ در آب صاف بزرگ افتاده ام بعد از ان بحضرت خواجہ رفتم و واقعہ اکتفم فرمودند کہ ہمین قبول طاعت است و بس دلیل این کہ دل بواسطہ ذکر زنده شدہ است بیت ۳۰ دل جو مایہی ذکر چون آب زندگی دل بند کرد و آب است نقل است کہ حضرت خواجہ مافقیس اللہ سرہ الغر در ویشہ بطرفی بکاری فرستادہ بودند آن در ویشہ در وقت صبح در سایہ دختر خواب رفتہ بود حضرت خواجہ را در واقعہ دید کہ عصا بزرگ در دست گرفتہ بروی چو کہ کردند و گفتند کہ این جای خفتن نیست اگر حال از خواب بیدار شد و دید کہ وہ کرک قصد وی کردہ اند برخواست و بمو قعر عارفان شد چون نزدیک رسید دید کہ خواجہ بر سر اہ استادہ اند فرمودند در چنان موضع کی خواب رو کار وی ہمین میشود نقل کردند مولانا عارف گفت کہ روزی با جماعتی از درویشان بخارا عارفان رفتہ بودیم بغیاثی بہا الدین قدس سرہ در وقت مراجعت در ویشہ از میان ایشان نزاید یاد کرد و نسبت ایشان را ادبی نمود ہمہ او را منع و زجر کردیم و کیفیتم تو ایشان را اینست ساری متنبہ شد ماکاہ زنبوری از بہو در آمد و زبان او را زہرا نداشت چنانکہ از الم بیقرار شد ہمہ درویشان گفتند کہ زہی ادب عیسی آن درویشان کرد و بسیار کرست و در جماعت حاضران از ان حال ذوقی و یقینی بہت



خواجه زیاده شد لقل کرد که از درویشان غلبوت که ده فرزند من فوت شده بود بحضرت خواجه ماقدمت ستره العزیز نیازمندم کرده گفتم فرزندی ندارم امیت دارم که از برکت شما راجع حق تعالی فرزندی دهد که در از عمر باشد فرمودند از کرم حق سبحانه نومید نیستیم و خواهیم بعد بهرکت ایشان حق تعالی را دختری داد چند روزی گذشت بپارشد بخواجه رفتم فرمودند که جان را جان میباید بزه پیش ایشان بروم آن فرزند صحت کند و عمر در یافت بار دیگر بحضرت خواجه رفتم و التماس هر کردم قبول فرمودند بعد از چند گاه حق سبحانه و تعالی مرا پسری داد بخد مت ایشان و بخدمت پس پیراهنی التماس نمودم پیراهن ندادند چون از خدمت ایشان گشتم آن پسری فوت شد چون از خدمت ایشان التماس نمودم فرمودند امید است که حق سبحانه و تعالی بدعای درویشان دو پسری بیاورد و پسری بده کن که ایشان را حیات بسیار خواهد بود الحق میرکت دعا را ایشان حق تعالی مرا و پسری داد بعد از فرمودند که بپارشد بخواجه نیازمندی نمودم فرمودند که او فرزند ما است ترا انجاری وی چکار است بسیار بیمار شود و صحت با الحق همچنان بود بعد باز پسری شد مولانا صلاح الله والدين صاحب این الطالبيين نوشته که در آن وقت که این آثار لطیف الهی در قلم می آورده آن درویشان آن دو پسری در آن مجلس حاضر بودند لقل کرد و درویشی که گفت روزی مرا باهل خانه خود بکنی واقع شد باز در اندک فرصت صفایی کردیم چون بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که تنگ کشی بطرف خود میکشی متوجه دیگری شدند فرمودند

خواجه زیاده شد لقل کرد که از درویشان غلبوت که ده فرزند من فوت شده بود بحضرت خواجه ماقدمت ستره العزیز نیازمندم کرده گفتم فرزندی ندارم امیت دارم که از برکت شما راجع حق تعالی فرزندی دهد که در از عمر باشد فرمودند از کرم حق سبحانه نومید نیستیم و خواهیم بعد بهرکت ایشان حق تعالی را دختری داد چند روزی گذشت بپارشد بخواجه رفتم فرمودند که جان را جان میباید بزه پیش ایشان بروم آن فرزند صحت کند و عمر در یافت بار دیگر بحضرت خواجه رفتم و التماس هر کردم قبول فرمودند بعد از چند گاه حق سبحانه و تعالی مرا پسری داد بخد مت ایشان و بخدمت پس پیراهنی التماس نمودم پیراهن ندادند چون از خدمت ایشان گشتم آن پسری فوت شد چون از خدمت ایشان التماس نمودم فرمودند امید است که حق سبحانه و تعالی بدعای درویشان دو پسری بیاورد و پسری بده کن که ایشان را حیات بسیار خواهد بود الحق میرکت دعا را ایشان حق تعالی مرا و پسری داد بعد از فرمودند که بپارشد بخواجه نیازمندی نمودم فرمودند که او فرزند ما است ترا انجاری وی چکار است بسیار بیمار شود و صحت با الحق همچنان بود بعد باز پسری شد مولانا صلاح الله والدين صاحب این الطالبيين نوشته که در آن وقت که این آثار لطیف الهی در قلم می آورده آن درویشان آن دو پسری در آن مجلس حاضر بودند لقل کرد و درویشی که گفت روزی مرا باهل خانه خود بکنی واقع شد باز در اندک فرصت صفایی کردیم چون بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که تنگ کشی بطرف خود میکشی متوجه دیگری شدند فرمودند







کرده و مانده شده ام مرا این سخن با یک کار آید چون شب بخوابم  
حضرت خواجه کعبه ابن معاینه نمودند و دیدم که هر حکای که بطرف جب  
محراب توجہ میکنم توجہ من بنا و دان کعبه مقابل میشود چون یاد  
از نماز فارغ شدم حضرت خواجه متوجہ جماعت شدند و فرمودند که دست  
که این درویش در صحبت مات اورا میگویم که در وقت استقبال قبله  
متوجہ طرف جب محراب باش میگوید که مانده شده ام مرا این سخن با  
کار آید امشب مار مشغول بایست شد تا او کعبه را معاینه دیده اورا  
یقینی حاصل شود نقل کرد درویش که گفت روزی خدمت حضرت  
خواجه ماقدرت شد سر الغز رسیدم لخط گذشت چنان دانستم آن  
صفت که از برکت نظر ایشان بمن رسیده بود هیچ مانده در خاطر من  
که مگر این معنی را خواجه از من باز گرفتند و درین حال خواجه روی  
مبارک بدرویش کرد و فرمودند که ما هر چه داریم از آن است  
اما صید کلب غیر معلوم است بنیشتاید چون نقل کرد درویش که  
گفت یکبار حضرت خواجه ماقدرت شد سر الغز از من بخت بد بودند و  
شده بود که بکلمه صفاقت علیهم الارض بارجبت زمین فراخ بر من  
تنگ شده بود آخر الامر از حق تعالی بمن عنایتی رسید انا بت و باز  
گشت نمودم و ارواح بسیار از مشایخ و درویشان که در آن نزد  
فوت شده بودند شفیع آوردند چون بداد شد مراد اعینه خدمت  
خواجه پیدا شد رفتم و سلام کردم لطفی بسیار خوش کردند و یک از در  
ویشان را خالط سناختند و فرمودند که ما از تو بخجیده بودیم و  
ز از خالط بیرون کرده بودیم اما چون شب ارواح طیبہ بزرگان

در شب طیبہ بزرگان  
از خواب بیدار شدند  
و در وقت استقبال  
قبله متوجہ طرف  
جب محراب شدند  
و فرمودند که دست  
که این درویش در  
صحبت مات اورا  
میگویم که در وقت  
استقبال قبله  
متوجہ طرف جب  
محراب باش میگوید  
که مانده شده ام  
مرا این سخن با  
کار آید امشب  
مار مشغول بایست  
شد تا او کعبه را  
معاینه دیده اورا  
یقینی حاصل شود  
نقل کرد درویش  
که گفت روزی  
خدمت حضرت  
خواجه ماقدرت  
شد سر الغز  
رسیدم لخط  
گذشت چنان  
دانستم آن  
صفت که از  
برکت نظر  
ایشان بمن  
رسیده بود  
هیچ مانده  
در خاطر من  
که مگر این  
معنی را  
خواجه از من  
باز گرفتند  
و درین حال  
خواجه روی  
مبارک بدرویش  
کرد و فرمودند  
که ما هر چه  
داریم از آن  
است اما صید  
کلب غیر  
معلوم است  
بنیشتاید  
چون نقل کرد  
درویش که  
گفت یکبار  
حضرت  
خواجه  
ماقدرت  
شد سر  
الغز از من  
بخت بد  
بودند و  
شده بود  
که بکلمه  
صفاقت  
علیهم  
الارض  
بارجبت  
زمین  
فراخ  
بر من  
تنگ  
شده  
بود  
آخر  
الامر  
از حق  
تعالی  
بمن  
عنایتی  
رسید  
انا بت  
و باز  
گشت  
نمودم  
و ارواح  
بسیار  
از  
مشایخ  
و درویشان  
که در آن  
نزد  
فوت  
شده  
بودند  
شفیع  
آوردند  
چون  
بداد  
شد  
مراد  
اعینه  
خدمت  
خواجه  
پیدا  
شد  
رفتم  
و سلام  
کردم  
لطفی  
بسیار  
خوش  
کردند  
و یک  
از در  
ویشان  
را  
خالط  
سناختند  
و فرمودند  
که ما  
از تو  
بخجیده  
بودیم  
و ز از  
خالط  
بیرون  
کرده  
بودیم  
اما  
چون  
شب  
ارواح  
طیبہ  
بزرگان







حی انتقال خواهد کرد و حال که خواجہ یحییٰ در حیوة بودند خواجہ یوسف  
ازین سخن متأثر شدند و آثار حق در بسره ایشان ظاهر شد البتہ  
بطریق مشورہ با ایشان سخنان گفتند از ایشان شد و شادمانی خواجہ  
ظاهر شد بستم بسیار کردند و نگران حال شدند بعد از ان باندک فترت  
آن چند ان خوابی بنجارا راه یافت در ان حادثہ خواجہ یوسف بعین  
حق بشہادت رسیدند بعد از ان باندک فرصت خواجہ یحییٰ نیز کجاست  
حق پیوستند نقل کردند خواجہ علاء الدین عطار عطا اللہ مرقدہ کہ  
روز مر خواجہ یوسف قدس سرہ از حضرت خواجہ با قدس سرہ العزیز التماس  
نمودند کہ میخواہم کہ قدم شریف بیابان این فقیر کہ در مزار رسیدہ منست  
برسد خواجہ قبول نمودہ با درویشان متوجہ باغی شدند و روزیجا  
بودند صحبت بغایت گرم بود در ان حال مولانا عارف شریف آوردند  
ساعت صحبت شد بعد از صحبت حضرت خواجہ بیرون آمدند و در سب  
در خمر مکہ قدم نمودند و این کیمینہ در قدم ایشان میبودم بعد از  
فرصت خواجہ یوسف با بعضی از طلبہ از ان صحبت بیرون آمدند اما منی  
توانستند کہ بخدمت حضرت خواجہ آیند چون مرا طلبیدند گفتند کہ  
با خونی ہدا شدہ است از آنجہت نمیتوانیم بخدمت خواجہ رفتن بسب  
است کہ بعد از آنکہ حضرت خواجہ از ان صحبت بیرون آمدند مولانا عا  
خاویہ یافتہ معرفت میکردند لحظہ استماع کلمات او کردیم نقلی و منقصر  
باید شد ز و در ان مجلس بیرون آمدیم خونی و ہر اس عظیم رفت  
حضرت خواجہ بیابان در آمدند وقت نماز پیش رسیدہ بود نماز مشغول  
شدند و مولانا ابوبکر افغانی را امامت فرمودند بعد از بکیر تحریر غایتی

سند و شواہد  
حضرت خواجہ یحییٰ عظیمی  
دارد از حضرت خواجہ یوسف  
قدس سرہ العزیز التماس  
نمودند کہ میخواہم کہ قدم  
شریف بیابان این فقیر کہ  
در مزار رسیدہ منست  
برسد خواجہ قبول نمودہ  
با درویشان متوجہ باغی  
شدند و روزیجا بودند  
صحبت بغایت گرم بود  
در ان حال مولانا عارف  
شریف آوردند ساعت  
صحبت شد بعد از صحبت  
حضرت خواجہ بیرون  
آمدند و در سب در خمر  
مکہ قدم نمودند و این  
کیمینہ در قدم ایشان  
میبودم بعد از فرصت  
خواجہ یوسف با بعضی  
از طلبہ از ان صحبت  
بیرون آمدند اما منی  
توانستند کہ بخدمت  
حضرت خواجہ آیند  
چون مرا طلبیدند  
گفتند کہ با خونی  
ہدا شدہ است از  
آنجہت نمیتوانیم  
بخدمت خواجہ رفتن  
بسب است کہ بعد  
از آنکہ حضرت  
خواجہ از ان صحبت  
بیرون آمدند  
مولانا عا  
خاویہ یافتہ  
معرفت میکردند  
لحظہ استماع  
کلمات او  
کردیم نقلی  
و منقصر  
باید شد  
ز و در ان  
مجلس  
بیرون  
آمدیم  
خونی و  
ہر اس  
عظیم  
رفت  
حضرت  
خواجہ  
بیابان  
در آمدند  
وقت  
نماز  
پیش  
رسیدہ  
بود  
نماز  
مشغول  
شدند  
و مولانا  
ابوبکر  
افغانی  
را امامت  
فرمودند  
بعد از  
بکیر  
تحریر  
غایتی



غایتی گذشت از مولانا ابو بکر هیچ حرکت صادر نشد حضرت خواجہ اور  
 از حجاب بیرون آوردند و خود با مات مشغول شدند بیعتی در آن قوم  
 پیدا شد بود و بر سر یکی کیفیتی تصرف کرد کہ نتوانستند نماز گذاردن بکنند  
 کسی نماز گذارد آن جماعت کہ در آن باغ بودند ہفتاد تن بودند ہر یک  
 حالت بود بعضی میکر بستند و بعضی در خاک میغلطیدند و بعضی طرف صحرا  
 روا آورده بودند مولانا ابو بکر عامہ و راعیہ را انداختہ بودند و بہر طرفی مید  
 دیدند و میگفتند دلیل من نجسیدہ است و خاک بر سر میگردند حضرت  
 خواجہ بعد از ادای نماز احوال قوم را بدان صفت مشاہدہ کردہ  
 و از باغ بیرون آمدند و بر بالای تلی ایستادند در آن حال خواجہ یوسف  
 را طلبیدند گفتند کہ خوف ما زیادہ شد تہ بتر چیست من صفت  
 خواجہ یوسف و خیر قوم را بر حضرت خواجہ عرض کردم از راہ غیرت فرمود  
 تدبیر آنست کہ نزدیک مولانا عارف روند زیرا کہ این احوال قوم را  
 از کلام او پیدا شدہ است اورا میباید کہ معالجت این قوم بکنند  
 اتفاقاً مولانا عارف بکوشتہ مخمر شدہ بودند طایفہ بطلب او رفتند  
 و آوردند حضرت خواجہ متوجہ مولانا عارف شدہ فرمودند این  
 عمل کہ تو کردی از باب درویش نیست دیدی کہ اسل محبس بخت متعلق  
 شدہ اند قصد آن کردی کہ ایشان را بطرف خود جذب کنی تنور گرم  
 یا فتر خواستہ کہ قطیر بای خام خود را در بندگی و فساد دی کردی آن  
 زمان کہ من از باغ بیرون آمدم تو صحبت را گرم یافتہ و متوجہ مولانا  
 ابو بکر شدہ شرح معارف الہی میکردی من خود بواسطہ خدمت خاطر  
 خواجہ یوسف تدبیر کار این قوم را بخیر از مولانا ابو بکر کردم و بر تو

و بعضی ازین  
 طایفہ ہفتاد تن  
 لطیفین مجاہدان  
 و راعیہ را انداختہ  
 بودند و بہر طرفی  
 میدیدند و میگفتند  
 دلیل من نجسیدہ  
 است و خاک بر سر  
 میگردند حضرت  
 خواجہ بعد از ادای  
 نماز احوال قوم  
 را بدان صفت  
 مشاہدہ کردہ  
 و از باغ بیرون  
 آمدند و بر بالای  
 تلی ایستادند  
 در آن حال  
 خواجہ یوسف  
 را طلبیدند  
 گفتند کہ  
 خوف ما  
 زیادہ شد  
 تہ بتر  
 چیست من  
 صفت  
 خواجہ  
 یوسف و  
 خیر قوم  
 را بر  
 حضرت  
 خواجہ  
 عرض  
 کردم  
 از راہ  
 غیرت  
 فرمود  
 تدبیر  
 آنست  
 کہ  
 نزدیک  
 مولانا  
 عارف  
 روند  
 زیرا  
 کہ  
 این  
 احوال  
 قوم  
 را  
 از  
 کلام  
 او  
 پیدا  
 شدہ  
 است  
 اورا  
 میباید  
 کہ  
 معالجت  
 این  
 قوم  
 بکنند  
 اتفاقاً  
 مولانا  
 عارف  
 بکوشتہ  
 مخمر  
 شدہ  
 بودند  
 طایفہ  
 بطلب  
 او  
 رفتند  
 و  
 آوردند  
 حضرت  
 خواجہ  
 متوجہ  
 مولانا  
 عارف  
 شدہ  
 فرمودند  
 این  
 عمل  
 کہ  
 تو  
 کردی  
 از  
 باب  
 درویش  
 نیست  
 دیدی  
 کہ  
 اسل  
 محبس  
 بخت  
 متعلق  
 شدہ  
 اند  
 قصد  
 آن  
 کردی  
 کہ  
 ایشان  
 را  
 بطرف  
 خود  
 جذب  
 کنی  
 تنور  
 گرم  
 یا  
 فتر  
 خواستہ  
 کہ  
 قطیر  
 بای  
 خام  
 خود  
 را  
 در  
 بندگی  
 و  
 فساد  
 دی  
 کردی  
 آن  
 زمان  
 کہ  
 من  
 از  
 باغ  
 بیرون  
 آمدم  
 تو  
 صحبت  
 را  
 گرم  
 یافتہ  
 و  
 متوجہ  
 مولانا  
 ابو  
 بکر  
 شدہ  
 شرح  
 معارف  
 الہی  
 میکردی  
 من  
 خود  
 بواسطہ  
 خدمت  
 خاطر  
 خواجہ  
 یوسف  
 تدبیر  
 کار  
 این  
 قوم  
 را  
 بخیر  
 از  
 مولانا  
 ابو  
 بکر  
 کردم  
 و  
 بر  
 تو







کہ بگویشان فقیر کردہ سواد اشارہ بقطرہ فوٹہ کردند و فرمودند کہ در  
 طریقه ما ذکر جبر و نقص نیست از اطلاع ایشان حال میں دیگر شد و در  
 صحبت شریف خود مرا راہ نہادند آفران از درویشان مرا شفقت  
 کردند خواجہ کناہ را بخشیدند بعد از ان سر رشته خود را با فتم نقل کر دین  
 سفای عمر قندیکہ گفت میں در ولایت نمرقند میبودم صفت احوال  
 و کرامات حضرت خواجہ رافقین اللہ سرہ بسیار می شنودم مراد اعیان آن شد  
 حضرت ایشان را در بایم متوجہ بنیاشدم چون بصحبت شریف ایشان رسیدم  
 مدتی چند در ملازمت ایشان بودم التجا با صفا اوردم کہ خواجہ مرا قبول  
 فرمایند خواجہ فرمودند کہ معاملت میباید تا ترا قبول کنیم گفتیم من فقیرم  
 از دنیوی چیز ندرام باز فرمودند کہ بمعاملت نمی شود من همچنان  
 اظهار افلاس خود میکردم آنگاہ فرمودند کہ ترا از طریقہ ما بہرہ نیست  
 بجهت آنکہ اول قدم در طریق ما ایستاد و بدل و بر تو صفت مساک  
 غالب است آن چهار دینار کہ در کرہ داری بیرون آر و حال آن بود  
 کہ در وقت غزمت از نمرقند والدہ میں چهار دینار دادہ بود و  
 برازار بند خود بستہ بودم و در نیفہ از ارکشید ازین اشرف  
 ایشان حال بر من دیگر شد قوی تر شمسار شدم و بحالت تمام آن  
 چهار دینار بیرون آوردم پیش ایشان گذاشتم و تضرع بسیار کردم  
 حضرت خواجہ مطلقاً قبول نکردند من همچنان سر محالیت و پیش  
 داشتہم کہ وہاں بود فرمودند کہ آن عدما را بوی دہ و اوم گرفت و در  
 ہشت دیوار انداخت محالیت من زیادہ شد بعد از ان حضرت  
 خواجہ بقدیوت رفتند آنجا صحبتی شد و در آن مجلس نیز کو دیکہ بود

بنیاد حضرت خواجہ نقشبند  
 را چون از انجا رسید  
 را بجا آورد و در آن  
 مجلس نیز کو دیکہ بود



خواجہ فرمودند که آن عدما را بان کودکی بده و آدم آن کودکی  
 نیز بطرفی انداخت من قوی نو میباشم اصحاب همه برخاستند نیاز  
 مندی بسیار کرده عذر خواستند آنگاه حضرت خواجہ التفتا کرده  
 فرمودند که صفت نخل نبات مضموم است خاصه در راه حق  
 کمتر من چیز دین سر بود الطاف بسیار فرموده مرا به بنده قبول  
 کردند لعل کرد و در پیشتر گفت در قصر عارفان بموضع ساکن  
 بودم گاه گاه بقبضای مشغول میشدم و آن موضع غریزی رفته  
 کوسفند را داشت روزی حضرت خواجہ ما قدس سره العزیز را  
 کوسفند را داده فرمودند که در رفته آن غریز کذا را بعد از فرصتی  
 فرمودند که آن کوسفند را قضا می کن و من در آن کار تأخر  
 کردم روز دیگر حضرت خواجہ مرا و آن غریز را طلب شد و بادی متوجه  
 شدند و فرمودند که احوال شب را بگوی آن غریز گفت امشب  
 ربه چهار کوسفند را و آن یک کوسفند خواجہ را و زویده بودند  
 در پیشتر قصاب گفت من از آن حادثه قوی در محال شدم که آن  
 خواجہ را تقصیر کردم زود و صمت آن کوسفند را بطریق تضرع بخدمت  
 ایشان بروم و کفتم غایت این بر نیست و گناه از من حضرت خواجہ  
 فرمودند من این وجه را قبول ندارم سبب آن که دشمن بخون سجانه  
 و تقای عرضده اشتهم که آن کوسفند من فدای راه تو باد و عرض  
 آن کوسفند خواسته ام بعد من و آن منتظر لطف مبارک حضرت  
 خواجہ میبودم که همان روز وقت نماز دیگر در ایشان خواجہ آن  
 طرف نشسته و کوسفند او را و محبت من بخدمت خواجہ زیاده

صبر و شکر و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت  
 در راه حق و استقامت



زیادہ گشت و آن غریز تر از جملہ محبان حضرت ایشان شد نقل کردیم  
 در ویش کہ گفت فصل زمستان بود و هوا در غایت سردی بشی برین غسل  
 واجب و بیست و پنج قوی کہ واقع شدہ بودند توانستم کہ غسل آرم از حد سردی  
 و بار شدم درین حال حضرت خواجہ ماقدم سترہ انور از طرف بخارا رسیدند حضرت  
 ایشان سلام کردم و نمودند کہ غلانی سخت مکر شدہ من از کمال دہشت  
 و بجزوی سخن گفتیم خواجہ فرمودند کہ ماما منکر میشوم بر تو غسل واجب شدہ  
 و تقصیر عظیم کردہ و نماز باید از تو فوت شدہ و میگوی کہ مکر نیستیم  
 خجالت من از آن حال بسیار شد و موجب صلاح و عقیدت من شد نقل کرد  
 در ویش کہ گفت روزی حضرت خواجہ ماقدم سترہ انور با جمعی از دور  
 ایشان در حمامی بودند بعضی قدم مبارک ایشان را میمالیدند و من  
 در مقابلہ ایشان نشسته بودم درین اثنا یک از مردم حمام را در غیبت  
 شد کہ بر قدم مبارک خواجہ آب ریزد پس از آنکہ سعادت آب ریختن من  
 کرد و اول بر قدم من بوشد من ازین صوت خجل شدم حضرت خواجہ  
 بنور فراست معلوم کردند و مرا از خجالت بر آوردند و فرمودند کہ آن  
 کس از منیت از در نیاز در آمد چون تو از ما خود بود و اول از تو در نقل  
 است کہ خشک سالی بود و غلا ولایت لطف سخت بی آبی کشیدہ بود و چون  
 در ویش آن لطف و ریشی انجمن حضرت خواجہ ماقدم سترہ انور فرستاد  
 و حال اعراض کردہ التماس فرمودہ خاطر شریف نمودند آن در ویش حضرت  
 خواجہ رسیدند و ندانند کہ اصحاب لطف خوشند ترا بجهت آب فرستادند و فرمودند  
 کہ شما را آب فرستادم امیر آب شما منم چون زمانی گذشت باران گرفت و بہشت  
 بقوت تربیت روز دیگر آن در ویش را خست و اندوی بنفشہ رسید



سه شبانه روز متصلاً باران رحمت همه ولایت نصف بیاب شدند و حضرت  
 خواجه بیضا میفرمودند که نصفیاز که میراث شما منم نقل است از درویشیکه  
 گفت سبب پیوستن من بحضرت خواجه قدس شریف آن بود که روزی ایشان بودگان  
 من نشویدند و شهابی سلطان العارفین بایزید بطهارت قدس میبگفتند فرمودند  
 که در مقام ایشان چنین مذکور است که اگر کورته فوطه خود را بکس سترم آنکس  
 شیفته من شود و من میگویم که اگر استیمن خود را جنبانم اهل کار و ال  
 دجیران من گردند و خانه و دکان براندازند این بگفتند دست مبارک  
 در استیمن جنبانند جسم من بر کناره استیمن مبارک ایشان افتاد حالت  
 را افتاد بخود شدم زمان دراز برین صفت میبودم چون بحال خود باز  
 اتم سلطنت محبت آن سلفیاب من مستولی شده بود خانه و دو کاراندم  
 به ایشان بگویم نقل کرد درویشیکه گفت در آن فرصت که خضر خوا  
 ما قدس شریف از غرور فراسان بودند روزی از طوس بسهم مقدس رفتند  
 در راه سواری پیشان بدو از مرکب پیاده شد و خدمت بجای آورد و بنا  
 بندی نمود و خواجه فرمودند که صوت حال از نمای آن سوار گفت  
 ما هست منقبضتر کنم کرده ام خواجه فرمودند عدد را بر گیر و قتر این شتران  
 که بتو رسد این عدد را بر گیریم آنگاه فرمودند و خواجه بیضا فیت بعد از آن  
 فرمود آن سوار باز آمد و گفت شتر از این برکت نفس مبارک شما یافتم و در دست  
 در دامن خضر خواجه روزی از جدم بجان شد نقل است که خضر خواجه قدس شریف  
 الغرر خوا بهرات رسید بد ریافت ملک رفتند و از بوستان سرای ملک  
 میگذشتند و در هر که از نواب خدم چشم نظر مبارک ایشان افتاد همه از  
 حال خود میرفتند کیفیت بران صبح واقع میشد نقل کرد درویشیکه گفت



گفت روزی حضرت خواجه ماقصدی تدرسه بکلبه این درویش شریف  
 آوردند در خانه آرد بنودیک فرودار آرد از جای آورد و در پیش  
 نیازمندی کردم فرمودند که ازین آرد طعام بساز و از حال کی و زیادت  
 با سح کس بگوی تا دو ماه درویشان و غریزان از اطراف و جوانب بدر  
 حضرت ایشان می آمدند از آن آرد طعام بکته میشد و آرد و حال خود  
 بود و بعد از آنکه حضرت خواجه فرستادند تدرسه ازین آرد و فرج کرده میشد  
 و بجهان برقرار بود بعد از آنکه قصه را با و لا و خود گفتیم آن برکت ماند  
 آن خاصیت بر طرف شد نقل کرد درویش محمد زاکر گفت در اوایل  
 حال روزی با حضرت خواجه ماقصدی تدرسه الفوز در صبح ابو و حکم فصل  
 بیمار بود و در عینت فربوزه شد از حضرت خواجه فربوزه طلبیدم  
 که در کنار آن جوی برو چون رفتم فربوزه بابا شیخ بغایت تازید  
 که در آب می آمد از آن گرفته و حال من و بیکر شد و در حق ایشان بفرست  
 من زیاده گشت نقل است که وقت حضرت خواجه ماقصدی تدرسه الفوز  
 قرشی بودند و جماعت از درویشان و صحبت شریف نشسته بودند و  
 میخواندند که ما را در بخار آورده است مولانا نجم الدین و او را که نام او را  
 طلبیم تا فردا نماز شبیم اینجا بیاید و درویشان صحبت منتظران  
 نفس مبارک میبودند و روز دیگر نماز شبیم بود که مولانا نجم الدین و او را  
 درویشان از وی حال پرسیدند گفت دیروز در بخار بودم و او از شبیم  
 که حضرت خواجه را طلبیدم بفرستادم و روان شدم امر و زاری را رسیدم  
 کردند که حضرت خواجه ماقصدی تدرسه الفوز در بخار منزل امیر بربان فرست  
 امیر کلال بودند امیر بربان بخیر خواجه نیازمندی کرده التماس نمودند که



در آرزوی صحبت مولانا عارفان و رشفند خاطر شریف  
 متوجه گردانند ایشان زود تر بیایند خواجه فرمودند که خوشست مولا  
 ما را هلیسم بر بام خاتقاه بر آمدند و سه مرتبه گفتند مولانا حضرت  
 خواجه آنکاه فرمودند که مولانا عارف آواز ما را شنید و باین طرف  
 متوجه شد چون مولانا عارف بسو خا ر آمدند و گفتند فلان روز  
 در فلان ساعت در نصف با صبح نشسته بودیم آواز خواجه بگو  
 ما رسید زود و در راه در آمدیم و بانجا رسیدیم نقل کرد و رویش گفت  
 بیشتر از آنکه مرا بحضرت خواجه ماقدم شدی سه هفتگی نبود باکی از اهل  
 بخارا بطریق شرکت تجارت بولایت کیش رودی و آنجا توقف نمود  
 من همراه کاروان بفرشی آمده بودم روزی چند گذشت بیمار شدم و  
 چنین حال دراز گوش من غایب شد بسی پریشان خاطر شدم و دراز  
 ده روز گذشت ناگاه حضرت خواجه ماقدم شد سه روز دیگر من حاضر شد  
 و فرمودند که ما در درین درین ولایت در آمدیم احوال تو چیست  
 من از بیماری و فرقت شریک ناپیدم فرمودند که در باطن تو نوس  
 دیگر نیست گفتیم دراز گوش من غایب شده است خواجه فرمودند که  
 زود خواهی یافت خاطر خوش دار چون روز شدیم بایه من آمدیم  
 دراز گوش تو بر در پیاده است من از کمال بعیت ایشان در شکفت  
 و بحضرت ایشان هستم نقل است که روزی حضرت خواجه ماقدم شد سه روز  
 در دهی از دههای بخارا بودند در ایشان در صحبت شریف ایشان نشسته  
 بودند ناگاه خود از میان جمع برخاستند و فرمودند که مولانا عارف  
 در شلاق خواجه مبارک در خدمت مولانا بها الدین نشسته اند ما



بارام بطلبند فرحال متوجه شدند و الحق بمحفلان بوده است که فرموده بودند  
 نقل است که حضرت خواجه قدس سره در طوس بودند روزی با جمعی از درویشان  
 بزیارت معشوق طوس رفتند چون آنجا رسیدند گفتند السلام علیک  
 معشوق طوس خوش است آواز آمد که و علیک السلام خوشم چنانکه همه حاضران  
 شنیدند نقل است که حضرت خواجه ماقدرت سره انور شانی با اصحاب برام خان  
 درویش عطار بابینا بودند اتفاقاً در آن نزدیکی سمرقند میبودند  
 برام او نعره و آوازهای مزامیر و نغمات میآید خواجه فرمودند که این از  
 منایست و استماع آن نیز از مناسبت است تدبیر آنست که بنده در گوش کنیم تا  
 این آواز بارانشنوم چون خواجه این سخن فرمودند و دیگر هیچکس آن آواز  
 نشنیدند همه را حالی پیدا شد روز دیگر خلقی که از آن حال واقف  
 بودند از درویشان پرسیدند که شما شب را چون گذرانیدید باین  
 آواز ناکفتند از برکات حضرت خواجه ما از آن آواز باخ نشنیدیم نقل  
 است که درویشی بحضرت خواجه ماقدرت سره انور سره سب آورد و خوا  
 فرمودند زمانی این سب را بخورند که تسبیح میگوید درویش بیک درخت  
 شریف حاضر بودند آواز تسبیح آن سب صراحت شنیدند نقل کردند  
 سعد الدین قریشی که گفتند روزی حضرت خواجه ماقدرت سره انور  
 را فرمودند که میباید که بسیار غشمار و بیم اتفاقاً فصل زمستان بود و  
 آنجا رسیدیم باغ را شورستان و خارستان دیدیم حالی سکرت بر سر  
 کرد آنگاه خواجه فرمودند که باغ شما را سبز و باطراوت سازیم تا یقین  
 زیاده شود نظر کردم باینکه دیدم که خوش و فرم و باطراوت بود گفتیم این  
 باغ من نیست خواجه فرمودند که همان باغ شماست زمانی گذشت آن باغ



در حال خود دیدم منتهی بدان که در این دنیا و آخرت  
 در هر دو دلی حضرت خواجه با قدس الله سره العزیز باد و ایشان عذوبه  
 و نوازشند و فرمودند فراخشاخ ماکه در دست فلان و در و شست  
 در و تراوراکشید و تقصیر کنید غلطی صبح شدند تا آن فراخشاخ را بگریزند و  
 بکشند در دل دلی اند جای زینت پیدا شده بود و بشماران گفتند که  
 بکشند بچشم آن بود که آن فراخشاخ مردار شود و حال آن بود که تیر  
 سال شده بود که حشر خواجه آن فراخ شاخ را نهیده بودند و عمل کردند و  
 چهار خواجه علی الدین عطار و شرفی و عرقه که گفتند چون من بخدمت خواجه قدس  
 العزیز العزیز پیوستم برادر من خواجه شهاب الدین بسید امر طاعت میکرد و مرا  
 بطریق اهل دنیا خواندند و گاه در اثنای تجارت قطع الطریق از راه مبلغ  
 احوال برادر بزرگوار برادر خضر اب عظم وردی پیدا شد آرام و قرار از وی  
 رفت هرگز بکشتند بیکر کار من چیست من با اضطراب و ارامش بودم که  
 آنرا در کار را بیکر من است اگر بخت شریف حضرت خواجه رسانید شود  
 این بخت که این اموال بدست و را به بعد از آن احوال برادر در خدمت  
 شود و در علم ایشان فرمودند که نور کفایت شود و خاطر از این وجه جمع میباشد  
 داشت بعد از آن خواجه از منزل بیرون آمدند و در حال سوار مردیش  
 داشت اما آتیه پیاده شد و بر خواجه سلام کرد فرمودند که ما بکفایت کاری  
 بیرون آمده بودیم اول تو ما را پیش آمدی و فقه ابادی باز نمودند  
 از برکت توجه شما حاصل شود و بتجلیل از پیشان رفت و در میان ما آمد  
 و گفت در دال در فلان باغند میخوانند که اموال را قسمت کنند حشر خواجه  
 و برادر خود من خواجه مبارک ابدان فرستادند چون در آن باغ







نجار رسید حضرت خواجه این خاطر را از خود نفی کردند و او را نمی دیدند  
عبد الله حکم کرد که صفار که بر همه لشکرها بیرون آیند و حضرت خواجه نیز در صحرا  
شدند تل زکی بود و روی برآوردند و در نهایت نشستن بر فوق کهنه خود  
باره میزد خستند باز در خاطر شریف ایشان گذشت که اولیا اللہین  
بوده اند که سلاطین کامکار بر آستان دولت ایشان ایستاده اند و  
حاکم امیر عبد الله حاضر شده است و پیاده گشته بنوعظم تمام پیش آمده و بر  
سلام داده و سایه انداخته حضرت خواجه آن خاطر را نیز از خود نفی کرده اند  
و بوی التفات نمیکرده اند آقا الامیر سر برآورده فرموده اند که درجه  
که مرا امیر عبد الله گفته است که در شکار بودم بناگاه حادثه در باطن من  
پیدا شد مرا بی اختیار با نظر او در حضرت خواجه فرموده اند که مرا بگذار  
که مرا و فقیری ام درین دهم بودم که عبد الله قطاعی خلق البصیر بود  
او را من با ایشان موافقت کردم چون مرا صلاحیت آن کار نبود گوشت  
اختیار کردم امیر عبد الله گفت بار شما را صید کردید آنگاه خواجه برخواست  
و بیکی طرف فوق خود را بردوش مبارک خود گرفته طرف دیگر را کشیدند  
بصحراروان شدند مسافتی قطع کردند و امیر عبد الله پیاده در عقب ایشان  
میدوید حضرت خواجه بهیت بطرف وی نظر کردند عبد الله بر جای خود با  
ما ایشان میفرستند و از چشمی دور شدند عبد الله منجبر در ایشان نظر  
میکرد بعد بلشکر خود و موت نقلت از مولانا ابوبکر حسینی گفتند  
چون من و قریب من رسیدیم خود را در خلوت خواجه امام انداختیم و در آن  
باطن خود را متوجه حضرت خواجه قدس سره الغرر ساختیم امام بطرف ظاهر  
کردند و گفت ما ما نقش بند میکنی و خواجه امام در حق حضرت خواجه اغشقا و



نام داشتند و هر که از اصحاب حضرت خواجه در آنجا رسیدی القاب بسیار نمودند  
 و اهلها عقیده میکردند که این مرد از ملا زمان خواجه اند و در صحبت آن صدیق  
 نشسته و نظر مردی از اولیای الله یافته است و با و هر یک کاسب که کردند که  
 اکل مع مغفور غفر له نقل است که حضرت خواجه مابهمی در ویشتر از بخوار هم فرمایند  
 و جماعت از تجار بخاریان همراه بودند و بکار روان ساری زول کردند و روزی  
 در میان آن در ویشتر بخاریان بحثی واقع شد آن در ویشتر را ناسازی  
 گفتند و در نسبت حضرت خواجه قدس سره العزیز تر لب او بهما کردند و میا  
 کردند آن در ویشتر بغایت حسنه خاطر شد و بجهت خواجه متوجه شد و گفت  
 من شیخ دارم و این جماعت نیز شیخ دارند اگر این امر ایشان بملوب  
 باشد بر مال بر جان من زند و اگر حق در طرف من باشد بر مال بر جان  
 ایشان زند و اهل کار روان ساری را گواه گرفت که اثر این سخن امر  
 یافت و اظهار خواهد شد همان شب در خانه یکی از آن خصم زد و در آمد و  
 داشت بر بود اهل کار روان ساری در تعجب شدند و چون صاحب آن  
 حادثه مر آن در ویشتر ملاقات کرد گفت آن چه نفس بود که بر تو گذشت  
 و روی گفت به اولی بنسبت اولیای الله خطر دین و دنیا دار و بعد از آن  
 خصم دیگر که نزلع با و در ویشتر که ده بود غلامی داشت که چهار ورم فربه  
 بود آن غلام امر مضی واقع شد و در اندک فرصتی فوت شد سوری و غلام  
 با اهل کار روان ساری پیدا شد بیکر کمال حضرت خواجه اعرف نمودند  
 و اهل انکاشتمسار شدند نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس سره العزیز  
 قرشی بودند بمنزل شیخ بهمن شاه حضرت ایشان را مضر واقع شد و مانند  
 یافت شامی بود که جماعت غلبان بعبادت ایشان آمدند و در صحبت



شریف خواجه در آمدند و هر یک زبان خود با ایشان و از احوالات سؤلما  
 میکردند و مشکلات طریقت را عرض نموده بودند بعضی بفرموده بعضی بفرموده  
 و حضرت ایشان زبان هر یک جواب میگفتند و مشکلات ایشان را حل میکردند  
 تا آنوقت شب بآن طایفه مشغول میبودند و ایل بیت شیخ همی شاه که از سادات  
 بود آنرا قبول حضرت خواجه دریافتند و در آن صحبت او حاضر و ناظر بودند  
 در ویشتر که گفت روزی حضرت خواجه ماقدرس قدس سره الغرر در غدیوت  
 بودند من و خال من و در ویشتر یکی شاه باغ ارسلائی و صحبت و بعضی  
 بودیم و حالت قبض آن هر دو بغایتی بود که در خاک غلطیده بودند و سر  
 ایشان بجاک پوشیده بود و در اینحال حضرت خواجه فرمودند که معاملات  
 بسیار که خلاص شوید باید که هزار دینار در ویشتر باغ ارسلائی بدید و  
 صد دینار خالی را فرمودند و ده دینار مرا فرمودند و در خاطر من گذشت  
 که در ویشتر ارسلائی نیم دینار ندارد اگر من آنچه دارم جمع کنم شاید  
 دینار برابر از من ده دینار بطلبند خواجه فرمودند که ما معاملات نیست  
 و نیوی بطلبیم بلکه بقدر آشنای دین راه بطلبیم معاملات در ویشتر  
 ارسلائی هزار دینار است و آن خال تو صد دینار دال توده دینار  
 یقین من بکمال اشرف ایشان زیاده شد نقل کرد شیخ رشید موی  
 بان که گفت من در اوایل حال مرید شیخ محمد را هنی بودم و در ملائمت  
 ایشان میبودم و در میان ایشان و حضرت خواجه ماقدرس سره الغرر  
 محبت تمام بود و روزی شیخ مرا بهمی بقیم عارفان نزد حضرت خواجه فرستاد  
 چون من بیایم ایشان رسیدم دیدم که شیخ امیر حسین و شیخ محمد فرزند  
 و دیگر و در ایشان تشنه و زنه را در پیش ایشان میخواب داده



اند چون نبرد یک نهار رسیدم خونی در باطن من پیدا شد و لرزه بر غصه  
 من افتاد و بعد از زمانی حضرت خواجه از منزل شریف بیرون آمدند و  
 فرمودند که در این متغیر نحالی کفتم درین موضع رسیدم ترسی بمن پیدا  
 شد اما سبب ندانستم خواجه فرمودند که از امیر حسین پرس از او پرسیدم  
 گفت باید او را دور ایشان بزنید خاک میکشیدیم و حضرت خواجه حاضر بودند  
 بعد از فرصتی ایشان بمنزل رفته و نمایان دیدیم که جوانی از منزل خوا  
 بیرون آمد و از جای بجای چون مرغ می پرید بهیچ صفت از پیش  
 ما و گذشته همه مشغول می شدیم و خواستیم که این کار گذاریم و در عقب  
 وی رویم درین حال خواجه از منزل بیرون آمدند و اشاره بکار کردند که  
 ساعتی صبر کنید تا من بیایم از آن سخن ایشان ترسی و تغییری بآراه یا  
 امیر حسین سخن اینجا رسانید خواجه فرمودند که آن صفت ایشانست  
 و در تو عکس کرده است بعد از آن حضرت خواجه فرمودند که فقهه آن جوان  
 چنین بود که من از نسف بنجامی آمدم او را در راه دیدم که چون من را  
 می پرید پرسیدم که صحبت و لبتی از چون گذاشتی و چه سبب اینجا افتاد  
 می بدرد و حیرت گفت من از فلان شهر میروم ایشان مرا بخود خوان  
 و آشنا کردند و در صحبت شریف خود راه دادند و مدتی با ایشان  
 بودم و در سر همه بر قلعه کوی نشسته ویم اتفاقاً آرزوی من فرزند  
 در خاطر من گذشت آن طایفه واقف شدند قصد کردند که بروند و  
 در آنجا بگذارند و اسکی از ایشان بگرفتند و در خواست نمودم که مرا  
 آبا و االی گذارند چون نظر کردم خود را اینجا دیدم که آن جوان از نسف  
 اینجا آورده و شمشیر و زور منزل بود این ساعت اخلاص گرفت و رفت



خواستیم که طعام بیارم تفرقه خاطر درویش را دیدم زود از منزل بیرون  
 آمدم و گفتم ساعتی صبر کنید تا من بیایم این زمان که حضرت خواجه این سخنان  
 میگفتند تا ریت و جلال زایشان مشاهده کرده میشد آنگاه فرمود  
 سهل مرتبه است در هوا پریدن مکن نذر در هوای پروتوجه با درویشان  
 شدند و فرمودند که زنبیر را از خاک پر سازید پس از آن زنبیر اشاره کرد  
 زنبیر را از خاک خود میرفت و تکی میشد و بازی آمد چند کرات انجمن واقع  
 شد همه را حال دیگر شد و سبب یقین من شد بعد از آن من در شد آمدم  
 و دایما شال حضرت خواجه را به تقریبی شیخ محمد میگفتم تا روزی خدمت شیخ  
 را غایت عجز و ان شد و در از گوش نشستند و من بر کباب ایشان میختم  
 چون شیخ از شهربیرون آمدند بزار برانوار خواجه ابو حفص کبیر قدس سره  
 رسیدند شرایط زیارت بجای آوردند بعد از آن من بای دوشتم سوار  
 شدند بعد از آن گفتند شیدا از توجهر رسم راست کوی گفتم راست  
 گویم رسید که ما را دوست میدار را شیخ بهاء الدین را گفتم شیخ بهاء  
 الدین را گفتند بنیم از ولایت شیخ بهاء الدین درین سفر ما را چه پیش  
 می آید چون نفعی و آن رسیدیم بجای رسوی غی و آن از یک طرف تا رسیدیم  
 و از طرف دیگر حضرت خواجه رسیدند چون نظر شیخ بر خواجه افتاد و سوی  
 نظری کرد آنگاه بخواجه ملاقات کردند و متوجه لب حوض ما شدند با بخار  
 رسیدند اول سخن این بود که شیخ گفتند این درویش مدینست که  
 در صحبت ما است اکنون ما او را با شما بخشیم دست در گرفته بدست خواجه  
 سپردند خواجه مرا قبول کردند من نیز از عقب شیخ بر خواستم و در عقب  
 خواجه نشستم نقل کردند که روزی درویشان زنبیر خاک میکشیدند



ندناگاه شیخ محمد فرخ کوثر زریور تون آمد و از درویشان حضرت  
 خواجه را پرسید درویشان گفتند خواجه در منزلند از اینجا که درویشان  
 بودند تا منزل خواجه مسافتی بود وی چون مرغ پرید و بطرف منزل  
 خواجه رفت درویشان بگریه و ناله مشاهد کردند در عقب بی روان شدند  
 چون بوی رسیدند درین اثنا خواجه از منزل بیرون آمدند و بانگ زدند  
 زده فرمودند که ازین فقره بگریه بپایید که ازین صفت حاصل نیست و  
 برین اعتقاد می نه بسیار بیگانه باشد که چون مرغ در هوا پرواز حق طلبان  
 حال بیرونست آنکاه فرمودند که زین را بر خاک سازید و اشاره بر زین کردند  
 او میرفت و خاک میرنجست و می آمد حاضران از مشاهده آن حیران  
 نقل است که حضرت خواجه ماقدم الله سوره العزیز و نفرز ابابره گرفته بودند  
 برای عمارت زین میکشیدند زمانی گذشت زین بکراست کشیدند حضرت  
 خواجه فرمودند که چراچ منت می نهید که اگر اشارت باین زین کنم خود را  
 شود این سخن گفته بودند که زین روان شد و بر میرفت و نهی می آمد  
 این چنین تکرار واقع شد نقل کرد و پیشتر که گفت در قصر عارفان  
 با حضرت خواجه ماقدم الله سوره العزیز زین میکشیدیم یک طرف را ایشان گرفته  
 بودند طرف دیگر را من زمانی انجمن بود بعد از آن حضرت خواجه را  
 فرمودند که تو طرف خود را گیر طرف مرا گرفتن حاجت نیست همچنان  
 خود را دست گرفته بودم و زین خوش میرفت آمد و هیچ المی من نرسید  
 بکه مرا حالی واقعه بود که از کمال شوق از عقب زین میدویدم آن  
 روز چند گرت انجمن واقعه لعل است که روزی حضرت خواجه ماقدم  
 الله سوره العزیز بر سر راه کلا با و بخارا نشسته بودند خلق ابنوه بطرف



مقامات خواجہ نقشبند حضرت خواجہ از میان راه گذریان زننده پوشی را  
 طلبیدند چون آنرا زوی رسیدند که بجهت از صحبت غلبیان و  
 افتادگی وی گفت روز سر بر کوه ابوقتیب رفته بودیم قطب را خالص  
 نام بود و حال آن بود که هر کجایی که ما را بطعام حاجت شدی خود  
 حاضر میشدی و دوست هر یک گشته تمامی پیدا شد تا گاه در خاطر  
 گذشت که اگر بجز بوی چه خوش بودی بخور این خاطر از صحبت ایشان  
 و در افتاد هم چنان درین کاست که بوقت ایشان مبتلایم نقل کرد  
 که از مقتدان حضرت خواجہ مافیس التدرسه گفت روز حضرت خواجہ  
 در حمامی بودند و اوایل حال من بود از جهت آنکه ما را یقین حاصل  
 شد و داعیه مشابهه خوارق عادات و کرامات بمن نبود و هم تشنگی  
 بمن غلبه کرد آنرا خواجہ مرا فرمودند که باره آب سرد بیار من نوش  
 از جام بیرون آیدم و قدم را آب سرد کردم بقصد آنکه بکفایت خواجہ برم  
 و در خاطر گذشت که اول خود بخورم قند و دیگر بکفایت خواجہ برم آن آب  
 سرد را خودم بخورم از آن قند و دیگر بکفایت خواجہ برم خواجہ فرمودند که  
 خاطر را بخور راه و او یک آب سرد اول قند را بخور و ازین کرامات  
 یقین من زیاده شد نقل کردند که حضرت خواجہ مافیس سره العزیز در  
 بودند و فصل زمستان بود خواجہ را اتفاق بخار شد و در آن سفر  
 محترم بمره که از مرزندان مولانا فطالتین اند براه بودند آن روز براه  
 ابر بود و در ایشان شفا التماس نمودند که براه برت خواجہ توقف فرما  
 یند ایشان بلا توقف روانه شدند جمع غظیم از و در ایشان برکاب بیا  
 بودند باران باریدن گرفت و هر ساعت قوه میکرد و در آن حال حضرت



حضرت خواجه اشاره بخواجه محمد کرده فرمودند که بگوی تا یارک استخوان  
محمد در حضور خواجه ادب نگاه میداشت آنچنان نمیکفت حضرت خواجه  
فرمودند که من ترا میگویم بگوی باران بایست هر آنیکو بی پس خواجه  
بشارت ایشان گفت ای باران بایست در لحظه باران بایست و دود  
کشیده شد و آفتاب برآمد حالی بخاطر آن نفر نمود و در ایشان  
بدرقه آمده بودند بسیار که در کباب حضرت خواجه را بوسیدند و باز  
نشسته نقل کردند شیخ امیر حسین گفت حضرت خواجه ما قدس قدره الغرزدان  
باغ بودند که حال ما قدس نور ایشان امیر بریان الدین بخبر خواجه  
ماهی آورده بودند خواجه به بخشش آن ماهی مشغول بودند و در آن ماهی  
در تنور گذاشته اتفاقاً فصل بهار بود و بر غنیمت میداشت حضرت خواجه  
اشاره با امیر بریان الدین کردند و گفتند بگوی تا یارک استخوان  
بنار دوی تضرع کرد و گفت چرا که این سخن گویم سخن من  
قبول نیست خواجه فرمودند من ترا میگویم تو بگو نفس  
بریان الدین بفرودت اشاره خواجه آنچنان گفت بشارت  
موضع که حضرت خواجه بودند چند قطره پیشونیا ریخته و در  
موضع دندان باران بارید که در هر جای آنها جمع شده بود  
آن حال بعضی حاضران در حق حضرت خواجه زیاده داشتند  
که حضرت خواجه ما قدس سره الغرزدان در اتفاق فصل بهار  
باران بسیار بارید چنانکه در فصل بهار در ولایت کیشتر باران  
میبارید و حال آنکه در آن موضع که ایشان نزول فرمودند باران  
بقوة بسیار بارید که آب از سقف خانه میکید چون قدم مبارک ایشان



بدان خانه رسید و حال سقف خانه از چیدن ایستاد و در آن وقت  
 اتفاقاً پنج شبانه روز بهیوسته باران بارید که بسیاری از بنا  
 و عیالها افتاد و فراب شد و از برکات قدم مبارک حضرت خواجه ما  
 فتور و رعیت صاحب منزل واقع نشد و دیگر سقف خانه شکست  
 هر که مشاهده حال کرد بکمال ولایت ایشان اعتراف نمود و نقل کردند  
 که روزی حضرت خواجه ما قدس سره العزیز بمنزل و بستر رفتند فصل  
 بهار بود آنروز باران بقیوت میربارید و از سقف خانه آواب میچکید  
 خواجه در آن خانه نزل کردند صاحب منزل بسی نگران خاطر شد و چون  
 فرمودند خاطر خود جمع دار که بواسطه قدم و رویش و یکرات شکست  
 این سخن بر زبان مبارک حضرت خواجه گذشت و یکرا از خانه آواب چکید  
 چند روز که حضرت خواجه در آن جای بودند متفصل باران میبارید  
 بسیار عیالها ویران شد و از آخر که خواجه غرمت مراجعت کردند صاحب  
 منزل طعامی ساخته بود زمانیکه اهل بیت او از برای مهمانان در سفره  
 ناهاینها دند آن غریب صاحب خانه گفت در سفره ناهای بیشتر ننهند  
 و اهل و بیگراست میگفت اگر ناهای بیشتر ننهند اینها ندانند سخن آن  
 غریب القیام کردند آن غریب از محل اهل خانه در بار شد چون سفره آورد  
 و در حضور خواجه باز کردند خواجه فرمودند که این ناهان را خورده میشود باز  
 آن غریب را باده ترشد و نیست که عمل گراست اهل خانه را ایشان دانسته  
 اند حضرت خواجه باز لطف کرده فرمودند که اگر چه آن جماعت این ناهان  
 بگراست و در سفره گذاشته اند ولیکن باجبت خاطر تو بخور و به باشیم  
 پس خواجه دور و ایشان از آن ناهان خوردند چون آن غریب سفره زد



نزدیک اسل میت خود برد و از بسیاری نان که در آن سفره بود و در حضرت  
شدند بعد از آن حضرت خواجہ غریمت سفر کرده از آن خانہ بیرون آمدند  
آب از سقف خانہ بمنزلہ ناودان فرود آمدن گرفت آن عزیز حضرت  
خواجہ عرض نمود کہ بر لفظ مبارک گذشتہ بود کہ دیگر آب بجگہ خواجہ فرمود  
کہ چنین بود اما بجهت کرامت آن جماعت این حال واقع شد باشد  
بکوی اینک سفرہ ہر از نان و ناودان ہر از آب لقل کرد و روشی کہ  
گفت حضرت خواجہ با قدس سرہ العزیز از لطف بخارا میرفتند و صفا  
در برج جوڑا بود و ہر روز نہایت گرمی و روز چاشت گاہ شدہ بود  
حضرت خواجہ فرمودند کہ دراز گوشان بار سازید و رویشان التماس نمود  
کہ ہوا قوی گرم است خواجہ فرمودند کہ با توقف روان میباید شد  
و رویشان در قدم ایشان بودند و روان شدند حضرت خواجہ در  
مبارک بطرف این ضعیف کردند فرمودند کہ ہوا گرم است من کفتم  
کردن من سوخت اتفاقا حضرت خواجہ کلاہ ندیں بر سر مبارک گذاشتند  
در حال طرف آفتاب راکش دند چنانکہ آفتاب بر کردن ایشان میفتاد  
و فرمودند کہ کو کردن مرا ہم بسوز چون حضرت خواجہ این سخن گفتند  
در ساعت ابری پیدا شد و اندک از جمیع آسمان بکرفت آفتابان  
ہوای گرم خوش و خرم شد خواجہ فرمودند کہ کو بینم این زمان ہوا  
خواہد سوخت آن درویش را حال دیگر شد لقل کرد و شیخ حضرت از  
عارف کہ ایشان گفتند روز سبہ حضرت خواجہ قدس سرہ العزیز  
در راہی میرفتیم در فصل زمستان و ما را در ہای کفش میزدند و ہوا  
برف آمدن گرفت بنایت در تشویش شدیم من توجہ خواجہ کردم



این چه حال است خواب را وقت عجیبی بود و بیست و هفت طرف آسمان نظر  
 کردند و در لحظه آن برف ایستاد و هوا قوی خوش شد نقل کردند  
 که کف حضرت خواجه قدس سره الغرر در غدیوت بنزل و در پیش اسحق بودند  
 و در پیشان نیز شب طعام مشغول بودند و در نورانش میگردیدند زمانه  
 انشراح پیدا شده بود و آن حالت حضرت خواجه دست مبارک خود را تاراج  
 در آن تنور آنش در آورده و در فرصتی داشتند بعد از آن بیرون  
 آورده و بنمایان الهی تاره موئی ایشان نسوخته بود همه را از مشاهده  
 این حال وقت خوشی شد حضرت خواجه فرمودند که ما بغایت خوش  
 بر سولی صلی الله علیه و سلم موافقت کردیم پس مایه فوت شد هر چه بر آن  
 حضرت صلی الله علیه و سلم گذرانیدند بحسب اراده الله بر ما هم گذشت  
 و از نسبتی که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بار رسیده عمل کردیم و اثر آن بر خود  
 مشاهده نمودیم تا بحدی که رسول صلی الله علیه و سلم با اصحاب در منزل بودند  
 میفرمودند که در تنور نامه زنند آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند  
 که هر کس را این تنورانی بر بند و صحابه رضوان علیهم اجمعین سخنان  
 کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز نامه در آن تنور پیستند و سر  
 تنور استوار کردند بعد از آن نامه تنور را بکشت و ندیدند و نهانها بکشته شده بود  
 که زمان رسول صلی الله علیه و سلم که همچنان خمیر بود نقل کرد و در شبی که  
 گفت پدر من در غدیوت بود ملازمت حاکمان آنجا میکرد و ناگاه غنا  
 الهی در رسید و در محبت حضرت خواجه ما مشرف گردانید اما بواسطه آنکه  
 پدر ما در من یک از درویشان حضرت خواجه را جفا و ناسزا بسیار گفتند  
 و حضرت خواجه از والدین من بسیار آزرده شده بودند بلا و حادثه



حادثه روی داد و حال بزرگداشت پدرم بر صحت سکره مبتلا گشت و  
 بتطول بنامیدن فرصت چهار ماه تا کار بجای رسید که اکثر اوقات او را  
 ملازمت حمام میباید نمود و در آمدن به ایشان ملاقات واقع نشد روزی  
 حضرت خواجه ما فرمودند که در شاهره بفرمایید حمام رفته بودم پدر ترا دیدم  
 مرا بردی رحم اندوز ای خواجه پدر و او را پرسش کن من از حضرت خواجه  
 التماس نمودم که در بست که من پدر را ندیده ام از حضرت شما چنین امید  
 میدارم که از پرسش من رحمت وی کمتر شود تضرع بسیار کردم  
 ایشان لطف کرده فرمودند که چون نزد وی رسی او را بگوئی تا بگوید  
 یا غیاث المستغیثین اغثنی خوش خواهد شد بعد از آن من با شرف  
 ایشان نزدیکی رفتم و سلام حضرت خواجه رسانیدم و گفتم فرمودند  
 این کلیم را بگوید که یا غیاث المستغیثین اغثنی خوش خواهد شد پدر من  
 این کلیم را سه بار بر زبان رانند حق تعالی بقدر کماله خود او را از آن  
 رحمت خلاص داد و علت سکره از وی منقطع شد و روز دیگر از خدمت  
 اتفاق خدمت حضرت خواجه کرده بر مرکب نشست چون چهار روزی  
 رسید خواجه پدر رسیدی نشسته بودند از مرکب پیاده شدند و سلام کرد  
 و شکر لطف توجه خاطر مبارک ایشان بگفت و ذکر صحت خود کرد و خواجه  
 فرمودند که پدر را سوار کن من بای پدر را خواستم که بگویم و بر مرکب  
 نشام پدر را گذاشت و گفت اگر چه فرزند منی اما از آن جهت که از  
 خادمان ایشان روانه باشد که بای منی عاصی جانی را برگیری حق خواجه  
 فرمودند بکنار تاهای ترا بگیر و پدر من بنیاز تمام گفت فرزند من بخدمت  
 شما فرمایند و در هیچ قربانیت خواجه فرمودند که بوا رطه فرست



ترا این مقدار قرب باشد که ازین عالم با ایمان روی و لیکن در عشر  
 و شدت و تنگی خواهی مرد الحق همچنان شد که حضرت خواجہ فرموده بودند  
 بیکت نفس مبارک ایشان از دنیا بسعادت ایمان رفت الی حق سبحان  
 و تعالی بلطف و عنایت خود همه مؤمنان را بسعادت ایمان ازین  
 دار فانی بآن عالم جاودانی ببری و محبت اولیای خود را و سید غوان  
 ایشان کردانی این نقل کردند که روزی حضرت خواجہ با قدس سره  
 العزیز از عذیبت بطرف باغ ارسال میفرستند چون نزدیک آن  
 رسیدند ایشان را بجدولی ملاقات واقع شد در آن موضع با وی  
 در انشای سخن آن مجذوب بحضرت ایشان بی ادبی کرد و سخن بجا  
 بد گفت که من ترا و خدای ترا افسوس میبارم خواجہ چنان متغیر شدند  
 نهایت نداشت و در کثرت فرمودند عفو بعد از قدرت از راه بر  
 و بطرف عذیبت توجه شدند آن مجذوب باز از قفای ایشان  
 و باره راه رفت بعد از آن گفت مرا اجازت رجعت فرما بید خود  
 فرمودند که ترا اجازت باز کرد و بر راه خود برو چند کثرت این  
 واقع شد اما وی نمیتوانست از قدم مبارک خواجہ بازگشتن  
 الا گفت بگر از درویشان خود را فرما بید تا مرا در کنار گیرد خوا  
 فرمودند که اختیار تراست گفت شیخ امیر حسین را فرما بید خواجہ  
 حسین را اشارت کردند خود بتجیل تمام روان شدند چون  
 او را در کنار گرفت حالش دیگر شد بقیاد و برد آن مجذوب  
 حضرت خواجہ مسافر را راه رفته بودند مجذوب از عقب ایشان  
 چون رسید صوت واقعه را عرض کرد خواجہ فرمودند نیک کرد که



ماشاء اللہ کان کور و کفن کن مجذوب بزاری و راند و درخواست کرد کہ  
 تیری فرماید حضرت خواجہ بادی التفات فرمود و مجذوب درون  
 فردا بعد فردا التی می نمود کہ از حضرت خواجہ التماس کنید تا این حادثہ  
 رفع کنند آقا خواجہ متوجہ شدہ فرمودند کہ کہ خدای را جل جلالہ  
 بندہ او را افسوس میدار و میباید کہ از عمدہ مثل اس واقعہ بیرون  
 آید و این چنین حادثہ با در زووی سہل باشد و وی بچنان تفرغ  
 میکرد کہ بد کردم و توبہ کردم اصحاب بیک کلمہ از حضرت خواجہ درخواست  
 کردند کہ بد کردہ است با او بادی از حدیر دست اما این زمان عجز و عجز  
 کہ خود را دانستہ است حضرت خواجہ کرم فرمودہ از راه بازگشتن و ہای  
 مبارک از کفش بیرون آوردند و در سببہ امیر حسین نہادند و روح  
 و قالب دی و راند و حرکت در وی پیدا شد و بحال صلح خود داشت  
 حضرت خواجہ فرمودند کہ چون نزدیک وی رسیدم سیر کردم روح  
 او را از آسمان چہارم یافتہ و از آنجا باز گردانیدم و بحقیقت حیوان  
 و درش حقیقت حیوان آن جماعت شد و بقتل ایشان نسبت  
 ولایت خواجہ کمال گرفت نقل کرد و در پیش کہ گفت روزی حضرت  
 خواجہ ما قدس اللہ سرہ العزیز و در عذوبت بودند و باطل نیست یکی  
 شفقت میکردند کہ شاید درین طریق و را پدا کمس سر نہایت پس از  
 کہ این را بحضرت خواجہ رسانا چون من بحضرت خواجہ رسانیدم ایشان  
 قبول نکردند من آن سر نہات را بجا جستن رسانیدم و قصہ علم نقل  
 را گفتہ ام گفت کرد ولایت خواجہ را کرد و گفت ہر آئینہ چنین در آن  
 ساعت کہ من سر نہات را بدست نمودم و بحضرت خواجہ فرستادم



گفته بودم که اگر ایشان را ولایت باشد این نبات را قبول نکنند تا  
 این زمان ببر که خواهند گرفت من باز آن سر نبات را بخت ایشان  
 قبول کردند فرمودند که نگاه دار بعد بطرفی رفتند چون باره  
 راه رفتند نیازمندی سپید را نا بخت ایشان آورد و خواه  
 یکی از آن انار را بمن دادند که بنزدیک کسی که نبات داده بود بر شا  
 فرمودند که در این ستریت سمر مهر و این بیت خوانند که بیت  
 سخن سمر مهر دوست بدوست از جیب شد شیر جان گفتن از من  
 انار را نزد یک گوسفند بودم حالی دیگر شد گفت در آن زمان که  
 دیگر باره نبات بدست فرستادم در خاطر این بود که نبات را قبول  
 کنند چیزی از من فرستند را بختی که حضرت خواجہ قوی بزرگ  
 و حاکم از آن وقت توجه خاطر مبارک ایشان در این راه و آمدن  
 ایشان شد نقل کرد در پیشتر گفته یکم از اخوان نجارانی بر قصر عارف  
 آمدند و اتفاقاً او قصر خواجہ ماقبل شد سرالغز ملاقات کرد و بر  
 عرض نمود و ایشان فرمودند که نزدیک مردم همه بر آن عوال  
 ادبی کرده بوسیلتی که داشتند از بر ایشان کشید و لکد سر ایشان  
 انداخت چنانچه عادت عوانت و از آنجا طرف غدوت رفت و  
 شب قصه کرد که در هم کسی دست و رازی کند سرش را بریدند و  
 سرش خلاص یافتند و هلاک آن ظالم و اسطه زندگم جمعی شد که از  
 بلاد با او با خبر بودند نقل کرد و ریشی که گفت روزی حضرت خواجہ  
 ماقبل شد سرالغز در غدوت بر کنار جوی بودند و در بستی امیر  
 که باره خوب به بر و بیار تا کفتری تراشیم درخت بیدی بود آن دو



در پیش از آن درخت باره چوب برید بحضرت خواجہ ادر و عوالی بود و رغبت  
 بیاد آن در پیش از آن چوب برید بود و میر و حضرت خواجہ میروند کہ اورا  
 کنایہ نیست این کنایہ را ما کرده ایم مر از آن آن عوان ہجنان و در پیش از آن  
 خواجہ میروند کہ مر از آن در آن میان عوال لکدی بطرف خواجہ اند  
 و در کنار آن جوی مرغزاری بود آن عوان بحبت مرغزار آن جا  
 خود را راند و در حال زاسب بیفتاد و ہماں پای کہ بحضرت خواجہ لکد کرد  
 بود و در رکاب ماند و اسب و مرغزار میدید چند آنکہ پای آن بی او  
 خود شکست و در آن آب آن ظالم با او ب ہلاک شد و از آن واقعہ  
 بسیار کس سعادت محبت حضرت خواجہ رسیدند نقل کرد و در پیش از آن  
 روزی حضرت خواجہ با قدس اللہ سرہ العزیز در شہر بخارا بدروازہ کلا باو  
 در حجرہ و در پیش از آن بودند ساعت گذشت او از سب مری آنکہ  
 از طرف فجا و مراند و در حجرہ ایشان ایستاد و خواجہ از ورود آن  
 کہ نیکی شاہ و رای نسبت کہ تو میطلبی اینجا است نیکی شاہ و رای خواجہ  
 استر ترا از پشتہ فراخون با باز کرد و ایندیلم و ایندیلم کہ طلب حق  
 گفتیم از منی نباشد کہ طالب از اینجا بطرف دیگر و در نیکی شاہ گفت  
 کہ خواجہ میفرمانند چون بہ پشتہ فراخون رسیدم استر با ایستاد و  
 کردم قدم نہرو داشت گفت مصداق است کہ عنان او را کہ از ہم تا بہ  
 خواجہ برو و چون گذشتیم فی الحال این طرف رواں شد و بجانب  
 ہم رفت و بخیل داشت تا بد را پس حجرہ آمد و با ایستاد ہم کہ در آن  
 از آن اشرف این مہر شدند و بحال دلایت ایشان اشرف  
 و آن کس از مقبولان شد نقل کرد و عزیزی کہ گفت و روزی



لقای مبارک حضرت خواجہ شمس الدین در نزد یکایک ایشان بنشینم و فرمودند  
 از من دور نشین که این زمان نزدیکی نیست و باین مقدار که با ما نزد  
 شدی بمو بپای خواجہ رسید آن عزیز گفت چون از صحبت شریف  
 ایشان بیرون آمدم ظالمان مرا گرفتند و هزار دینار از من طلب کردند  
 و تسویش بسیار دادند و چندین سعی بلیغ نمودم و بدشوار مرگم  
 دست ایشان خلاص یافتیم و بیادم آمد که ازین معنی بسیار شنوده بودم  
 از دور ایشان که حضرت خواجہ میفرمودند از غنایات الهی و رحمت من  
 آن بود که بدر یافت صحبت این طایفه مومن شدم و از آن محل که  
 از ایشان دوری بسیار بود دور میبودم و ازین طایفه بهره  
 نبرد میخواند که گفت که شناسیده احوال و اوقات ایشان باشد بفر  
 صحبت ایشان کماهی عطاست و کماهی بلا نقل کرد و در دیشر که گفت  
 یکجا حضرت خواجہ با قدس سره العزیز در قصر عارفان شیخ امیر حسین  
 فرمودند که در خانه شصت من کندم است بسیار بدردن دار و کردن  
 من از آن کندم دو من گرفتم و در موضعی گذاشتم بعد از ساعتی  
 حشر خواجہ آمدند و امیر حسین را فرمودند که این کندم را در جوال کن امیر  
 حسین آن مشغول شد و از خواجہ پرسید که این کندم چند من است  
 از خواجہ من گفت شصت خواجہ فرمودند که شصت من نیست این  
 یکفتند و بطرف منزل رفتند من پیچ شدم و تامل کردم گفتم چون  
 دانستند که این شصت من نیست و این را نیز خواهند دانست که من گرفتم  
 ام آن دو من کندم را آوردیم و در غیبت امیر حسین در جوال بختیم بعد  
 زمانی حضرت خواجہ باز آمدند امیر حسین را فرمودند که کندم را بار کن و



وی از خواجه پرسید که این کندی چندین است خواجه فرمودند که شصت  
 من امیر حسین بار کرد و بطرف شهر روان شد درین اثنا بر زبان امیر  
 حسین گذشت که خواجه آن ساعت فرمودند که شصت من نیست این  
 زمان میفرمایند که شصت من است خواجه فرمودند که آن ساعت شصت  
 من نبود و این زمان شصت من است و ازین اشراف ایشان یقین  
 زیاده شد نقل کرد و رویش از خواجه علاء الدین عطار قدس سره که ایشان  
 گفتند حضرت خواجه ماقدم ما قدس سره العزیز در بازار میرفتند یکی او دیدند  
 در کوزه شیرینی داشت و میرفت و میفروخت حضرت خواجه بوی رسیدند  
 و کوزه وی را شکستن حاضران از آن عمل ایشان انکاری و خاطر  
 پیدا شد چون نیک تفحص کردند در آن بشیر لموش مرده یافتند ازین  
 فرستایشان در تعجب شدند و انکار با قرار مبدل شد نقل کرد و رویش  
 گفت روزی حضرت خواجه ماقدم ما قدس سره العزیز در کنایجوی کبیر میگرد  
 کودکی سبور بر آت آب بر کنایجوی مانده بود و خواجه آن سبور شکستند  
 کودک دید و در گریه شد خواجه درویش را باز از فرستادند که اجبت  
 اس کودک سبوی تازه بیار چون نیک تفحص کردند کوزه کودک را  
 بود نقل کرد و رویش که گفت روزی حضرت خواجه ماقدم ما قدس سره در آن  
 باغ بودند که این زمان مرقم طهر ایشان است و من با درویش دیگری  
 در قدم مبارک ایشان بودیم و خواجه ماکیه کرده بودند ساعتی گذشت  
 حالت بیهوشی در خواجه پیدا شد آن درویش از خویشی فت بفرستاد  
 خواجه برخاستند و در حوض بکشتند بعد از آن درخت سبزی را کشت  
 گرفتند لحظه برین گذشت و جود مبارک ایشان بتدریج بزرگ میشد



چنانکہ ہر باغ از ایشان بر شد در ہر طریقی کہ نظر میکردم ہمیں وجود و بجا  
 ایشان را میدیدم بس از نظر کردم دیدم کہ وجود مبارک ایشان خرد  
 می شد تا چنان شد کہ از ایشان اثری باقی نماند باز دیدم کہ از وجود  
 ایشان اثری پیدا شد و بہمان حالت اصلی رسیدند و درنت سبب  
 و رکن ایشان ایستادہ بود و بغایت در حیرت شدم کہ این چہ حالت است  
 الگاہ خواجہ فرمودند کہ از حضرت خیراں علیہ الرحمۃ و الفخراں ابن  
 حبیب احوال و نقل آید ہت نقل کرد و در وقت گفت حضرت خواجہ  
 ہا قدس سرہ العزیز و رفیع عارفان بودند روز وقت نماز عصر شد  
 بود مؤذن بانکہ نماز گفت در اینحال قاصد یکی از غدیوت رسید را  
 گفت کہ خال تو فلان در ویش بیمار است و حضرت خواجہ را با خال  
 من التفتاتی بود و ہمین ہی مشغول بودند کہ مؤذن با قامت مشغول  
 گفت خواجہ نماز گزاردند و او را خواندند و برخواستند ہنوز دعا  
 نماز بودند کہ انا اللہ و انا الیہ راجعون گفتند نماز ختم شد بود  
 اند کہ خال تو فوت شد از آن قاصد پرسیدہ شد کہ چہ وقت فوت  
 شد گفت وقت نماز دیگر نقل کرد و در پیشتر گفت حضرت خواجہ ہا  
 سرہ و رفیع عارفان بودند ابراہیم نام در ویشی از غدیوت بیمار  
 و سلام کرد خواجہ از وی پرسیدند کہ پیادہ آمدی یا سوارہ گفت فی  
 راہ پیادہ و بعضی راہ سوارہ ایشان فرمودند کہ اگر ترا محبت بودی  
 چرا پیادہ نزدیک مانیادی آن در ویش در گریہ شد و در حال حضرت  
 خواجہ برخاستند و بطرف آن رسان روانہ شدند چوں بآن موضع  
 رسیدند اجتماع عظیم شد و در ویش و نیاز منراں جمع شدند و بجا



صحبت بغایت خوش ابراهیم غدیو ما از عقب ایشان بیابان ارسال آمد  
و بمنان میگریست و زار میگرد و در پیش از احوال وی جسم اندک بخت  
ایشان آمدند و در خواست کردند که ازین درویش عفو فرمایند و بخواجہ  
اورا نزدیک خود طلب کنند و التفات نمودند وی بهیوش افتاد و کہ قطعاً  
از وی نفس بر نی آید خلق متحیر شدند اعتقاد خلق جهان شد کہ  
او در دست و بمقدار یک اشک بخش آن درویش بمان صفت  
افتاده بود و بعد از آن حضرت خواجہ دست مبارک خود را بروی سر  
و از آن صفت بر آوردند اما طاقت ایستادن نداشت و افتاد  
داشت خواجہ فرمودند کہ او را بغد پوت بسایند برون و در خانه کہ  
او باشد کہ سر زور دیشانت پیش وی ندراید چون او را بغد پوت  
بردند ضعیف صالہ از محارم آن درویش بود و این واقعہ را شنیدند  
نزدیک او درآمد و بنشست صفت وی بر آن ضعیف حکایت کرد  
افتاد زمانی در از بران صفت بماند چون بخود افتاد آن صفت  
از و زایل شدہ بود و مانند یک سال اثر آن صفت در آن صفت  
بود حال کار آن قور شد و آثار بزرگی از آن ضعیف مشاهده کرد  
میشد نقل کرد درویشی کہ گفت روزی حضرت خواجہ با قدس سرہ  
در بخارا بنظر بودند سخن در مقام عشق میگفتند چنان شکر و  
تصرف کرده بودند در میان صفت از صحبت ایشان بر آمد  
عارفان رستم اتفاقاً را یکی تعلق خاطر شدہ بود در آن زمان  
رسیدیم در مسکن من و در رستم پیدا شد یک نظر داشت و آن  
حضرت خواجہ بودند من زود چشمم را بر او کشیدم و محیل تمام گردیدم



خود رفتم درین حال شیخ شادی را دیدم گفت مرا در عقب تو حق  
خواجہ فرستادند من ہمیں ساعت رسیدم خواجہ حسین فرمودند کہ  
معلقان ترا نیکو محافظت کنند و درین امر مبالغت نمایند  
تا من نزدیک تو رسم این صفت از تو زایل نخواهد شد این بگفت  
و رفت و من بعد از ہفتہ بحضرت خواجہ ملاقات کردم و فرمودند  
تا دست مرا ندیدی چشم خود را نبوشید و بعد از آن مانند لقا  
آن صفت از من زایل گردند روزی این ضعیف کہ جمع کنند  
این آثار و الوار و لایت در بخارا بودم در صحبت درویشان  
حضرت خواجہ ماقدر اللہ سرہ العزیز و کر شفق شیخ برنست مرید  
کہ تاہ عنایت است غریزی از مریدان حضرت خواجہ مانتقل کرد و  
از آنجا کہ من بیسودم تا بخارا و از وہ فرسنگ آہ بود روزی مرا  
اتفاق شد کہ بمنزل یک از درویشان روم چون رسیدم آن درویش  
در خانہ خود بنو و اہلیہ و را کہتم کہ جامہای مرا مبادید شستن و  
حال مرا با خاتون دی میل خاری پیدا شد و ہیج نوع طاقت نشد کہ خود  
را از آن میل نگاہ دارم کہتم در خانہ را بر بندوی قصد کرد کہ در خانہ  
بر بند و ناگاہ آواز شب مرکب بکوشش من رسید و تمجیل آمد و بر در خانہ  
ایستاد نام مرا گرفت کہ فلان درویش درین خانہ بہت من قوی  
در خوف شدم و آن ضعیفہ نتوانست کہ خاموش باشد در حال  
جواب داد کہ درین خانہ بہت بضرورت بخوف تمام من از آنجا نہ فر  
ادم آن سائل مرا دید و گفت حضرت خواجہ ترا می طلبند این زمان  
بخارا رسیدند و این مرکب ایشانست چون رسیدند فرحال مرا فرمودند



فرمودند کہ او را طلب کن اکنون وقت توقف نیست برخیز و بر این  
 مرکب سوار شو آن عزیز گفت من از آن حال در حیرت شدم که میان من  
 و ایشان چندین مسافت است اگر درین زمان لطف و شفقت ایشان  
 مرا در نمی یافت من هلاک شده بودم و شیطان مرا غارت کرده و بخوف  
 و بهیبت هر چه تا مگر بحضرت خواجہ رسیدہ سلام کردم در نظر خلق اظهار کرد  
 من زود بر شیب طعام مشغول شدم چون طعام حاضر گشت از آن طعام  
 تناول فرمودند و ہر لحظہ بہیبت طرف من نظر میکردند چون خلق ہر یکند  
 ایشان فرمودند کہ اگر نمی آیدم بر توجہ حال میکردنت از آن ولایت  
 ایشان قوی من محل و شہر مسافر شدم نہایت نداشت لقل کرد و در  
 ویشی کہ گفت روزی در باغی بودم اتفاق چنان شد کہ مرا بایکی ملاقات  
 افتاد و در ابوابی میل خاطر می شد خود را از آن معنی نتوانستم نگاہم  
 قصد وی کردم چون نزدیک رسیدم ناگاہ حضرت خواجہ راقد شمس الدین  
 العزیز دیدم کہ حاضر شدند عصای در دست مبارک ایشان بود و خواجہ  
 کہ آن عصا را بر من حوالہ کنند من آن حال مشاہدہ کردم چشم خود  
 را پوشیدم و دست بر روی خود نهادم و از آن جا زود بطرف منزل  
 خود رفتم مدتی نمیتوانستم کہ در چیزی نیک نظر کنم و از آنجا کہ من بودم  
 تا آنجا را در روزہ راہ بود لقل کرد و در ویشی کہ گفت اجمع از درویشان  
 حضرت خواجہ راقد شمس الدین العزیز در قصر عارفان بودیم و جوئی بالہ  
 میکشیدیم در آن اثنا من چند بار گفتم کہ شہیدہ ام کہ یک از درویشان  
 خاندان خواجہ راقد شمس الدین تھا و احسن روزی ہمیں طریقہ مریدان  
 ایشان بالہ را جوئی میکشیدہ اند چون طعام آوردہ اند مریدان



ایشان گفته اند چه خوش بود یکدگر چند زانچه بود و مر آن عزیز و حال  
 بآن زمین بالیه در آمده اند و چند زانچه چیده در پیش آن در  
 و ایشان گذاشته اند ناقل گوید که با و در ایشان درین سخن بودم  
 که حضرت خواجه رسیدند و فرمودند که در چه سخن اید من خاموش  
 شدم یکبار از آن در و ایشان گفت قصه این بود خواجه تبسم فرمود  
 و ما را بزرگ مشغول کردند و در مبارک و راز کرده از زمین بالیه  
 یک خوربه زانچه گرفتند و در استیج کشیدند و بطرف منزل و آن  
 شدند و حال آن بود که وقت طعام خود را شده بود ما با آن نیز  
 در عقب ایشان روان کشیدیم آن در و ایشان با من می گفتند  
 ما را بزرگ خوربه زانچه مرا دید چون حضرت خواجه بخانه رسیدند فرمود  
 که این زانچه را از جای آورده ایم از برای شما با آن نقل کرد و  
 و پیشتر که گفت روزی حضرت خواجه ماقده ایمن الدین و فرزندان  
 بنظر مولانا حاتم الدین خواجه یوسف قدس سره بودند و جمعی از علماء  
 صحبت شریف ایشان حاضر بودند و شیخ شاد و سر نیز بودند  
 بیاید و گفت شیخ شادی دعوی دارم خواجه فرمودند نیک  
 علی عاقرند و دعوی بگوید آنرا و گفت او را نزد حاکم میبرم خواجه  
 فرمودند که ماقده ترا از حاکم شریع بپرسیم و نیک لعن علیکم  
 مدعی نقشبند مبارک خواجه را قبول نکرد خواجه فرمودند که شادی با  
 او برو همین ساعت میایم خواهد شد که او ترا چون پیش حاکم و یا  
 میبرد و بعضی از درویشان شیخ شاد و موافقت کردند و بعضی از فرزندان  
 آن مدعی نیز همراه بود و پیش از آنکه نزد حاکم برسند که زانچه را برور



برادر حمام آہنیں افتاد ناگاہ پای ال مدعی بات حمام بنقرید و سرخو  
 بیفتا و ر حلق و بینی او آب در آید و زندان خود را گفت مرا بکیر بد کہ مرا  
 زود او را از درون آب مردار کشیدند و بیرون آوردند وی ہستم  
 باز کرد و گفت ہر کس را شیخ شادی کاری نیست این زخم مرا ز  
 شیخ مشایخ رسید و در کلمہ یک گفت و در ساعت فوت شد فرزند  
 بکار وی مشغول گشتند و در ویشاں بحضرت خواجہ آمدند و قصہ  
 تقرر کردند خواجہ متوجہ شیخ شادی شدند و ہستم کردہ فرمودند کہ  
 چہ کار ہست در عالم خواجہ یوسف آں جمع حاضران از علی ازاں  
 نفس مبارک حضرت خواجہ کہ فرمودند ہمین ساعت معلوم خواہد شد کہ ترا  
 چون میرد نجیب بسیار کردند و سبب مزید بقیس حاضران شد  
 ست از حضرت خواجہ عبد الدین عطا قدس سرہ کہ گفتند خواجہ  
 طریقیہ بندہ حضرت خواجہ با قدس سدترہ العزراستقامت و  
 شریعت و پیروی ست بو و اکثر صحبت ایشان با علی بود و در  
 ایشان مقدم علی در بخارا مولانا حسام الدین خواجہ یوسف  
 اسیل و مولانا حمید الدین شاشی رحمہما اللہ بودند و ایشان را بہتر  
 خواجہ صحبت بسیار میبود و روز مر حضرت خواجہ باین فقرہ اشارہ کردند  
 بارہ بادام بکیر کہ بدر یافت صحبت مولانا حمید الدین شاشی میرم  
 چون خدمت خواجہ مارا با مولانا ملاقات شد خواجہ منبر نمودند کہ او  
 جستجو می نمود و شما در گفتگوی ما ازین سخن خواجہ حال نشنید  
 کہ در ان صحبت بودند و بکیر شد مولانا تواضع بسیار کردند و حال  
 ان بودہ است کہ قبل از ملاقات مولانا با اسیل خود بکرا و صفا حمید



خواجه مشغول بوده اند چون مولانا و اصحاب با دایم خوردند و خواجه  
 پوست با دایم را جمع کردند و در موضع پاکیزه دفن کردند بعضی از اصحاب  
 مولانا آنکار نمودند مولانا ایشان را منع کردند که آنکار ننمایند و صبر  
 کنید خواجه مافرمودند که مغز رحمت پوست است اگر در پوست خللی  
 رود در مغز سست کند اگر در شریعت خللی میباشد بطریق سست  
 میکند مولانا حمید الدین حسین بیمار کردند و سکر گفتند جمع  
 آنکار آنرا گفتند بگردن شما بگردید که ایشان اثبات شما باین میگرد  
 اند باد و ستان حق تعالی کستاجی نمی باید نمود و خواجه مافرمودند  
 که سخن خواجه کاست که مافروشه چیں علی بنیم بس ما اثبات کنیم روزی  
 بزرگما از ما سئوال کرد که تدبیرت ما را با شما ملاقات میشود و ما در باب  
 طریقه شما نه ایم ما در جواب آن بزرگما گفتیم که طریقه ما متابعت سنت  
 است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را بتصدیق ثابت کرده ام  
 و از سبب علم و عمل متابعت علما مینمایم هر چه از آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم نقل میکنند باینست علی بن ابی طالب از ابی طالب از ابی طالب از ابی طالب  
 و طایفه ما اینست نقل کرد فرزند می که روزی حضرت خواجه مافروشه  
 الغریز در شهر بخارا بود از کوئی شسته بودند و میرفتند اتفاقاً  
 راه که از ایشان بر در خانه درویش افتاد خواجه مافروشه نزدیک رسیدند  
 آن درویش در خواست کرد که از دراز گوش فرو داندن شرط نیست  
 خواجه فرمودند ما را هم در خاطر نبود که فرود آیم در خواست حاجت  
 نیست آن درویش و غضب شد و خواجه را ناسزا بسیار گفت خواجه  
 نمودند و لبشاشت کردند حاضران الطاف حضرت خواجه در تعجب شدند



شدند اتفاقاً روز دیگر خواجه جامع در دیشان بطرف کوفین رفتند و در دیشان در دیشان  
صبحی عارض شده بود و بفرزند در دیشان بنکه در آن روز در دیشان ادبی او نسبت حضرت خواجه  
واقف بودند نزدیک می رفت و گفت سید مرضی توان سخن گفت بنسبت خواجه کفنی علاج  
تو نیز از این جا خود بگو آن در دیشان هم از خود یاد میکرد و روزی مراد طلب کرد و گفت اگر  
این بزرگوار خود خوانده اند من بلاگ نشد بوقت زمانی که از پیش او بیرون آمدم بطرف مری  
داشتم و میرفتم در آنجا خواجه ملافا شد همان عین از طرف کوفین می آمدند بر پیشانی سلام کردم  
از من رسید که حال آن در دیشان هم که این زمان پیش او بودی جوت من محبت کردم  
و گفتم بخدمت نزدیک منظر لقا میناک شاست خواجه رفو ربیادت او رفتند من غصبت  
این دارم در دیشان پرسش کردند و فرمودند که اشغی بپوشد خوش خواهی شد من پس که  
درین مرض خواهی مرد از برکت و عاکف است از صحت در آن در دیشان سید است از خوا  
عند بسیار خوست که خال شریف شما از من بپوشد بی ادبی کردم عفو فرمایند خواجه فرمودند که  
خاله ما بخت بد اما الان در خال از تو غمهای نیت آگاه خواجه از پیش او در دیشان  
آمدند و در آن شفا فرمودند ما بخت روشن سوا الله صلی الله علیه و سلم منی ایم و ندان منی  
این را که کس فرمودند که اللهم ابد قومی فانهم لا یعلمون اما گفته اند مشایخ تنوع برین  
اند خلق خود را بران تنوع نمیزند این خود بر کس نمیزند از حضرت غفران علیه الرحمه و غفران  
سؤال کردند که میگویند فلان کس تنوع مشایخ رسیدت این سخن حکویت است  
فرمودند درین تنوع برین خلق خود را بران تنوع نمیزند نقل کرد و در دیشان گفت و کردم  
که حضرت خواجه ماقدر الله عز و جل زبانت بیت محرام نموند وقت آن شد عجب  
شتران که گیرند خواجه اصحاب را اشتا فرمودند که بر کس صفت خود شتری که گیرند آوا  
اشتر لا غنیف اند که از حجاج بکس قبول نکردند خواجه فرمودند که ما این شتر را بکس  
اصحاب مکران ظاهر شد بتفرع نام عرض کردند که این شتر قوی لا غدر بی قوت و راه











این کتاب مستطاب سے بچفتہ الزائریں تاریخ یوم جمعہ ۱۲۳۰  
 ربيع الثانی ہذہ لائے سبحان میر بہ مع دیگر کتابی ذیل از دوکان  
 پناہ قادی اگر ضرورت فروش گرفت شد

کتاب سزا	جامع الامم منظوم	مراد العارفین ج ۱ پیشکشید بیا خوشخط کاغذ خوب	جوار خرم حسن الاعمال خواص اما الشیخ ج ۱ کاغذ صباغی
مجلد	۲۷	۲۷	۲۷

پشت پشت در کمر  
 منظوم ج ۱ فیکسور  
 ۲۷



الحمد لله استنساخ ابن نسخہ تبرکہ سعا

قرین شتملہ بر اشعارات

مزارت اہل اللہ سکنتہم اللہ و خلدہم

المختصر  
الزائرین

بسمی و ابنتہام ملا محمدی مخدوم

ورقید کتابت در مطبعہ بخار طبع کردہ





بسم الله الرحمن الرحيم

چون که شایان جلال عظمت اطمینان است این میرزه درای چه سائ  
 ننگه ای دوزی آن است که شاهپازان طارم افلاک از طیران فضای  
 آن به بال خیزشیده لب به سا معر فناک حق معرفتک گشوده و شاهپسوا  
 راه خاک از ساجت میدان عرض بنیان آن پیکر تو سن فکر اخلاف مو  
 انجال با لرماعبدناک حق عبادتک رطب اللسان ساخته اند  
 ای وجود وجود تو محیط هر ذات از پانج ساری همه موجودات چون  
 سرور کائنات لا اله الا هو گفت من و کی ایضا شایسته پیتا بمجنید  
 خطه نو تیکه در نور سزا دشتی رسول مقبول بود این بچ الفضول  
 نه از خار را چه یارای که خودندای روح افزای اناسید ولد  
 آدم در داده حاملان ملا اعلی و ساکنان خطه خیرا را مجال انکار و  
 انجال گفتار بجز صدق و اقرار مانده ده عقل زنده سپهر ابدیت  
 بنفت اخترش از شش جبهت این نامه نوشت از پنج جویس چهارار  
 سه روح از دبد و کون چونتو یک تن شدت و بالجان سعادت  
 ترجمان انا افصح العرب و اعجم آن عند لبستان سر او ما نطق  
 عن الهوی فصحا می عرب و بلغای عجم را از گشت قبول چشم است و



کلمه آمینا و صدقنا بر زبان نهم رحمت عالمز ما ارسلناک بهم  
 مایه آفرینی لولاک حق کردند ابحاث ای جوهر پاک لولاک لما خلقت  
 بالافلاک و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین <sup>العباد</sup>  
 میگوید پاشکسته زاویه جمول کلم نامی الرّاجی الی غفران اهلک لبار  
 ناصر الدین الحنفی الحنفی النجاری که مدتی ست مدیده و عهدیت <sup>نفسیه</sup>  
 که این فقیر را شغف تمام بند کرسعادت اثر ادلیای کرام و علم  
 عظام بود همیشه از کتب و صحف متقدمین و متأخرین بتفحص و تحسین  
 دانه قال و مصرخ خیر مال سلسله خواجگان حضرت خواجه عبد الخالق  
 غجدوانی و طبقه خواجگان لی بو منابنداد و غیره از بزرگان دیگر  
 سلسله بروشن تاریخ ملازاده تمنا بود که بطریق اختصار اسامی این  
 بزرگان مراقب و مشاهد پر انوار ایشان را اشارتی بر صنفی او را تو  
 الحمد لله که در <sup>۱۳۲۳</sup> یک هزار و سه صد و ست چهار بمضمون الاشیاء  
 ربوته باوقاتها با وجود عدم لیاقت و استطاعت از حدیث  
 چون نفحات الانس و رشحات و مناقب حضرت امیر کلام و نور الیقین  
 و ذوای منتهی و ثمرات المشایخ و تحفه الاحیاء شبیهی و تحفه الارباب  
 حضرت حاجی حبیب الدین حصاری نقشبندی و تحفه الانس  
 محمد طاهر که ذکر خیر اثر و نشان صریح مظهر و مشربط است  
 عرفان مناجات ایتقان باطریق یجاز و اختصار بر چهره بیجا است  
 عامر هم بجهت استفادہ اقربان اعیان و زائرانی که در این  
 درین طه قدیم رنج نیرند بشیرزه جمعیت شید موسوم به  
 کردانیدم اکنون توقع از مکارم اخلاق ناظرین و مراسم اشعار  
 مطالعه کنندگان این تحفه الزارین است که برگاه امیر انوار  
 باشاره این سال شرف زیارت مقربان درگاه حضرت



سبحانه و تعالی که باعث نزول رحمت و سبب وصول تبت  
 رب العزت جل شانہ ست دست دہد و ران مکانهای فیض  
 اقران این بچہ ان سراپا نقصان فقیر حقیر آلودہ عصیان از حاشیہ  
 نسیم سیر محو فرمودہ بدعای حسن خاتمت یاد فرمایند کہ خداوند انا  
 و جملہ مؤمنان الحمد للہ و ربیب لی جلماء و الحقنی بالصالحین  
 و جلمنی لسان فی الاخرین اللهم اشکنی فی دعاء المؤمنین و صلحہ و منجی  
 کنم یاد زندگان امروز امید آنکہ مرا ہم بخیر یاد کنند چو شاد میکنم ارواح  
 و این شاد گمان سند مرا نیز روح شاد کنند بطلاقہ این امور و ملا  
 این مختار این بچہ خوانج نادانی را بوسه اش کہ بد گزیناقت مفاخر طبقہ  
 و رفاکان کہ در فاخرہ بخارای شریف غیر یاد در قریب جوار این تبتہ السلام  
 بستند بطریق مختصا ربکہ انهم من جلالات مزارات این بزرگان حرم  
 بقیہ تبسّم کنند ولی بر کسر اگر ذوق دست من فصل احوال این سلسلہ خوا  
 سلسلہ قادریہ و سلسلہ چشتیہ و سلسلہ سہروردیہ و سلسلہ کبرویہ و جمیع  
 حضرت ادیان و علماء کرام و خلفاء عظام و اہل بیت حضرت سول انام  
 بقیہ سول کتاب متفقہ میں باصح روایات خصوص سلسلہ جہریہ کہ هیچ  
 ان تفصیل احوال این بیان نشدہ ست در سلک تحریر در اور راجحہ  
 رالمکہ کہ این مطلبین بحصول سویت چیف کہ از جهت ضخامت فریب  
 بد و صمد جزو کشید کم کسر بنویس تحریر آن نماید باز میگویم کہ نہ بر گوشہ مکان  
 مکان ہر کہ خالی ست شاید کہ پلنگ خفتہ باشد باقی موقوف دیدن ست و موسوم  
 آن مجموعہ را بکنوز الاتقیاء این مختصر شحہ از عمان و قطرہ از نیشان او  
 مقدمہ در آداب زیارت و دعاہای آنکہ از جملہ ضروریات است  
 بطایفہ زائرین مقابر و مشاہد اما بعد بد آنکہ حضرت علماء دین  
 و بزرگان اہل یقین رحمہ اللہ علیہم اجمعین چنین فرمودہ اند کہ زیار



قبور سنت است و مستحب آنست که زیارة کنند زیارة در روز جمعه  
 نماید و یاد در روز شنبه و یاد در روز دوشنبه و یاد در روز پنجشنبه  
 از بر آمدن آفتاب عالم تاب و هم در اوقات شریفه و مبارکه در آن  
 محل استجابت دعاست چنانچه در روز عاشورا و عرفه و غیر آن و  
 در حدیث است که هر که زیارة کنند باشد گذشتگان  
 فرشتگان بعد از وفات او زیارة کنند او را و هم رسول صلی  
 الله علیه و سلم فرموده اند که زیارت کنید گذشتگان را چه گذشتگان  
 موانست باشد زیارة کنند هکان و در خبر است که حضرت عباس  
 علیه السلام از سختی دل خود عرضه کرد آنحضرت علیه السلام فرمودند که  
 سه عمل است که دل را نرم کند اول است بر سر پیمان مایه شدن و فرو  
 آوردن دوم بیمار پرسی کردن سوم زیارة گذشتگان رفتن  
 و هم در حدیث شریف است که هر که پدر و مادر خود را زیارت  
 کند هر هفته و برواتی گاه گاه آمرزیده و ثواب حج مقبول یابد  
 و بعد از وفات وی فرشتگان او را زیارت کنند از پیش  
 ابوالحسن یعنی رسیدند که زیارت گذشتگان که گفت  
 باید کرد فرمود که چهار نیت بکن اول تعظیم گذشتگان  
 آنکه چون او بمیرد دیگری او را زیارة کند سوم بخت عبرت از  
 تابطاعت روی آورد و از معاصی باز گردد و پرهیز کند چهارم نیت  
 کند که خدا تعالی بر وی معیشت فراخ کند تا بغیر محتاج نشود باطن  
 خدایا مواسات توان کردن و بسکین بهتر آن بود که زیارت  
 روز پنجشنبه یا روز جمعه کند چه در خبه است که صدقه که از برای گذشتگان  
 دهند و دعاییکه از بهر ایشان گویند چون درین روز بکنند بایشان  
 زودتر برسد چون زیارت کنند از خانه بیرون آیدن

زیارت گذشتگان  
 زیارت پدر و مادر  
 زیارت بزرگان



زیارت نامه

و عمار بخوانند که لا اله الا الله و حده لا شریک له له المملک و له الحمد بحیث  
 یحببت و هو حی لا یموت بیده اخیر و هو علی کل شیء قدیر هو الاول و الآخر  
 و الظاهر و الباطن و هو علی کل شیء علیم و در راه زیارت نیت  
 آن مزار صدقه بدهد آنقدر که تواند چون زیارتگاه خواهد که در این  
 بگوید اللهم انی اسألك خیر مدخلی و اعد ذبک من شره ربّی و خلّی  
 مدخل صدقی و اخر جبنی مخرج صدق و اجعل لی من لذنک سلطاناً  
 نصیراً بسم الله و خلنا و علی الله توکلنا و از جمله آداب زیارت  
 آنست که در هر قبرستانی که در و روضه پیغمبری باشد باشد  
 زیارت از آنجا کنند و اگر مومی مبارک سیدنا و نبینا و  
 سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد است از آنجا کنند  
 منقول است چند تار ه مومی مبارک انحضرت صلی الله  
 علیه و آله در مقابر بخارا است یک تار ه مومی مبارک با قاضی  
 امام شعبی است که استاد قاضی ابوزید دوسی اند و یک تار ه مومی  
 مبارک با خواجه عبد الله برقی است بر تل خواجه امام بکر حامد و یک  
 تار ه مومی مبارک با دهبقان سفیدی است بر تل خواجه امام  
 بکر ترخان بنزدیک مشهد صوفیان و یک تار ه مومی مبارک با سید  
 امام زرنگره بر تل صدور و یک تار ه مومی مبارک با صدر الشهدا  
 جاسم الدین رحمه الله علیه و لند جمله آداب زیارت آنست که  
 راست ایستاده زیارت کنند و بر کور نه نشینند و بر کورستان نماز  
 نکنند و بر کور دست نمالند و بوسه ندهند کور را که بوسه کردن عادت  
 کفار است از نصاری چون در زیارتگاه در آیند گویند که سلام  
 علیکم یا اهل القبور من المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات رحم  
 الله المستقدمین منکم و المستأخرین منّا انتم لنا فرط و نحن لکم تبع



وانا انشا الله بكم لا يحقون انا انساؤكم فقد بکحت واما دورکم  
فقد سکت واما انموالکم فقد قسمت فمذاخرکم عندنا فما خیرنا عنکم  
وبعد از سلام بکبیر بیا رکوبند چه ثواب بکبیر بگذشتگان زودتر  
از ان رسد که ثواب ذکرها و دعاها و دیگر چون بمزار می رسند که  
موسی مبارک حضرت رسول کرم صلی الله علیه وسلم در انجاست  
و در مقابلہ آن تبعیظیم تمام ایستند و کوبند که اسلام علیکم ورحمة الله  
و برکاته اللهم صل علی روح محمد فرالارواح و علی حب محمد  
فی الاجساد و صل علی محمد فی القبور و صل علی شعر محمد فی الشجر و انکاه  
سوره فاتحه و آیه الکرسی و سین و آخر سوره چشم و سوره ملک خوشند  
چه در خبرست که بخواندن سوره تبارک عذاب کور از ان کسیکه نیست  
او بخوانده است بر خیزد و سوره اذ اززلزلت و سوره الہیکل بخواند  
بخواند و سوره اخلاص یا زده بار بخواند و سوره قل اعوذ بر الفلق و قل  
قل اعوذ برت الناس و سوره فاتحه بخواند و ثواب بخواند و اگر بگذشت  
و اروح همه اهل اسلام بخشد و بعد از ان دست را بردارد و بگوید  
اللهم اغفر لی و لوالدی و لجميع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین المسلمات  
چنانچه در نماز میگوید باز گوید اللهم تقبل منی تلوادة بندہ العبد  
و قراة هذه الآیات من کتاب الکریم و جعل ثوابها لفلان و لفلانة  
المقبرة من المؤمنین و المؤمنات و المسلمین المسلمات و ادخل علیهم ارضی و  
النور و السور و الرحمة و البشری و الکرامة و اذا صار حال مثل  
چالهم اغفر لی و ارحمهم و تجاوز عنی و ارحم الراحمین و باز  
بر سر تربت آید و گوید سبحان من نفوذ بالقدرة و البقا و قهر عباد  
بالموت و الفنا فرد الخلاق کما بد اہم و یعبدهم کانتا بهم اعوذ بالله  
الشیطان الرجیم زعم الذین کفروا انن شعبوا قل لی و ربی شعبت ثم لتبئن



بما عملتم وذلک علی السبیل باز دستها را بردارد و گوید که اللهم  
 رب هذه الاجب والبالیه والعظام النخرة والشعور المتفرقة والجلود  
 المتمزقة الذین باتوا علی شهادة ان لا اله الا انت وحده لا شریک له  
 وان محمد عبده ورسوله اللهم برود علیهم مضاجعهم ووسع علیهم  
 مضایقهم وآنس فی ظلمت القبر وحشتم وارحم غربتهم وفرج کربتهم و  
 بارک لهم فیما صار والیه ونهت عن نومه الغافلین وارزقنا  
 الاطیبة للموت والاستعداد له توفنا مسلمین الحقنا بالصالحین  
 کما یبایدهم رؤوفارحما برحمتک یا رحم الراحمین وصلى الله على خير خلقه محمد  
 وآله واصحابه اجمعين بطیبین اوطا هرسین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا فایده  
 اینست که از اهل کشف و عیان فرموده اند که هر که به نیت زیارت  
 قبر ائمه بزرگى رسد اعتقاد آن باشد که آن عزیز دوان بزرگ  
 است و بجا می آید فیض مدد آن بزرگ باور سنده است بی نقصان  
 چرا که در عالم ارواح دور و نزدیکى برابر است و ارض با دانه در آن  
 این ساله جمیع علما و بزرگان ملازاده را نوشتیم و اسدالموفق علیه  
 ذکر فرما رچشمه حضرت ایوب علیه السلام امام محدث ابو  
 عبید الله محمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری الوراق المعتمد بن بغداد  
 که صاحب تاریخ بخارا است گفته اند که مرا شریف منوره حضرت  
 ایوب علیه السلام در بخارا است بهمانجا که مشهور است و نیز گفته اند که علامت  
 آن مزار آنست که انجا درختی است که در زمستان سبز باشد و در زمر  
 چشمه است از چشمه های بهشت برک آن درخت چون برک درخت سجد است اما  
 قول صحیح آنست که مرقه مطهره حضرت ایوب علیه السلام انجا نیست اما شیخ  
 کامل امام محمد بن نووی رحمه الله علیه نقل کرده اند که قبر مبارک آنحضرت  
 ببلا دوران است و قبر شریف در انجا مشهور است و دیگر در جانب



قبله مزار حضرت ایوب علیه السلام مزار خواجه کعبان عابد است رحمه الله  
 علیه که شریک حضرت خواجه ابو حفص کبیر اند که ایشان بدست کفار  
 فجار شهید شده اند و دیگر مزار مولانا شمس الدین محبوبی رحمه الله  
 علیه که فرزند ارجمند مولانا جمال الدین محبوبی اند رحمه الله علیه در جانب شرقی  
 چشمه حضرت ایوب رت بر جنب حوضی که در آن مزار است و دیگر در جانب  
 شرقی چشمه حضرت ایوب علیه السلام مزارات شرع آباد است  
 خانوادۀ خاوند صدر الشریعة رحمه الله علیه که از اولاد مولانا جمال الدین  
 محبوبی اند و مرقد ایشان و باقی اولاد ایشان رحمه الله علیه در  
 شرع آباد است پادشاه اسماعیل سامانی نه تن بودند آل سامانی  
 هر یک بولایتی و شهری مذکور اسماعیل دو احمد و بویقوب یک پنج  
 دو عبد الملک دو منصور و دیگر در جانب جنوب مزار پادشاه اسماعیل  
 سامانی باندک مسافتی که رفته شود مزار پر انوار عالم محدث محمد بن احمد  
 المعروف بخواجه غجاری بسیار ذات بزرگی میباشد که ذکر  
 مزار حضرت خواجه ابو حفص کبیر رحمه الله علیه که بفرستادن  
 در علم و عمل و قوت و مجاهدت و صفای حال و زهد و سخا و غزوات و غیره  
 کلمه الله بکمال درجه اعلی بوده اند مزار فایض الانواران بن احمد  
 اوتا و دستیار است و در قبر منور **فرزند ایشان** عالم  
 محمد بن امام ابو حفص نجاریت که در جانب قبله تربت خواجه  
 خواجه عبداللہ بن مونی شاکر دو فرزند ایشانند و دیگر از فرزندان  
 عثمان و از فرزندان عبداللہ بن عباس رضی الله عنهما  
 میباشند و دیگر مزار شیخ شب پیدار که چهل سال شب نواد  
 زفته در عبادۀ شب را روزه کرده اند و دیگر مزار فاضل امام عبداللہ  
 شهید صاحب کرامات آنجا است و دیگر مزارات صفاریه که در جانب

بقیه  
 صدر  
 پنج  
 عیسی  
 پانچ



قبله مسجد اند و در طرف جنوبی مزار حضرت حواجه رحمه الله علیه می باشد  
 حضرت شیخ امام عالم باعمل زاهد ابوالبرکات حسین بن اسماعیل  
 بن اصفهار رحمه الله علیه که حضرت ایشان را صلابت در دین نما  
 بود آنچه حق بودی در باب دین و دیانت میگفتند و از سنجیکان  
 نداشته اند امیر شمس الملوک صاحب نمازگاه است که ایشان  
 به وجه شهادت رسانیده است فرزندشان ابوالاسحاق نیز عالم  
 باعمل و زاهد متقن بوده در مزار پدر خود مدفونند و فرزند ابوالاحمد  
 حصار بن ابراهیم اصفهار که امام مسجد کلان عالم  
 باعمل و متقن قرآن و محدث بوده اند در اینجا آسوده اند و یک درجه  
 شمالی از راه رود و سفره شیخ عالم محدث صاحب الولاية والكرامة  
 حواجه ابوالحسن صغیر سنکر در می است رحمه الله علیه بزرگی  
 داشتند که چند شب چشم خود دیدم که نور از تربت امام ابوالحسن صغیر سنکر  
 در می در مثال مناره بر می آید و یک ربعی از قبله فائز به بخارا را  
 و تقریباً مزار منور مرقد معطر مطهر شیخ زاهد عالم باعمل صاحب الاحول  
 والمقامات مالک الولاية والكرامات حواجه امام ابوبکر سعد است  
 قبس الله روحه و دیگر بطرف قبله شهر مزار پیرانوار شیخ عالم  
 باعمل صاحب تقوی و ورع امام ابوبکر محمد بن الفضل البخاری است که  
 حضرتشان محدث و مجتهد بودند و در زمانشان مذہبهای باطله را  
 از بخارا بر طرف نموده اند و در جوار قبسه شان از اجداد ابو عمر و عثمان  
 بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن فضل است رحمه الله و دیگر در جانب شمال  
 راه دروازه حاجیان در رودی مزار ابوبکر فضل مرقد اسمعیل علیه السلام  
 رحمه الله علیهم اجمعین که خانه دان ایشان همه اهل علم اند علی بن احمد  
 اسماعیل بخاری نبیره امام ابوبکر سعد است و شاگرد او اولاد و جواد



ایشان در آن مرقد مدفونند که در این زمان ویران و نامعلوم است  
و دیگر در جانب شرقی مزار امام ابو بکر افضل قبرهای همه  
ستاجیه است رحیم الله که هر یک از ایشان مقتدا جهان و پیشوا  
عالم بوده اند و مزارگاه ایشان مجمع ابدال و آباد بوده است و را بجا  
ترتبت امام عالم با عمل و زاهد با ورع مفتی و ستایه علمای عالم مولانا  
سیف الدین ستاجی است رحمة الله علیه و در قرب ترتبت ایشان  
قبر فرزندان مولانا جمال الدین ستاجی است رحمة الله که مقتدای <sup>لجان</sup> ستاجیه  
و پیشوا نیکوکاران و صاحب ولایت و کرامت بوده اند بنفیت و مرتبه  
حج گذاریده اند و چندین کتابها تصنیف کرده اند و در قریب <sup>جوان</sup> جوار  
ترتبت ایشان مرقد پس ایشان است و جناب حضرت امیر الدین  
راکویند که عالم با عمل و عابد متورع و مفتر و مدرس بوده اند و در نزد  
ایشان قبر پسرشان خاوندزاده شرف الدین است و در پناه  
ترتبت او ترتبت پسر ایشان که کمال الدین است که عالم و مفتی  
و در اصول فروع جامع و صاحب مضافات مشیت در روزگار  
بخارا بدست کفار شهید شده اند رحمة الله علیه و در پیشوا  
قبر فرزندان فخر الدین است ایشان نیز عالم ذوق و  
پند دهنده بوده اند و در پیشوا ترتبت تاج الدین است که  
بوستان اندکین است که صاحب شریعت و طریقت است و در  
حج دریافته است و در پیشوا قبر ایشان مرقد صدرا الدین است  
و دیگر بجانب قبله مزار امام ابو بکر افضل مرقد سالار حج است  
ایشان سی پنجم حج گذاریده اند و خون از دروازه پیردن برای برپا  
جوی جویبار خاک نموده است و در اینجا یکی از بزرگان دین و اکابر <sup>لحقین</sup> اهل  
بوده اند که خواجه یوسف بهمدانی آنجا را نشانه کرده اند و گفته اند که



در اینجا زنده است از زنده کان بل حیات عتد بهم ذکر مزارات  
 تل حوض مقدم که حالا خواجه چهارشنبه میگویند درین  
 تل بسیار از بزرگان میباشند از متقدمان چون حضرت حاشد  
 بن عبد الصوفی العابد بخاری رحمه الله علیه ملقب بجاشد کم کناه بن  
 مردم ذات مبارکشان از امراء اسلام ست مدتی در شام و مدتی در  
 یمن حکومت داشته اند و دوازده مرتبه اسلام در تصرفش بود و دوازده  
 ده نیز از مرد تیغ زن داشته بناگاه دل از همه سردگشته بعلم و ذکر  
 مشغول گشته بدربار بلند رسیده رحمه الله علیه و دیگر از بزرگان  
 دین و اهل یقین نیز و یک ایشان مدفون میشدند مثل خواجه  
 دره تیغ رحمه الله علیه که عالم با عمل و صاحب کرامات بوده اند و  
 دیگر امام محمد بن محمد بن ابراهیم البصیری البخاری علیه الرحمة  
 در اینجا است و ایشان از نواد و عجایب زمان خود بوده اند در  
 دنیا کتب و ایقان و زهد و ریاضت ممتاز بوده اند و مجتهد و صاحب  
 درایت و کرامت بوده اند و دیگر امام رئیس ابوبکر احمد بن محمد بن اسماعیل  
 رحمه الله در اینجا است و ایشان عالم با عمل و فقیه اکمل بوده اند و در  
 قریه خواجه امام حسین نوافعی اینجا است و امام عبد الکریم بن الحنفیة  
 الاندلی در اینجا است علیه الرحمة الودیعه امام فاضل و زاهد کامل و مجتهد  
 بزرگ بودند و در میان پشته قبر مطهر خواجه سلیمان است که خلیفه  
 خواجه او نبی و کلانند رحمهم الله بگا دیگر هم مزارات امام بهام و اعظم <sup>طین</sup>  
 مولانا شافری رحمه الله در اینجا است و مزار منور زنده ایشان مولانا  
 طاهر و باقی اولاد ایشان در جوار ایشان خوابیده اند دیگر ذکر مزار  
 رات سفید مونی مرقد مطهر شیخ بزرگوار که مشهور بجایه <sup>سفید</sup>  
 مونی و نقشان در میان مردم بخت است از دست در جنوبی بیرون



بمقدار سدس فرسخ راه است که همان دپه را بخواجه عبدسفیدمون  
 مینامند زیارت گاه خلایق است حضرت امام ابوبکر فضل شاکر و این  
 جناب بوده و در مجلس املاء حدیث آنجناب چهارصد شاکر نویسنده  
 بوده اند و مزار پر انوار ایشان پر هیبت و سیاست عظیم بوده است  
 در جوار تربت ایشان مرقد حضرت مولانا شمس الانعمه کزور است  
 که از زمان خوردی تا بوقت بزرگی حضرت او تعالی ایشان را در  
 پرده عصمت نگاه داشته است رحمه الله علیه و در جوارشان <sup>میت مولانا</sup>  
 بدرالدین است که خلیفه مولانا شمس الانعمه بوده اند در علم و عمل دیگر  
 بسمبارک خواجہ حسینی در جانب جنوبی بخار ابدی  
 شهر متصل بهارات شهر مدینه منوره امام الشیخ ابوالنصر احمد بن  
 بن الموسی اجندی آنجا است از اصحاب شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی  
 رحمه الله علیه پیشوای آدمیان و پریان و مقتدای مردمان و صاحب  
 ولایت و کرامت بوده است و ایشان فرموده اند که هر که اجتماع  
 کفایت نکند پس او را توفیق ندهد که بر قبر من حاضر گردد و درین مقبره  
 بسیار از علما و مشایخ و عزیزان هستند و در طرف جنوبی آنجا  
 پس از اندک راه رفتن بجانب نمازگاه قبر پادشاه کامکار <sup>شیر</sup>  
 صاحب نمازگاه شهرت عوام است و الا در راهی که میان <sup>مقبره</sup>  
 خجندست بآن طرف آق کوتل نام رباط کهنه که آنرا نیز <sup>شیر</sup>  
 کرده است مزار ادمودن و مشهور در آنجا است و دیگر در مقبره  
 بابای پاره دوز که مزار پر انوار بزرگوار دین الامام اجماع  
 الانبیا العالم العامل الزاهد الشیخ ابوبکر محمد بن احمد الاسکان  
 رحمه الله علیه مننزل مبارک و مقام متبرک است و هیبت عظیم و  
 مجمع ابدال و تادوسیا است و عبادت چهار بکر بخار و ابو

در وقت  
 زیارت



جعفر بن ودانی که مجتهد اند از شاگردان ایشان بوده اند و دوران  
 مقبره از علما و مشایخ و سادات بسیار اند رحمة الله علیهم  
 و در طرف شرق این مقبره بآن طرف راه شرق متصله مزار شیخ  
 سالک سراج الدین خلوتیت رحمة الله علیه و در جانب شمالی  
 این مقبره برب حوض کا کا مزار منور شیخ سالک ولی پوشیده رخ  
 چهره و کسب و خصلت است که از خلفای خالواده خواجگانند و در  
 جانب جنوبی محله کلا با و مقبره خواجه زاهد شیخ محمد سراجگان علیه  
 السلام است که در فتنه جنگیز خان بسعادت شهادت رسیده اند مزار  
 ایشان قدسی با بیست و عظمت است و خوارق عادت بسیار نقل  
 شده است و در این محله تنه کبک در اینجا سواد ادب نماید ذکر مزار  
 شیخ پرویز روح انگیز فتح آباد مرقد منوره و مشهد معطره  
 و در این محله حضرت شیخ عالم قدس سره در اینجا است بغیر شیخ  
 ابوالحسن علی شایب شیخ سیف الحق الدین ابوالکمال سعید بن المظهر  
 بن سعید بن علی ایسا خرمزی روح الله روحه ایش خلقه  
 شیخ الشیخ شیخ نجم الدین بکری قدس الله روحه مبها شدند  
 و در این محله ترتیب شیخ العالم ترتیب دو فرزند ایشان است خاوند  
 ابوالدین شهید و خاوند مظهر الدین رحمهم الله و در طرف  
 شرق ترتیب شیخ العالم قبر نبیره ایشان است حضرت یحیی ابن احمد  
 بن سعید ایسا خرمزی که عالم و عارف و محدث و داعی عظم بوده اند  
 ترتیب سفوف و خرقة و حجامی قوار را در قبا با و این حضرت بنا نموده  
 اند تقبل الله منته و در جوار تربت ایشان قبر بای فرزندان ایشان  
 خاوند برهان الدین شهید و روح الدین شهید و  
 شیخ وادود و رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین و در طرف شمالی قبا با



مقبیره غازیان است که آنجا را تل غازیان می‌نامند و کثرت  
 اصحاب شیخ العالم که سالکان راه تجرید و معتکفان زاویه تفرید اند  
 و محرمان وفا و صوفیان صفه صفا بوده اند و رانجامد فوئند مثل شیخ  
 شمس الدین خورو و سدید الدین خوارزمی و غیره از  
 از عزیزان بسیار آسوده اند خون از حضرت فتح آباد بجانب شهر  
 روند در میان سه جوی مزار منور الفقیر الی الله مولانا جلال الدین  
 که مدتی مدیده در مقام مجاهدت و ریاضت مجاور و خادم روضه مطهره  
 حضرت شیخ العالم بوده اند چون ازین راه شهر بخارا برکت برکنار  
 مسجدیت بغات متبرک که بسیار از اولیا نقل نموده اند که در آن  
 مسجد با حضرت خواجه خضر علیه السلام ملاقات یافته و صحبت داشته اند  
 و در جانب شرقی این مسجد پیوسته مزار مطهر الولی اعظم حضرت خواجه  
 قوت علیه الرحمه است که اهل کشف هر یک بنوعی ازین بزرگواران  
 کرامات و خوارق عادات نقل کرده اند و در جوار این بزرگوار  
 بسیار آسوده اند و کرمقا بر تل صد و در در جانب شرقی  
 برکناره دروازه کلاباد در مقابل حوض که برای فتح آباد است  
 شیخ امام محدث صاحب الولايت والكرامات ابو شعیب  
 بن محمد بن صالح البخاری است که شاکر و خواجه ابوبکر  
 استاذ مولانا شمس الدین جلوانی است رحمه الله علیه و ترست این  
 زیارتگاه و محل جابت دعاست و خلق بسیاری را از اینجا  
 شده است و صاحب انساب گوید که قبر او بکلاباد مشهور است  
 و نزدیک ایشان تربت امام علی بن منصور بن شعیب الاستاذ  
 است رحمه الله علیه ایشان از اهل حقیقت اند و سخنان و قیاس دارند  
 و در صفات و مقامات احوال یک دفعه تصنیف نموده اند و گفته اند که



پیش از آنکه تربیت امام صالح بخاری بر سر تربیت امام قاضی علی بنسفر  
است رحمه الله علیه که استاذ شمس الاسلامه حلوانی است رحمه الله علیه که  
و در جوار او تربیت خواججه عبداللہ است که ایشان صاحب  
ولایت و کرامت بوده اند و ذکر صد و بیست و یک نفر از ایشان که منافقین  
و زمان بوده اند قبورهای منوره ایشان در سه موضع است و بعضی  
از ایشان در حطیره اند بر سر راه فتح آباد است و اغلب در آن حطیره  
خودشانند و گویند که صدر الصدور بر بان الاسلامه و صدر حلیم در آن  
حطیره اند و بعضی در حطیره کربالای مقابل است و در آن حطیره که در مقابل  
را در است و اکثر در آنجا از اولاد و احفاد و اعقاب صد و در اند اما نظر بقول  
الکتابین و معظم در آن توده اند که بر شمالی این حطیره است و قبر مریکی  
در آنست و نیز نیست و مجموع در عالم وحدت مستغرق اند و در مقام اتحاد  
همه اند و بار هم بر کناره شمالی این قبیره صدر عظام پوسته مزار امام  
بزرگواران را در است که عالم و عابد و عامل و مجتهد بوده اند و صاحب  
بسیار اند و خواهرزاده قاضی ابوثابت بوده اند و دیگر در کنار جنوبی  
این پشته در مقابل خانقاه امام زنجیری تربیت مجتهد آخر الزمان است  
العلما مولانا شمس الاسلامه حلوانی و هو ابو محمد عبد الغزیز بن احمد بن  
صالح بن محمد بن علی بن جعفر بن علی المر تاضی کرم الله وجهه  
که آفتاب عالم و یگانه عصر و زمان خود بوده اند و ختم مجتهدین سند العارفین  
و استاذ امام فخر الاسلام پزدوسی و شمس الاسلامه سر حسره و امام ابوالفضل البکر  
بن محمد الزنجیری اند کرامت و شرافت این بزرگ بسیار و پیشمار است و دیگر  
قبر مرطد قاضی امام علی سفیدی رحمه الله در آنجا است ایشان  
در علم و عمل و زهد و تقوی علو درجات بوده است و در جانب شرقی تربیت  
مولانا شمس الاسلامه پوسته قبر بقیه مشایخ اناام مولانا جمال الدین مجیبی



است رحمة الله عليه وایشان از اولاد حضرت عبادة بن الصامت  
 رضی الله عنهم ودر طرف قبله تربت مولانا شمس الدین تربت امام شریف  
 الدین عابد الرحمن است که بانی خانقاه زنجیریت ذکر مزار است  
 تل بغرابیک که در این زمان به تل خواجه ابوبکر طرخان  
 معروف است و تل مولانا حافظ الدین سنه میگویند الامام العالم العاقل  
 العاقل الزاهد المجاهد ابوبکر عبید الله بن محمد بن علی بن طرخان  
 ابناخر رحمة الله علیه صاحب جامع و مسند است وایشان زاهدین  
 وقت خود بوده اند و هر ساله ایشان راقوة اندک بود و بیجا کس مجاز  
 ایشان نتوانستی کشیدن و در جانب قبله مزار ایشان پیوسته تربت  
 مطهر مفت کبیر امام زاهد علامه است هو الامام الزاهد المفتی ابو عطاء  
 علاء الدین ابو عبید الله محمد بن عبد الرحمن بن محمد البخاری  
 و در جانب شرقی ابوبکر طرخان مرقده والد بزرگوار مولانا حافظ الدین  
 البخاریست و هو الامام علاء الدین محمد بن محمد بن محمد بن ابوبکر  
 القلانسی البخاری است رحمة الله علیه و در پایان تربت مولانا عابد الرحمن  
 مرقده منور حاجی الحرامین شریفین مولانا حافظ الدین کبیر صاحب  
 و در جانب قبله تربت مولانا تربت داماد ایشان امام  
 انام مولانا تاج الدین است ابو عبید الله محمد بن محمد المصطفی  
 و در جانب قبله تربت مولانا تاج الدین مرقده منور فرزند ایشان  
 حسام الدین رحمة الله علیه شنبه و در جانب قبله تربت  
 الدین تربت مولانا برهان الدین انجرفغومی رحمة الله علیه  
 و در جوار ایشان مولانا برهان الدین ارشدی رحمة الله علیه  
 و در جوار مولانا حافظ الدین خواجه یوسف که از اجداد ایشانند  
 خوابیده اند و در جوار شرقی خواجه یوسف امام مولانا نجم الدین و ترا



اند و در جانب شرقی دالدمولانا حافظ الدین تربت امام بهام قاضی خواجہ  
 نجم الدین عجد وانی ست علیہ الرحمۃ و در جانب شرقی ایشان مرقد  
 امام علامہ استاذ العلماء خواجہ سعد الدین مسعود و عجد وانی ست  
 رحمۃ اللہ علیہ و علما و مشایخ عظام در ان جوالی بسیار اند چہم  
 و یار در جانب شرقی امام ابو بکر طرخان رحمۃ اللہ علیہ مذکور شد مزار  
 قضاات سبعہ کہ ہر یک آفتاب زمان خود بوده اند و در ہنگام قضا بجا  
 میل کرده اند الا بحکم شرع شریف و مرقد ایشان محل اجابت دعاست  
 اول ایشان قاضی ابوزید عجب الدین عیسٰی البوسی رحمۃ اللہ علیہ  
 صاحب ارامات و ولایت بوده اند دوم قاضی امام بہام ابو جعفر محمد  
 بن شعبی ست رحمۃ اللہ علیہ و ایشان استاذ مولانا شمس الاسعد حلوانی  
 ست و استاذ قاضی ابوزید ست و گفتہ اند کہ یکتا رہ مومی مبارک  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم با ہم شعبی ست سوم قاضی  
 امام اسماعیل ستلمی ست چہارم قاضی امام زویر بن نجم قاضی  
 امام ظہیر الدین صاحب الفتاوی ششم پدر ایشان شیخ احمد بن  
 محمد شیرازی ہفتم قاضی امام بدیع الدین رحمہم اللہ کہ فقہ  
 و مناقب ایشان از جد و حواہر پرور ست و در جانب شرقی قضاات  
 سبعہ مقبرہ شافعیان ست رحمہم اللہ در این زمان منہدم گشتہ و  
 علامات معدوم گشتہ ست و بجانب شرقی قبر شافعیان مزار منہدم گشتہ  
 و مقتدر اصحاب ایشان امام بہام تاج اسلام سراج الدین حمزہ  
 شافعی ست و اولاد و اعقاب ایشان در جوار ایشان مرقد اند چہم  
 کہ در این زمان اثر و علامات آنها ناپید است و در جانب قبلہ وقت  
 سبعہ دیو ستہ با ایشان قبر عالم با عمل مولانا حامد الدین صلی  
 دفرزند ایشان قاضی امام استاذ العلماء مولانا سراج الدین صلی ست



و ہم در جانب قبلہ قضات سببہ در اثنتای رادہ خواجه ندپوش  
 تربت مطہر منور مولانا حاج امام الدین اختر شکی رست رحمۃ  
 اللہ علیہ کہ از اقران و ہم عصران مولانا شمس لاسمہ کرد ریت و در جانب  
 قبلہ قبر مولانا حاج امام الدین مرقد مولانا قاضی امام فخر الدین رست معروف  
 در میان مردمان بامام قاضی خان اسم مبارک حسن بن منصور  
 محمود بن عبد الغزیز المعینانی جامع البکیر و جامع الصغیر از مؤلفات  
 اوست و فضایل آنجناب را ہائے نیست و در جوار مزار امام بزرگان دیگر  
 نیز ہستند همچون و ہقان سغدیکہ یکتارہ ہومی مبارک شہر  
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم باوست و در جانب قبلہ ایشان آسودہ  
 است رحمۃ اللہ علیہ و در جانب قبلہ و ہقان سعدی قبر ہای مشایخ  
 چون شیخ حسن ندپوش اسم مبارک حسن بن یوسف البخاری است  
 و سامانی رحمۃ اللہ علیہ و ارسلان خان غازی ایشان را پدید خوانند  
 و ایشان بام معروف بدعت و اباحت را از بخارا دور کردندی و  
 در خانقاہ صائم الدیر بودند افطار ایشان باندک چسبہ بود چون  
 و شلغم و سبزی ہای دیگر و در آخر بی باکی در آمد و تبرکی بر سر ہای  
 بزرگواران شدند حضرت شیخ العالم قدس سہ بار با می گفتند  
 بخارا دو کس رفتہ اند کہ ایشان را بزرگان احتیاج نیست  
 ابو بکر بن اسحاق الکلابادی دوم خواجه حسن ندپوش علیہما الرحمہ و دیگر  
 شیخ علی بخاری در آنجا است رحمۃ اللہ علیہ کہ ایشان از شہر  
 بزرگان بودند و در شام عراق و حجاز صیت و آوازہ تمام دادند و  
 ہر وہ حج نمودہ اند نقل است کہ غنیزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخوار  
 گفتند ای فلان علی بخاری را دیدی و زیارۃ کردی گفت فی بار رسول  
 اللہ آنحضرت گفتند او را زیارت کن کہ ہر کہ او را زیارۃ کند



چنان است که مر از زیارت کرده باشد و در آن مشهد بزرگ  
 دین بسیارند چون امام خطیب ابوالمعالی و غیره آن رحمهم الله و در  
 جانب شرقی نزد پوشش قبر منور علامه عصر استاذ العلماء مولانا حمید الدین  
 شاشی است علیه الرحمه و اولاد و احفاد ایشان همه در یک جا آسوده اند  
 رحمهم الله و در جانب که مزار ابو بکر طرخان رحمه الله در مقابل مسجد بگرامیک  
 ائمه عقیلانی اند رحمهم الله و این نسبت منسوب بیل بن ابی طالب رضی الله  
 و نسبت دیگر ایشان منسوب با یوب انصاریست و از آن جمله امام علامه  
 نسیم الدین عقیلی است جامع الصغیر و نظم جامع البکیر را شرح نموده  
 فرموده اند به جای معین مشهور است و زیادات معدون و ایشان حافظ کلام  
 اند مولانا شمس الدین ابوالقاسم العقیلی الانصاری رحمه الله علیه فرزند  
 ایشانند و اولاد و احفاب ایشان در حوالی ایشان آسوده اند رحمهم الله  
 و در جانب قبله تربت ائمه عقیلیه باندک راه بر کنار راه تربت شیخ امام  
 داود ابو بکر بن محمد بن ابی سهل بن ابی جعفر البخاری القنابی است  
 رحمه الله علیه و ذکر مفصله آن در خواججه امام بکر حامد رحمه  
 الله علیه بواسطه شیخ الزاهد العالم العامل ابو بکر بن حامد رحمه الله  
 علیه حضرت ایشان از اهل کرامت و ولایت بوده در علم و حلم بدرجه  
 اعلا و در دین داری و پرستشکاری و پاس شرع شریف مرتب  
 بوده اند و دفن بیل ایشان و مناقبشان بشمارست و سر تربت ایشان  
 بجمع ابدال و او تا بوده است و گفته اند که هر که در یک روز چهار  
 بکر از زیارت کند و ایشان را در تضای جوارح شفع آرد و شک  
 حاجت او برآید و همش کفایت شود و نام ایشان است ابو بکر  
 فضل و ابو بکر حامد و ابو بکر طرخان و ابو بکر سعد رحمهم الله  
 در سه بکر خلاف نیست لکن در بکر چهارم اختلاف کرده اند که ابو بکر

بکر بن محمد بن ابی سهل بن ابی جعفر البخاری القنابی است

بکر بن محمد بن ابی سهل بن ابی جعفر البخاری القنابی است



سب یا بکرا سحاق باید این پنج بزرگوار را زیارت کند تا یقین  
 حاصل شود که البته بر چهار زیارت کرده ام پس آنوقت اجابت  
 دعاست و الله اعلم بعضی از اهل کشف گفته اند که بنزدیک تربت ابو  
 بکر بن حامد در جانب قبله دو قبر است و میان آن دو قبر محل اجابت  
 دعاست بتوفیق الله تعالی در جانب شرقی مزار ابو بکر حامد مزار حواری  
 کل ریزه است رحمه الله و آنجا مجمع ابدال دیوانه کان است و گفته اند  
 که ایشان از مجیدان و ملازمان خاندان حضرت شیخ العالم اند رحمه الله  
 و مزار حواری عبد الرحیم کریمینی را در آنجا گفته اند اما معین نیست  
 و گفته اند که بهر ماه شریف رمضان شب الله القدر باین بزرگوار نمودن  
 میشده است و در جانب قبله مزار ابو بکر حامد رحمه الله علیه اندک  
 مسافت راه رفته شود پس قبور ائمه شریفانی در آنجا بوده است  
 مثل مولانا فخر الدین محمد بن محمد اشراقی و مولانا رکن الدین  
 عبد الرحیم بن محمد اشراقی و این مولانا رکن الدین بابای  
 مصنف مولانا زاده بوده اند و مولانا جان الدین محمد بن عبد الرحیم  
 مصنف بوده اند و مزار منور مولانا سراج الدین محمد انصاری  
 مولانا فخر الدین پیشین بر بالای سر ایشان است و اولاد و اعتقاد  
 شریفانی جمیع الله در حوالی ایشان خوابیده اند و منسوب  
 عبد الله برقی که خلیفه اول حواریه پیشین در همین موضع نشان داده  
 اما بقیع معین پیشین و منور منور امام بهام عالم ربکا مولانا جمال الدین  
 خلف البخاری و بسیار از علما و رین حوالی اند جمیع الله و دیگر درجا  
 قبله مرتدا ایشان مرقم و مشهور قطب الاولیا شیخ العالم العارف  
 الزاهد شیخ ابو بکر محمد بن احمد العالم العارف الی اسحاق الی  
 بن الکلا باو بیت قدس الله تعالی سره که شرح احوال نشان از بیان

محل  
 حواری

محل  
 حواری

محل  
 حواری



مستغزیت و در جوار ایشان تربت حواجه حسن اندر تربت  
 که خلیفه دوم خواجه یوسف میسبت و در جوار تربت خواجه حسن قبر  
 منور معطر امام عالم زاہد شیخ الاسلام رکن الدین محمد بن ابی بکر  
 المقرئ البخاری المودف بامام زاہد است که صاحب کتاب شریعت  
 الاسلام است و تربت فرزند ایشان امام سدید الدین صاحب  
 کتاب عقود العقاید فر علم الکلام است و تربت فرزند امام سدید الدین  
 حضرت امام رکن الدین شهید که استاذ شیخ العالم سعید بن  
 المطهر ابی خنزی میسبت و تربت فرزند ایشان مولانا ناصر الدین و  
 محمد از اولاد و اخفاء و در آن موضع اندر جمہم اللہ و سزار امام  
 رکن الدین ماضی و اولاد و اعقاب ایشان را بعضی از جہلا غصب  
 نمودہ مقبرہ اولاد خود ساختہ اند و در جانب قبلہ مرقد منور باند  
 مسافرین از منور استاذ العلماء مولانا عجد الرحمن البخاری است کہ رحمہ  
 اللہ بالانوار کلمات ظاہری و باطنی آراستہ نمودہ اند و دیگر مرقد فیض آثار  
 کہ در جانب شرق مسجد سرد خشک است امام ابی عجد اسد محمد بن فضل  
 و ابیت عامہ شیخ بخاری ایشان از شاگردان امام اعظم میسبت  
 ہما اللہ و در جانب قبلہ این مزار باند کسافتی خطیرہ است کہ بعضی  
 از اہل حال آن قبر را بامام قاضیخان نسبت میدہند و در جانب  
 شمالی شہر بلب حوض لکران امام علامہ مولانا بدر الدین اند کہ از  
 ہم عصران امام فخر از رزودہ اند و در میان ایشانان مناظرہ و مباحثہ  
 بسیار واقع شدہ است و دیگر ہم بر در تہجہ مدرسہ خان خطیرہ فضیلت  
 ہ علامہ عرب و عجم مولانا رضی الدین النشاوریست و دیگر صاحب  
 یمینی محمد ابونصر بن عبد الجبار القبتی است منسوبہ الی عتبہ بن  
 اسحاق زمر اللہ عنہ و دیگر صاحب کلیلہ سلیمان شاہ و دیگر در میان



شهر بر سه کوی صفه مرقد منور خواجه حلیم و میونی است که از اصحاب  
 حضرت امام شافعی بوده اند و در حقه الله و ایشان در علم و حلم صاحب کمال  
 بوده اند و در زبد و تقوی قدم راسخ داشته اند و قبر ایشان در مقابل  
 خانقاه صوفیان است و زیارة ایشان در کفایت مهمات اثر بزرگ دارد  
 و آنجا مقام ابدال و او تادست و ابل کشف و زنده دلان در آنجا بسیار  
 انوار پادیده اند و دیگر بر جانب شمالی شهر مقبره حضرت خواجه  
 نور آبا دست و در آنجا از علما و مشایخ و اولیاء الله و جمیع اهل سبیل  
 آسوده اند و دیگر بر برج غبار بر خاک زیر حصار تربت شیخ زاهد  
 عابد خواجه اولیای کلان است خلیفه دوم خواجه عبدالحق عجمی  
 اند و جمیع ایشان را نهایت و در جوار ایشان تربت فرزندان  
 ایشان خواجه غریب رحمہ الله علیه که خلیفه ایشان نیز میشتند و در خواجه  
 ایشان خلیفه خواجه سوکمالند که هم از خلفاء خواجه اولیاء بوده اند و  
 جانب شرقی از خورجہ اولیاء باندک مسافتی مرقد منور خواجه نور الدین  
 است که از اجداد خواجه اولیاء اند و جمیع اهل کعبه و دیگر در ورون و  
 بدروازه سمقند مشہد مظهر سید ابوالحسن محمدانی است  
 سید پانصد سبب مبارک ایشان بحضرت علی بن ابراهیم بن محمد بن  
 یغفر سید امام ابوالحسن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن  
 زید الشہید بن حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب فرموده است که  
 علمای شریعت و مشایخ طریقتند و همیشه احوال خود را مہر و فہم  
 و ہنر کی او تعالی غورده اند و خواجه امام ابو بکر ابی اسحاق بلاباری سار  
 ایشانند و گویند کہ از سلاطین آن عصر یکی ایشان را بطریق علم سار  
 پس در آن حال بہمان کیفیت وفات یافتند و وصیت نمودند کہ مرا  
 ہمین ہنر دفن نماید و ہمچنان غورید رحمہ الله لک و ابالی بخار را در

حاکم  
 حاکم  
 حاکم



زهد و تقوی و ولایت و کرامت او اعتقاد تمام است و هیچ مهمتر معروض  
 نگشته که الا کفایت شده است و در طریقت مرید جعفر قلندی میباشند  
 که ایشان پواسطه مرید حسید بغدادی اندر رحمهم الله در نسخه کهنه و مهم  
 آن سنگ که بر سر قبر سید ابوالحسن است از کوه خجسته آورده اند از آن  
 موضع که بار اول حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سید بن  
 وصیت کرده اند که آن سنگ را بر سر قبر ایشان نهند و در این زمان اهل  
 محبت و پیروان بآن تقرب مینمایند و مهمات ایشان کفایه میگرد و که بسیار  
 است و دیگر در درون قلعه تبرد یک دروازه کمرزاریست که آنرا  
 امام صفیان ثوری نسبت میدهند که این نسبت سهوست دیگر بر جا  
 آن بعد جامع ترتیب خواجه عمر غازی ر بخدمونی است و پدر  
 دیگر که عالم و عارف و زاهد و امام مسجد جامع بوده است و بر شمالی  
 آن بزرگواران باندک مسقر است از شیخ سالک شیخ محمد جلالی است که  
 جمله خلفای خانواده خواجگانند رحمهم الله دیگر نیز در جانب جنوب  
 مسجد جامع باندک مسافتی کنبند مختصر است و در وی مزاریت اعتقاد عوام  
 آن است آن مزار را رسلان خان غازیست لیکن چنان نیست که خان  
 در مرود رسد بنا کرده خود آسوده اند رحمه الله دیگر دروازه آبنکار  
 بدرون قلعه ترتیب شیخ عالم عارف مجاهد شیخ نور الدین خلوتی  
 است که از خلفای خانواده حضرت شیخ نجم الدین کسبه الله قدس الله روحه  
 دیگر بجانب مسجد آدینه قدیم نیز یک بازار در آهینین تربت مولانا  
 نور الدین صیمرنی است که از اقربان شیخ الاسلامی که در وی است و امام مسجد  
 جامع و معتکف و امیر آن بوده و در روز غارت چنگیز خان و محراب نشسته  
 بوده اند که خان بر چند سحر کرد تا که روی مبارک ایشان را بپنداشت  
 اقوالا مر مبارک ایشان را بدست خود بالا نمود مولانا بر روی شوم او آب



مبارک را انداختند پس آن کافر ظالم در قهر گردیده بدست خود اثن  
را شهب کرده است دیگر در پایان شهر بر کنار رود مولانا بدرالدین  
میں اندک سالک مشایخ را پیشوا بوزده اند و نادره و انجوبه زمان خود  
بوده اند و بکریم در جانب قبله شهر بر تل سنک ریزه مزار پر انوار سینه ملک  
مجدوب حضرت بابا مبارک چهار طاقی اند که دفات انجناب در سال  
بوده یار نبأ تلخ الی اردو هم میا و منک تحه و سلاما انتهی ملازاده

### ذکر استادی آمدن سادات

میرکافی از میرات بنجار اشراف حضرت مولانا صرا الدین السنوخی  
قدس سره که طیفه علیه جناب همه عالم منتظر بوده اند حضرت عیسیٰ بن  
مولانا صرا الدین را بایرخی از اجداد ایشان از میرات در بخاری شریف  
آورده اند و علمای بخارا از آنجناب فبضها و برکتها دیده اند و دفات مولانا  
در سال ۹۷۰ بوده و قیام مبارکشان در جوار حضرت بزرگ بر در جانب شمال  
نزار و تبرک به مولانا قوام الدین احمد المشهور بولانامیس قدس سره  
که ایشان فرزند ارشد مولانا صرا الدین السنوخی الهروی اند یکی از دفات نور  
صرف تعلیم طالبان و خدمت وادعه مهر و بان منجموده اند منقول است که مولانا  
مولانا میرا چنان بر غایت آداب شریعت طریقت تربیت نموده اند که در  
غزوه منزل ایشان صد آخنده مسموع آن بزرگوار شده و فرموده اند که  
فرزند ما باشد او را خنده چه مناسبت و ما در جمیع عمر خود پیران باور و طالب  
ایم و این غنایت از کمال عطوفت آنحضرت نسبت مولانا میرا است و ما  
از علاقه نرکتی مولانا بیگ نموده و مکمل شده در مقام افاد و نسبت اند که  
کثیر از برکت انفس ایشان تکمیل یافته اند امیر عبید الله القاشی  
الرومی عم البخاری قدس سره ایشان فرزند ارشد امیر قوام الدین  
برومی اند و ابام عبید الله خان نور مرقد بنصب بخارا فایض گردیده



مولانا عبد الرحمن دینه شجر بخاری که از فضیلتی عصر بوده اند منور  
 اند فقیر و جمیع خود در میان قضاة مانند امیر عبد الله القاضی بادین  
 تری را ندیده ام که سیر امور مستحیانه ایشان بظهور آمده همچون <sup>نظمت</sup>  
 اموال ایتام و رواج مساجد و اقامه صلوة و ترویج جماعات و تعین  
 زراعت و مکمال و منع وزجه اصحاب فسق و فجور و همچنین اعمال خیر از  
 ایشان بسیار بظهور آمد و وفات ایشان در سال یک هزار چهل بوده و  
 بسیار در جوار خواجه بزرگ **امیر نظام الدین احمد** قدس  
 سره در آن کتب قشربخشند ایشان اصناف و جوه و ضایع را حیات  
 کرده بوده اند که در نزد او از بزرگوار خود امیر قوام الدین اکثر کتب مشهور  
 گشته اند و در آن کتب بسیار از آن جناب افاده یافته و استفاده  
 نموده اند **امیر میران البخاری** احسین فرزند ارجمند قاضی امیر عبد الله  
 اند استاد علمای عصر خود بود و خاقان مغفور سید عبد العزيز خان نور محمد  
 بابا خاندان اخلاص تمام و عقیده تام بوده است و از کمال بابت خود  
 قنای بخاری را قبول نموده اند بالاخر مهم افتاد را با آن حضرت موقوف گشته  
 اند و در مهم فتوی نفس خود از فقر چیزی اخذ نمی نموده اند با وجود مناسبت  
 شریفه سلسله عالی خواجهکان را بهم پاس میداشته اند آباد کر اتم  
 همه در طایفه نقشبندیه بوده اند بعد از رعایت پرستشکاری و ورع  
 از دنیا بکمالی عارفش نموده اند و عازم حرمین شریفین گردیده بعد  
 از فراغ ادای زیارة رسول الله و طواف بیت بوطن مألوف خود در بخارا  
 مراجعت نموده در تاریخ یک هزار و شصت و وفات نموده در جوار جد بزرگوار  
 خود آسوده اند **قاضی القضاة امیر ناصر الدین** قدس سره و  
 احسین میران ابن امیر عبد الله بن امیر قوام الدین بن امیر ناصر الدین  
 اند کتبت ایشان امیر ابو المعانی و لقب امیر قوام الدین و اسم سکا امیر ناصر



الدین لطافت نسب را با کرامت حسب جمع داشته اند در آن وقت  
 که خواجه ابونصر با رسا از بخارا بهرات رسیده اند امیر قوام الدین  
 کلان صحبت آنحضرت را معتمد شمرده مشکاة المصابیح را در نزد ایشان  
 تصحیح نموده و بعد از اتمام آن خواجه ابونصر با رسا امیر قوام الدین  
 اجازه درس حدیث فرموده اند باین عبارت که مولانا قوام الدین شما  
 اجازه دادیم و فرزندان شما را و فرزندان فرزندان شما را بطناً بعدین  
 و قرناً بعد قرن اجازه دادیم **سید ابوالقاسم** خراسانی  
 الدین المشهور بمیرک میانه قدس سره فرزند دوم امیر میراکی خراسانی  
 بصفت فوق و علم و عمل آراسته و بخدمت والد خود زیارت حرمین شریفین  
 مشرف گشته و بعد از مراجعت مدتی بهم افتاد و در این استقامت نموده  
 اند از نجات در آنسره انام بمیرک بلخی نام برداشته و ششصد یافته اند  
 امیر ابوالبقاء الهروی هم البخاری قدس سره فرزند ارشد امیر  
 الدین یونس کلان بوده اند بجمع وفات حمیده آراسته و بعد از آن  
 علوم ظاهری بخدمت شیخ نورالدین محمد الخوافرا رادیه نموده اند و از علوم  
 تخریظ و دریافتند و بدرجه تکمیل و ارشاد رسیده و قبر مبارک ایشان  
 در تحت مسند خواجه بزرگ در داخل حیطه بجانب جنوبی است امیر  
 الدین یونس کهرمی الهروی هم البخاری قدس سره است و فرزند  
 الصفابین امیر ابوالبقاء بن امیر صدر الدین یونس کلان بوده اند از  
 کلان را از صلیب مولانا فیض الدین دشت پیازی شارح تالیفات  
 الروایه سه مرتبه متولد شده امیر ابوالصفا و امیر ابوبقاء و امیر ابوالفضل  
 فرزند امیر ابوالصفا اند اعلم العلما ی زمان خود بوده اند و وفات یافته اند  
 بکنار و هفت بوده **بشیر** شریف ایشان در جنوبی بخارا در قفای مازگار  
 غیب در موضع پهلوان است **سید ابوالعلاء** الدین قدس سره



المشهور میر میر فرزند حضرت صدر الدین یونس ثانی اندک جمیع فضایل  
 صوری و معنوی ار استه بوده اند و منفرد بودند که فقیر ملا می کشش مایه  
 ام بانیمیز که چون تحصیل علم بنزد مولانا صادق حلوانی رفتیم بعد از ادای  
 درس با شرکای خود در مقام مباحثه شدم در خود هیچ رتبه و مجالی را  
 ندیدم که با ایشان تکلم نمودم و بعد از آن چون در املات غرورده شد  
 عزالت اختیار نموده ریاضات شاقه بدرگاه الهی تضرع دنیا زمندی  
 منوحه شدم بناگاه در خود اثر فیض را بدیدیم و بعد از آن کار این مجال  
 تعالیب نماند خصوصاً مولانا صادق حلوانی را قبلاً در جوار والد خود  
 در سیلان است امیر صدر الدین یونس ثالث بخاری قدس سره  
 از ایشان میر میر قدس سره بود مشهور بخواجه میر خواجم و امیر ابوالبقا ثانی در  
 در میر میر بود مشهور با میر خورد بوده و آثار بزرگی از ناصیه ایشان بود  
 بود و بالمال بزرگی بغایت فادهم الفقرا بوده اند و معارف شکر  
 ایشان بظواهر و سیرت و این دو بزرگوار نیز در جوار والد ایشان  
 در سیلان بوده است امیر بهاء الدین محمد غم قدس سره از صلابت خواجه  
 میر خواجم متولد شده اند و ایشان از عمده اقران خود بوده اند و مدتی  
 مفتی عسکری بخارا ایشان مفوض بوده از حضرت خود به میرک خواجه امیر  
 و از خواجه میر خواجم از اولاد ذکور پسرانده میرک الحنفی بخاری قدس سره  
 فرزند امیر فصیح الدین بروی اند که ایشان جمیع کمالات صوری و معنوی ار  
 بوده اند و در آفرینات بریارت حرمین شریفین شایسته در مکه معظمه از  
 آفتاب رحلت نموده بجنب المعلا آسوده اند رحمه الله و ایشان بکمال علم  
 و عالم آراسته بوده اند و از ایشان دو پسر مانده یکی امیر محمد نام که بنابر  
 بهند رفته بشاه جهان آباد آسوده اند و دیگری امیر فیضی که ایشان جامع  
 الفضایل و عذله عمر خود بوده اند و چند کامی بنصب قضای بلده بخارا



و مقلد کشته بکمال حلم و تمکین و رطف مندی مخصوص بوده اند تبر  
 مبارک ایشان بجزار مزار خواجه بزرگ است حضرت محمد طاهر الهادی  
 الجنو ش النجاری قدس سره اصل ایشان از خراسان بوده کریم الطرفین  
 و شریف الابوین اند در سن دو و از ده ساله کی بفته قریل بهش در نجاش  
 آمده نزد استاد العالم مولوی کسک قراة درس نموده در اندک زمانی  
 ممتاز اقران کشته چون حضرت خواجه المشهور بجزار به کلان جویبار  
 قدس سره مدرسه کاو کش از ابناء نموده اند و مدرسی آن مدرسه بآن جنب  
 تعلق یافته در هر روز پنجاهار طلبه علم بخدمت ایشان رسیده اقباس  
 مسایل شرعیه منمودند قس مبارک ایشان در فتح آباد در جانب قبله  
 بقرب دیوار در داخل حظیره حضرت بزرگوار میشد لکن همروی ایشان  
 که علامت آن ظاهر نیت حضرت خواجه میرک شاه قدس سره  
 مخدوم زاده اولاد والد بزرگوار ایشان حضرت امیر بزرگ سرافراز  
 وقت بوده اند و در طریق کبرویه بوده اند حضرت امیر میفرمودند که غلام  
 محمد زاهد در باب فقیر اهتمام بلیغ داشتند بقضا قراول ترخیص نمودند  
 کردم که استخاره کنم اجازه دادند پس استخاره کردم و در وقت  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر شدند چون بیابانستان نشاندند  
 فرمودند که ای منشد و رع الدنیا فانها نجیته و این ظاهر  
 تکرار نمودند صبح بهم بزرگوار رسانیدم بعرض قبول فتا و حضرت  
 محمد عابد نیز فرزند اوسط خواجه محمد طاهر جنو شانی نجاری اند  
 والد بزرگوار خود در مدینه مذکوره در مقام افاده اهل سقا و سالک  
 مشغول بوده اند و با وجود منصب عالی بفقرو فافه سیاه نموده اند  
 کمال کرم ذاتی همیشه مییون بوده اند قس مبارک ایشان در داخل حظیره  
 شیخ سیف الدین اباجوسی در موضع پنج آباد بجزار والد بزرگوار ایشان



اقصی القضاة حواجه محمد زاهد البخاری قدس سره  
 فرزند کتیر حواجه محمد طاهر جنوشتی اند در بدایت تحصیل بنجار آمده اند  
 بغایت بزرگوار و پاککاف بوده و استغراق مرداشته اند و بعلوم طایفه  
 ریاضیه آراسته اند بسیار که ایشان در جرم حوض غازیان بخا  
 اقصی القضاة حواجه سید جلال قدس سره فرزند  
 خورده محمد نایب بن حواجه محمد طاهر بن شیخ احمد بن شیخ شاه اند رحیم الله  
 در زمان وفات خود در این ده اند و ایشان را مصنفات و منکولات علوم و  
 علم در آن فواید بسیار در سلاک تحریر در آمده مدتی مهم افتاد و علم بخا  
 این معروض بوده آخر الامر منصب قضا را بتقلید قلاوه آن جناب  
 در این ده برپایه فرموده اند که این منصب کارمانیت زیرا که اجداد ما  
 در این ده اند و پادشاهان جهان بدرد از ده دعا کوی آنها میآمده  
 است این را سبب این منصب بدرگاه آنها میرویم قس مبارک الله  
 در شیخ آباد در جوار جد بزرگوار خود در تحت مزار شیخ سیف الدین  
 باقری است **حضرت حسین حواجه قدس سره** فرزند ارجمند  
 الرسول بن اوزن حسین آقا بوده اند سالها در مسند ارشاد جلوس نموده  
 طایفه مسلک والد خود را مرعی میداشته اند و طالبان کثیر را به هدایت و ارشاد  
 و تکمیل رسانیده اند آخر الامر ازین خاکدان ناکمان در موضع شلوان که  
 از مضائق قبضه نخلچهدان است چون کبچ در خاک مدفون گشته اند نور الله  
 شلوان قریه است که واقع است بر جانب جنوبی تومان خرقان رود و در  
 الامان نخلچهدان از بلده فاخره بخارای شریف قریب دریای ختو که بحاج  
 واکلند میسرود و در تحت مزار ایشان در خیرت از کز بزرگ **مزار فیض**  
 آثار پیر انوار حضرت حسین حواجه بر جانب جنوبی مسجدموضع است و اگر مزار  
 حضرت حواجه عصمت علیها الرحمة نسبت حضرت خواجه بخت



جعفر طیار ابن ابی طالب میرسد و در عهد سلطنت سلطان جلیل  
 بوده خوان فضل و فضال را با اهل علم گسترانیده و در زمان سید  
 الخ پیک ترک مدح سلاطین را نموده و در گوشه اتر و اخلاوة گزیده و  
 در سنه هشت صد و چهل فوتیده تلخیص وفات خود به عصمت هر سکه شنید گفت  
 تمت سزاوار پر الوار ایشان در پیرون نمازگاه بخارا مشهور و معروف است  
 اباالی فخره معتقد آن جناب باشند و ذکر حضرت مولوی یوسف  
 قرا با عینی رحمة الله علیه قرا باغ قریه ایت از فرای آذربایجان از ممالک  
 عراق خدمت مولانا کب کالات را در آورده اند و بخدمت زبدة  
 العلماء و قدوة الفضلاء مولوی میرزا جان شیرازی المشهور بملائی نمودند  
 فنون علم ماهر شده خصوصاً در علم حکمت و کلام فرید زمان شده از دلا  
 عراق بخدمت استاد خود ملائی نوباد را در آورده طالبان را فایده و استیلا  
 رساننده بوده اند و بمشایخ کبرویه مخاصم بوده و معتقد بوده اند و دست  
 ارادة را بدامن پاک مقبول حضرت آله شیخ خلیل الله زاده اند و آنجناب  
 حضرت قطب الاقطاب شیخ حسین خوارزمی بوده اند قدس الله ارواحهم  
 مصنفات ایشان در بین علماء مشهور و معروف است و در یکم بیست و هفت  
 از انجمله تمهید الحوائج و حاشیه فائز و شرح رساله اثبات واجب و حاشیه  
 بیباکل دوائی و چنبیه و دیوان غریب و حاشیه بر شرح تهذیب و دوائی و  
 غیره و لیکن در کتاب ثمرات المشایخ آورده اند که علامه المتأخرین مولانا  
 یوسف کوچی قرا باغیکه در فنون علوم معتقدات بی نظیر زمان خود بود  
 اند و در اوستاد انتساب طریقت آنجناب بحضر شیخ خلیل الله بخشی  
 قدس الله روحه بوده و با وجود و با وجود آنکه کمال فضل در حضور حضرت  
 حاجی احمد مدینه یفین امام قلی خان نور مرقد با حضرت شیخ حسین ابن  
 مولانا پاینده ساکت یکی قدس الله ارواحهم مباحثات کثیره نموده

جعفر طیار  
 در زمان سید الخ



عاقبت الامر متنبه گشته مرید و مخلص ایشان گشت و فات مولانا یوسف  
 قرا باغی رحمه الله علیه در سال یکصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده است  
 و خواجه یعقوب که ولد ارجمند و فرزند دلبند ایشان میباشند تاریخ  
 والد خود را چنین گفته اند که تاریخ خرد از هجری دوم فرو بکشید در وفات  
 عزیز مرید قلوب کلک اعجاز سلکم آمد و گفت رفت یوسف ز خانه یعقوب  
 قبله مبارک بقریه سفید موتی در جانب جنوبی بخارا در بیرون دروازه  
 حضرت بابا شوق یار و دوزبده مشهور و معروف محل زیارتگاه است و اجازت  
 و نما حضرت مولانا پائنده ساکتر مکی قدس الله روحه اسم مبارک  
 ایشان ابو عبد الله است و مشهور بولانا پائنده اند از کمال اصحاب شیخ حسین  
 ثور از مریدان و در طاعت کبرویه خرقه خلافت از آنحضرت یافته اند و در  
 غار الدین که از مریدان مولانا اند نقل کرده اند که ده ششماه محضر بودم و  
 آنجا ببقعه فرود آمد و من شبی از در در بنا لیدم و میگفتم که اگر آنجناب در آنجا  
 من عنایت فرماید من از در در و رخ عاقبت میسیرم بناگاه آنجناب  
 حاضر گشته و دست مرا گرفته فرمودند که برخیز ای درویش عمار الدین چون  
 این عنایت نمودند بکای رخ از من ایل گشت گویا اصلا رنجور نبودم  
 و آنحضرت ولایت میمنه را سیر کرده غار را صاحب کف را در جهم الله دیده  
 اند و مشاهد نموده اند و گفته اند که رو باهی فریادکنان بنزد ایشان آمده  
 و پیش در آید و بگو آن غار برده تا که زیارت ظفر یاب گشته اند و قبر  
 مبارکشان در بالای تلی که واقع است بر شمالی ساکتری قریه بزرگیت  
 بر جانب مشرق قلعه نجدوان شیخ میر حسین قدس سره از اول  
 اصحاب و فرزندان ارجمند مولانا پائنده ساکتری کی اند و بعد از ولایت  
 خود سالها در مقام ارشاد شسته بر طالبان را بدرجه کمال تکمیل رسانیده  
 و از حضرت والد خود خرقه خلافت یافته و در علوم ظاهری باطنی حظ وافر



و میفهمودند که نوبتی معتکف در دیده عاشورا شدیم و در آن هنگام  
از موهبت الهی چهار صفت قدیمه روی نمودن گرفت با آنحضرت عرض  
نمودم نموده اند که انجین سالک را بنیامیند چهار صفت قدیم  
حی عالم قادر و این چهار صفت بر سالک ظهور میکند و تجلی میکند  
و بعد از آن غیب الغیب که طور بیستم عبارت از آنست روی نمودن گرفت  
و بعد از آن تصفیه باطن حاصل شد و بیکبار نظر این ضعیف بر نیاز  
افتاد که عنان اختیار از دست برفت چرا که اثر بر تو اظهر در آن صفت  
پر توانند رخت بود کل جمیل من جمال الله بسبب این تعلق مدّه سه سال در  
مقام غیب الغیب بماندم بالا خیر بعنایت آنحضرت بمقصد رسیدم در  
فایض انوار ایشان در قریه ساکتری در جوار والد بزرگوار خود دست  
علی اکبر و امیر عطاء الله قدس الله اسرارهما فرزندان مهرت  
حسین ساکتری اند بعد از انتقال پدر بزرگوار با شاره و اجازه نشاند  
سالها در مقام ارشاد داشته اند و طالبان بسیار از ایشان رشت  
یافته اند و مرقد ایشان در ساکتری در جوار والد بزرگوار خود  
حسن حاجت آفاده ای قدس سره از اجله اصحاب و خلفای  
امیر حسین ساکتری کی اند و از احفاد شیخ سیف الدین ابی  
اند بعد از تحصیل علوم ظاهری از باطن ایشان محبت اظهر نمود  
مرشدی شده اند انحال را بوالد خود عرض نموده اند ایشان فرموده اند  
اگر شرایط خدمت میبستوانید بجا آورده مبارک است باید که اول بواجب  
زاده کی را از سر بسپار کنید و با سهای فاخره را از بر چون جندبه  
الطیعی روی نموده بود فی الفور خود را تجرد نموده جامه کنه و قلیل را  
را عمامه ساخته منظر والد خود شده اند و بشا بده انحال فرموده اند که انون  
تجدد شیخ حسین ساکتری بر و بد و با شاره ایشان بخد مت آنحضرت رسید



و بیعت نموده در ظل تربیت ایشان خدمتها نموده بارشاد مشرفی گشته  
و بدرجه کمال و تکمیل رسیده قرنها در سناد ارشاد نشسته بر طالبان را  
هدایت نموده بدرجه تکمیل رسانیده اند و در سال یک هزار و هفتاد و یک  
نموده اند قبر مبارک ایشان در جوار جد بزرگوار خود و رفیع آباد است  
**سید زنده علی المفتی بن حضرت عزیزان خود** که پیغمبر القاسمی  
قدس سره از جمله اصحاب حسن خواجه اند کتاب ثمرات المشایخ از تالیفات  
ایشان است و در سلسله غالبه نقشبندی نیز مواصلت نموده اند خلیفه  
تنگر می بر روی قدس سره از اجله اصحاب شیخ حسین از مراد است  
ایشان از قریه پیکند که از قرای مشهوره بخار است و از توابع تومان  
قراول بوده چون شیخ حسین عازم زیارة حرمین شریفین شده اند پس  
ایشان را بجای خود در مسند شجر گذاشته لاجرم بارشاد آنحضرت در سناد  
مشرفی قرار یافته مدتی بارشاد طالبان شغل نموده اند و بعد از و در اع  
دار فائی در موضع پیکند بجوار رحمت اظهر پیوسته اند **سید فر علی شیخ**  
قدس سره فرزند بزرگوار خلیفه تنگرمی بر روی اند و از پدر بزرگوار خود خرقة  
خلعت یافته و تکلیف گشته اند **شیخ باقی** قدس سره ولد سید فر علی شیخ  
بوده و منی بنرا از پدر بزرگوار خود اجازه یافته بکین بعد فوت والد خود مدتی  
بشت روز بخند شیخ حسین ساکن می شتافته و از خدمت ایشان بدرجه تکمیل  
رسیده در سناد شش یک هزار بجوار رحمت اظهر پیوسته خلوت  
**شیخ قدس سره** ولد باقر شیخ اند از پدر خود رحمت ارشاد یافته و بعد  
از فوت والد بزرگوار خود بحضرت حسن خواجه فتح آبادی بیعت نموده بکمال و تکمیل  
در سال ۱۲۸۰ بلذ از بشتارند در موضع اوچ اوچاق قراول نشینیم فرسخ  
در بن غربی خانقاه خود مدفون گشته اند **سید ابراهیم خواجه**  
قدس سره از اولاد حضرت سید امانا اند و مرید نور الدین شیخ بوده ایشان



مرید احمد شیخ و ایشان برید بحضرت سید آقا قدس سره مرسله  
 اند حضرت ابراهیم خواجه درویشان را بر تفرقه ننموده اند و بر خادم تقوا  
 میبوده اند و با وجود منصب نقابت بخارا طریقه سنیّه آبا و اجداد کرم  
 خود را سلوک ننموده اند و در اشک صحبت باطراف خانقاه استداره  
 نموده هر یک از درویشان را نوازشها میکرده اند بالاخر یا امام قلی خان  
 نور مرقدہ عازم سفر حجاز شده در آن سفر مبارک بعالم جاودان حلیت  
 نموده اند **فاضل محمد خواجه قدس سره** از احفاد سید ابراهیم  
 خواجه اند و انتساب ایشان بحضرت سید آقا قدس سره بدین طریق است  
 محمد فاضل خواجه بن شمس محمد خواجه بن مرتضی خواجه بن سید قاسم خواجه بن  
 سید عثمان خواجه بن سید عمر خواجه بن سید محمد خواجه بن سید علاء الدین  
 خواجه بن سید عبدالعزیز بن سلطان سید آقا قدس سره  
 خواجه مذکور عالم بعلم ظاهری و باطنی بوده و در طریقت استقامت تام  
 داشته اند و از حضرت سید ابراهیم خواجه اجازت یافته اند  
 مندر شاو نشسته طالبان را بهدایت نموده اند  
 ایشان در جوار اجداد خود در موضع شافری کام و در شرق خانقاه  
 محمد قاسم خواجه قدس سره از اولاد سید ابراهیم خواجه  
 اند و هم بانجناب اراده و بیعت نموده و بعد از خدمات ایستاده  
 و رخصت یافته در زمان سید عبدالعزیز خان منصب نقابت  
 مفوض بایشان گشته و با وجود منصب علیه سلسله جهریه در خدمت  
 و غیره را پاس میدادند و از اکابر طریقه عشقیه نیز مجاز و متمسک  
 بوده اند بالاخر بزرگ مناصب ری نموده بعزم طواف حرمین شریفین  
 بجانب حرم رفته در همان دیار وفات نموده مدفون گردیده اند حضرت  
 آخوند ملا میرکاسه کرامی بخاری قدس سره آباد عظام پدری ایشان

در انتساب  
 سید ابراهیم خواجه



سید حسینی بوده اند اصل آن ستوده و خصال از دستوده نود و لای  
 حصار شادمان بوده و در زمان عبادت خان نور مرقد و بقا خره بخارا  
 نزول نموده بجلقه در سال ستاد العلماء مولانا عصام الدین منخرط گشته  
 در اندک فرصت کوی سبقت را از اقران ربوده ختم علوم شرعیته نموده و هم  
 طلب راه حق و امن گیر حال شده بخدمت خال خود مولانا امیر علی بن بولک  
 حسین الواعظ مصنف کتاب رشحات انابت آورده در اندک فرصت  
 نویز مقصود بکف کفایت خود در آورد اند مخفی مباد که والد بزرگوار  
 ملا سید در ابتدای حال بجهت تحصیل علم و ربه رات رفته بوده اند در انجا  
 نور فطرت ذاتی تحصیل کتب متداوله نموده حسن زینت را با خوبی و صیقل  
 آورده در علم و عمل لکانه آن عصر شده اند لاجرم مولانا حسین الواعظ انکار  
 سببیه مخدیره خود را بایشان بی بیچ منتهی بخشیده اند حضرت آخوند  
 ملا سید از ان سببیه عقیقه بوجود آمده اند و ایش از امضا بسیار  
 از ان جمله کتاب مجموعهات که آنچه از حضرت شیخ جلال السماع نموده جمع  
 داشته اند است و دیگر شرح عرف بر مختصر دیبایه خوانند صد الشریعه  
 و با حاشیه بر شرح زنجانی علامه تفهیم زانی و جامع تفسیر قاضی سبب و  
 این در سال ۹۹۲ هجری قمری در بیست و هفت مجرای محل مشایخ ازین خبر  
 دست فایض الانوار ایشان در موضع اسباب از تومان سا مجن بر  
 بخارا که مشهور بخاک ملا میست بوقوع آمده از پل حیران باز را اندک مسافت  
 راه است که دو ستم بی ارغون در قرب قبر ایشان مسجد عالی سنگین  
 بنا نموده بطاق و رواق آراسته که معلوم و معروف است و در انجا نماز جمعه  
 بخوانند حضرت آخوند صالح بیرونی رحمه الله علیه ایشان نیز  
 از خلفای حضرت مولانا شمس الدین محمد روحی قدس سره بوده اند و در اخره بخارا  
 تشریف آوردند و در جوار حضرت شیخ العالم سیف الدین ابنا خرمی قدس سره روضه



الغزیه متوطن و تمکن بوده بطریق خود چنان مشغولی داشته اند و نیز علم  
 و فتوی و درس کوی مشغولی داشته اند و مختصر وقایع در بفرار شرح کرده  
 اند و قبله مبارک ایشان در جوار حضرت شیخ العالم است حضرت را  
 رحیم الدبیک المشهور بدر ویش محمد عظیم آبادی قدس  
 از عظامی خلفای شاه غلام علی مجددی نقشبندیت و در علوم ظاهری  
 و باطنی طاق و یکانه آفاق بوده و سیاحت بوده اولا مرتبه از میند  
 بقصد زیارت حضرت ه نقشبند قدس سره برآمده پس در بلاد اسلام  
 مثل روم و شام و حجاز و عراق و ماوراءالنهر را سیر تمام کرده و میند و  
 را نیز تمام سیر کرده صحبت بسیار از مشایخ عظام را دریافته است و  
 وقتی که در بهرات بوده جمع شاگردان کان غاشیه اخلاص او را در  
 کشیده اند و ایشان در ادای معروف هیچ کابلی نموده اند و بخوبی  
 و مروت و درستی و غلظت بهر نحویکه مناسب باشد ادا کردند پس  
 بیلا و ترکستان غم نموده اکثر بلاد را سیر کردی و اکثر فرمان فرمایان  
 بمقام اخلاص شش آمدندی و لیکن شیخ در اینجا بسبب بدعتها ایشان  
 ناخوش شدی و در هیچ جا مقام نگردی و آخر الامر در شهر سمرقند  
 و جاکم آنجا دهنه کلانی را نذر آن جناب کرده حکومت خود را از آن  
 برداشت و شیخ در آنجا خانقاهی بنا کرد و خدمت مسافران و مستوفیان  
 بنده خود گرفت و لنگر خانه کلان بنا کرد و طعام بسیار میپخت و بایان  
 زوار و فقرا و مساکین میداد و مذیب شافع رحمه الله اختیار  
 لند او در بخارا و غیره با سهم میبرد از شافع شتار یافته بود آخر عمر  
 حکام ترکستان که بروالی شهر سمرقند داشتند و ظفر میساختند بایان  
 عدم ظفر خود را از آن شیخ بزرگوار گمان نموده پوشیده خفیه آنجناب را بقتل  
 درجه شهادت رسانیده اند شهادت آنجناب در ۱۲۶۵ هجری در ۱۲۶۵ هجری



واقع شده است حضرت نیا از خوارزمی قدس سره از بعضی  
 ثقات کهن سال سموع است که بانی پل تعلقه حضرت بابای تعلقه کی بود  
 اند که اسم ایشان شیخ نیا از خوارزمیست سر حلقه خواجه کان حضرت خوا  
 عب الخالق نچدوانی بوده اند و از برای تربیت مریدان کابا بطرف خیر آباد  
 میرفته اند و اکثر از جهت امور معاش بکار و بهقانی اشتغال نموده اند  
 و حضرت خواجه قدس الله روحه از دور مراعات شیخ را بر جا آورده بیا  
 هزارست آمده التماس دعا می نمودند و شیخ قدس سره معمور سن بوده اند  
 و بیست زبان مبارک حضرت خواجه جهان قدس الله روحه لفظ بابا جاری شد  
 و بابای تبرکات آن جناب مانده است و پل مذکور را بجای ذی مرد خود  
 بر آورد و در وقت گذشتن پل مذکور نقلی میجنبیده است لکن اسیل  
 و زیاده یافته بالا اثری از آن پل مانده است نقل من نقل شیخ ابوطاهر علیه  
 السلام علی الراوی حضرت سید عالم خواجه اخوند  
 قدس سره است ذالعلما و ملا ذالکبر از زمان خود بوده اند و در عهد سلطنت  
 امیر بنت مکانی از وطن بالوفه خود آورده تپه بقصد تحصیل علم در بخارا  
 آمده و در اندک زمانی ختم کتب نموده سرآمد امثال افسران گردیده و تقویت  
 و تربیت امیر کبیر و امیر سعید و حضرت سید نصر الله بر جهیم الله بک باعلی در جات  
 مقاصد و مطالب فایز گشته بمنصب اعلم و دارا نفاخ سره بخارا مقرر گشته  
 اند و تفسیر قافیه فیماوی را در رغابت متانت و زرانت شرح نموده اند  
 خوارق عادات و کشف باطن را از آنحضرت بسیار بوقوع آمده چون سمر مبارک  
 بیکصد و پنجاه سال رسیده و در سال یک هزار و دویصد شصت نه عالم  
 فانی را در دواعی نموده رحلت اقامت بدار بگشایده اند و بپند که قبل از وفات  
 بقبر یک ماه این بیت را در میز تحریر میخوانده اند من هر چه خوانده ام همه از این بر  
 الاحادیث و در کتب کرامت طبع ایشان در نظم اشعار مایل بوده تخلص با تلف نموده



این اشعار متانت شعار از آثار افکار آن جناب است قطعه قناعت  
 آبروی مرد را اندر ضمان دارد نخواهی نان ز دونان تا تو چرخ نان دارد ندان  
 که باد آساز از رایتان غبارم بکه عزم سجده آن استان دارد و سحر  
 پرانوار ایشان بدرون دروازه سمرقند در مقابل قبر شریف سید الوالدین  
 المعروف بسید یابند واقع شد دست که مشهور و معروف اهالی بلده فاخره است

### ذکر حضرات مشایخ طریقت جمہ

حضرت خواجه یوسف بهمدانی قدس الله روحه العزیز سر حلقه  
 مشایخ ترکستان ایشانند قدس الله ارواحهم نقل است که چون آنجناب بهر  
 شهریکه میدرامند شراب شرابخانهای آن شهر بیکه میدل میشد و میرز شراب  
 نمیشد و وقتیکه از خراسان عزم بخارا نموده اند و از آب آمویہ میگذشتند  
 همه شرابها که در ولایت بخارا بوده است همه سرکه شده است و شراب  
 بخارا چون این کرامات را مشاهده نموده اند همه معتقد آنجناب شدند  
 و پس از آن هر وقتا که عزم بخارا نمودند این ورقه روی میدادند و میگفتند  
 آن جناب سیرامده اند و حضرت شیخ نجیب بن بخش شیرازی فرمودند  
 اند که وقتی جزوی چند از سخنان مشایخ بدست من افتاد چون آن جناب  
 بغایت خرسند شدم و طالب آن بودم که بدانم تا از تعریف  
 که از کلام وی خبر دیگری بهم بدست در ارم شبی بخواب دیدم که پیش  
 و وقار و محاسن سفید و صورت نورانی اندرون خانقاه در آمد و  
 برفت تا که وضو سازد و جامه سفید پوشیده بود و بران جامه نچه خوب  
 بآب زر آیه الکرسی بود و من در عقب وی رفتم او جامه را از تن بیرون کرد  
 بمن بداد و در زیر آن جامه سبز داشت که از آن بهتر و بر آن نیز جهان طور آیه  
 بخط خوب بآب زر نوشته بود و از زیر سبز من داد و گفت نگاه دار تا من وضو  
 سازم چون از وضو فراغت یافت و گفت من از دو جامه یکی را بتو میدهم که هر



که تو اختیار کنی گفتیم اختیار بدست تست پس از آن جائه سبز را من  
 داد و بدست خود بپوشانید و جائه سفید را خود بپوشید و گفت مرا شنیدی  
 گفتیم منی گفت من مصنف آن اجزاء هستم که تو طالب آنی و نام من یوسف  
 همدانی است و آن چند جزوی که نزد تست از اجزای کتاب زینیه احیاء است  
 و مرا دیگر تصنیف نیز است از آن خوبتر مثل منازل السالکین و منازل الابرار  
 چون از خواب بیدار شدم عظیم خرم بودم و حضرت شیخ یوسف همدانی  
 بحضرت امام اعظم کور میرسیده اند رحمهما الله که چنانچه مصنف مطلب  
 الطالبین بدین طریق آورده اند که حضرت خواجه یوسف همدانی ابویوسف  
 بن ابی اسحاق بن کاظم بن باقر بن اسماعیل بن حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی  
 این باب است بن سید بن بزرگ و بن شهریار بن پرویز ابن نوشر و آن جناب  
 بهشتی پیاده نموده و بنهار ختم قرآن بقراءة حفص نموده و بهفت هفت از کتب  
 لغوی و حدیث و فقه و اصول فروع خوانده و حافظ کلام الله بوده اند  
 و به طلب الطالبین آورده اند که خواجه یوسف همدانی قدس الله روحه شری  
 ساله بوده اند که بیغداد رفته و از ابوالحسن فقیه علم فقه آموخته اند و در علم  
 فقه تیر بدرجه کمال رسیده اند و بر مذہب امام ابو حنیفه اند رحمهما الله و  
 در اصفهان و بخارا تعلیم کرده اند و در عراق و خراسان و خوارزم و ماوراء  
 النهر صاحب قبول بوده اند و مدتی در کوه زر ساکن شدند و خرقه از دست  
 شیخ ابو عبد الله جوینی پوشیده اند و در تصوف انتساب ایشان به شیخ  
 عبد الله جوینی و شیخ حسن کنگی و شیخ ابو علی فارمدی رحمهم الله یک میرسد  
 و در تاریخ امام یافع مذکور است که خواجه یوسف همدانی صاحب کرامت و خوا  
 بوده و در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا خلافت کثیره  
 از ایشان بهره مند گشته اند و در کتاب نساب حضرت خواجه ابویوسف  
 همدانی رحمه الله علیه چنین بیان نموده اند که خواجه یوسف همدانی ابی خدیجه عبد الله



ابن خواجه قطب الدین یوسف ابن سید جلال الدین بیابانی ابن سید محمد مظهر  
 ابن علی ابن سید کبر ابن سید محمد ابن سید احمد کبر ابن سید امام مرتضی  
 ابن امام محمد تقی قدس سره اسرار بهم والیه السلام قبر مبارک ایشان در مروست  
 یزدا و تبریز و ایشان چهار خلیفه داشته اند اول خواجه علی بدرقی دوم  
 خواجه حسن اندلی سوم خواجه احمد سیوی چهارم خواجه جهان حضرت خواجه  
 عبد الخالق غجدانی حضرت خواجه عبد الله بدرقی ایشان خلیفه  
 اول حضرت خواجه یوسف بعدانی اند عالم و عارف و صاحب کرامات و مقام  
 بوده اند قبر مبارک ایشان در بخارا بر سر پل شورستان به دیوار قدس  
 ابی بکر اسحاق کلابادیت رحمه الله خواجه حسن اندلی خلیفه دوم حضرت  
 خواجه یوسف بعدانی اند و صاحب صفای وقت و دوام عبادت و ریاضت  
 بوده اند قبر مبارک ایشان در بخارا در بیرون دروازه کلابادیت به دیوار  
 قدس است رحمه الله خواجه خوجکان خواجه عبد الخالق غجدانی  
 خلیفه چهارم حضرت خواجه یوسف اند و سر دفتر طبقه خوجکانند و سر سلسله  
 این عزیزان مولد و مدفن ایشان در دیه غجدان است که از بخارا بیست و شش فرسخ  
 و نام پدر بزرگوار ایشان عبد الحمیل که بعد بحمیل امام معروف است اولاد  
 مالک رضایه عنه بوده اند و والده حضرت خواجه از دریه ملوک اند رحمه الله  
 خواجه احمد صدیق ایشان خلیفه اول اند از خلفای اربعه حضرت خواجه  
 قبر مبارک ایشان در دیه مغیان است که از بخارا بیست و شش فرسخ  
 خواجه اولیا کی کبیر رحمه الله علیه ایشان خلیفه دوم حضرت خواجه  
 رحمه الله قبر مبارک ایشان در بخارا در خاک ریز حصار نزدیک برج عمارت  
 خواجه و بهقان قلعتی ایشان خلیفه اول خواجه اولیا کبیر اند و بعد از وفات  
 حضرت خواجه بسند ارشاد داشته اند و سایر خلفا و اصحاب در متابعت و  
 خدمت ایشان بوده اند و قبر مبارکشان در دیه قلتر است که در جانب شمال



بخار بمقدار دوسنگ راه است خواجه زکی خدا بادی رحمه  
 خلیفه دوم حضرت خواجه کیراند بعد از خواجه دهمقان قلمرو با فرا صاحب در  
 خدمت ایشان بوده اند و قبر مبارک در دیه خدا بادی است که از جمله  
 دیگر مشهور بمقدار پنج فرسنگ راه است از شهر خواجه سوکمان خلیفه  
 سوم خواجه اولیا اند بعد از خواجه زکی بدعوت خلق مشغول بوده اند  
 مبارک ایشان نزدیک قبر ایشان خواجه اولیا است قدس الله سرها خواجه  
 قریب فرزند خواجه اولیا و خلیفه چهارم ایشانند و بعد از خواجه  
 قریب با مراد شاد و قیام بنموده و بایشخ العالم سیف الدین اباخری  
 در راه بوده و حضرت خواجه غریب را چهار خلیفه پیش از مراد معطر  
 و در غریب در جوار والد خود خواجه اولیا کبیر است خواجه اولیای  
 سیما حمد الله علیه خلیفه خواجه غریب اند ایشان از قریه خرمن تهی بوده  
 و از آنجا که در بخار است قبر مبارک آنجا میباشد که الحال خرابه شده است  
 خواجه حسن شاورمی خلیفه دوم خواجه غریب اند ایشان از قریه  
 شاورمی بوده اند که از قریبهای بخار است و در آنجا آسوده اند که  
 الحال خرابه است خواجه اولکمان خلیفه سوم خواجه غریب قبر ایشان  
 در جانب غربی پشته خواجه چهارشنبه الحال مشهور بخواجه اسپ گردان  
 خواجه اولیای غریب خلیفه چهارم خواجه غریب خواجه سلیمان  
 کرمنییر خلیفه سوم از خلفای خواجه عبدالحق اند قدس الله سرها و بعضی  
 بر آنند که از جمله خلفای خواجه اولیا اند قبر مبارک ایشان در ولایت کرمنیه  
 میباشد بزار و تبرک به خواجه محمد شاه بخاری رحمه الله خلیفه اول خواجه  
 سلیمان و قائم مقام ایشانند شیخ سعد الدین عجمی خلیفه  
 دوم خواجه سلیمان است علیه الرحمه و بعد از خواجه محمد شاه بدعوت خلق  
 مشغول بوده و قبر او بجوار امام فاضل الدین کبیر بخاریت شیخ ابوسعید البخاری



اینجاری ایشان از کبار اصحاب خواجه سلیمان بوده اند حضرت  
 خواجه عارف ربوکرکی رحمه الله علیه ایشان خلیفه چهارم  
 حضرت خواجه عبدالحق غجدوانی اند رحمه الله علیه و محل تولد و مرگ ایشان  
 ربوکرست ربوکر دیه است که از بخارا است آن شش فرسنگ است  
 سلسله حضرت خواجه بهاوالدین نقشبند از میان خلفای ایشان بعد  
 حضرت خواجه عارف قدس الله اکبر میرید حضرت خواجه محمود  
 انجیر فغنوی قدس الله روحه حضرت ایشان فضل و اکمل اصحاب خود  
 عارف اند و خلافت و ارشاد ممتاز جای تولد و مسکن ایشان کج  
 فغنر که از مضافات تومان و ابکن است و ابکن از بخار در سه سنک است  
 ذکر میر خور و رحمه الله علیه نام ایشان امیر حسین است خلیفه او  
 خواجه محمود میشت از بزرگان زمان خود بوده اند و برادر بزرگ ایشان  
 نام بوده معروف بمیر کلان که ایشان نیز از اصحاب خواجه محمود  
 لکن امر خلافت و نیابت میر خور و شده است از میر که ایشان  
 موضع و ابکن است یزار و یتبرک به خواجه علی ارغندانی  
 خلیفه میر خور و بوده اند و قبر مبارکشان در دهه ارغندانی  
 از قصبه زندی از بخارا مقدار پنج فرسنگ راه است میوانا  
 و روشک رحمه الله علیه ایشان نیز از مریدان امیر خور و بوده اند  
 مجموعه الاولیا سید امیر حیدر خواجه احمد  
 الله علیه نیز از اصحاب میر خور و بوده اند و در طبقه این طایفه علیه السلام  
 بزرگ بوده اند و از مجموعه مذکوره خواجه علی را میشتی  
 ایشان خلیفه دوم خواجه محمود بوده اند و لقب مبارکشان خواجه  
 عزیزان مسکن مبارکشان در ولایت خوارزم معروف و مشهور بوده  
 خواجه خور و رحمه الله علیه نیز از کلان خواجه علی را میشتی بوده اند



نامشان محمد بوده عالم و عارف و کامل بوده و از مراتب عالیّه اهل بیت  
 بهره تمام برداشته اند قدس الله تعالی اسرار بهم خواجه ابراهیم  
 فرزند خور و عزیزان میباشند چون برادر عالم و عارف و کامل و بعد  
 از وفات حضرت عزیزان بدعوت مستعدان مشغول بوده اند و حضرت عزیزان  
 بعد از خواجه خور و چهار خلیفه بوده دهمه ایشان را محمد نام بوده ایشان  
 طالبان را بکن دعوت نموده خواجه محمد کلاه و وزیران را صاحب حضرت  
 عزیزان بوده و از جمله خلفاء ایشان بوده و بمسائرت ایشان در خوارزم  
 خواجه محمد صلاح رحمه الله از اکل اصحاب حضرت عزیزان و از خلفاء  
 ایشان بوده بمسائرت مبارک ایشان در بلخ است خواجه محمد باوردی  
 رحمه الله علیه نیز از خلفای حضرت عزیزان بوده و از اجله اصحاب ایشان  
 بمسائرت مبارک ایشان در خوارزم است خواجه محمد بابای سماسی  
 رحمه الله علیه ایشان از اکل اصحاب حضرت عزیزان اند مولد ایشان  
 در سماسی است که از جمله دیه بای رامتین است و بمسائرت ایشان در  
 بلخ است و حضرت خواجه محمد بابا را چهار خلیفه بوده اند که همه فاضل و کامل  
 بودند و بعد از ایشان بدعوت صاوتقان و ارشاد طالبان مشغول میگردد  
 اند خواجه محمد صوفی رحمه الله علیه از خلفای خواجه محمد بابا بوده و بمسائرت  
 در دمه سوخاریت که از دمه بخارا بوده مقدار دوسنگ راه بوده است  
 و در فرعی مسجد فل بابای کوکلتاش است که در بالا بلندی واقع شده است خوا  
 محمد و سماسی رحمه الله علیه از خلفای ایشان و فرزند شریف خواجه محمد  
 بابا اند حضرت مولانا علی دانشمند رحمه الله علیه از کبار  
 اصحاب خواجه محمد بابا است و از جمله خلفاء ایشان حضرت سید  
 امیر کلال رحمه الله علیه افضل و اکل همه خلفای خواجه بابا بوده و  
 بهترین اصحاب ایشان بوده اند و در سیادت تیر درشته اند مولد و فن



ایشان دیده سوخا رست و بصنعت کلال کرمی اشتغال داشته اند حضرت  
سید امیر کلال را یکصد و چهارده خلفا بوده مقدم آنها مولانا عارف  
دیده دیکرانی و حضرت خواجه بهار الحق الدین نقشبند و خواجه جمال دله  
آسیانی و شیخ شمس الدین کلال و شیخ یادگار و خواجه شیخ و ارزونی و مولانا  
جمال الدین کشیر و چهار فرزند ایشان که سید امیر ربان و سید  
سید امیر حمزه و سید و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاء الدین طوسی و مولانا  
محمد و جلال سمرقند و شیخ بدر الدین و خواجه محمد ایلکوی و شیخ مرشد  
کریم و مولانا سلیمان کریم و غیره ایشان از مشایخ سید کلال امیر کلال  
ابن حمزه ابن ابراهیم ابن سید محمد و سید محمد حسن ابن سید شمس الدین  
جعفر ابن حسین ابن سید حسن ابن سید محمد حسین ابن سید ملک حسین  
ابن سید علی ابن سید شریف ابن سید ابراهیم مرتضی ابن جعفر امام موسی  
کاظم کنند الان مرقه حضرت سید امیر ربان رحمه الله  
فرزند نخستین سید امیر کلال اند بارها امیر میفرمودند که این فرزندان  
حضرت تربیت ایشان را بخواجه بزرگ فرموده اند روزی حضرت امیر کلال  
خواجه بزرگ را گفتند چون استادشاکر در تربیت نماید برآینده او را  
از تربیت خود را در شاکر و مطالعه کند تا در اعتماد شود بر آنکه تربیت  
جاگیر شده است و اگر خطای در کارشاکر و پند آنرا اصلاح نماید آنرا  
فرمودند که فرزندان امیر ربان با حضرت و بیجا بس و تصرف بروی شما  
است و تربیت معنوی نگرده است و نظر من تربیت دنی مشغول شود تا  
آنرا مطالعه نماید مرا بر خصیت شما اعتماد شود حضرت خواجه نقشبند فرمود  
بودند که متوجه نداشتید حضرت امیر فرمودند که توقف نمائید  
حضرت خواجه بنابر امثال مرا ایشان از راه باطن متوجه کسب ربان  
و تصرف در باطن می مشغول گشته اند حال اثر آن تصرف در باطن ظاهر امیر



برهان پیدا گشت و حالی بزرگ در وی پدید آمد و اثرش کثیر ظاهر شد  
 امیر برهان صاحب کس و جذب قوی گشت و طریق از و را و انقطاع خلق ریش  
 گرفت و بر از با کسر آنس و آرام نمی گرفتند رحمة الله علیه و بشایرین در جوار حضرت  
 بزرگ است حضرت سید امیر شاه را حضرت امیر کلال قدس سره  
 بشیخ مادرها علیه الرحمہ سپرده اند و حضرت امیر کلال را همیشه میگردند  
 و خدمت میند و کان خدا را مستحکم میدانستند و خدمت نمک آوردن را اختیار  
 نموده بودند بنابر آن همه کارها آنجناب بکین بوده است حضرت سید امیر  
 محمد بن علیه الرحمہ فرزند سوم حضرت امیر کلال اند قدس سرها و خلیفه اول ایشان  
 بودند و ازین جناب کرامات و خوارق عادات بسیار بوده و حضرت امیر کلال  
 به ایشان را بمولانا عارف ده و دیگرانی حواله نموده اند و حضرت سید امیر کلال  
 از اینست زوایا نام نخوانده اند بر آنکه نام والد خود سید حمزه کرده بودند و در  
 ایشان دنیای بود و است فضایل و مناقب این حضرت از حد و حجب  
 بیرون است علیه الرحمہ حضرت سید محمد رحمه الله علیه  
 چهارم حضرت سید امیر کلال اند رحمه الله علیه حضرت سید امیر  
 تربیت ایشان را بمولانا جلال الدین ده کسی فرموده اند حضرت امیر  
 صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اکثر اوقات شغل احتیاج قیام  
 نموده و در ادای امر معروف و نهی منکر جد و جهد تمام داشته اند  
 و بنهایت غیور بوده اند رحمه الله علیه و در جوار والد خود آسوده اند  
 حضرت مولانا عارف و یک کراخی ایشان خلیفه اول  
 از خلفاء اربعه حضرت سید امیر کلال اند قدس سره مولود مدفن ایشان  
 دیده و یک کراخی است از قصبه نیراره که بر لب آب کوهاک واقع است  
 از آنجا تا بخارانه فرسنگ است و قبر مولانا عارف در بیرون دیده  
 است در سر راه نیراره حضرت امیر کلال مفید بودند که در میان اصحاب



من مثل این دو تن که خواجہ بہا والدین نقش بند و مولانا عارف کسرت  
 کہ این دو تن کوی سبقت را از ہمہ بر بودہ اند رحمہما اللہ کہ حضرت  
 نقش بند بعد از اینکہ از حضرت امیر کلال اجازت یافتہ اند فرمودہ اند  
 ہر جا کہ بوسی بمشام شام میرسد از ترک و تاجیک بطلبید ایشان  
 بموجب آن امر واجب الادعاء ہفت سال در مصاحبیت مولانا  
 عارف بسر بردند قدس اللہ لک اسرار ہم مولانا امیر اشرف  
 بخاری قدس اللہ لک سرہ خلیفہ اول مولانا عارف میشت کہ بجا  
 آن جناب نشیستہ با طالبان طریق تحقیق صحبت می پیودہ اند و خاطر  
 مبارک را بجمیعت دلہا میکماشتہ اند امیر اختیار الدین یک  
 کرانی خلیفہ دوم مولانا عارف اند و بعد از ان تربیت و ارشاد  
 مریدان قیام نمودہ اند پس مبارک ایشان بدرون بخارا در کہ  
 کاسہ کران میسباشد شیخ یار کارکن سرون خلیفہ سوم  
 حضرت امیر کلال بلوچ دہ اند رحمہما اللہ کاکارکن سرون دیہہ است کہ از شیخ  
 دوسنک راہ بودہ است حضرت امیر تسلیمیش را باین زر کو  
 شیخ جمال الدین دیستانی خلیفہ چہارم حضرت سید  
 بفرمودہ ایشان مربی امیر عمر علیہ الرحمہ شدہ اند شیخ محمد خلیفہ  
 از کبار اصحاب امیر کلال بودہ در آخر مقامات حضرت امیر مذکور  
 ہمہ اصحاب بدرخانہ شیخ محمد خلیفہ آمدند کہ امروز بجای است  
 و انمیزم شمار دست و طالبان را راہ نمایند شیخ محمد گفتند کہ انمیزم  
 نبرد سید امیر حمزہ است بس شیخ محمد با سایر اصحاب بخدمت ملازمت  
 حضرت امیر حمزہ رفتند و ملازمت حضرت امیر حمزہ را اختیار نمودند امیر کلال  
 و ارشی علیہ الرحمہ ایشان از اجلہ اصحاب حضرت سید امیر کلال اند  
 و از دیہہ دکن بلوچ دہ اند کہ از بخارا بہت ارستہ فرسنگ است خواجہ علا



علاء الدین غجدوانی پیش از شرف ملازمت خواجہ نقشبند تعلیم ذکر را  
 از ایشان گرفته اند **شیخ شمس الدین کللال** رحمه الله علیه ایشان  
 از کبار اصحاب سید امیر کللال اند رحمه الله ایشان از ولایت قرشی  
 بته نقش پیاده اراده سفر مبارک حجاز کرده اند قبر مبارک ایشان مشہو بلوکن  
 بدرون قلعه شہر سبزست مولانا علاء الدین کن سرون رحمه الله  
 از جمله اصحاب کارگذار حضرت سید امیر کللال اند رحمه الله **شیخ امین**  
 گرمینہ کی رحمه الله علیه نیز از اصحاب حضرت سید امیر کللال اند از  
 جموع امیر سعید غفر عنه خواجہ محمد و ربکنہ رحمه الله علیه نیز از  
 اصحاب امیر کللال بوده اند جموع خواجہ شیخ و رازونی نیز از  
 اصحاب امیر بوده اند و رازون از بخارا بمقدار چہار فرسنگ بوده  
 جموع **اسامی خافای حضرت سید امیر حمزہ علیہ الرحمہ**  
 نقشبند ایشان خلیفہ مولانا حسام الدین شاشی و مولانا کمال الدین  
 سید آو امیر کلان و امیر خورد و فرزندان امیر برہان بن امیر کللال ند و دیگر شیخ  
 مبارک بخاری و شیخ عمر سوزنی و شیخ علی کرکی و شیخ احمد خوارزمی و مولانا  
 علاء سمرقندی و مولا مبارک گرمینہ کی و مولا حسن گرمینہ و شیخ احمد گرمینہ کی و شیخ  
 حسن سفر و خواجہ محمود خمونی و مولانا سیف الدین گرمینہ کی و سید سماسو و شیخ جلال  
 الدین پامانی مولانا حسام الدین شاشی خلیفہ اول امیر حمزہ و فرزندان  
 جمید الدین شاشی بوده اند و از کتب ر علماء بخارا بوده و سید زوالیغ  
 بزور مرتبہ منصب می بخارا قلاو قلات ایشان نموده پس چند کابہی بخدمت فضیلا  
 بخارا بوده باعث افادہ و استفادہ و جمعیت طالبان بوده اند رحمه الله  
**کمال الدین میدانی** رحمه الله علیه خلیفہ دوم امیر حمزہ علیہ الرحمہ بوده اند  
 میدان دہہ این از قصبہ کوفین در ولایت سمرقند حضرت **امیر کللال**  
 ابن امیر برہان علیہ الرحمہ بعد از وفات سید امیر حمزہ خلیفہ سوم بوی



اند و لکن در مقامات امیر مذکور است که ایشان با شاره و اجازه امیر حمزه  
 بلازمت اصحاب قیام نموده اند و کمال حال ایشان بر تبه رسیده بود که سی  
 سال کا پیش به هارت نماز عشا نماز فجر را ادا نمی نموده اند حضرت امیر کلان  
 در مقامی استقامت اشتغال داشته اند مقامات امیر متقی با مختصار خواج  
 محمود جمویی رحمه الله علیه از اصحاب امیر حمزه بوده اند جمویی منسوب به تبه  
 حرم نام در میان حلب و شام است مولانا حمید الدین کریمیه کی رحمه الله  
 علیه نیز از اصحاب امیر حمزه بوده اند قدس سره مولانا نور الدین کریمیه  
 رحمه الله علیه ایشان نیز از اصحاب امیر حمزه قدس سره بوده اند رحمه الله  
 خواجہ علی نسفر رحمه الله علیه ایشان نیز از اصحاب امیر حمزه علیه السلام  
 بوده اند که ایشان را اصحاب و مرید بسیار بوده و ذکر ایشان در کتب مشهور  
 مذکور بوده شیخ احمد خوارزمی علیه السلام نیز از جمله اصحاب امیر حمزه  
 بوده اند مولانا عطاء اللہ سمقندی نیز از اصحاب امیر حمزه  
 اند رحمه الله مولانا سید احمد کریمیه رحمه الله علیه نیز از اصحاب  
 حمزه بوده اند شیخ حسن نسفر رحمه الله علیه نیز از اصحاب  
 حمزه بوده اند شیخ تاج الدین نسفی رحمه الله علیه نیز از اصحاب  
 حمزه بوده اند رحمه الله از جموع امیر سعید رحمه الله علیه شیخ  
 رحمه الله علیه نیز از اصحاب حضرت سید امیر حمزه قدس سره بوده  
 علی کرکی رحمه الله علیه نیز از جماع اصحاب حضرت امیر حمزه  
 مولانا سید غلام الدین کریمیه کی رحمه الله علیه نیز از اصحاب  
 سید امیر حمزه بوده اند سید سما سوکی علیه السلام ایشان نیز از  
 اصحاب سید امیر حمزه علیه السلام بوده اند شیخ جلال الدین بابائی  
 علیه السلام از جماع اصحاب حضرت سید امیر حمزه بوده اند رحمه الله علیه و علی جمعی  
 مولانا شهاب الدین بن خاتون کلان بنت سید امیر حمزه



قدس الله تعالی ارواحهم منقول است در مناقب حضرت سید  
امیر کلال که از حضرت امیر حمزه پسر نبوده و فرزند دخت  
مانده بوده است که سمر بخاتون کلان بارها امیر حمزه میگفته اند که  
اگر مردمان بفوزند پدر فخر کنند ما باین فرزند دخت فخر میکنیم و جناب  
این سیدة بحرمه چنان بوده اند که دائم الاوقات بتلاوة کلام الله مشغول  
و خانه ایشان چنان روشن میشده که حاجت بچراغ نبوده و چون روز  
میرشته اند شبانه رفته در روز زیبا و نفیس میآمده چون شام ایشان  
پایان میشدند اندر چرخ خود میگردیده چون روز میشد تمام پاغهای زیبا  
نشان داده میبردند **نقل است** که چون حضرت خواجه محمد پارسا علیه  
السلام را ذوق آن پدید آمد که زیارة بیت الله و مدینه منوره بجا آرند  
اولاً بخدمت سید امیر کلال قدس الله روحه آمده بودند  
و پس از آن بخدمت حضرت امیر کلان ابن امیر برهان علیه الرحمه  
رفتند از آنجا اجازه طلبیده بمنزل امیر حمزه رسیده در جماعت خانه  
فرود آمده خادم را خبر نمودند که از آن صاحب مستوره تیر طلب اجازه  
نمایند چون خادم بایشان رسید و اظهار انبغض نمود ایشان فرمودند که  
یاب طبق بیارید پس در آن طبق پاغی بسیار انداخته بخادم دادند گفتند که  
این را بخدمت خواجه برید و گوید که اینها را با خود بچشم محترم برند که آنجا  
کم است چون آن طبق پاغ را در نزد حضرت خواجه پارسا نهادند ایشان بمر  
بجیب مراقبه فرود بردند پس سر بر آورده گفتند که ای عزیزان ما را اینجا  
از خود خبر دادند ان امانت را احاطه نموده عازم گشتند و پس از  
قطع مسافت و طواف زیارت قافله سالار نزد حضرت ایشان آمد که اگر  
اجازت در خصت باشد فردا روانه شویم حضرت خواجه فرمودند که بیکد  
پس روز صبر کنید و بعد از آن پاغ را بنزد خود حاضر ساختند که



بکار خواهند آمد و دیگر اسباب را نیز مهیّا ساختند و روز سوم رحمت  
 انزوی بویوستند و در جنت البقیع روی در آمد گاه مرقد  
 گشتند که اطراف آن بزرگوار محاط پنجره مشتمله بدروازه مجموع از  
 برنجریست تخمینا مقدار چهار کز در چهار کز و درین محاطه یک نفر از  
 مریدان آنجناب نیز در آنجا مقومند و ازین رین المستورات را فرزندی  
 بوقوع آمد و مولانا شهاب الدین نام نهادند چون هنگام تربیت  
 رسید بس مولانا حامد الدین که خلیفه اول امیر حمزه اندیش  
 نمودند بجهت آنکه در اوان طفلی امیر حمزه تربیت ایشان را بولانا  
 حامد الدین نفس رانده بودند بر عایه بهمان نفس متمیز که والد بزرگوار  
 آنچنین جوانه تربیت نمودند مولانا شهاب الدین مدّ سه سال در پیش  
 و ملازمت بوده اند و رنجه حقیقی نه دلیک ایشان را چندان علم  
 فیوضات کرامت کرد که مولانا حامد الدین گفتند که ای سرور  
 بعد ازین گمار سبق میدید اینجایا بشید و اگر نه مارا قوّه سیر  
 نماید بعد از ان فرمودند که اکنون شما بمنزل جد خود بروید که بیست  
 شماران است مولانا بسوفا بمنزل جد خود آمده بصحبت عارفان  
 گشتند و روزهای جمعه نماز آدینه را نیز بهجا داد می نمودند و در آن  
 حیات از یاران بجای خود گشته و غسال را طلبیده اجسده آن  
 بدست خود داده پگاه آنروز بچو در رحمت اظهر پیوسته اند و بیست  
 چهل مناقب مرید حضرت امیر خور و ابن سید امیر ربان  
 رحمه الله علیه خلیفه چهارم امیر حمزه اند رحمه الله علیه بابا  
 مبارک بخاری رحمه الله علیه از کبار اصحاب امیر حمزه اند خواجه  
 محمد پارسا با وجود دریافت صحبت خواجه بزرگ بصحبت ایشان نیز رفته  
 اند قبر مبارک ایشان در دیه جز منک در جانب قبله بنی راسخ



مولانا بهار الدین قشلاقی مقتدای زمان خود بوده اند عالم  
 معلوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات بوده اند مولایشان قشلاق  
 مبارک که از دیه و ولایت قرشی رب از بخارا تا آنجا دوازده فرسنگ است  
 ایشان خواجه بزرگ نقشبند را شیخ صحبت و استاذ حدیث بوده اند  
 و حضرت مولانا عارف ده دیک کرانی پیش از شرف صحبت حضرت <sup>کلال</sup> امیر  
 ایشان مرید بوده اند قبضه شریف ایشان در آنجا است مشهور بخواجه  
 مبارک زائر و تیرگی حضرت قثم شیخ ایشان از مشایخ ترک اند  
 در حقیقت از خانه دان حضرت خواجه احمد سیوی یافته اند قدس سره و  
 حضرت امیر کلال در باره خواجه بزرگ نفس میرانند که اکنون <sup>است</sup> اجازت  
 آنجا که بومی باشد امیر سیده باشد از ترک و باجک طلب نماید  
 آن حضرت خواجه بزرگ بنزدیک حضرت قثم شیخ رفتند و ملاقات  
 آن حضرت را خدمت حضرت شیخ بخربزه خوردن مستم بودند و پوست خربزه را  
 به تن خواجه بزرگ میافکندند حضرت خواجه از جهت اشتیاق مندی  
 آن حضرت را بخربزه را به تن میافکندند و به مرتبه انجمن واقع  
 و در همان مجلس خادم بنزد شیخ آمد و گفت یا شیخ سه عدد شتر و چهار  
 عدد اسب ناپدید گشته است شیخ اشاره بحضرت خواجه کردند و گفتند  
 آنی بخیر تو تو نیکیز چهار کس از مریدان چنان بهیبت در ایشان در  
 افتادند که گویا خونی در میان افتاده باشد حضرت خواجه بزرگ میفرمود  
 که هر که را شناخت صفت مشایخ ترک نباشد هر آینه از فیوضات  
 طریق ایشان نومید شود و متعرض شود پس حضرت خواجه بمراقبه  
 زانوشستند و متوجه گشتند و بعد از نماز شام خادم در آمد و گفت  
 که شتران و اسبان خود را در آمده آمدند پس حضرت خواجه دو پیاده  
 کما پیش در متابعت و ملازمت حضرت قثم شیخ قدس سره بودند آخر



الامرايشان را نوازشها نمودند و مرحمت نمودند که مرا نه پسر اند  
 و تو دهم ايشانانی و تو بر همه مقدم پس چون شيخ قدس الله بک سره از  
 نواحی نخب بجانب بخارا آمدندی حضرت خواجه بزرگ بلو از مات رعایا  
 او اقدام نمودندی و او گفت که این صفت طلبکاریکه در تو مرینم در هیچ  
 از طالبان ندیده ام و حضرت شيخ از غایت انقطاع اسباب ظاهری  
 و کمال فی تعلق که داشت در آخر حیات خود بخود بخدمت خود اقدام  
 نموده به تیم بخارا در آمده اسباب تکفین و بلو از مات آنرا خریدند  
 او حال آنکه در جهه مبارک او اثر ناتی نبود پس بد کاتج نشیت و  
 یاران در فغان و فرزندانی که همراه او بودند همه را بخواند و جمع کرد و گفت  
 که زمان انتقال ما رسیده است باید که کلمه توحید را بر موافقت بگویم  
 پس حضرت شيخ و یاران همه بذكر کلمه توحید موافقت نمودند و در آن حال  
 جان بحق تسلیم کرد و رحمه الله علیه سزاوار مبارک ایشان در قشرب  
 قرش که از کاسان یک شک از قرشی دوست است موسوم به  
 مدین نفحات الانس مرقه حضرت خلیل ا تا حضرت خواجه  
 فرمودند که شبی در اوایل این کار در خواب دیدم که حکیم امان  
 مشایخ ترک است مرا بدرویش سپارش نمود پس از آن من و او  
 آن درویش بودم تا روزی در بخارا با او ملا فرستم و او را شناختم و  
 نام او خلیل بوده است لیکن در آن وقت مکالمت و مجالست  
 پس در شب قاصدی را فرستادم من برخاستم و پاره میوه بگرفتم  
 او شناختم و خود کستم که اظهار خود ب خود کنم ترک گفت که او زمین گاهی  
 بیان نه کراک در صحبت او احوال شگرف و چیزهای غریب عجیب همیشه  
 بعد از مدتی او را پادشاهی مملکت ما در آنجا تسلیم شد مرا بلا  
 و خدمت وی می بایست نمودن در آن اوقات چیزهای بزرگ از او مشاهده



و بامن شفقت بسیار میکرد و گاهی بطف و گاهی بعنف و از ان جهت  
 فواید بین بسیار رسید و در خلا محرم خاص و در ملا رعایت سلطنت او  
 میکردم بارها بمنف میزدند که هر که از جهت رضای خدا مرا خدمت کند زود  
 باشد که در میان خلق بزرگ شود مرا معلوم میشد که مقصود او کیت چون <sup>مملکت</sup>  
 مجازی را گذاشت در لحظه آن ملک و خدم و حشم بیاد او منشور اگشت و  
 تا فرکار دنیا بر دل من سر دشت پس بنجارا آدم و کوشه بگرفتم <sup>انوار</sup> سزار پر  
 حضرت خلیل اما در بلده نخبه میشبا در موضع و به شلوک که مفید از جای  
 سنگ کما پیش رت از قورغان فرش و زیارت گاه معروفه اهل آنجا است  
 ذکر حضرت بهاء الحق و الدین محمد بن محمد نقشبند قدس سره  
 و در <sup>نقشبند</sup> حضرت خواجه بزرگ را در تحفه الانس چنین آورده اند که حضرت  
 ساداتش الدین محمد بن محمد جلال الدین بخاری بن سیدربان الدین  
 الدین ابی <sup>محمد</sup> بن سید العابدین ابن سید شعبان بن سیدربان  
 بن سید محمود بن سید اسحاق ستمربلاق بن سید قمر بن سید خلوتی  
 ابن سید محمد الدین بن سید محمود جامع بن سید علی اکبر ابن حضرت امام  
 علی تقی ابن امام محمد تقی ابن حضرت امام علی موسی الرضا الی آفوالنسب و از  
 جانب والدۀ حضرت خواجه بزرگ قدس سره الغریب صدیق میشد  
 و حضرت خواجه بزرگ را در ایام طفلی نظر قبول فرزندى از خواجه محمد بابا  
 شامسى بوده و پسر این حضرت سید جلال اند قدس سره اما بحسب  
 حقیقت او سر بوده اند و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبیدالحق  
 غجد و علیه رحمة یافته اند و از بعضی مشایخ ترک نیز اثر صحبت و فیوضات  
 دریافته اند ایشان درین طریق خواجه بزرگ و خواجه نقشبند لقب  
 نقل است که حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که در او ابل جال  
 بلازمت حضرت خواجه بزرگ بودند خواجه محمد در آهینین از ایشان سوال نمود



که دل نبرد شما بکدام کیف نسبت دارد و گفتند کیفیت آن نبرد من معلوم  
 نیست وی گفت دل نبرد من چون ماه دوسه روزه است چون کیفیت  
 برخواجه عرض کردم فرمودند که درویش کیفیت دل خود بیان کرده است  
 خواجه در آن محل ایستاده بودند قدم بر قدم من نهادند کیفیت بزرگ در آن  
 پیدا شد که جمیع ذرات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال بچود  
 آمدم خواجه فرمودند که کیفیت دل این است نه آن مولود مدفن ایشان  
 دیده عارفان است که از بخار و مقدار مسافت یک سنگ راه بجانب  
 شرقی است وفات ایشان در سنه بمقتصد نو دیک بوده قدس الله  
 حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله العزیز  
 اسم شریف ایشان محمد بن محمد البخاری است خلیفه اول حضرت خواجه بزرگوار  
 و هم بر تبه شرف فرزندی رسیده اند و نسب شریف ایشان را در تحفه  
 الانساب بدین طریق ذکر نموده اند که محمد بن سید محمد البخاری بن  
 زرخش بن سید احمد مودن بسید اتا بن سید بکر بن سید حکم بن سید  
 بن سید کر بن سید الله بن سید محمد شهید بن سید عبدالعزیز بن سید  
 بن سید ابحق بن سید مجتبر بن سید محمد کبیر بن سید ابراهیم رضا بن  
 امام علی موسی رضا الی آخره انشب در وجه سیمه عطار را صبح اول  
 آن است که ایشان همیشه معطر و خوشبو بوده اند و عطر صحبت ایشان  
 بشامه اصحاب میر سیده بی انکه عطریات و طریبات داشته باشند  
 از هر که آید بوی خوش فرمایان اعطای رشو و انهم اولاد و احفاد که از خواجه  
 و خواجه حسین علیهما الرحمة بعالم ظهور آمده اند و سو بخواجگان نقشند و انهم  
 از اولاد حضرت خواجه علاء الدین عطار اند حضرت خواجه احمد بن  
 فرموده اند که حضرت خواجه محمد پارسا را در توجّه و مراقبه غیبت بسیار واقع  
 میشده و حضرت خواجه علاء الدین عطار را در ایامه شعور و وقوف کماکان



بوده و این صفت شعور و صحو را از غیبت و سکر اتم گفته اند و اتم و موم  
 حضرت خواجہ احرار قدس اللہ روحہ العزیز میفرموده اند کہ بعد از وفات  
 حضرت خواجہ بزرگ ہمہ اصحاب کبیرت خواجہ علاؤ الدین معیت کرده اند  
 علمو شان ایشان حتی حضرت خواجہ محمد یار ساقل سست کہ حضرت  
 خواجہ علاؤ الدین قبل از وفات بہفت سال زیارت خواجہ بزرگ  
 تشریف نمودند در و شیراز در وین اثین ان شب در و وقوع دید کہ  
 خواجہ بزرگ و خواجہ علاؤ الدین در نزدیکی بارگاہی بستند و دستہ  
 لہ آن بارگاہ حضرت رسالت پناہی ست صلی اللہ علیہ وسلم خواجہ بزرگ  
 ان بارگاہ در آمدند ملاقات آنحضرت بعد از فرصت رسیدن آمدند  
 بارگاہت و بسط عام فرمودند کہ مرا این کرامت کردند کہ ہر کہ در صد فرسنگی  
 از ان قبر من باشد از ہر طرف من اورا شفاعت کنم باذن اظہر و شج  
 در ان فرسنگی مرقد او مرتبہ شفاعت دادند و کینہ از مجاہدان متعاب  
 مرایات فرسنگی مرقد او مرتبہ شفاعت دادند کذا فرحقہ الان و شج  
 وفات حضرت خواجہ علاؤ الدین در سال ہشتصد و بی ہجری ست و در  
 منور و مشہد موطن ایشان در ولایت حصار شادمان در دہنو چغانیان  
 خواجہ محمد یار ساقل سست نام مبارک محمد بن نجم بن محمود  
 اجماعاً فی البخاریت خلیفہ دوم خواجہ بزرگ اند و مستغنی از تعریف و توصیف و  
 شریف ایشان در جواریتہ حضرت عباس رضی اللہ عنہ واقع شدہ ست حضرت  
 خواجہ ابونصر یار ساقل و خواجہ محمد یار ساقل قدس سرہما پانہ علوم سرت  
 در سوم طریقت را بوالہ خود رسانیدہ اند مزار کوشنار ایشان در بلخ ست  
 حضرت خواجہ حسن عطار ابن حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار نیمہ  
 حضرت خواجہ بزرگ اند قدس سرہ اسرار ہم ایشان جذبہ قوی داشتہ اند و بصفت  
 جذبہ ہر گاہ در ہر کس میخوابستہ اند تصرف میکرده اند وفاتشان در سنہ ۸۲۶



واقع شد پس از آنوار ایشان بجوار والد بزرگوار ایشان است خواجه  
 یوسف ابن خواجه حسن بن خواجه علاء الدین عطار قدس روحها نیز صاحب فتوحات  
 و فیوضها بوده اند بجوار والد خود و جد کرام خود آسوانده است خواجه جکان ری  
 پنجم یوسف بن شیخ عبدالرازق از جمله خلفاء و اطباء اصحاب خواجه حسن است امیر  
 سید شریف جرجانی از جمله مقبولان منظور آن خواجه علاء الدین عطار است  
 بعلامه مشهورند و علم و کمال را بدرجه رسانده اند که در عصر خود بر همه عظاما بوده اند  
 منور ایشان در بقعه دارالشفا شیراز در مجلد آب در ساله بوده مولانا ابو سعید  
 قدس سره از کبار اصحاب خواجه علاء الدین بوده اند و بعد از نقل خواجه در عهد  
 خواجه حسن عطار بوده اند مولانا جاسم الدین بنجره از خلفاء خواجه علاء الدین  
 عطار بوده در بمباد حال شریف قبول صحبت خواجه بزرگ نیز شریف اند خواجه  
 عبدالعزیز امامی اصفهانی و از اصحاب خواجه علاء الدین است سید شریف  
 خواجه عبدالباقی یکی از سادات کرام در طریق خواجه جکان رساله مختصر تصانیف  
 اند شیخ عمر ماتریدی از اصحاب خواجه علاء الدین بن خدمت ایشان قبول  
 داشته اند مولانا احمد سکه از جمله اصحاب خواجه علاء الدین و از ملازمان ایشان  
 ایشان بوده در ویش احمد سمرقندی از خلفاء خواجه علاء الدین خواجه  
 شامی از مریدان خواجه علاء الدین و خال خواجه اجرائی در عمارت مامور  
 بوده خواجه سافرخوار زمر از مخلصان ملازمان خواجه بزرگ است  
 ایشان بعد از فوت بن خدمت خواجه پارسا بوده مولانا محمد خفانری از اصحاب  
 و منظور آن خواجه بزرگ بوده اند حضرت مولانا نظام الدین خواهرش شریف  
 افضل اصحاب خواجه علاء الدین و خواجه بزرگ را دیده اند استغراق غلبه مال بر این  
 عاقل بوده بنا بر این بلفظ میفرماید که شریف در تاشکندت و سل بهت مولانا  
 یعقوب چرخ در اصل از دیده چرخ که از توابع غزنین است خلیفه چهارم  
 خواجه بزرگ اند در مبارک ایشان رجسار شادمان در دیده ایلیغوس



خواجه علاء الدین محمد وانی خلیفه سیوم خواجه بزرگ اندیشین  
 در جنوبی بخارا نزدیک عیدگاه در میان دو تل است ایشان بر بالای آن تل  
 اندیش سر ارج پیرستی از اصحاب خواجه بزرگ اندیش کلمات و جامع حالا  
 بوده اند پیرست مولد ایشانست بر چهار سنگ بخارا مزار مبارک را بجای  
 مولانا سیف الدین مناری از جمله مقبولان خواجه بزرگ بوده اند  
 از انجمن مولانا سیف الدین مقبول لقب شده قریه منار بر چهار سنگ نشاند  
 ایشان در انجاست شیخ شادی از جمله یاران و اصحاب خواجه  
 بوده قسدهش در غدیون است بر دو فرسنگ بخارا رودش سنگ  
 پیر شیخ عبد المجیدی از جمله مریدان خواجه بزرگ اندیش مولانا عزیز  
 بخارا شیخ از جمله خادمان حضرت خواجه بزرگ اندیش خواجه ابوالقاسم بخارا  
 از اصحاب خواجه بزرگ اندیش و کامل بوده و عالم و رساله بهائیه از تصنیفات ایشان  
 بوده مولانا عبد الرحیم ستانی از جمله مریدان و ملازمان حضرت خواجه  
 بوده خواجه پیر خلسه از ملازمان جناب ایشان بوده اند و لقب از خانوا  
 بزرگ داشته و سالها در خدمت و ملازمت ابونصر پارسا بوده اند مولانا بدر  
 عراقی از جمله مریدان خواجه علاء الدین بوده اند مولانا سلیمان  
 فرکتی از جمله ملازمان حضرت خواجه محمد پارسا قدس بهابوده و فرزند مولانا سیف الدین  
 خواجه فرخ تبریزی از مریدان حضرت خواجه محمد پارسا بوده اند شیخ خسرو  
 کریم از جمله مریدان معتقدان حضرت خواجه بزرگ اندیش بدراشد کریمه است شیخ  
 محمد طوایسی بعز خواجه علی اهاد علیه رحمه از جمله مخلصان و خدمت خواجه بزرگ  
 مولانا شمس سنگ بخارا است مولانا ابوبکر افسر تیر از جمله مریدان مخلصان خانواده حضرت  
 خود بزرگ اندیش است میر محمود معانی وی سمنانی است ساکن آنجا و حضرت خواجه  
 در واقع دیده و منتظر مبعوت ایشان از رح آمده اند و ملاقات نموده در سمنان  
 شناخته که ایشان بوده اند آنکه در ورقه دیده بود شیخ قطب الدین از جمله اصحاب



حضرت خواجہ بزرگ بوده خواجہ یوسف تبر از جمله اصحاب خواجہ بزرگ بوده  
 حضرت ناصر الدین خواجہ عبدالسید احرار قه این ذات البرکات  
 مرید مولانا یعقوب چغی بوده اند و در این میان سعادتشان بظلمات مجمع کرامت و ولایت بوده  
 از طبقه خواجگان شدند حال آنکه بنابر این بوده که هر چه از در کائنات میخواستند  
 بهیچان کرده و جلالت شکلا بوده اند چه در امور ملکی چه در امور دینی و تقیبات  
 در بین این طایفه علیه احرار و شرفه ایشان در محله خود کفایت بر یک سنگ سمرقند  
 حضرت خواجگان فرزند نخستین حضرت خواجہ حرازند و آریسته بالواریع و اصفیای علم  
 علوم ظاهری و باطنی و دانشمند و متبحر بوده در علوم عقلی و نقلی روضه مبارک در  
 مزار فیض الانوار حضرت شیخ ابوبکر قفال شاشی رحمه الله علیه تبر و یک مرقد مولانا نظام الدین  
 خواجہ موش قدس سره در هم در شهر تاشکند با خر عظام مبارک ایشان را بجوار والدین  
 آورده اند حضرت خواجہ محمد حکیم قدس سره روحه زنده حضرت خواجہ حبیب الدین  
 محبوب حضرت والد خود بوده اند و در آخر حیات حضرت خواجہ یحیی فایم تمام نموده  
 و توبه مزار فیض الانوار خود را بایشان تفویض نموده اند و مرقد حضرت ناچار فایم  
 یحیی بغایت معتقد بوده اند و میبگفتند اند که نسبت علیه بنحو خواجگان نابود  
 جذبه بر خود محسوس قدس سره در هم بعد از وفات حضرت بر سر مزار حضرت شریف  
 مشغول عظیم داشته اند و خاطر شریف بر این عزیزان میبگذاشتند شایسته آن  
 ناسعدت حضرت و ولدان ایشان خواجہ ذکریا و خواجہ عبدالسید در اشتهار  
 پر انوار این شریف در جوار حضرت خواجہ احرار و شایسته رحمه الله علیه و کرامت  
 اولاد و اصحاب حضرت ایشان خواجہ محمد امین  
 حضرت خواجہ یحیی اند خواجہ یحیی خواجہ محمدم خواجہ عبدشید خواجہ ابوالحسن خواجہ یحیی  
 از فرزندان خواجگان بوده اند اصحاب حضرت ایشان خواجہ احرار مولانا فایم  
 عیان کار زرد و خواجہ نظام الدین عبدالکاد خواجہ او و محمدم مولانا حسین میر عبدالاول  
 مولانا جعفر مولانا برهان الدین خیلانی مولانا طه خیلانی مولانا خیلانی مولانا سلطان علی

خواجہ بزرگ  
 خواجہ بزرگ



[illegible]



برهان الدین خواجہ بن سید امیر مجنون بن سید برهان الدین قلیج بن  
 سید کمال الدین بن سید جلال الدین بن سید شامی بن حسین بن  
 سید محمد بن سید محمد بن سید بن سید بن سید بن سید بن  
 ابو طالب محمد بن سید علی بن حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ عنہم  
 الی آخر الذل و اللولانا محمد و غطسم از سادات کاشانی است و بدایت حال  
 نزد مولانا سید علی سبقت در سخن اندند چنان کیفیت و کشته اند که در دین نجانی خوا  
 در سبقت کافیه خوانان بچسب کردند ناگاه جذبہ رسید بخدمت عزیزی رفتہ فلما  
 اضطراب و غم و اندوه اند آفریز فرموده اند کہ این در شمار از ملازمت مولانا  
 محقق ضرر و در خواهد یافت شد بواسطہ بخدمت مولانا بتماشکند رفتہ در  
 اندک مدہ بدرجہ تکمیل سیدہ بعد از ان چندان مقتدر عالم شدہ اند کہ  
 تا فرما و را و الہ و ترکش روی ارادت بآستان ایشان آورده اند اصحاب ایشان  
 از حد و شمار بیرون از انجمله ہفتاد و دو کس از اصحاب خود با جازہ دار شاد  
 نموده اند حضرت دوم را مصنف عالیہ بسیار است پنج رسالہ در بیان حدیث  
 و معارف فاشہ اند انجمن را پیروہ سپرد یازدہ دختر بودہ ذکر آن کز بدہان  
 این سالہ بقطار بزرگان قند آورده میشود و نفس سبب رحمانہ زرت طبع  
 پر نور و آورده اند چون نبض ایشان را دیدہ قسم یاد کرده است کہ نبض ایشان  
 ساقط شدہ است لیکن بزور کرامات ایشان را ندہ اند در الوقت حدیث  
 معارف مشغول بودند اند معارف ان بکمال طہینان عسمر بشناسال و در سبب  
 نہ ہجری بر حمت حق ہویتہ اند حضرت خواجہ محمد سلام جوہار از جملہ علماء  
 ایشان میشد و ایضا مولانا و صحابہ مولانا اسماعیل سیر و شیخ عبد اللہ  
 و ابی محمد نجاری و محمد و جلی و مولانا لطف اللہ جوہر و مولانا خرد و عزیزان و دیگر  
 الدین بن لانا کا غیر مرقد نور و روضہ معطر و موضع و ہمہ قند است حضرت خواجہ  
 محمد سلام جوہار می قدس ایشان در ادل مرید مولانا محقق قاضی بودند



بعد از آن بولانا مجدوم اعظم پیوسته بدرجه تکمیل رسیده اند و منقول  
 که روز حضرت مجدوم اعظم پیشگی زمین خنیده اند که سبز کرد و خود بحرم رفته اند ازین  
 کردار مریدان وجد و حالتی رونموده حضرت به جویا فوراً چوب کشید خود ایستاده که  
 بجای حق فقیر نام را دین کرد و پنجدومی عظیم ردداده که پنجدور حرم درآمده در محله خاص بولانا  
 مجدوم اعظم درآمده اند انجناب انور اسب گفته اند که بیاید خواجه پادشاه شمارا رخصت  
 کل کل دادیم و ایشان را شاه خلفا گفته اند و بعد از آنکه کجوه خود آمده اند و بولانا  
 قبله شق شده هفت در آمد مبارک باد کرده غایتش اندا حوال ایشان را بکنوز  
 الاتقیاء بیل آورده ایم بدرگاه ایشان از سلاطین و امرا و خواص عوام همیشه  
 درآمده اند که ایشان را نوبت ملاقات میسر گشت و آخر ضعیف ایشان عارض شد که  
 ایشان میخواستند سلاطین و بزرگان شریفین تحت ایشان را بدوش مبارکتند و آنرا فرمودند  
 و آنرا در دست مرئوس علی نسر نیر یافته اند و بعد کرام خود خواهم محمد نیرانتس داشته و از آن  
 خواهم حضرت امیر حمزه بوده ذکر به تعلیم گرفته بعمر بیست و سه سالگی در هند متفقا بحج و احق  
 در آنجا در حجت امام ابوبکر احمد است حضرت خواجه کلان جو سب  
 نام مبارک ایشان ناصر الدین خواجه سعدست المشهور بخواجه کلان ایشان فرمود  
 از محمد حضرت قطب قطب مقبول بانی خواجه محمد سلام المشهور بخواجه جویباری  
 میشت ایشان نیز صاحب کرامات و خوارق عادت بوده اند بعمر پنجاه هفت در هند متفقا  
 هفت بر حجت پیوسته اند قریب بارک در سمت بجانب والد بزرگوار ایشان است  
 چهار کوز و در مدفون گردیده اند حضرات تاج الدین حسن خواجم ولد خواجم  
 کلان ایشان نیز صاحب کرامات بوده بعمر بیست و چهار در سال هزار پنجاه و شش بر حجت پیوسته  
 قریب بارک در سمت در جوار جد بزرگوارشان در جاقبله متصل چنانچه سر ایشان مقابل  
 سینه جد ام ایشان واقع شد عبد الحم خوار بن کلان بعمر پنجاه و هفت در هند متفقا  
 شش در جوار والد خود مدفون گشته اند خواص ولد خوار کلان بعمر بیست و سه در هند متفقا  
 فوتید در جوار والد خود مدفون گشته اند محمد بن حسین خواجم شخص که بود اند در عبادت



و بعد تمام داشته اند جمع سنن نو افل را بجا می آورده اند و در اعم الاوقات بود  
 و اذکار مشغول می تواند بجز شصت و دو در ۲۴ ساعه بگذرانند و در غنی والد خود  
 حضرت مولانا محمد زاهد و خوشوار کی قدس سر در حضرت القدرس آورده اند که  
 مصنف رشتی نقل عالی گذشته یکی است مولانا محمد زاهد بخواجه حرا دوم آنکه روز خوا  
 احرام بر تن بستن و ال اشتد و سکر و قیاس غالب بود و آفتاب و سپرد کسر را باری آن شد که  
 بعضی خواسته شد که وقت میگذرد و بعد از آنکه خواسته بخوا آمدند و دیدند که آفتاب غروب کرده نماز  
 قضا شد و در افور خطا یافتند که ای آفتاب ای بر آفتاب افور بیدار و حضرت خواج  
 نماز عصر را گذاریدند و فراغ ادا نماز آفتاب و شدت عالم بیک تاریک گشت حضرت مولانا محمد زاهد  
 از خوشنجامی معجزه و شین منقوط قراب لیت اربع حصا و خوشتر کو بندایش از افرای حضرت مولانا یعقوب  
 اند و گویند در خیر ایشان از آنها آسمان یافته که حضرت مولانا محمد زاهد تعلیق کرد تعلیم اطوار را کار بر کسب  
 از بعضی اصحاب کبار مولانا یعقوب چرخ گرفته بخول از دو وقت روزانه میشد و در ریاضت و نماز  
 میکردند چون از راه ارشاد خواج احرار بگوشت لانا رسیدند حصا بخندش بسمت متوجه بودند  
 چون بمرقند در محله دهنسر که مرغوبانجا رفتند آمده تجدید بکشتند و تا بخندمت حضرت  
 اتفاقا بخواجه مکشوف شد در عین کمال و نیز در ستر خود را طلبیدند و سر او را گذشتند  
 در رگاجی که در سینه استرات و خوازان ایشان را سرانغ نمودند مولانا برآمد و در سینه  
 شد و در سایه در خراجلاس موده اند خواج مولانا را بیعت نمود و از موده همان آفتاب  
 کرده از بهمانجا مرخص نمودند مولانا را بجز یک صحبت اتفاق صحبت دیگر بخواجه احرار نیست  
 مولانا زاهد قدس سر و در ۹۳ نه صد گشتن بود قبر مبارک ایشان در موضع خوشوار که بدرون بماند  
 و بنویسم بگونه خواج بگویند و نیز در ۹۳ نه صد گشتن بود قبر مبارک ایشان در موضع خوشوار که بدرون بماند  
 صور اسدی را و تارچی مصنف کتاب مسک المتقین که در سینه  
 مرید صوفی نوروز شهر کبر بوده اند و ایشان مرید حضرت حاجی حبیب بوده و خود صوفی نیز از به  
 مریدان حضرت گشتند و در قرب حضرت مولانا زاهد بمقدار نیم فرسخ آسواند رحمة الله علیهما حضرت  
 مولانا در ویش محمدان خلیفه خال خویش مولانا محمد زاهد بعد از ایشان زایب است بلا







کحل بصر می پاختند در روضه اسلام آورده است که وقتی پیر محمد سلطان که  
 یکی از سلاطین وقت خود بود با فوج کثیر عظم تسخیر می کردند که سلطان با زمان فرمای  
 تاب جنگ نداشت برادر استمداد بخندخت جانفش و نیازمند به نمودن این بد است خود نزد  
 پیر محمد سلطان رفته هر چند است که صلح شود صورت پذیرد تا چا باز شهر آمد سلطان  
 باقی را فرمودند که اگر تو از دل نایستی که دیگر با خلق خدا را نیاز زاری سلطنت  
 با نصیحتی سلطان با از صمیم قلب کرد که بار دیگر ظلم و تعدی نکند خواه فرمودند که  
 برو جنگ با چهار هزار کس و مقابل پنج هزار کس مقابل شش و فیروزی نیست  
 پیر محمد منسوب و مخدول باز گشت فرار نمود پس که حضرت خواجه قبل از ارتحال خود مکتوبی  
 بنام خواجه با خلیفه خود نوشت که زمان زمان که یاد آیدم ندانم کنون تا چه پیش آیدم  
 جدا آباد امر از خدا دیگر چه پیش آیدم و فاضلت خواجه یکی در سال شصت و  
 هشت بمیر نمود سال روضه ایشان در خواجه مکنه در بین شهر و شهر کن یزاد و دیگر که  
 خواجه باقی نقیض و بلوی قدس از اعیان خلفا خرم و یکی از  
 از بزرگان وقت مقتدرایان زمانه و امامان عهد خود بود بکمال طایفه می نامی است  
 بجز عشق و محبت است و زهد و تقوی و معروف و باوصا که میوه صوفی و نسبت بر و  
 و نسبت بر خواجه مکنی و از روحا حضرت اجرار فایده و افرا گرفته در ایت  
 بسمت آمده بعد از تحصیل علوم ظاهر از نزد مولانا صادق خلوات علیهم السلام  
 ایکنی غوره نقل که حضرت خواجه در واقع حضرت خواجه را دیده اند ایکنی  
 ای عزیز تر و خواجه مکنی بر دید آنحضرت عازم خدمت خواجه شد همین که بخندخت  
 حضرت خواجه بگویند که ای فرزند چشم مادر راه شماست اشاره بواقع دیده ایشان  
 و هم آنجناب در مسئله مشکل ازین طریق پیش آمده بوده است جل شد و از  
 از آن حسیا می رسیدند جواب فریادند اند خواجه مکنی مجرد ملاقات آنکه آنکه  
 هر دو مسئله مشکل را حل نموده بعد از آن حضرت خواجه بفریادند و در مدینه شهاب  
 نزد خود نگاشتند بعد از آن بخلاف حضرت خواجه و بندگان جازه فرمودند که بار شهاب



اهل هند باشند آنجناب بعد از مراجعت بدلی که مجمع مزارات بابرکات  
 اویشا شد شب یف آمدند در قلعه فیروزیکه برب دریا عهد واقع سکونت گزیده  
 مولانا بدرالدین سرمندی که از اصحاب حضرت مجدد الف ثانی است  
 کتاب خود آورده که من از اتفاقات نه و قریب دلی م بر مزار کوهر با حضرت خواجہ باقی  
 حاضر شدم و در مزار متوجه شدہ ششم عنانی غایت شد بستر از نسبتها خاص عطا شد  
 بعد از آن یار خواجہ قطب الدین کاکی رفتم حکم شد کہ امروز بستر کہ شما از خواجہ باقی  
 نسبت مایعید از آن یار سلطان امیر خورشید ششم فرمود کہ نسبت ما  
 بحدیث غالب است و بستر کہ شما خواجہ بابا لہ متعلق نسبت عاشق و نیاز مندی  
 این نسبت شماست بعد از آن بروئے خواجہ حسن بحر رفتم و متوجه شدم  
 بارہ شد کہ بستر کہ ترا از خواجہ با حاصل شدست از ماست عرض کردم کہ  
 این بستر که ما لایق آن نیستیم چشت است فرمود کہ چون من بخت خود را بوسیله ای  
 بستر از شرع و شوق ذوق حق بود آن نسبت از من خواجہ قطب الدین بخارا از  
 و ما این خواجہ با رحمت کشت آن نسبت الحقیقه نسبت نقشبندیہ بود کہ حق  
 بن دار عاید کشت نقل است کہ روز خواجہ عباس ولد خورد و والد خود  
 بودند خواجہ آئینہ در دست داشت فرمود کہ رو خود را بویں چون صبا ز او دایمہ مقابل  
 کرد و روی خواجہ بارش سفید نمودار شد چون خواجہ شمس سیاه داشت بستر کشت فرمود  
 جای تعجب است کہ ظهور این نور از انوار اظہر است کہ مجاہدین من دار شدہ است  
 مصفا از انجمله کتاب اتیک ستر شفا الامراض است مواظبت آن موجب شفا ظاہری  
 و باطنیست همین فضیلت است کہ یکی از خلفا ایشان حضرت مجدد الف ثانی پیشین بعمر  
 سالکی رسیدہ بکذا رود و از دہجری بر حمت حق پیوستہ اند و ضہ را نور در دلی است  
 حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی فاروقی کابلی قدس سرہند  
 بودہ از علمای را سخن و غوث العالمین قطب الاقطاب قطا منظر خوارق کرامت بودہ  
 جامع در جلالیت و رفیع برع و ضلالت عامل بسنت جماعت ارث کمالہ بنوہ مزین



اطوار احمدیه عارج معارج نقشبندیه امام طریقت و مقصدای حقیقت  
ست و در طرق نقشبندیه مجددیه ابام ست و در شریعت طریقت پیشوای کمال  
اهل اسلام و نسب نفیس حضرت فاروق اعظم میرسد حضرت شیخ آدم بنوری در تذکره  
خود آورده ست که حضرت محمد در طرق نقشبندیه مرید حضرت شیخ عبد الله دهلوی و در طریقه  
قادریه و چشتیه و سهروردیه نیز داخل اند این ساله تحمل سلاسل بسیار را کنجایشند  
نقل است که در حضرت محمد دالغانی در مسجد حلقه صبح می نمودند و بتلقین مریدان متوجه بودند  
که شاه اسکندر کتکی قدس خرقه مبارک حضرت عیسی الاظم بامر حضرت شاه کمال کتکی  
بر سر مبارک شیخ انداخت شیخ در بحال نوار بست تا در استغرق شد در آنوقت بخاطر شیخ  
گذشت که مرید و خلیفه خاندان عالی شان نقشبندیه ام الحال سید فایزیه را احاطه نمود  
ست بباد که پیران کبار نقشبندیه زین عمر رنجید شوند فراموش نمودند که کتکی  
عیسی الاظم و شاه کمال کتکی حضرت خواجہ بزرگ نقشبند و خواجہ بزرگ  
و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین کبری و شاه بدیع الدین سهروردی  
پیران عظام و مشایخ کرام تلافی آورده همه اکابران شیخ را از خلفا و رهبران  
آن جمیع حضرات اتفاق از نسبت خود آنجناب سرافراز فرمودند و حضرت  
ثانی در آن روز از صبح تا ظهر در بحر مراقبه مستغرق ماند و بکشم مال نیمه مال  
میکرده اند نقل است که حضرت دالغانی در مکتوب با خود در مکتوب و بسم الله الرحمن الرحیم  
اند که در اشای ملا حظہ ان مقام مرۃ ثانیہ دیگر مقامات بعضها فوق بعض طاعت  
بمقام فوق مقام رسیدند معلوم شد که مقام ذوالنورین ست مقامات  
مقام عبور واقع ست فوق مقام مقام حضرت یونس که خطاب شد و دیگر را بهم  
عبور واقع ست و در مقام رسیدند و خواجہ بزرگ شاه نقشبند را  
با خود همراه میسپیم و تفاوت نیست الا عبور و بالا مقام رسیدند و مقام  
مقام نبوت و محاذی مقام حضرت یونس که مقام رسیدند و نور است که هرگز  
آن تبحر نیامده بود و اندکی از این مقام ارتفاع داشت چنانچه در آن روی زمین



بلند می‌زنند معلوم شد که آن مقام محبوبیت است و آن مقام زکین و  
 منقشین و دینده هم خود را با انعکاس آن مقام زکین منقش یافت بعد از آن همان  
 کیفیت خود را لطیف یافت و مانند هوا یا آب خود را در عالم منتشیر و بعضی از آن  
 در گرفت و مقام حضرت در مقام حضرت تقی اکبر است و خود را هم در مقام مقابل  
 آن نیست بکفایت که معروض داشت خزینة الاصفیاء و کتاب حضرت العبد  
 آورده اند که علامه سیوطی در جمع الجوامع حدیث صحیح روایت کرده که فرمودند حضرت  
 صالح علیه السلام بگویند فراموشی رجل تقی الله صله یصل الجنة الی آخر حدیث شاید که این  
 اشاره بوجود معبود حضرت شیخ احمد محمد و قدس باشد چه وی در میان علما صوفی  
 صلاه بود در آنحضرت میفرمود که الحمد لله جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا بین <sup>لغبتین</sup>  
 این به دو جماعت مراد از هر دو طایفه قایل و جدیت وجودی و علما شرع اظهرند  
 شیخ احمد این هر دو را بدلیل بر این با هم را قابل ساخت و با هم هر دو طایفه که از  
 دریا سال منارعت بود به پیوند رسانید پیوند کرد و آنجناب در رساله مبداء المیعاد  
 تشریح فرمود که روزی در حلقه با ما داشتند بودم که از حضرت ربکا الهام شد  
 یا تقی میرزا داد که غفرت لک من توصل یکب یو اسطة او بغیر واسطة الی یوم  
 القيمة در روضه اسلام آورده است که حضرت مجدد الف ثانی را دو فارق  
 غفیر بر صغری روزگار باقی ماندند یکی کتاب مکتوبا و یکی رساله مصنفه و در معانی  
 و حقایق و مکاشفات که اجزای بنا به آن کشف نگردیده است که او کرده است و دیگر  
 فرزندان کرام روی که تبصره خود ایشان را از روی علم ظاهر و کمالات باطنی  
 مثل ذات خود است آنجناب را سبقت فرزند از جمله دو توفیق حضرت شیخ احمد سعید <sup>الملقب</sup>  
 بخازن الرحمة و حضرت محمد معصوم راز شفیع و عودة النور قدس رسد و او را چهار بعد  
 از وفات والد عالیه در تمام مقام او شدند حضرت مجدد بعمر شصت سال در  
 یکبار سر پنج بجوار رحمت اظهر سوخته اند روضه شریفه ایشان در سر هستند  
 آنجناب را خلفاء کثیر اند بجزرات پیران طریقت خود انکشاف نمودیم حضرت <sup>مسیح</sup>



معصوم محمد ابن حضرت شیخ احمد مجد و الف ثانی قدس سره ارواحهم  
 فرزند میانه حضرت مجد و الف ثانی اند قطب الوقت و مرشد عصر بوده اند نسب  
 شریف اجداد ایشان پیا توده و واسطه یقوت شاه کابلی و به بست نه واسطه بخت  
 المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم میرسد بعد تولد ایشان والد بزرگوار ایشان بصحت  
 خواججه السیاق رسیدند و میفرمودند که تولد این زن در مابینا از چند ست که بعد  
 تولد او مرا صحبت بخین روشن صبح میرسد که دید حضرت معصوم از علوم استعداد در ولا  
 محمد الشاه بوده اند بمرشاه توده سالکی تحصیل علوم نموده دستار فضیلت بر سر تن  
 بعد از آن علوم ظن متوجه شد بوجه والد از مملکت اولاد شیخ سبقت نموده در آن  
 تربیت ید از باب ایشان حواله نموده بوده اند در تذکره آدمیه آورده است که محمد دار  
 شکوه ولد شاه جهان پادشاه مرید ملا شافعی بود عالمگیر و زنگ میر حبیب حضرت  
 معصوم سرسنگ در مابین هر دو برادران منبازعت بود و از شکوه را ازین سبب  
 با عزیزان هند که در وقت قاضی بود حضرت معصوم در مدینه منوره بودند که خبر رسید که  
 شکوه ولی عهد شد از آنجا متفرک شد و بر دو رفته منوره رفته متوجه شد  
 که در بار فتن هندستان به بند میرجه آره شود بعمل آرم مریدان و اولاد  
 بنده در سرهند اند و از شکوه عدو این خاندان درین محسوس گشت که ازین  
 صلی الله علیه و آله شمشیر گرفته ظاهر شدند و فرمودند که هر که دشمن شماست ای را  
 اظهر کافیت از مراقبه سر بر آوردند فرمودند که و از شکوه در هند گشت  
 بوقوع آمد مسرعه عسکر رحمت الله علیه فرماید که در مکه معظمه رسیدند  
 او بسیار جزع و قزع میکردند و در تفتیح بد امان حضرت معصوم زودند ایشان را  
 نشسته بجهت درخت متوقفا در حرکت آمده برخواست و صحت کامل یافت  
 میگوید که فقیر از پشاور بار آورده ملا حضرت معصوم بسوی ستر روانه گشتند و با  
 ستر در آریب دین از پشت ستر جدا شدم و پام بر کانیانند و ستر میدیدم بر زمین میکشیدند  
 مردمان میدیدند نمیخواستند گرفتن در آن وقت اضطراب در دل پادشاه کردم بچود



یا کردن آنجناب بذات خود در آنجا شریف آورد و زمام استراحت یافته  
نمود و پادشاه صاحب انوده غایت انجمنی قدر در ریافتا دم آب عمیق بود و غوطه ها خورم  
نزدیک و که غرق شوم در آنوقت یاد نمودم از حال آنجناب حاضر شد مرا از آب کشید و بچین بر راز  
غلبه سلطه الاذکار معلو احوال شد و بصرها دم تا بجا رسیدم که مردم نبودند آنجا  
ترسیدم دیدم که در آنوقت به طرف صورتی در نظر میاید حضرت معصوم را نیز فرستاد  
بزرگوارند و خلفا و مریدان آنجناب لایعه و لایحست جمع آنها را بکنوز الاتقیاء آورده  
در آن قصر کنجایشان در حضرت معصوم بر عمر بنفادیک در نشانه بگذارد و پشته افروخته اند  
در آن زمان در سر سینه بجوار والدین است یزید و یثیر و به حضرت شیخ احمد سعید  
الرحمة قدس فرزند حضرت داناتی رحمة الله علیه است جاوی  
در آن وقت در آن فرود و اصول حسا حال قال نظر جمال و کمال مخزن برکات  
در آن اندازد و اوقات سرار کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حسا مقامات جلیله و مداح  
در آن اوقات زوالد بزرگوار فیض عام و نایده نام حاصل و خوارق کرامت بسیار است  
در آنجا برکات سر بر زده است حسا در المعارف میفرماید که حضرت خواسته با باشد و بلوی  
در آنجا که خوار سجد حضرت معصوم هر دو پسران جبه احمد پارسا جواب دهند که بی بها اند و در آنجا  
در آنجا مقامات احمدیه رسیده اند در روضه السلام آورده است وجود با برکات  
در آنجا حرم سعید طاعت کالات و گران در آنجا میکه در سر سینه و با عظیم ظاهر شد و صد با  
در آنجا ان بکجا جان ربود ملاک شد سکنه با آنجا آفرال در رجوع با آنجناب رفتند و حضرت  
فرمود که از امر و زاجدی مرض طاعون تلف نخواهد شد ان شاء الله و همچنان بوضع آن  
وفات آنجناب سال نشانه بگذارد و بنفای عمر بنفاد سالکی روضه پر نور در جوار  
بزرگوار خود بوده حضرت شیخ عبد الاحد بن خازن الرحمة احمد سعید  
ادو اجم از برای خلفای والد بزرگوار خودند بعد از فوت پدر عالیقدر بر سجاده  
مشیخت نشست و هزاران طالب را بطلوب رسانیده و سلسله مجددیه از ذات با  
برکاتش در تمام عالم منتشر شد و خلفا او در مکه معظمه و در مدینه منوره و عرب



و عجم رفتند و بهدایت خلق پرداختند و ایشان را انتساب بعم بزرگوار  
 خود حضرت محمد معصوم نیز بهت وفات آنجناب در سال ۱۱۰۰ بگذارد یکصد چهل و دو  
 تخلص ایشان و حدیث و یوان غزلیات بسیار شیرین دارند لقب ایشان دل  
 الرحمن است بکلمات نبوة و دخول حقیقت کعبه حقیقت قرانی بیشتر است اگر دیده  
 اند قبر کوهر بار ایشان در سرزمین حضرت شیخ محمد عابد قدس سره از خلفا  
 نامدار حضرت شیخ عبدالصمد بود بعلم و ورع و تقوی کوی سبقت از او یک وقت برده  
 نسبت آبابی بخلیفه رسول الله میرسد و بهر شب نماز نهجد شصت و سه سوره <sup>میخواند</sup>  
 و در مرضی که که شیخ را اسهال بود در هر شب ده بار پس از پنج بار میخوانده و است  
 هزار بار ذکر کلمه طیبیه هزار بار تفریبات بحسب نفس و تلاوة قرآن شریف و هزار بار و  
 وظیفه روز مره خود داشت و در حلقه روزانه وی از علما و صالحا قریب و کسب  
 نشستند و هزار در هزار طالبان حق را بتوجهات بارگاہی بغایت مقدمات  
 نقشبندی رسیدندی و زیارت و فقه از پیر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> رفته بیشتر است  
 محمد کر دیده اند وفات آنجناب در سال ۱۱۰۰ در بلده شاه جهان آباد حضرت  
 موسی خواجه ابن حضرت محمد عیسی جابن بابا خواجه شیخ رزق خواجه ابن  
 هاشم خواجه ابن محمد ابن خواجه جلال ابن حضرت محمد عظیم قدس سره اسرار  
 از کبا خلفا شیخ عابد قدس اند و او ایل با همراه والد خود بیلا و حلا  
 قراناق محمد رضا خواجه محمد عظیم اراده آورده آنجناب را به دیار  
 سلطان قنطاریست یکصد سبک عمر یافته وی مرید محمود است  
 شیخ محمد سعید معتمد حشر رحمة الله علیه جمیع کائنات پیوسته است  
 علیه السلام کرده اند و حضرت خواجه با شاره حضرت محمد رضا عابدین را در  
 شد بر اینه و تنگ تفسیر نموده است چنانچه ابان محمد شیخ عابدین از انبیا  
 فرامحال بی توفیق اوست آورده اند شیخ در باره آن توجیه گرانمایه زیاده از  
 دیگران میکرده اند تا کار بجایی رسید که در مراتب لکین آورده که روز



حضرت موسی خواجه در حلقه با عدد و یا همراهی اصحاب نشسته بودند که حضرت  
رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهار خلعت از نیت چهار رنگ شایسته داشت و در حاضر  
کردند و فرمودند که ای فرزندان این چهار لباس پوشید و شمارا چهار سلسله علیه جار  
بعد از فراغ حلقه بخدمت مرشد خود واقع را عرض نمودند و مرشد ایشان چهار رنگ  
لباس پوشید و فرمودند که ای فرزندان شما بلند افتاده است که میستند و در زیر  
دارید باید دانست که این نواده چهار طریق اجازه میدهند بعد از وفات شیخ چهار  
دست و شصت نشسته بفرموده کالات و لالت طریق فجه دیت و در وجه کمال کرده  
اند و در زبده الحقایق از تصانیف خود دایره ها را کشیدند که در اینجا باید  
بعد از آن عازم ترکستان و انداز جمله یاران خادمان پنج تن و یک خادم  
بوده اول خلیفه محمد صدوق خلیفه خدا با و خلیفه محمود و خلیفه حاجی محمد  
و از بعد از آن صاحب تبراه بوده اند بسلامت آمده و در هر چند  
سال یکبار در سال فاطمه و اند در نیت مردم چهار چرخ روی را  
آن سال آن شیخان این نهاد و همه مستفید و مستفیض شدند و در پی عمر هفتاد  
سال و نه روز و یک صد و دوازده سال و در حواله فایض الاله و ارجمند  
ارجمند حضرت محمد و ام المومنین و آنکه آمده اند مصداق کثیره را دارند بقیه ذکر  
در این باب آنرا آورده میشود حضرت خلیفه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کباب  
در حضرت موسی خواجه و در هر یک کباب بقیه صد بقیه نقشبندیه اجزایه محمد و  
و در هر یک را از این کباب است سابقا بلند مشرف گردید و همراه آنجا از بلاد بلند و شایسته  
بقیه و در آمده ترک را طایفه ای کرده اند صاحب کشف الکاف و خوارق بنام آورده  
چهار کباب است که حضرت موسی خواجه و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بخوارید به اند که میفرمایند  
که در هر یک کباب خفیه اگر ترک تحصیل نکنند صدیق و اگر ترک کنند زندیق چون پیران و شیخ  
باشند گفتند بنا بر آن تحصیل علم مشکوه شریف لازم خود گردانیده اند و بعد از وفات  
مرشد بزرگوار خود امر خلافت بایشان رسید تا مراحمی بخدمت ایشان بیعت کرده در مقام



هدایت و ارشاد طالبان بوده اند قریب به مبارک ایشان در چهار باغ خوش  
 در قریه ده بیت ذکر قطب قطاب حضرت مولانا نور الدین نقشبندی  
 قدس سره این در سلسله عالی نقشبندی به حضرت ابوالمکارم خلیفه محمد صدیق قدس سره  
 است که از اینجا به کمالات طریقه صمدیه نقشبندی مجدیة اجرا رتبه ده بیدیه رسید و مشن  
 گشته سالها در مسند و مقیم بوده خلق کثیر را هدایت نمود طالبان حق را بحق شنیدند  
 روضه شریفه مقدسه اینجا در ولا حصا شادمان در تحت خاک ریز قلعه کولابی محل اجتماع زائرین  
 از روی شهرت بالای آنجا در مورد و رفیع نازله بلاد و ران دیار به نیت رفیع بلبله از سر  
 خود گذشته اند العلم غلام محمد سرور اوراق این رسا در شجره متباین ایشان حاضر  
 بابا خواجه حسین بنظر رسید که حضرت قاضی با خواجه که منبع فضل و کمال بوده و از هر نوع از علوم  
 اهل طلبه کتب فضل و کمال نموده اند در بخارا شریف چنانکه در طلبه رسد گرفته نمایند و  
 فراوان ده بنابر فضل و کمالی که داشتند حضرت قطب الاقطا مولانا نور الدین نقشبندی  
 هم از مشایخ و هم از علما بزرگان وقت بودند و حبیب بخارا شریف تعلق آنجا  
 داشت علم مال قال او در گرفته بودند دختر معصومه خود را بخشیدند و تفرقه  
 گذارند اتفاقاً اینجا که هو بدست نداشت بود لهذا بهیمن نهاد را گفتا خرد و  
 بعضی اوقات در شهرها و از بخارا طبع متواتر سر بر میزده چنانچه در وقت غایت  
 یک فرد گفته اند تخلص اینجا نفیس بنیان ملقب آن شده اند  
 و حوادث ملکی از بخارا می شریف بولمن مألوف شهر بیدیه و  
 حق مشغول گشته در اینجا بر حمت از و پیوسته اند حضرت امیر بخارا  
 خلیفه و اوجیهستی از او یک کبار و از کل خانها و اعوان و  
 مرشد نورانی حضرت مولانا نقشبندی اند و صحیح النسب ایشان را  
 بر شما برست حسنا جذبه قویة و تقریفات جلیله و کرامات عالییه در میان  
 تولد ایشان در بلده شادمان حصا در قریه سیمکنج در ششده بوده و این  
 در حین سبأ طریقه کبرویه را از پدر خود <sup>نعمت الله</sup> سید افتخار نموده اند بعد از آن



حضرت خواجه نورالدین نفس حصار می رسیده اند در سن هجری ده سالگی ازین  
 اخذ طریقه کرده اند بن یک سالگی ازین طریقی اجازت ارشاد حاصل کرده اند  
 و نامورشده اند باینکه بجانب رار وید از این کار عرق جدا صفا مولانا بیک کتبه  
 و زبان طبعی نامور از کرده می گفته اند که ما باین مخلصان قدیر و عمو خوش نصیب  
 این کتبه را نیندایم سبب چه باشد که مولانا یک صبر نو عهد را اجازت دادند وی  
 چگونه مفتدا بدایت نامشیده باشد و حال آنکه سلوک ناکرده و راه ندیده است  
 و مولانا بنور هدایت درسته صبر نمودند تا بوقتیکه طاعنین همه مجتمع شدند چنان  
 که در تبریز حاضر بودند پس زانی مراقبه کردند و بعد از آن سر از کرین تفکر بر آورده اند  
 و از آن نظر مبارک فتاوی که بر سر دیوار کنجشکی نژند با و از بلند صداع خود نشسته  
 و طاعنین پنج بابی ده گفته که ای طایبان راه ارشاد ای مدعیان ارادة طریقی  
 که بیدارید که فراین کنجشک چه شده همه سر در پیشگان فرود سهم الطیر نشسته  
 و باین نظر امیر التفات نموده فرمودند که ای محسود مردمان و ای پسر من  
 این کتبه را میگوید گفتند آری میگویم میگوید که ماده خود را در دقتیکه قصد این  
 کتبه است و ده سنت فعل مشوک در خانه ما را در آمد و من دیدم البته داخل مشو طاعنین  
 و توجیه و بعضی در باطن نگذایین سخن نمودند بس عمر گذشت حالا انکلاش نام  
 زنده نشسته بودند ناگاه ما را از خانه کنجشک بدر آمد پس خجل شدند و سر  
 رشتند بس نایب متفوق شده اعتراف بقصود خود با نمودند و حضرت شیخ در حق جناب  
 امیر زکریا قدس روحه العزیز فرمودند که مردی را استعداد سن در عالم روحانیت  
 تربیت از حضرت رحمانیت منقرت او را همین استعداد از استعداد استمداد  
 باطن شیخ و متوقف نیست با جارة و ارشاد احدی در عالم صور ذشاه و نا  
 لکن با ارشاد نمودیم در نظر خلاص تا که آرام گیر و دلگام مرید شوند کان و بعین کنندگان  
 و گویند که سلسله و بجای زرسیده است و این را اگر اما د خوارق عادات بسیار است  
 و آنچه ما نقل کردیم قطره ایست از بحر در شجایست از بر و اینان حضرت میرند کور با



مرشد فرور به بخاری شریف تشریف ازانی فرمودند در ایام سلطنت خان  
 شهید ابوالفیض خان نور مرقد بسطین گردیده ساکن شدند در خانقاه حضرت  
 خواجه پارسا قدس و مشغول تربیت مریدین و مخلصین شدند و از بسکه بالی  
 بلده مذکوره کر آقا و خوارق عادت ایشان را ظاهر و هویدا میدیدند همه محب  
 مخلص گردید عاکف و عاطف آستان و بارگاه انجانب نشاند خبر که خان شهید را  
 دریافت صحبت شریف در خانقاه حضرت شیخ زکریا مجمع عظیم نبیاد فرمود و در  
 مجمع از مشایخ کبار شصت نفر بودند مثل ایشان بوالهسا و خود مشهور بایشان  
 استاذ ایشان ملا محمد باقر شهید ایشان املا و غیره و قریب جنابان قصد خرامشان این  
 مجمع نمودند بیدار بود مشکوئتها و شمعها همه فروخته در آن خانقاه سایر مشایخ حاضر  
 گردیده بزرگوهی سرگرم بودند بخاطر خورشید منظر جنابان انجمن نیز توانستند  
 یک تصرفی در امرا ایشان کرده شود شاید که سبب زیاده فی اخلاص و نیست که  
 افاضه استفاضه کرد و بناد اعلیه جد نور از چراغها و سبکها رست از تهنیت  
 پس بیکبار همه در ظلمت ماندند همه چراغها منقرض شد و جملة شهرها خاموش  
 حال آنکه خان شهید در آن مجلس حاضر بودند بس و بودند چراغها را کبرای  
 سازند هر چند جهد کردند میت نشد و حرارت از آتش بجای درخشید  
 و کوکرتا نیز نمینمود و بسج در شکفت و تعجب ماندند بسستند لال نمودند و بی  
 مجلس شخص صاحب تصرفیکه مروی را قوه سلب حرارت از آقا و خان  
 چراغ آتشبارست میشد که بتصرف او این حادثه برپاست بس و او  
 از هیچیک از یاران بوی این معنی نیاید بس فرمودند که این تصرف از جانب  
 و نیت آن شخص مگر حضرت نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم است  
 تا بوقتیکه آنجناب استقامت اخلاق مذهب و اطوار حمید شریف و م از زالی  
 فرمودند جلالتی شریف قد و ثمن شرف گردیده التجا نمودند که ازین تصرف بازستند  
 تا بجهتیکه الحاح نمود التجا پیش دند بس جناب حضرت ایشان مهربان شد از آن



گفت نفس غم وند چرا غما بیکبار روشن از غیر آنکه کسپر در شتعال و اشتعال  
 نماید بس دید با بقدر و نشان روشن حشا ایش را نور ابصار خود پاکیزد  
 و دستها را بدامن پاک ایش زده سر با بقدر هکایت <sup>شاید</sup> سواند <sup>شاید</sup> بس فرمودند که  
 ایش را بقدر سحابی تعین نمایند همه تعظیم نموده بالانشانیدند بعد از ان  
 خان شهید بهمان مجلس بیعت داده مرید شد پس از ان شیخ مجلس استماع  
 نمود و زکریا بایان سر حلقه گردیده ذکر هر کنسید تا که صحبت مایان برکات انفاق <sup>شاید</sup> حشر  
 متبه که گردید اجیاق تار با جتا پیشتر کرد و ایش را مرجمت نموده اند که طریقه با خفیه است  
 مانده که هر مجاز و مرشد سیم چکونه هر میکنیم ایش گفتند مایان هر کدام بزرگوار  
 سیمیم اگر خود رسید ما همه شمار را اجازت دارشاد میدسیم بس اجازت دارشاد  
 در آن بعد از آنجناب برخواست و همراست ایش نان حلقه کرده ذکر هر نبی و فرمود  
 پس از شوق ایشان یاد شد خان شهید بعد از فراغ صحبت بانی نموده  
 و بخاست کرد که حضرت ایش با همه آدین شیخ در هر هفته یکشب جماع نموده سبب  
 استغفار باشد پس حال همین شیخ را بر بود تا بوقت فتنه نادارشا ابرانی خذله  
 این مقام مع بنوده بعد از ان حضرت ان التزام مراجعت وطن مائونه خود نموده  
 بهر بیت حضرت فرمودند زیرا که درویش را کوی سیر مناست و فقیران اینک  
 همای لایق چنانچه گفته اند که غمبت آنجناب طیف حصا بنا بر آنکه کدورتی از و جهر  
 بخا در مبارکت راه یافته بس عای بد نموده عازم آنصو گردیده اند پس  
 مد و آمده است چنان نسبت حضرت غم مرضی است بلکه مصنوع است لایق  
 و بالجملة بعد از وصول وطن مائون حاکم بلده مذکوره شرف خدمت در یافته  
 بسعادت بیعت مشرف شد بنده و مرید گردیده است و آباد و جداد ایش  
 از اکابر مشایخ بلده مذکوره بوده اند و در انجامه قدیده ملک استغفار  
 و زبیده اند و بشرف صحبت و برکات انفاش خلق کثیر مراتب عالی و مقامات  
 رسیده اند بعد از آنکه آخری عنان عزیمت بجانب بخارا منعطف گردانیده در ایام



سلطنت دولت خان کثیر المنوال امیر و دنیا علیہ الرحمہ دامیرند کو مغفور خان  
 و اکرام تمام در شهر در آورده با علای زینش همه مباحث نموده ربقه بنده کی در  
 کردن کردند و حضرت<sup>ایشان</sup> در خانقاه حضرت خواجہ پارسا قدس سره سکونت ورزیده  
 تربیت مریدین مشغول بودند تا زمان<sup>ایشان</sup> رحلت مکانی غفرله و این امیر شاعران  
 نیز از ایشان طریقه اخذ نموده در سلوک صوفیه داخل گشته اند بعد هفت  
 ایش از شهر خارج گشته در قریه واجیکتی که از قرای بلده مذکوره است بدو  
 و فرسخ کمابیش مسافت نمودند تا بوقتیکه عمر عزیزشان بیکصد و بیست سال رسیده  
 بر رحمت حق تعالی پیوستند در سنه یک هزار و دویصد و سی و هجری قمریه که بمقام  
 و مسکنه بحقوقه جنانه و قدسنا الله باسرار همدفن مبارک ایشان در جوار حضرت  
 خواجہ کعب چهار فرسخه عنیم میشا یزار و تمبرک پیرایه باوقایع و فواید<sup>ایشان</sup>  
 شد یکی از چراغ ظلم پوشیده فاند که کلمه خراج یک هزار و دویصد و چهارست چون  
 یکی از آن ظلم کرد و یک هزار و دویصد و سی و یک تا آنکه تاراج مفقود شد<sup>الغرض</sup>  
 بالحد المتوجه بکلیته الی الله المنسحب عن ائمه الناس و الی المتوصل الیه  
 الالهوتی ذوالجلب<sup>الطاهر</sup> و الله الطاهر<sup>الطاهر</sup> عبید العارفین سندک<sup>الطاهر</sup>  
 المعروف بسید امیر عالم قدس سره ایشان از اجلت<sup>الطاهر</sup>  
 حضرت سیر زکریا قدس سره العزیز بودند در اصل او سیر بوده اند و صاحب  
 عالیہ و کرامات سامیه و جذبات تامه و تصرفات عامه بودند و در  
 سن اوقات کبر بر طریقه مرضیه بوده اند و کان عارفان و متفلسفان  
 مکمل و بود بر کثر از برکات الله بر روی زمین و در مواظبت جهاد آه و محنت  
 شریعت و ملازمت سنت و مراعات عزیمت قدم را مشی در شمس و آفتاب  
 اند صحبت ریشاخ وقت خود را مثل ایشان ابوالهادی خواجه معروف که باب  
 است از ایشان املا علیہ الرحمہ و طریقه نقشبندیه و کبرویه را از والد خود اخذ  
 نموده اند و در ظل تربیت ایشان بدرجه کمال تکمیل رسیده اند و مرشد از ایشان گرد



اند آجناب در حق ولد خود در مجمع اصحاب و مریدین نرسیده بوده اند که تربیت  
 کردم این نرسیده زنده را بطریقه جذبه و سلوک بس اگر مشغول شوند باین طریق  
 به آینه عالم از ایشان منور خواهد شد و بعد از وفات والد بزرگوارشان اجله  
 اصحاب ایشان متابعت نمودند و هنگام زایشان نمودند مثل خلیفه محمد صغیر و خلیفه  
 عاشور محمد تاوانی و اذن و ارشاد از ایشان یافته اند و بدرجه کمال و تکمال  
 رسیده تولد ایشان در دیده قصر کمال از قریه آرام تن از قصبه بخاری شریف  
 بود و در رخ بر جانب شمال بلده مذکوره در سنه ۱۰۲۰ بکذا رکعت پنجاه بوده و فوتشان  
 نیز در همان قصبه واقع شده روح الله روحه و اوصل این افتوحه در سنه ۱۰۲۲  
 در سنه ۱۰۲۳ در میان بخاری مدفون گردیده اند که زیاده گاه مشهوره است بزرگوار  
 و انسانی تا پنج ایشان گفته تاریخ درین گلزار فانی هر که آمد سوی  
 از این کتاب به تسمیه خود تاریخ فوت مرشد و هر مکان باغ جنان با در قیام  
 خلیفه عاشور محمد تاوانی قدس روحه العزیز حضرت خلیفه صاحب جذبه  
 و جلال و عبادت عباد عجب غریبه بوده اند آجناب از خلفا حضرت سید زکریا بوده  
 در سنه ۱۰۲۴ در بخاری حضرت خواجه کلان خواجه عبید الله غجد و در سنه ۱۰۲۵  
 واقع شده شیخ العارقی غوث الکاملین سلاله خاندان نبوی و خلاصه و  
 در آن طوفی فرید الدین محمد بن ابوالعزا ابونا و سیدنا و سندنا جلال اکمل و  
 الحق الدین محمد بن العزیزی البخاری قدس روحه العزیز از  
 از اخفاء صاحب از سنه ۱۰۲۶ حضرت امیر علی بن اقدس الله سر بها تولد ایشان  
 در دیده قصر کمال از قریه آرام تن از قصبه بخاری شریف در سنه ۱۰۲۷ بکذا رکعت  
 بوده اخذ نسبت از والد ماجد خود نموده اند و بصحبت اکثر از مشایخ رسیده نصیب  
 نموده اند و صاحب جذبه عظیم و جالات عظیمه بوده اند و در شریعت قدم را نه  
 نهشته اند و فضل الله روحه و الوجدان فی الطريقة النقشبندیه و الکبرویه و کما  
 له اثر علی الخواطر و اشراق علی القلوب و کان خیر المذاهب و سیر المثل و نسبت



[illegible]



کرده اند حضرت ایشان بعد از استخاره مهر و بان شده اند که از ایشان  
 پسر شهرنبری التماس نمودیم مقبول شد بشرطی که و ما مسلمین بمصون باشد حضرت  
 غوان مکان ل کرده متصد شد اند و بهمان زمین توجه آنجناب فتح شهر بزرگ  
 شده و بهم ار حضرت مرشدی مولائی استماع داریم که میفرمودند که حضرت  
 ایشان بزبان مبارک فرمودند که دوری ضمانت الکبریا بفقیر عنایت الهی  
 بعد از وفات ایشان حضرات فرزندان و خلفا دیگر گفته اند که دوری  
 دیگر نیز با آنجناب باشد بود پس بعد از حصول هر چهار ربع ضمانت احوال این بود که  
 صحبت فقط کفایت میکند احتیاج توجه نبود حقیقت ضمانت است که این است که درین  
 رساله بطریق اختصار اشارتی نمودیم وفات حضرت ایشان در سنه ۱۲۸۶ هجری  
 در سنه ششاد شش بود ده سنه از کوه پرنشادر در مقابل چوب بندی حضرت امام  
 محمد باقر علیه السلام بهشتیست بالای قبر شریف علم ربیع است حضرت خلیفه  
 محمد علاء الدین بن حضرت امیر جلال الدین قدس سرها از  
 امام خاندان و فرزند بزرگ حضرت جلال الحق الدین جانشین آنجناب اند بمقام بلوک  
 امامت و باطنی بوده کتب و کمالات در نزد والد بزرگوار خود نموده بدرجه کمال و  
 سجد از آنحضرت مجاز و مرخص گردیده و حضرت ایشان قدس سره جمیع خانها و یا  
 را بخدمت و ملازمت ایشان سپارش فرموده و چند تن از خلفا گرام خود خطا  
 ایشان مانده بخدمت آنجناب که کرده اند از جمله حضرت سید و سندی لانا  
 قاری التعم تارابی رحمت علیه علیهم و غیره از نجار تبه حضرت ایشان را قیاس  
 کرد و ایشان صدر و خلیفه نور و ایشان با حور و ایشان حسین خواجه و خلیفه  
 خوندی متقی قریب نفر بلازمت و متابعت آنجناب بوده و از آن جناب اشاره  
 یافته اند و ایشان را مؤلفی سیم سجده اب لکین بعبارة عربی که از آن کتاب  
 بی باقتد و وقوة قال حال آنجناب توان بر د بعد از وفات والد بزرگوار خود  
 در سنه شاد شسته خلق کثیر را از واد ضلالت بشا هرا سعادت رسانید و فنا



در ۲۹۸ یکذارد و صد نو و بشت واقع شده قبر مبارک ایشان در  
قبله خانقاه حضرت امام المسلمین ابو جعفر کبیر است رحمه الله علیها حضرت ایشان  
سلطان حج احمد المشهور باب ایشان قاضی قدس الله روحه الغریز فرزند دوم  
حضرت خلیفه جلال الدین عالم معلوم ظاهری و باطنی و کمال استقامت طریقه  
و ظهور فیوضات و خوارق عادات بوده اند نقل است که بعد از وفات  
حضرت خلیفه علاء الدین که در آن اوقات حضرت قاضی ولایت خوارزمی منصب  
قاضی کی ولایت منصوب بوده اند بجز در رسیدن این واقعه برادر مہتر از خیر  
اجازة و امر سلطان آن منصب گذاشته بدار الفخره بخاری شریف آمده  
بمسند شیخ موروثی جای گیر شده بی خانقاه و بپه وظیفه چند کامبر کشیده  
مخوده بعد از آن از بر آد به مسجد مہتر عارف را خواسته بحضرت سید  
منظور نور مقدمه عرض کرده اند چون در میان آن دو سلطان اندکی  
رنجش بوده حضرت امیر مرحوم مرحمت کرده اند که کراماتشان را معلوم کنند  
بعد از آن دیند شینند کویان رخصت عالی نشده و بعد از آن در روز  
روز فوراً امر کرده اند که بحضرت قاضی خبر فرستند که دیند شینند  
قبل از رسیدن فرود امر نموده اند که پرواز کنند و بعضی از آن  
خانقا عرض نموده اند که با اجازت سلطان خوب نیست بخوابید  
همین ساعت جویش میاید همچنان بوقوع آمد و جمیع حضرات خانقا با  
بخندمت و متابعت ایشان بوده اند وفات ایشان در ۱۳۱۹ در ۱۳۱۹  
واقع شد تاریخ فوت آن مرشد طریقت حق قامت تیر شرع شد چون  
روزیش با دهم شود تاریخ روح رحمان بخت الفودوس رفته شد  
در جو از حضرت امام است علیها الرحمہ حضرت سید خلیفه قمر الدین  
فرزند سوم حضرت قطب الاقطاب سید میر جلال الدین صاحب فتومات و فتوحات  
کثیره بوده سالها تربیت مریدان شغول بوده اند وفات آنجناب ملک سنهات



۱۳۱۹ بوقوع آمد و سرمد و فسلاد و ادبامیز را عظیم متخلص ساقی تاریخ و قاضی انجمن ترتیب داد  
 تاریخ گفتاری جلالتش شد زاهد گشت از مشایخ وقت مرقد نور الحیا بجانب خلیفه علاء الدین  
 میباش حضرت حجة العارفین و قدوة السالکین سیدی  
 و سندی العالم العارف و العارف الکامل الحافظ  
 بکلام اهلک الباری مولانا عبد الرحیم القراء التی  
 رابی رحمة الله علیه از خلفاء عظام و اصحاب کرام حضرت خلیفه  
 سر جلال الدین اند که سالها بخدمت آنجناب قیام نموده صافقوات کثرت یافته  
 غنیمتین جمع آوردی بن رساله زبرامی که آن ذرات فایض البرکات است و بودند  
 ایشان را از آنجمله که حق تعالی در شان ایشان فرموده که او کلمات تحت قبایی لا  
 یغنی عنکم انکم منکم ان جناب پهلوان شمس اند در بلده فاخره بعلم قراءه و در  
 طبع و حدیث بستر فار خود چون بزرگان بتدریس میباشند و حضرت  
 و اسلا حسن آخوند مد رسه کوکله اش و ایشان سلطان خواجه اعلم بخار را تحصیل  
 علوم نموده و تتم کتب را بر جا آورده و خدمتها نموده اند علیهم الرحمة و سلطان خواجه  
 اعلم این عباد را سه خواجه شیخ الاسلام که در سنه ۸۱۳ هجری یکنوار و دو صد هشتاد و سه فوت  
 قبیل مبارک ایشان بجانب شرق حضرت املا در جوار جدا دست یزار و یتیم بزر  
 بعضی علم فایز عالم دعوات را سرمایه ها انداخته اند و از جمله نصایف ایشان  
 حجة الوراقین است که مقبول جمع قرار دیده الحق کتابت بی عدیل و دیگر تحفه  
 فائده موسوم بکتاب طهارت است و شرح فقه کبیر و شرح قصیده بانیت  
 سعادت همیشه اوقات شب و روز آنجناب صرف علم قراءه و حدیث و کتب  
 کلام است و صلوة مربوط استماع دارم از آنحضرت که میفرمودند که هشتاد و چهار  
 کلام ربانوشته ام و باقر از دلایل انجرات و کتابت دیگر بسیار است و  
 قیاس کن زکات من بهار را زیاده متغیر و منشع بوده اند که فقیر سالها  
 صحنه ایشان مشغول شده با حالات شکر و شایسته کرده ام که از آنهاست



بیرون است از خوارق آنجناب یکی را از آنها میسکنم و آن اینست که فقیر حقیر  
 مؤلف بکتابی دیدم که مریدان حضرت مسعود کبیر شکر را اگر از کوفتای حضرت سرور  
 انبیا صلی الله علیه وسلم میبردند حضرت کبیر شکر را میفرموده اند که امشب چه باش  
 بایند دولت بهتر از نعمت دارین شکر خواهی شد همچنان بوقوع میآید فقیر  
 حقیر سراپا نقصان را غیرت آمده مگر را بنحاط میآورد که چرا پیران ما این کرده  
 کان را باین سعادت دو جهان شکر کنند ازین روشکست و اضطراب خاطر  
 عظیم گشت که هیچ موانع رفع این خیال از خود نتوانستم کردن وقتی که بخندم  
 بوی رسیدم بنور باطن بطلب مقصود مرا دریافته فرمودند که امشب خوب است بعد از  
 صلوٰه عشا درود بسیار خوانده باشید که غفلت واقع نشود از شکر الله  
 این سعادت نصیبتان میگردد با وجود ضعف حال با مثال مرقیاه نمودم که بعد  
 مدتی اندک غیبت رو نمود دیدم مشتاق نمناک را شرف دولت دیدار آفرین  
 بود که صلی الله علیه وسلم میپرسید که تبسم کنان بر سر بالین این در و من  
 زلف حضور پر نور آورده از شرف دستبوس که تشریف برینیه این غلام کمب  
 نمودند قریب سال است شمایل مقدس نقش در جان است همان در  
 شمایل مبارک را آورده اند دیده شد مرا آنکه از ملک آسمان است  
 متاع الکجائیت باز وقت سحر آخر شب مره آخری شرف اندوز دیدار و ان  
 گشتم الحمد لله صباح که ثبت زمین بوس رسیدم فوراً مصافحه کرده میان این  
 فرمودند که اگر از دیگر بزرگان یکبار ورقه شده از طفیل خواجگان مادر  
 بعد از آن ذره نواری نموده فرمودند که این را در قفسه بگویند خواب  
 که کمالان بعین عیان باین دولت مشرف میشوند و متوسطان بواقع و عیان  
 مؤمنان برویای صادق غرض ازین اظهار صفت کمال آنجناب است و گرنه این  
 عصیان را چه جد و آرا که وجود ناکس خود در ذیل بزرگان داخل کند ای  
 خاک پست باش بلند آسمان بمهر بنهاد در آینه مگر از سه صدست دوی هجری بر



آنحضرت پیوسته اند و زنجای تمنا و تبرکاذ کرسلسله علیه طریقه ایشان را آورده میشود  
 باین طریقه که حضرت قاری ملا عبدالرحیم تارا رحمة الله علیه از خلفاء حضرت سید  
 جلال الله والدین اند بعد از ایشان بخدمت سید خواجہ علاء الدین پیوسته اند  
 ایشان را انتساب بوالد بزرگوار است بفر حضرت سید جلال الحق والدین ایشان را  
 انتساب بفر حضرت خلیفہ عاشر محمد تا وانی ایشان را بفر حضرت سید ذکریا و حکمتی که  
 وایشان را بفر حضرت مولانا نور الدین نفس حسا که ایشان را بفر حضرت محمد صدیق مشہد  
 بابر خواجہ ولی ایشان را بفر حضرت میان محمد معصوم ایشان را بوالد بزرگوار حضرت  
 ابوالفتح شایخ احمد سرمدی ایشان را بفر حضرت احمد باقر بابہ و بلوی ایشان را  
 بفر حضرت خواجہ اکنہ کی شہر سبزی ایشان را بوالد شریف خود خواجہ درویش محمد  
 کمال ایشان را بفر خواجہ محمد زاهد و خستواری ایشان بفر حضرت خواجہ  
 ابوالفتح زاهد ایشان را بفر حضرت مولانا یعقوب چرخواری ایشان را بفر حضرت خواجہ بزرگ  
 خواجہ بابا الدین نقشبند ایشان را بفر حضرت سید کلال ایشان را بفر حضرت سید محمد بابا  
 صاحب ایالت ایشان را بفر حضرت عزیزان خواجہ علی رامیترا ایشان را بفر حضرت خواجہ  
 بزرگوار نقشبندی ایشان را بفر خواجہ عارف ربو کر می ایشان را بفر حضرت خواجہ خواجه  
 خواجہ عبدالحق محمد وانی ایشان را بفر حضرت خواجہ یوسف محمد ایشان را بفر حضرت  
 شایخ ابوالحسن نراقانی ایشان را بفر حضرت سلطان بایزید بظام ایشان را بفر حضرت  
 امام جعفر صادق ایشان را دو طریق است یکی از والد خود تا جناب حضرت سید  
 صلی الله علیه وسلم و بسلسلہ نقشبندیہ ایشان را بجد مادری خود حضرت قاسم بن محمد بن  
 ابی بکر صدیق ایشان را بسلطان فارس ایشان را با وجود دریافت صحبت حضرت رسول  
 بفر حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنہم ایشان را بجناب حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم  
 و از جناب حضرت استاذنا بفر حضرت سید خواجہ علاء الدین نسبت کرده شد زیرا کہ  
 حضرت سید خلیفہ جلال الدین چند نفر از بزرگان را کہ بدرجہ ارشاد رسیدہ بودہ  
 اشارہ بولد کردیم کرده اند کہ شما خط ارشاد ایشان را بدیدید بزرگی حضرت خلیفہ



علاء الدین علیہ الرحمۃ از آنجا است و حضرت استاد علیہ الرحمۃ از حضرت اعلم  
العلماء حضرت سلطان خود به علم نیز رخصت یافته و مرشد گشته ارشاد گرفته اند  
و از جناب حضرت استاد استماع دارم که میفرمودند که شش نفر را مرخص و مجاز نمودم  
بسیار کرامات و خوارق که بی اختیار از آنجناب مشاهدۀ این فقیر حقیر مؤلف این مختصر  
از دین کو دیده بود و همین که آنجناب پوشیده بودند اند این فقیر نیز پوشیده گذشت  
و درین احوال زمان وجود آن ذات ملائک صفات از معنیات بود و در وضو  
پرانوار ایشان تبل بشتیان که در پیرون دروازه قواله متصل جنوبی رود بخا  
بجانب پین شمالی الغربی مرقد منوره خلیفہ حسین علیہ الرحمۃ بقدر صد قدم  
واقع است زیرا و تیرک به تاریخ وفات آنجناب را تینا درج نمودیم نیز حضرت  
وجود شریف قطبمان فہم رمزدستان علم القرآن که قاصر است ز اعطاء و خیال  
رفیع کہ عاجز است ز ادعا و زبان بیان ندای رجعی بشینہ نفس مطمئنہ او چشید  
ضامی کل من علیہا فان بعرفانہ کو بر نشان دیر خرد بلوغ خاطر را چشید  
لجنان نوشت ہر مدہ و سال رحلتش بطور ہزار و پست صد بت دو اول شد

### ذکر بعضی از حضرات سادات سیدان

و فرمایند نتیجہ کہ در عصر حضرت امیر سعید نور مرقدہ با حضرت سید  
نقیب تصنیف یافته است مسمی بنایب حضرت سید اتابکاران  
اتابی کہ در بخارا آسودہ اند تبرکاً از حضرت سلطان علیہ السلام  
سید احمد الملقب بسید اتا تا ایام حضرت سید احمد خواجہ نقیب  
درج نمودم وہی ہند از حضرت خواجہ احمد سیوکی  
خلیفہ سوم حضرت خواجہ یوسف مجدائی اند با شارد غیر از این  
مشہور از بلاد ترکستان کہ مولد ایشان در آنجا است  
نہ ہزار مرید کامل مکمل بودہ ہر کس را کہ ذوق دلستن مفصل حوالات مشائخ  
باید کہ رجوع بکنوز الاتقیای ابن فقیر نماید قہر انوار بہر دست فوت در



منصور آقا خلیفه اول خواجه احمد سیوی اند ایشان فرزند باب اسرار  
میباشند عالم بعلم ظاهری و باطنی بوده اند وفات ایشان در سنه ۹۱۴ است  
عبد الملک خواجه رحمة الله علیه فرزند جناب منصور آقا و بعد از او  
قایم مقام او بوده طالبان راه طریقت را راه رشاد نموده تربیت سالکان  
مشغول میشدند تا ج **خواجه رحمة الله علیه** ولد عبد الملک خواجه فرزند ایشان  
زنای آقا بوده قدس سره روحه است سعید آقا رحمة الله علیه خلیفه  
دوم خواجه احمد اند با شاره ایشان تربیت مریدان نموده اند **صوفی محمد**  
و **اشمعه** علیه رحمة خلیفه سوم خواجه احمد اند که مرد دانشمند متشرع و متقی بوده  
اند قبر مبارک در قبیلہ سر در موضع اوترا میشیما در جوار حضرت باب ارسلان قدس  
سرته است **حاج محمد** آقا علیه رحمة از کب و شایخ ترک اند خلیفه چهارم خواجه احمد  
و نام ایشان حکیم سلیمان است و حکیم لقب ایشان بوده و حکمتهای ایشان که  
باز آن ترک و مشهور است مسکن ایشان در ولایت خوارزم است مرقد  
ایشان در اینجا باقی قورغان معروف است **زکی** آقا علیه رحمة ایشان را  
زکی بابا نیز گویند اعظم و اقدم خلفا و اصحاب حکیم آقا بوده مولد و مسکن ایشان  
در ولایت تاشکند است و قبر مبارک نیز در اینجا است برای تبرک به از **زکی** آقا  
علیه رحمة ایشان خلیفه اولند از خلفای اربعه زکی آقا قبر مبارک ایشان بکنار دیوار  
سیچون شهر با وزون آوده **سید** آقا علیه رحمة نام مبارک ایشان سید  
احمد است مدتی ۸۰ سال در موضع شاش که بولایت تاشکند دوشنبه  
بوده در اینجا بخدمت زکی آقا بوده کسب کمال زان ذات فایض البرکات نموده  
به درجه کمال رسیده اند و رخصت ارشاد یافته بمنصب خلافت سرافراز شده  
بعد از آن حضرت سید آقا بخوارزم رفته اند و در مسند هدایت نشسته خلق الله  
به هدایت نموده اند جمیع کثیر ثمر صحبت ایشان بدرجه و مرتبه رسیده اند و جمعیت  
عظیم شد بعد از مدتی ۸۰ سال جناب سرور عالمیان را بخواب دیدند که



مجمع کثیر آمده آباد و جداد سید انا را شناسانده فرمودند که اکنون کوشش  
 بفرمائید بعد از آن حضرت سید انا از خواب برخاسته سید عمر فرزند خود  
 و اسحاق انا را بفرستادند اسحاق انا را خلیفه سید عمر نموده اند بکفا  
 شهر بلغار غرا کرده منظوم منصور بنعنایم بسیار آمدند همچنین هر سال غرا می نمودند  
 ثانی جناب سید انا بتیمه اسبا غرا به پیش پادشاه خوارزم رفته و رفته خود را  
 اعلان نموده اند خان سلطان بدر بنیره هارون الرشید بوده حضرت سید  
 هفت سال و چهار ماه عمر خود را بفراسر برده بفضل نصرت اظهر ظهور نموده  
 غنایم بسیار بدست در آورده لشکر اسلام را قوی نموده بلاد مشرق را اسلام  
 آباد کرده اند جناب حضرت سید انا سلسله جریه پیران خود را که ساکن  
 بود و ایم بطریق امر پیران بجای می آورده اند و از آنجهت که از طرف والدین بجهت  
 شیخ نجم الدین کبریا میر رسیدند کاها رعایه طریقه کبرویه کرده اند و کثیر الود بودن  
 در او را دیومیه و یلیه بالکلیه عمل ایشان داشته اند و در دو وظایف بسیار  
 میگردند اکثر معتکف میبوده اند اعتکاف ایشان بچهل روز تمام می شد  
 کا باده روز و کا باد و چله و سه چله فی درهم سر را آورده اند منقول است  
 انا را جذب حقیقه در رسیدن ده چال مجذوب مستغرق بوده و در جهت حرکت  
 بر آورده اند و درین چله بزرگ یازده هزار طالب صدق تربیت نموده باطن  
 ولایت رسانیده رخصت کلی داده اند که هر کدام با رشاد خلافت کوشش نمودند  
 از صحبت جناب تبه و درجه رسید جناب حضرت سید انا بکمال تحصیل علوم دینی مشغول  
 نموده بیست سال لک بیک وقت کوشید پانزده سال در مسند هدایت نشسته خلوت  
 بیو حق هدایت نموده اند و هفت سال انکار مشرق غرا نموده آنگاه وقت هدایت  
 رسید در رؤ با بجمال جهان آرای حضرت سول الله صلی الله علیه و آله کشته و قدم نهادند  
 سر نهاده بعد از برخواستن اصحاب جمع نموده سید عمر را طلبید سجاده در داد  
 مبارک خود را سپاریده فرمودند که با جهای طریق پیران کوشید و پورا غ پیران



روشن دارید فرزند دوم خود سید محمد اسد زرخش را طلبید عصاره و  
پاک پیر خود حضرت زنگی آقا را داده و قیته ها نمودند بعد از آن بزرگوار مشغول گردید  
بجوار رحمت حق و صل که دیدند وفات این بزرگوار ششصد و یکم بوده روضه  
مبارک این در ولایت رال از محکوم خوارزم در خیره که حکیم آقا نیز در آنجا مدفون  
گذاشته اند زیرا درینبرک قریب بدریا چون در آنجا تا بخوارزم رسید سنگ راه است  
حضرت سید محمد اسد زرخش بن سید احمد آقا رحیم الله  
عزت سید آقا ایشان چهار صد و یکم میل کامل همراه نموده اند و در آنجا فرستاده  
و خانقاه و روان زه حبیب والد خود برسد شجر نشسته در بده چهل سال  
اگر آنقدر میرا بر تبه اعلی درجه ولایت رسانیده بعد از آن اصحاب و راجع  
مبارک راسته جا قیر خود را بعد از آنکه چهار صد و یکم میل را خطا را شاد داده  
بسیار زیاده تا آمد بفقده کل او حل کرد و بوقت صد حاجت او را کرد اگر  
بسیار زیاده بود باید که بصدق اخلاص آمده نیاز و نذر با و لاد داده بروح مانده  
خوارزم او برسد مبارک ایشان در موضع کنه بکنند و سر راه قراکون بسا  
را در شهر نو کرد و بیان اولاد سید محمد اسد زرخش ابنه  
ابن ملقب بامیر علاء الدین پارسا ابنه شمس شاه روی ابنه سید محمد  
ابن ملقب بامیر عباس آقا ابنه سید فیروز شاه امیر عمر قاتل قاتل والد  
نور شاه زاده بوده اند بیست و سه سال بر تخت سلطنت نشسته اند  
سید فیروز شاه ملقب بسید آقا ثانی قرا علم و ایشان ترک پادشاهی  
نموده به خان بیاده نموده اند و بر رتبه بلند داشته و بعالم کرامات مشهور گشته اند  
به مبارک حضرت سید آقا ثانی در موضع رباط محله از قشلاق کلان از توابع  
اهم است و واقع است بین در دانه و خجروان و در آنجا مرقد منور امام علی  
شماره زیارتی که بهاء مار سنجین که در سر مرز انضی آثار واقع است نیز از اجناسید آقا  
ثانی است ابنه امیر ابوالقاسم ابنه سید نصر قلی ابنه سید محمد غزالیان مدفونند در



چتر از تومان شافز کام قریب بیک سنگ است از شمالی قورغان وردان زره  
 و حالا بچرا تا معروف است اولاد ایشان تا باین زمان در قدم ایشان مرقد و  
 ابنه سید محمد فاضل ابنه سید عزیز الله ابنه سید محمد صادق ابنه سید محمد برهان ابنه  
 سید نظام الدین سید عبد العزیز سید هدایت الله اما این سید زاده  
 از جانب والد سلسله نسب این طریقه که بی خانیم نبی قیل محمد خواجه ابنه سید محمد  
 محمد نیاز ابنه سید ابراهیم ابنه سید هدایت الله ابنه سید ولایت الله ابنه سید عثمان  
 طریقت ملقب سید اکاشانی از سید عبد العزیز خواجه تولد یافته اند ایشان سید  
 احمد خواجه نقیب و از ایشان فرزندان و بنیره کان بسیارند خاتمه  
 در بقیّه اولاد سید عبد الملک امیر عباس شالی ملقب  
 بافتاب قدس سره اما بعد و اضحیٰ که امیر عباس را در سپهر  
 یکی سید فیروز شاه امیر عمر قتال و دیگری سید حسام الدین اولاد سید عثمان  
 یافت اما اولاد سید حسام الدین باین طریقه که از سید حسام الدین تولد یافته اند  
 سید ناصر ابنه سید ابنه سید خواجه نقیب سید قل محمد نقیب ابنه سید قاسم  
 نقیب ابنه سید جعفر خواجه نقیب جناب سیادت پناه را بقعات می دانستند  
 از آنجمله مدرسه جعفر خواجه در کدر جعفر خواجه مشهور و معروف است و این  
 بمنصبت سران منصوبند و در بین این مدرسه خوش شکیمن از بنا چتر و در  
 بجانب شرق این مدرسه و شمالی خانقاه آنجناب است و علی بنیسیع در این  
 بدرون شهر بخارا بقوی در وازه مزار حضرت شاه آتش بن علی بن علی  
 سید جعفر خواجه تولد یافته سید الرحمن خواجه ابنه سید الفصاحه  
 خواجه و از ایشان چهار پسر تولد یافته اند ابراهیم خواجه سید  
 سلیمان خواجه و سید عبد الجبار خواجه حافظ کلام الله و والد این چهار  
 بنت سلبیه سید عبد العزیز ابن سید برهان خواجه میباشند و عایزه سلبیه  
 ابو الفیض خان شهید ابن سید امیر سبجی نقلی ثانی نور مزنده بدست سید عبد العزیز خواجه



بوده از حضرت سید انا علیه الرحمه تا اینجا از رساله سمر بفواید منتهی است که در  
عصر سید امیر حیدر المللق بامیر سعید باشاره و توجه سید احمد خواجه نقیب مصنف  
گشته است که این راقم سواد بقدر ضرورت انتخاب نموده در سلک تحریر کشید  
حضرت سید احمد ملقب بسید انا ابن سید محبی امیر ابوبکر  
الرضا ابن جناب ت سید محمد کبیر امیر حسن ابن جناب حضرت عیسیٰ امیر عباس  
باقر خان ابن حضرت مهدی امیر ابوالقاسم ابن حضرت سید میر عبدالحکر امیر موسی  
ابن حضرت سید ناصر الدین امیر عباس ابن سید رالدین محمد امیر عزیز الله شهید ابن سید  
ناصر الدین امیر جعفر ابن سید حسن امیر عبدالحق ابن سید ام الدین امیر محمد کبری المحدث  
سید سید محمد میری ابن جناب علی امام ابراهیم رضا ابن جناب امام موسی  
ابن حضرت امام موسی کاظم ابن حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد  
ابن حضرت امام زین العابدین ابن حضرت سید الشهدا ابن حضرت  
جواد علیه السلام ابن بنت آن سلطان انبیا ماه روی و شمس الضحی سبیل نور  
و اخیل از اسرار اسرار اسرار سحان الذی اسرار ساعی ابوان نعم دنی  
نعم لایبیب ران کناد شفاعت خواد غامضیان در یوم اجراء حبیب محبوب  
و دلائل حضرت سیدنا و نبینا و موالانا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله سلم سیدنا  
ایدا کثیر اکثر

### در ذکر حضرت ایشان املا

علیه الرحمه و الفوان اسم مبارک حضرت ایشان آخوند ملا محمدی بوده پیر اول  
مولانا املا و سلوک عشقیه حضرت شیخ بابا خضر ابوالحسن عشق قدس سره میباشند سرور  
در سلوک کبرویه حضرت شیخ میرزا ابهادر شیرینی علیه الرحمه بوده اند پیر سوم در سلوک  
ابهره حضرت مولانا شیخ عثمان عزیزان قدس سره بوده اند پیر چهارم در سلوک خفیه  
شیخ خواجه پادشاه سیم بلخ قدس سره بوده اند وفات این ذات جامع السلوک در کابل  
یکصد شصت و دو در ۱۸ ماه ربیع الاول در شب دوشنبه بوده سن مبارک ایشان  
بقولی شصت و در می باشد از تاریخ وفات جنابشان تا الحال یکصد شصت و دو سال



نسبت حضرت املا علیہ الرحمہ سلوک اربعہ اول سلوک  
 کبرویہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخلفاء اربعہ پس حضرت حسن و حضرت کبیر  
 و حضرت ابوالوارث و حضرت یعقوب و حضرت ابوالعباس و حضرت ابو یعقوب شہر و حضرت  
 ابوالقاسم رمضان و حضرت ابوالعباس درویش و حضرت شیخ داد بن محمود  
 مشہور بنخاوم الفقرا و حضرت شیخ محمد کبیر و حضرت شیخ اسماعیل قسری و حضرت  
 شیخ نجم الدین کبری و حضرت شیخ مجد الدین بغدادی و حضرت شیخ  
 رضی الدین و حضرت شیخ جمال الدین و حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن و حضرت  
 رکن الدین و حضرت شرف الدین محمود بن عبد اللہ و حضرت سید علی ہمدانی  
 و حضرت اسحاق ختلاتی و حضرت امیر عبد اللہ و حضرت محمد رشید الدین بیہار  
 و حضرت شاہ علی بید وازی و حضرت حاجی محمد صوفی و حضرت خواجہ حسین  
 و حضرت شیخ مولانا پایندہ و حضرت امیر حسن و حضرت شیخ صدر الدین حسن  
 و حضرت امیر حسن ساکری کی و حضرت ایشان بہادر و حضرت جامع الدین  
 حضرت مولانا محمدی المشہور بایشان املا قدس سرہ و حضرت  
 سلسلہ جہرتہ از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بخلفاء اربعہ  
 حضرت امام حسن و حضرت شاہ ابوالمحیط و حضرت شاہ محمد  
 داود المورث و حضرت یحیی زاہد و حضرت سید عبد اللہ و حضرت  
 و حضرت محمد صالح و حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر گیلانی و حضرت  
 شیخ شہاب الدین سہروردی و حضرت سلطان خواجہ احمد سیوی و حضرت  
 حکیم آقا و حضرت زنکی آقا و حضرت صدر آقا و حضرت امین بابا و حضرت  
 و حضرت شیخ مودود و حضرت نادم شیخ و حضرت شیخ جمال الدین بنخاوم  
 و حضرت شیخ فدای دادولی و حضرت مولانا ولی کود لوری و حضرت تاج  
 شیخ کریم و حضرت پیر شیخ و حضرت عالم شیخ و حضرت مولانا عثمان و  
 حضرت جامع السلوک مولانا محمد قدس سرہ رحمہ اللہ سلسلہ عشقیم







و از حضرت این مولانا ملاک پنج خلفا میباشند خلیفه اول حضرت شیخ داماد  
 نیاز چو قمار قدس سره شنبه خلیفه دوم حضرت شیخ مخدوم سرپل روغن کرانی  
 قدس سره شنبه خلیفه سوم حضرت شیخ خلیفه باله بای بخاری قدس سره بوده  
 خلیفه چهارم حضرت شیخ آخوند ملا نیاز محمد صوفی قدس سره الغز خلیفه  
 پنجم حضرت شیخ داماد نعمت الله عاشق قدس سره شنبه ذکر نسب شریف  
 جناب حضرت املا علیه الرحمة والرضوان از جانب پدر بحضرت مرتضی علی  
 کرم الله وجهه باین طریق میرسد که حضرت آخوند ملا محمد المتخلص با ملا ابی  
 علیه الرحمة الغفران ابن علاء الدین ابن عزیزان شیخ سیف الدین اجه ابن هادی  
 خواجه ابن دین شیخ ابن بابا یوسف اجه ابن علی مرتضی خواجه ابن یونس شیخ ابن  
 احمد شیخ ابن محمد و شیخ ابن طالب شیخ ابن عبد الحلیل شیخ ابن سلیمان شیخ ابن  
 شیخ ابن یارون شیخ ابن عبد القهار ابن عبد الفتاح ابن امام محمد بن  
 المؤمنین حضرت علی المرتضی رضی الله عنه و نسب دیگر از جانب مادر  
 بحضرت مرتضی و بحضرت ابی بکر صدیق خلیفه اول رسول الله صلی الله علیه و آله  
 میرسد که حضرت املا ابن بی بی خانیم پادشاه بنت سید پهلوان کورانی  
 مصطفی خواجه ابن سید ترسون خواجه ابن سید الرحمن اجه شهر آقامه  
 سید مرتضی ابن میر خور و ابن میر عبد اول ابن سید مرتضی ابن سید  
 ابن سید جعفر ابن سید مهدی ابن سید محمود رومی بن سید علی ابن  
 امام حسن عسکری ابن امام علی تقی ابن امام محمد تقی ابن امام علی بن موسی  
 کاظم ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام علی بن ابی طالب  
 العابدین ابن حضرت سید الشهدا خاسر آل عبا امام ابی عبد الله صادق  
 ابن سیده النسا بنت آنسو و خاتم رسل هادی کل بعز آنحضرت محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله نسب حضرت امام جعفر صادق علیه رحمه از طرف مادر بحضرت صدیق  
 اکبر حضرت ابی صدیق خلیفه آنسو و میرسد باین طریق که حضرت امام جعفر صادق



ابن ام فروه بن شيخ اصفهائي سيد ابن قاسم ابن حضرت ابی بکر الصديق رضی الله عنه

و کرسلا طین منغیته عفر السد لکم که در جوار مزار

بر انور حضرت ایشان ملا علیہ رحمہ میشت حضرت امیر المومنین شاهر

معصوم نمازی گشتی خلفا را شدین و عمر عبدالعزیز بوده که بخرا این حضرت

خمس سحر یک از سلاطین متقدمین تا آخرین شیخ حضرت رسول الله جز این سید سلطنت

بناب گفته که بطون تواریخ بنات قب فضايل این آیت تبرک فرین است تاریخ وفات

ایشان اولیای سال به سیاهم شش میشود که قسارک وراثت املا بحضرة

معروف دایمی حبیب و شیخ صفر رحمہ الله معارف خودیند حضرت امیر

المومنین سید امیر حمید را این حضرت امیر شاه مراد غازی معروف

المرید الملقب بفر دوس مکانی رحمه الله در شهر جیب در سنه ۱۲۱۵ یکنوازداد

در سنه ۱۲۸۰ در انفا شره بخارا فرار گرفته مدتی شش سال در بخارا و سمرقند

راحت و عمارت بلخ و مرد فرمان روا نموده اند در عهد انحضرت و پس از مرگ

شش سال در آنجا بمانده یافته است ایشان از طرف والده ابن شمس بانند

بنیت حضرت سید شهید ابوالفیض خان ابن سید سبحانقلی خان نور مرقد سما میباشند

استان عالم و زاهد و عابد بوده و کثیر العبادات بوده اند طلبه علم از شرح کافی

تا شرح مشکاه و تفسیر قافر سفیا و بخدمت آنحضرت تلخ میگردانده اند و حافظ کلام

مجید بوده اند که در هر رمضان بر وفق سنت امامت تراویح نموده در هر دهم

ختمات ادا می نمودند و در صفر و حضر اقامت قیام سل و صلوة تاجد از ایشان

ترک نداشتند و از کثرت سجود از جهته حتی پرستایش آثار آیه کریمه شیما نهم فی

وجود هم من اثر السجود ظاهر و هوید ابوده است و جهد بلیغ بر و ارج شریعت

میشموده اند اکثر اوقات ضمیر آنحضرت بصحبت ابل حال مایل بوده در ابد

بصحبت مخدوم المشایخ میان احمد صا که مشهور بصا زاده کلانند رسیده اند

ایشان گردیده بوده اند بعد از آن چون حضرت پیر بخارا زودل نمودند بصحبت



کیمیا اثر آنحضرت رسیده اند و بعد از ان از مشاهد کلمات ایشان است  
 بدامن ارادت ایشان زده تاج مرصع شاهی را بخرقه فنا و قهر آریسته  
 اند و حضرت ایشان نبوجه خاص جوابات لطیفها ایشان را با لاسهای  
 آریسته فرین ساخته اند بعد از ان ایشان میفرمودند که الحمد لله الحمد لله که  
 بزرگان بخارا تصرفات تامر علما و فضلا این شهر را با کذاشته اند و ما را بملک خود  
 منتصرف گردانیده اند که کسر را بملک کسر تصرف نخواهد بود و حضرت از آنحضرت انعام  
 نمودند که یکی از خلفا ایشان در بخارا باشد تا بحضور و رویم که تسلی از حضور  
 اقدس گردد و حضرت ایشان خلیفه عبدالرحمن قندز را که در خدمت خود کمال  
 طریقت داشت بخارا گذاشته اند حضرت امیر امثال لاهور توجه میکردند  
 خلیفه مذکور بخدمت حضرت امیر شکوة شریف بلخ میگردیده اند و در او امر میفرمودند  
 از دو جانب بخارا فتنه عظیم برپا شده یکی از جانب اورکچ که آمده اطراف توغات بخارا  
 قتل و مذبذمه و تاراج میموده و دیگر از جانب حکا فجا ق و آنحضرت بدفع بدو امر میفرمودند  
 میشدند آن دیگر فرصت را بخدمت آنست که عزم به باکی بجانب بخارا کردند و آنرا  
 نو طالب علم کتاب حصص حصین دکن شکیل البنوی را تعلیم فرموده اجازه داده اند  
 فتنه مداومت نمایند بعد از ان در یک نامانده هر دو فتنه کان لم یکن منقرض گردید  
 ساختن جامع عام خلافت نموده در تاریخ عم ربيع الاول ۲۳۲ هجری  
 پوستاند قبر مبارک ایشان در یکی از حضرت ایشان ملا در پیشگاه مدرسه معروفه است  
 سید امیر نظر سید نور مرقد که بصفای بند میفرموده بودند و کائنات دنیای  
 والد خود ترجمه آنسواند حضرت سید امیر مظلوم غفر عنه مع اولادشان علیهم السلام  
 ارضوا بقریبی ایشانان آسوده اند فوتشان در ۲۳۳ هجری بوده و در دنیا احوال  
 حبیب علیه الرحمه که این در سلوک خفیه بوده اند این حقیقت است که در دنیا  
 حضرت حاجی حبیب ابن خواجه طلیت ولد خواجه غفر و ولد خواجه محمد ولد خواجه محمود ولد خواجه  
 نظام الدین کلان ولد خواجه جلال الدین ابن مولانا یعقوب پسر خدی قدس الله روحهم و کائنات



ایشان در سال یک هزار و یکصد یازده بوده حضرت خلیفه محمد  
صفر ایشان پر طریقت حضرت امیر شاه مراد نور مرقده بوده اند ایشان  
تبع حضرت اکل العرفا حضرت امیر عالم است ایشان ابوالدین خود حضرت  
امیر سید کریم است علیه الرحمه ایشان به واسطه مرید حضرت مولانا نور الدین  
مبارکی که پیشین حضرت حبیب و وفات حضرت امیر کبیر حسوم در یک جا آسوده  
اند و چون حضرت امیر دیکر و چون حضرت امیر حضرت قاسم شیخ که از  
ایشان در آنجا بودند و در آنجا بودند سکنه ایشان از آنجا بوده و ذکر حضرت  
خلیفه محمد امین و او علیه الرحمه حضرت ایشان از شیخ زاده کان  
ایستاد و از آنجا بوده و بنجار آنجا در بیست و یک سال بر سر مسجده عرب تحصیل  
و چون شهادت بعد از آن در صحبت حضرت غریبان علیه السلام شیخ رفته قدمش نهاده  
شهادت کرده و بعد از آن از آنجا و اشاره پی خود و تومان پیر مست در قریب از آنجا  
در آنجا در آنجا علیه الرحمه در موضع قریب کول آردینه آمدن استقامت نموده  
و چون آنجا آمد بنا کرد و نماز جمعه کی و شب روزه نیز پیشین و دو صد طناب بین  
از آنجا آن زمان آغاز بادشاهی حضرت امیر کبیر بوده باز نیت استقامت  
نموده آمدند و از زده طناب بین خرید و خانه سنگین و در سنگین قریب  
چهل خرد و صد و ده خوب و در هزار و دویست خانه سنگین بنا نمود و هر کدام  
جدا گانه و قریب نموده اند تا آنجا که خبر به آنجناب در هزار و دو صد یازده بود  
وفات آنجناب بعد از شش ماه فوت امیر کبیر در سال ۱۲۱۵ یک هزار و دو صد یازده  
بوده در جنازه شیخ حضرت امیر سید نور مرقده حاضر آمده اند قبر مبارک ایشان  
بقریب مدرسه ایشان است در جوار ایشان قبر والد صوفی خواجه آخوند و آنجا  
امان است خواجه آخوند پیشین ذکر هزار حضرت خواجه تعالی علیه الرحمه  
اسم مبارک ایشان خواجه ابوالحسن طوسی بوده ایشان در عصر خلیفه یارون کرمان  
فوتیده بقولی مدفن ایشان بهمن جاست بقولی استقامت و رنجانموده در ولایت



بلخ در مزار خلیفه بابا مراد علیه الرحمه آسوده اند و نیز میگویند که در خارج حصا  
 قدیم بوده است و الله اعلم بحقیقه الحال و ذکر در بیان مزار حضرت مولانا  
 شریف علیه الرحمه تولد ایشان در یکزار و شششتون و ده است نسبت پدر  
 آنجناب بحضرت امام محمد حنیف میر سیده رضاعی غنیم و جانب ماوری بامیر سید عاقل  
 کرمانی میر سید جدی واسطه ایشانند و سناد طریقت بحضرت عالم شیخ مشهور  
 عزیزان بوده بعد از آن بحضرت شیخ احمد بعد از آن بحضرت حاجه عمایل بوده بعد از آن بحضرت  
 مولانا کمال الدین بوده اما بابت علم ظاهر بدو ستاد تلمذ نموده اند یکی بحضرت مولوی  
 قاسم دیگر حضرت مولانا یوسف قزلباشی رحمه الله اما عهد ایشان مقارن عصر  
 امیر محمد عزیز خان ابن نذر محمد خان آن سلطان بنکو خضایل از جمله مریدان مولانا  
 بوده اند تصانیفشان مشهور چون مولوی شریف بر شرح ملا و دو حاشیه قدیمه و  
 جدیده بر شرح عقاید عضدیه و کتاب حجت الذاکرین و کتاب تحفه سالکین کتاب اول  
 در بیان سلوک جهریه و کتاب ثانیه در طریقه حقیقه نقشبندیه و فائز در سنه ۱۰۹۰  
 مبارک در گذر خواجه الم نرسان پشتر از مولانا بزرگوار خواجه الم نرسان نام  
 آنجا بوده اند بنا بر آن گذر بنام ایشان مشهور گشته است و ذکر حضرت این کتاب  
 العلماء قدوة الفضل مرجع الحکام والولایة اقصی القضا  
 محمد شریف خواجه بخاری علیه الرحمه فضایل آنجناب متجاوز از  
 بیان است در سن مئوده سالکی تمام کتاب متداوله را بخندمت و الله اعلم  
 خود بنهایت رسانیده و در اوایل حال به نیت چله بزرگوار فیض الانوار خوا  
 عبدالحق غجدی رحمه الله علیه رفته در آنجا بحلیفه محمد امین و ده بید که مشهور است  
 پیرانند ملاقات نموده و انابت و ارادت آورده همراه ایشان بده بید رفته اند و  
 از خدمت پیر فیض بسیار یافته با اجازه ایشان بخارا آمده اند حضرت بهادر خان  
 در حوضه درس ایشان رسید از علوم نجوم و عقاید تلمذ نموده چون سلطنت بخارا بکف حاجت  
 ایشان در آمده قاضی کلانی و مولوی و آخوندی را بحضرت استاذ خود نامزد نموده اند



و بنسخه تمهید الحواشی تکمیل بسته اند و فوات ایشان در سال ۱۲۸۰ یکنوازد و صد شصت  
 یک بوده مزار فایض الانوار ایشان در کدر رسید جعفر خواجه نقیب میزاکر  
 آثار و والد بزرگوار ایشان ست یزار و تیرک تحفه الاحباب شایسته مرقه ذکر مزار حضرت  
 حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمه الله علیه است  
 ایشان شیخ ابوعلی فارسی پیش از تیر مبارک ایشان در شهر بخارا در بازار نور  
 شهرت مبدع و صاحب اقوال مرقد مبارک در طوس و فوات ایشان در سال ۱۲۸۰ پنجاه  
 بود و ذکر اعلیٰ العلماء و قدوة الفضلاء افضل المتأخرین اکمل المتبحرین  
 مرجع الخواص العوام اسوة السادات الفخام مقدر قواعد شرع مدبر معایق  
 اصل و فرع السید الشریف و الجبر الملیف استاذ الافاضل قاضی القضاة  
 میر عنایت السید مولوی ست بر و السید مصطفی از قبلة الاسلام  
 بخارا ای شریف بوده در علوم معقول و منقول از مشایخ روزگار بوده و  
 در عهد امیر لپه نور مرقد تریات عظیمه و نواز شاه و اقیه یافته بمنصب ذی حضرت  
 امیر فردوس مکانی بنا بر گذشته و در عهد سلطنت آنجناب بقا بر کلانی دارانها خیره  
 و مولویت و آخوندی کو کلتاش و عمل میر اسد منصوبت و ایشان را در سال ۱۲۸۰  
 واجب و حقیقت ممکن و شرح تمهید الحواشی رسالها مشککست جمله آنها نیز علما  
 مقبول مسلم است و لهذا اکثر علماء عظام با آنجناب منتهر میشود و فوات ایشان در  
 یازد و صد و بیست و سه مزار در شرق مایل بخوبی حضرت امام بکر جامد است و  
 مزار حضرت آخوند و ملا حسن بخاری علیه الرحمه در جانب  
 جنوبی این بزرگوار است بمقدار سه طنا کمایش فوت ایشان در سال ۱۲۸۰ یکنوازد  
 و صد و بیست و سه بوده و ذکر مزار می که در کدر پاخته اهل بخارا از  
 بشیخ الاسلام احمد انامقراجم قدس الله سره نسبت میدهند حضرت ایشان از  
 فرزندان جریر ابن عبد الله الحلی است رضوان الله علیه ایشان اقر بوده اند و  
 برت اوسالکی توفیق توبه یافته بکوه رفته بعد از هجده سال یا خشت کشید



در میان خلق آمده ابواب علم لدنی بروی گشاده اند زیاده از سه صد  
 نای کاغذ در علم معرفت و توحید و علم سر و حکمت تعریف کرده اند و سه صد هزار  
 کس بت ایشان توبه کرده اند قبضه ایشان در خود حرد جام میباشد از او توبه  
 ذکر حضرت خلیفه نیاز قلی علیا رحمه این جناب در عصر حضرت  
 امیر معصوم غازر از خازم بخارا آمد از تقصیل و کرم اظهر کار علوم و  
 کردیده بعد از آن دست اراده بدامن حضرت موسر خان ده بیگ زده از علم  
 حال تیر برجه علیا رسیده بفاخره بخارا سالها بدرس علوم و سلوک مشغول بود  
 از مشایخ امیر سعید بوده اند بزرگوار یک متصل غریب فائز اند نظر  
 بوقفه آنجناب صحابی بوده اند چنانچه در وقفیه چهار بیت درج نموده  
 که رباعی بنام خاتمه بهر بازی بعصر نوظف معصوم غازی بنسبت  
 بو عجم بکرا صاحب که شاید کرد آن مقبول تو اب تاج  
 آنجناب بفضل و بنای این سرآمد هزار و دویست و دو آمد  
 حضرت خلیفه نیاز قلی علیا رحمه استادی بدری غروب ایتکاح  
 انکا بدریغ لفظ مرشد است نیغه بولیدی نور تاب فوت ایشان در عصر  
 سلطان حیدر رحمه الله علیه بوده قبر مبارک ایشان در پشت  
 علیه الرحمه بجانب شرقی کول شفا بقدر اردو طباب کما پیش بود  
 ننکائی نیر در آنجا است رحمهم الله که ذکر حضرت آنحضرت  
 اسم مبارک ایشان علی سید است مصنف مختصر مشیبتا لقب الشریع  
 والد ایشان مسعود بوده نام جد مبارکشان عمر لقب تاج الشریع و  
 آنحضرت و نند و شش هفت صد و چهل و هفت بوده قبر مبارک ایشان  
 شرق راه شرق حضرت ابوب علیه سلام میباشد ذکر هزار فایض  
 حضرت سید ابدال غازی شهید روضه الله علیه عنه که  
 انهم مبارک ایشان امیر جعفر طیار غازر این حضرت شاه عبد المنان بن حضرت

از خاندان



امام محمد حنفیہ ابن حضرت امیر المومنین علی المرتضیٰ رضوان اللہ تعالیٰ  
 علیہم و آلہ سید جعفر غازی امیرہ بنت عمر ہاشم بودہ والدہ پدر ایشان  
 شمسہ بنت حضرت خلیفہ سوم عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سبب و از حاکم  
 حضرت امیر جعفر غازی و دو فرزند بودہ شایعہ و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد  
 مزار پر انوار فیض آثار ایشان در بالای ارک عالی بخارا میباشد و در جوار این  
 قبر زکیت کہ مشہور بہفت سلطان است و در جوار این قبر کاف  
 قبور و از دہ نفوس ہدای مظلوم و غلام معصوم کہ در یک قبر آسودہ اند  
 فی انہم کوران بپا مظلومان آسودہ اند نور اللہ مرقد ہم ذکر جمیل  
**شیخہ الاتیقا امیر عبد اللہ بنیہ قدس سرہ العزیز از جملہ خلفاء**  
**شیخہ خواجہ شمس الدین اجرائی مشہور بہ عرب و عرب و عرب**  
 مشہور است از توابع مین کہ قبر مبارک حضرت بود علیہ السلام در اینجا  
 است بلکہ مذکورہ باقارب ایشان تعلق داشتہ بنا گاہ بایشان جذبہ  
 سیدہ ترک ایالت صور نمودہ بطلب سلطنت ننویشتافتہ بعد از  
 مجاہدہ بسیار شد جمال باکمال حضرت خواجہ اجرائی شد شدہ دولت متابعہ  
 یافتہ فیوفیات بی اندازہ حاصل کردہ بادی دین و مرثیہ منہج یقین کردہ  
 بعد از فوت آنجناب ولد شرفش محمد باقر را بداد حضرت عابد خان مقیم  
 در شہر شدہ است جناب حضرت امیر عرب ہدایت لقب بجائیہ نسب زارہ  
 و زیور کشف عرفان پیراستہ در زمان عابد خان ملاذ و ملجأ عالمیان بود  
 خان از فیض صحبت بہار خاصیت لوح سینہ خود را چون آیینہ مرصعہ تلمیذ  
 و کابی از فائزہ فایزہ اش خان ظفر توامان میگشت بیک توجہ مبارک بہ حکم  
 فائق آمدہ و در اوقات بی اندازہ بخدمت حضرت امیر عرب گذرایندہ اند از مجاہد  
 وجہ در تاریخ ۹۴۲ ہجری ۱۵۳۵ میلادی بنا نمودند کہ تاریخ آن را  
 مورانا علی کاتب گفتہ اند این است **میر علی محمد خان** **میر علی**



بوالعجب بوالعجب آنست که تأیخ او مدرسۀ عالی میسر نقل است  
 از حضرت شیخ عبدالحق جهری بخاری قدس سره که فرموده اند که در اوقات بنای  
 مدرسۀ عرب بعالم رویا دیده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در همین  
 زیر منار بخارا بدولت اقبال کشف مبارک بر اصل منار استناد داده  
 پای مبارک بین الطاقین گذاشته خلق پیشمار و رخن مدرسۀ منتظران بآگاهان  
 درین اثنا آنحضرت عبدالحق گفته صد کرده اند بنده کینه عبدالحق بسبب کویان  
 حاضر شد بدولت پابوس شش ششم متوجه بجانب مدرسۀ میسر شده فرمود  
 فرزندم میسر چه نیکو عمارتی و چه دلکش بنای طرح انداخته ازین واقعه بدین  
 علم حاصل میشود یکی نسبت متبینه مشهوره و دیگر قبول عمارت مطوحه منقول است  
 حضرت امیر عرب بعربیت دوسالگی ذوق عشق حقیق و امیر کسب شسته بطلب  
 کامل سمرقند بجله خواجه کفشیرحضو حضرت خواجه اجرار علیه الرحمه رسید اندک  
 دیدن مقبول طریق و محبوب سلسله آمده همان زمان طریق تلقین نموده بجا بده علم  
 وجود خود در اسعادت سعاد در کمتر از بخت روز مرخص گشته با اشاره ایشان  
 آمده ترقیات بوالعجب رو نموده از لطف اظهر مقبول خاص عام شسته  
 نهضت پرو و فوتیده در داخل کنبد این رسد عا خود مد فون گشته اند  
 شیخ جلال مبروی بخاری قدس سره از اجنبه یاران  
 مولانا سمس الدین محمد اند که ایشان مرید حضرت شیخ سعد الدین کاشغری  
 مرید مولانا نظام الدین خواص موش ایشان مرید حضرت خواجه علاء الدین خواص  
 حضرت خواجه بزرگ نقشبند قدس سره ارواحهم اند بعد از وفات پیر روشن خیمه  
 هرات در بخارا آمده بو غط و نصیحت خلق مشغولی داشته همیشه اصحاب سلوک را  
 می نمود و از وعظ ایشان مردم آن زمان بهره تمام یافته اند و سخن آن  
 و دقیق بر زبان ایشان جاری میشده است که علما بخارا و اکابران آن وقت  
 بمجلس شریف آنجناب مستمع گشته مستفید میگشته اند و از مریدان آن صاحب کمال



عبدالغزنیان ابن عباس د خان نور مرقد هما بوده اند بانی خیرات کثیرت  
از انجمل تلمیذ خاتقا و حظه مزار شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ نقشبند  
که بغایت بخشش روح فراست وفات آن سلطان خداگاه بعمر چهل  
در سنه هفتصد و پنجاه و هشت واقع شده است که مدفن ایشان در جوار والد بزرگوار  
در بالای صفاست بجوار حضرت خواجہ بزرگ انجناب سلطنت قباب بعد از  
راغ ملکی سراز طاعت و عبادت خداوندی نه پچیدی و خاطر خیر ماثرش به  
بندهای خیر میلان و شتی ع از کوزه همان تراود که دروست وفات  
حضرت شیخ جلال قدس سره در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بعمر هفتاد و سال فوتید  
و قبر مبارک ایشان بدرون شهر در گذر میرکان است که کنبد بلند کبود و مدرسه  
در آنست قبر بزرگوار که موسوم بدروازه شیخ جلال است میگویند که  
آن دروازه را تیر خان مغفور بنا کرده است حضرت **هادی خواجہ**  
**شیخ الاسلام** علیه الرحمه آن جناب از کمال کثرت فضایل ملقب بحضرت  
استاد نموده اند ایشان جد مولوی شریف قاضی کلان بوده اند انتساب  
حضرت استاد در طریقت بحضرت املان علیہ الرحمه میرسد قبر مبارک در گذر معفو خواجہ  
نقیب بوده مولوی شریف قاضی کلان و والد بزرگوار جد معظم آسوده اند

### رحمه الله علیه ذکر حضرت خواجگان جویماری

که برشته خواجہ چهارشنبه آسوده اند اول ایشان حضرت امام علاء الحق و  
الدین که مقتدا و پیشواری س امد اکابر زمان خود بوده اند ابنه امام مظفر جانا  
قدس کتاب ناصح سلاطین بوده بعلم ظاهری و باطنی آراسته بعلم و عمل خود نفع  
رسان خلق الله بوده اند وفات انجناب سنه هفتصد و پنجاه و هشت بوده مرقد  
منور در رشته خواجہ چهارشنبه است خواجہ کمال الدین طاهر ابن حضرت  
امام مظفر قدس سره عالم و عامل زمان خود بوده اند وفات ایشان در سنه  
هشت صد و چهل واقع شده بجوار والد خود آسوده اند و فرزند ایشان سراج



الدین محمد شیخ الاسلام نیز بجوار ایشان آسوده اند حضرت خواجه  
 محی الدین محمد بحیر رحمة الله علیه از کتل و ییا و مرجع حوص و عام  
 بوده ایشان را مریدان بسیار بوده خواجه را دستور چنان بوده است که بعد  
 از او آتجذبان بسیار گرفته پسر راه خاکشان رفته نان بار آبا نهاد  
 میکفتند که روی این جاعه را دیدن مبارک است چرا که سحر میخیزند و خوردن ایشان  
 از وجه جلال است در وقت برکشتن دست مبارک بر پشت نهاده این مصرع را میخوانند  
 بنده باداغ را مفروش تو ذکر کلماتی در مطلب الطالپین بسیار است مرقد منور شب  
 خواجه چهارشنبه در خطره معینه است خواجه نظام الدین ابن خواجه بحر  
 قدس سره تاج الاغنیاء و السالین بوده اند خواجه را بعد از چند گاه چندی در  
 شهادت رسانیده اند در حواری و والد زر کوارد در پشته خواجهها رشنه آسوده اند  
 دیگر مزار می که در طرف فراکول بدرون شهر بخارا می باشد  
 نسبت پیدا کنند با ایشان محمد زاهد خواجه علیه الرحمه که از  
 مریدان ایشان می باشد بهادر خواجه شیر بدنی که پسر حضرت ابلا اند علیه الرحمه  
 جوار ایشان فرزند ایشان که سمر با ایشان عجب دالعه خواجه اند  
 اند بهمان گذر را که عیسی خواجه مینج ذکر حضرت خلیفه محمد حسین  
 قدس سره که از اصحاب کبار خلیفه محمد صدق اند آتجذبان خلیفه اول  
 موسی خواجه و بهیچ اند صاحب کشف و کرامات و خوارق عادت بوده اند در  
 در سمرقند بنای مدرسه و خانقاه نموده بعد از آن بنا بر جوارش ایام  
 بخارا در عصر دولت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده اقامت ده نامزات  
 علما و فضلا آن زمان را بطریق سلسله علیه نقشبندی در کشیدند و مرآت  
 السالکین آورده است که حضرت خلیفه حسین علیه السلام را ده بیفت سال بعد از  
 شهادت در مقام رضا از اثر حرارت که مرز که بر سینه می کینه خود ریخت و کاهستانی که  
 در سخره مانده باشد مرسته نه طاقت جلقه و توجه طالبان و سالکان را نبوده در



حالت برکاه که یکی را نظر کردند بنهایت النهایه که فوق مقامات این طایفه  
 علیه است و اصل میگردد و چون سن شریف بهشت او رسیده بود آنچنان بتوجه  
 اصحاب میرداخته اند که بیک توجه اذکار طالب جاری نموده و آگاه میباشند  
 ایشان در <sup>۱۲۴۴</sup> یک هزار و دویصد و چهل نه واقعه در هزار و کوهر بار ایشان در  
 دروازه قواله مشهور و معروف است یزار و میر که به حضرت خلیفه حاجی محمد  
 یوسف علیه الرحمه از اصحاب کبار حضرت موسی خواجه ده بید قدس  
 سره بوده اند در بنای عمر خود چنان کرده اند و زیارة منوره آن در صلی الله  
 علیه و آله و سلم شرف گردیده و بر تبه ولایت محمدی علی مصدرها التجیه رسیده اند و  
 حضرت موسی خواجه از بلاد هندوستان بدبید شریف آمده اند بنابر التماس طالبان  
 فائز به بخارا حضرت موسی خواجه قدس الله روحه ایشان را روانه نموده اند ایشان  
 در چند گاه در بخارا استقامت نموده در مسند ارشاد طالبان بوده اند و  
 بیکار رحمت الله پیوسته اند مدفن ایشان در پردن دروازه حضرت خواجه  
 موسی خواجه شیخ الاسلام قدس سره ایشان از اصحاب حضرت محمد بن  
 المشهور ایشان پیرانند در اصل از قریه سرریج از توابع قلعه نور و از اولاد شیخ  
 فدای دادولی بوده اند بخدمت ایشان میر رسیده مدتی بزرگ خفیه موافقت نموده  
 از آن کشادها یافت روزی حضرت ایشان پیر با جماعت اصحاب متوجه هزار  
 پرانوار حضرت غزیران فدای او علیه الرحمه بودند در لب یای کوپک فالیز خربزه  
 داشت یکی از مریدان و بتکلف آمده بودند فرمودند که امروز انقدر نسبت  
 روحانیت بزرگان جهریه ظهور میکنند که از اندازه تعدد پیوسته عمران کو  
 نمودند فرمودند که موخر خود بطریق آبا و اجداد خود که جهریه اند مشغول باشند ایشان موخر خود  
 باینکه قوال جهر کرد بخدمت ایشان خوش آمد فرمودند که بزرگان با دو طریق خصلت دارند  
 موخر خواجه را باین طریق جهریه اجازه است بعد از آن ایشان موخر خواجه بطریق آبا و اجداد



خود که چهره بوده اند مواظبت نمودند عاقبت الامرایان را ایسرنجار انچه  
آورده منصب شیخ الاسلام تر کلیف نمودند که قبول نموده یکماه در بنجار شیخ الاسلام  
شد وفات یافت قبر مبارک ایشان بدرون شهر بنجار در پشت مولا شریف جری  
علیه الرحمه افتد دست ایشان عطا و الله خواجه شیخ الاسلام  
فاخره بنجار ای شریف قدس سر از جمله مریدان پاک اعتقاد و یاران  
حق یاد و ملا نیار جو قمانی که خلیفه اولند بحضرت املا علیه الرحمه بوده اند و آن  
استاد عبدلخر خواجه صدور بوده اند آنجناب مجموعه خود آورده اند که استاد  
این مجموعه حضرت عطا و الله خواجه شیخ الاسلام از غایت تبحر و در علوم معقول و منقول از  
کمال مهارت در مبافروع و اصول بر جمیع فضلاء و تمام علما فایز بوده اند و در  
تحقیق مسائل و انجلاال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح اشارات  
متأخرین کوزنست از امثال اقران ربوده اند و انجا در حل مواد رفع مغلفه  
در سلک نشا کشیده اند از انجمله نیاج قلم خجسته فخر شریک مولا ابوسف قرا باغی که  
در وقت امتحان الرجال بن زمان است موسوم است بایضا التمه که در پشت  
مشهور است و وقایق زکات آن بر الواح فهایر علما فضایل یا ثرموفوشی  
بهشت خالص بودم فرمودند که و قدر املا اسحاق نام طالب علم بلخ بنجار  
آخواند ملا نعمت الله عاشق صین درسی بی ادبانه منظره نمود حضرت استاد  
روی ابن طالب علم سپا شد این کلام اللهم ترجمان باین فقیر تائیه نموده و فرمود  
حضرت دعا نمایند که ابن طالب علم ازین بلیه خلاص یابد فرمودند که عجب کاری  
است دعا نماید که حق سبحانه و تعالی قبول تو نماید من حکیم عرض نمودم که بنزد شما همه  
آن میبایند که از سبب رونی خلاص یابند نه بالعکس بهر تقدیر دعا کنید جهت خلاص  
آخواندند کور بلکه جریمه هر شاگردی که بی ادبی کرده با فقیر مؤلف این مجموعه عبت عبت  
غوثی متریت معروض داشت اما کشف این نوع حالات بی خلوة و حبس سر و کماله بعض  
کاملان میشد باشد و ند که کشف داد امیکه خوب طای نکر فته باشد محتاج بان احوار



و از دوست اما و قتی که قلب مقوی کشف و خانه آن شده باشد باین نوع عملها  
 و تکلفها هیچ احتیاج ندارد منقول است که روزی آن قبله ارباب کمال در اثنای  
 درس کوفی نزد جمعی از طلاب که در محفل سخن فیه بودند فرمودند که فقیر ملهم شد که هر که بر این  
 در سخنان فقیر بنیت در سخن اندن و استفاده علم نمودن قدم مانده باشد مغفورت  
 چه عجب امثال بن کرامتها از بزرگان و خاصان بظهور پیوسته است من دخل دار  
 ابی سفیان فهو امنی سامعه افروز شده باع درین مقام فرح بخش هر که منزل کرد  
 و از خویش این آستانه حاصل کرد و بعد از وصال بجناب حضرت بابرکات ایشان  
 در این بركات بمریدان دشا گردان از روح پر قوت ایشان فایض شامل است  
 و بعد از آنکه راد در مشکلات و تعویقا امداد میفرمایند و در اثنای مرض میر که ایشان  
 در آن ایام شفا می عاجل و تخفیف حاصل میشد و بار بار آزموده و مجرب شده است  
 و بابت ایشان عطا و اله خواجه شیخ الاسلام دار الفخره بخار و قدس  
 در این عزیز و شسته بوده هزار پر انوار ایشان بداخل شهر فخره بخارا  
 شریف قریب بدروازه هزارست یزار و یتبرک به انهر حضرت خواجه  
 خطیب سیو بکر رحمه الله علیه العالم باموحدان عاشق رباعنی  
 که بنواجه خطیب بوخارا ایشان جانشین حضرت محمد امین خواجه کلان بن حبیب  
 محمد و م اعظم رحمه الله بوده اند و سالها در بسند ارشاد نشسته طالبان  
 حق را بحق میرسانیده اند و فتنه شریف ایشان اجه خطیب بخارا و سیو بکر بالاب  
 در بیت حضرت که در پیش مسجد جامع سیونج واقع است حضرت شیخ محمد خان قرا  
 و اما در خطیب گویند حضرت آخوند داملا یا محمد بخاری دین  
 در آن که رحمه الله علیه بجناب عالم و عامل بوده اند و مرشد کامل و از کبار اصحاب  
 خواجه صبوریانکالی بوده اند قبسه ک ایشان در دیه در از است و نزدیکی  
 راه کلان که بجانب قلعه ورودان زه میرود در وقت رفتن بجانب قبله راه  
 ظاہر و هویدا طوغ و پرق علم و مسجد در پیش روضه ایشان حضرت شیخ



بابا حاجی بخاری رحمه الله علیه آن بزرگوار مجذوب حقانی و  
 محبوب ربانی و آن مجرب جهان و آن نادر زمانی منیر شیخ بابا حاجی این تبار  
 طریقت بخواجه و فاعلیه رحمه میرسد ایشان را انتساب بوالد بزرگوار خود میرسد علی عزیز  
 این حضرات در سمرقند مدفونند نقل کتب روزی حضرت خواجه یوسف جباری از حضرت  
 خواجه و فاعل رسیدند که بعد از شاکست کجاست؟ بنماشید فرمودند که ما را در بخارا  
 در ویشیست سست سال عمر یافته کمرچه دانه خود کشته ده بفرماید تخت خوابیده اش  
 بحضرت شیخ بابا حاجی علیه رحمه قایم به نام خود کرده اند و جناب حضرت حاجی بابا  
 علم ظاهری کمتر خوانده بوده اند و بکین اثبات را حق سبحانه و تعالی علم لدنی گرام  
 کرده چنانچه بخدمت حضرت ایشان تنوی معنوی میخواندند بعد از فراغ خواندن  
 آنقدر معامی بکفته اند در حضور عالمه سچاکسرای ای دم زدن نبوده وفات ایشان  
 هزار و هشتاد و شش بوقوع آمد به سرفرازی در سیون بخارا است حضرت  
 خواجه طریف ابن خواجه صبور رحمه الله علیه علیها آن خواجه عقیق  
 آن قدوة شریف اغر حریفین خواجه طریف حاشین له خودند قبشین بنی  
 بخارا است در دیه جونی نو حضرت لطیف خواجه ابن طریف خواجه  
 علیها رحمه خلیفه والد بزرگوار خود بوده اند در جوار پدر بزرگوار خود آسوده اند  
 شیخ ندر محمد علیا پادوی بخاری آهوی کیری علیه رحمه اجتهاد  
 مادر زاد و مرث بنار شاد و اعنی حضرت میر نیر علیا پاد از اصحاب حضرت  
 این مخدوم غلام و همسید اند قبر پانوار ایشان در بیرون شهر دیش در وادی  
 در زخمهای بیار بدور و ضمه ایشان بوده است حضرت خواجه جان سحر  
 بخاری علیه رحمه ولد از چند حضرت خواجه و فاعل انجاء شد طالبان  
 عابدان و چراغ خوانواده خواندگان بوده اند و خلیفه حضرت شیخ بابا پاد  
 بار حضرت حاجی بابا میکفته اند که ما امانت داریم حق و ملک از آن خواجه جان است  
 بعد از فوت ایشان بسند جناب خواجه جان ممکن گشته بارشاد طالبان مشغول بوده اند و



ایشان در سال هزار نود و نه و اقصیه مزار مبارک ایشان در قریه سبوح بالا  
در جانب عقب قبر حضرت مولانا مسطرف علی عزیزان است حضرت شیخ پیر محمد  
نخاری دیهه درازی جمعه اربعه علیه جناب فرزند ارجمند دبند مولانا  
یا محمد نخاری دیهه درازی بوده اند و هم خلیفه و جانشین والد بزرگوار خود باشند  
قبر مبارک ایشان بجوار والد بزرگوار ایشان است حضرت میر محمد علیه الرحمه  
ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ پیر محمد قرائت نیز در دیهه درازی در پیش حضرت  
مولانا یا محمد حضرت شیخ بابا علیه رحمه ایشان نیز مرید و خلیفه و جانشین  
حضرت میر محمد بوده اند قبلاً نیز در دیهه درازی است حضرت شیخ زاهد علیه الرحمه  
ایشان خلیفه و جانشین شیخ بابا بوده اند قبلاً نیز در دیهه درازی است حضرت  
شیخ محمد تقی دیهه درازی قدس سره ایشان مرید شیخ زاهد بوده  
نیز که ایشان نیز در دیهه درازی است حضرت ناخواجه شاه کاسانی  
قدس سره و آنجا یکید و خلیفه حضرت شیخ عبدالقدوس است قبر مبارک ایشان در  
سایه کاسان قرشی است بدون قلع حضرت شیخ طالب نخاری مرید  
بزرگوار حضرت شیخ نیازی اند و صوفی و بهمان بنجر مرید حضرت شیخ نبی  
مذکور بوده و یکین در متابعت شیخ طالب فرجمله بوده اند در زمان سید نقی خان  
نیز مرده و فاته یافته اند مرقد ایشان بجوار والد خود در دیهه درازی نیز یکی  
و اکبر و پیر است حضرت ملا محمد تسکی نخاری ایشان از جمله خلفای  
حضرت انسوی و فضل اصحا و احباب ایشان بوده اند منقول است که میرزا محمد تسکی  
علیه الرحمه در بخارا بوقت خواندن نماز جمعه دست خود را بالا برداشته از جادوای  
مردم پرسیده اند که چیست که در نماز دست خود را بالا نمودید گفته اند که را انو  
بفرض شغل بودیم پرسیده اند که بکدام فرض مشغول بودید فرمودند که ولایت ریح  
در فلان کد مردم نماز جمعه شروع کرده بودند که مسجد بیلا ایشان فرو میرفت در آن  
بآن مسجد ستون ختم تا به بالا از مسجد بیرون آمدند بعد از آن دست خود را کشیدیم



مسجد بیفتاد سبب دست برداشتن این بود و آن زمان ابراهیم مهم بر ما و حب  
 و لازم شد بود چون این خبر در بخارا شهرت یافت بحضرت عبید العزیز خان نورمقد  
 رسید آنجناب معجب به قاصد را در بلخ از برای استفسار بمنجی فرستاد و اندو  
 قاصد از مردم بلخ پرسید ایشانان گفته اند که او تعابعد از بر آمدن مردمان  
 مسجد فرود رفت قاصد خبر را با سلطان رشتا خان <sup>سپهسالار</sup> اعتقاد بزرگ بآنجناب  
 شدت قبرایشان در دیده خودشان مشهور شبیه رنگ <sup>سید</sup> شیخ  
 محمد تنکی ابن ملا محمد تنکی اند و خلیفه و جانشین بزرگوار خود  
 که سالها بر مسند ارشاد نشسته بعد از آن بجوار رحمت او رسیده و بجوار و  
 خود مدفون گشته اند حضرت خواجه شاه تنکی ابن <sup>سید</sup> محمد ابن <sup>سید</sup> محمد  
 تنکی ندر رحمهم الله این بنده خاص که در آن عاشق آگاه خواستامرید و خلیفه بزرگوار خود بوده  
 مجذوب گشته بود کاهی ترکش و شمشیر و امثال آن با خود بسته اند بسیار بزرگ و چرخ  
 عزیزان خود بوده اند بسیار کرامت انهم در پهلوی قبور و والد و جد بزرگوار خود بوده اند  
 و شبیه تنکی رتومان خرکوشن بالاتر از بل مهر قاسم نزدیک دریا بخارا است به  
 خواجه شاه علیه رحمه الله سلسله ایشان گسرنمانده است حضرت <sup>صوفی</sup> صوفی  
 شوریکه کی ایشان مرید شیخ نیازی اند و متابعت مخدوم زاده خود  
 کرده اند مدتی ندیده بر مسند شیخی نشسته است اخلق مشغول بوده اند و  
 صوفی و بهقان در دیده خود ایشان است یزید و تبرک به حضرت شیخ <sup>سید</sup> سید  
 بخارمی خرکوشی قیراغاجر قدس سره مرید عبید یکی بوده اند و  
 ایشان از مردم قطغان بوده است قبر ایشان بخارکوش و بدیشان حضرت  
 عبید خیر آبادی جومی لومی قدس سره مرید عم بزرگوار خود  
 ضعیف خواجه بوده اند ذات بابرکات و بیع فیوضا کثیره اند شیخ محمد طاهر ایشان  
 پسندیده که در وقت خود مقتدای زمان بودند بعد از ایشان کس بر مسند ایشان  
 سلسله ایشان بخود ایشان منتهی گشته قبر ایشان در بخارا در پرون دروازه تلپاچ



و نزدیکی قبر شیخ نذیر علیا بادی رحمه الله علیه حضرت خواجہ سعید  
 السمری حضرت حافظ خادم قدس سرہ اندک است بحضرت امیر علی عزیزان سمرقند  
 میر سادات از علم ظاہری تیرہ ہزارہ تمام داشتہ مذ چون تلم تفسیر حدیث و فقہ و  
 و از علم کیمت و بیہ و از علم قرآن تیرہ ہزارہ وافیہ داشتہ اند و از علم شعر تیرہ ہزار  
 محمد علیہ رحمہ حسین خواجہ و انحر و محمد تقی از جملہ مریدان آن جناب بودہ اند و قات  
 ایشان در سنہ یک ہزار یک و در سال ہجری مصادفہ و اقصیہ قبر شریف ایشان نزدیکی  
 حضرت خواجہ بزرگ کتیبند قدس سرہ العزیز بسا چہل قدم یا پنجاہ قدم میسبان  
 حضرت مولانا ارمان قاضی ترمذی بخاری قدس سرہ  
 ابتدا از حضرت حاجی علی دہ بے از فوت انجا بخلفہ ایشان شیخ عبد الرزاق مرید  
 بے خدمت و حاج محمد خلیفہ ارادہ آورده اند ختم درس بخد مت مولانا شریف غو  
 در دارالاشرف و شاہ طبر و امثال آن بحضرت آخوند و املا عثمان تحت ارگی خواندہ اند  
 قات ایشان در سال یک ہزار و یکصد و پنچ و عصر ابو الفیض خان و اقصیہ قبر مبارک  
 در مولانا پائندہ روبروی در شرف مدفون گردیدہ اند استاد شیخ محمد طاہر علیہ  
 السلام حضرت خواجہ حسین ولد خواجہ جان عزیزان سیو بک بخاری  
 از جملہ مریدان سلسلہ خواجہ قسب بخاری والد ایشان حضرت مولانا محمد  
 طیب والد بزرگوار حضرت آخوند محمد طاہر علیہ رحمہ اند عالم و عامل حافظ تزل  
 احکیم و عارف کامل مکمل بودہ اند و ایشان از اصحاب شیخ بابا حاجی بخاری سوجان  
 پنجاہ حضرت شیخ بابا حاجی از بخاری بخوارزم رفتہ اند بعصر سید نوشہ خان حضرت  
 محمد طیبشان مرید شدہ اند ہمگی عمر خود را بعبادت و طاعت قصبی نہ و کذا گذرانیدہ  
 قبر ایشان در بلدہ خانقاہ کہ از توابع ختوق ست در انجا ست در لبتی نوجوان  
 در پیش مسجد بزرگوار ایشان و ابابا و جد ایشان ہمہ عالم متبرجہ بودہ اند حضرت  
 مولانا محمد طاہر ابن محمد طیب ابن لانا باقی ابن حضرت مولانا دقت حضرت  
 دولت شاہ ابن حضرت مولانا زہرا ب بخوارزم رحمہم اند لک ایشان تحصیل علومہ در اول



بخدمت مولانا شاه ترکستانی نموده بعد بخدمت آخوند مولانا امان قاضی  
 تمام نموده و انتساب ایشان در طریقت شیخ خواجه سعد الله قدس سره میرسد  
 چنانچه در ذکر شیخ مذکور اشارتی نموده ایم و دیگر بخدمت بسیار عزیزان رسیدند  
 چنانچه در مجموع خود ارشاد میکنند فقیر بزارات بخارا و سمرقند و تاشکند و  
 نسف و حصار و میانکالات و خوارزم تمام و کمال رسیدم و طوری نمودم  
 در سبب تألیف مجموع خود میگویند که فقیر در تاریخ ۳۳۰۰ هجری یکبار روی قصد سره بود که  
 با جمعی قاضی مولانا امان علیه الرحمه زیارة روضه متبرکه که حضرت سید امیر کلال  
 قدس ه رفته بعد از طواف از زیارة در وقت مراجعت بفقیر فرمودند که دل مانجو  
 بطنقه خواجه کان عالیشان کتب بی بنیاد کنی از اول تا آخر ایشان طبقه بعد طبقه بعد  
 استعداد خود بیان کنی در مزارات شریفه سمرقند و بخارا و بلخ بلفظ فارسی تصنیف  
 سازی تا مردم استفاده برند در انوقت فقیر سی ساله بودم بنابر علائق و تعویلات  
 و درین یام که سنین عمر بنفست رسید بناگاه عنایات اظهر در سال هزار و صد و  
 هفت بود که در ولایت خجوق که درین اوقات پامی تحت شاهان خوارزم که  
 ابوالغازی خان ست شروع نموده با تمام رسانیدم بخرمباد که جناب  
 بکت مستفاد خود اسم نگذاشته اند از سخنان ایشان معلوم میشود که خالی  
 رحمة الله علیه حضرت خواجه اسحاق بن حضرت محمد و هم علیهما السلام  
 از جمله مریدان والد بزرگوار خودند بعد از وفات پدر عالیقدر مولانا علی  
 کرده اند و دختر مولانا بدست ایشان بودست قبر خواجه اسحاق در  
 از قبر والد ایشان بقدر یکبار قدم بکایشن بالا از خواجه صبور را از  
 خواجه اسحاق مذکورست ایشان ولد امیر و احد اند و پدر امیر را  
 شهر بخارا و رکوی ارک بستان مسجدی است در غایت متانت صبور خواجه بدست  
 در بدایت حال زیارت حرمین رفته مدت بست پنج سال در آنجا اقامت نموده بعد  
 از آن با همایم غیر بولایت باور آمدند بخدمت خواجه اسحاق ارادت نموده



بخدمت ایشان سپرده از آن حضرت ارشاد یافته بدرجه تکمیل رسیده مدتی  
 بخدمت قوابل مشغول نشسته طالبان راهدایت نموده اند قبر مبارک ایشان در  
 موضع جلایل در جنوبی ندر ولایت کرمنه است مستطینها یک نیم فرسخت و فانی است  
 در سینه یکزار پنجاه و یک مجری است تنگرمی بروی قدس سوره  
 از مشایخ خلفاء اسحاق خواجه دهمی اند در موضع چهار منار کرمنه شونما  
 اند در هدایت جال در بادیه بحر ایندن بموایشی شغل داشته اند روز خواجه سحای  
 بدینجا عبور نموده اند چون چشم ایشان بروی مبارک آنحضرت افتاده علی الفور  
 ایشان شده بخدمت آنجناب شتافته بعد از خدمت لایقه بدرجه تکمیل رسیده  
 رسیده مشیخوارشاد هدایت خلق مشغول بوده اند قبر مبارک در چهار منار  
 حضرت امین خواجه چهار مناری قدس سوره از مشایخ  
 سبک و بنایر تنگرمی بروی اندیده تهاد رسیده مشیخ جلوس نموده طرقة آداب  
 بر رعایت نموده اند و در مجلس ایشان از اهل مجذوبان بسیار بوده اند  
 قبر مبارک ایشان در چهار منار میا زکال است شیخ محمد جان قرامانی  
 قدس سوره از خلفاء عظام حضرت خواجه کلان ده بیدی و ولد نخستین حضرت  
 مخدوم اعظم اند ایشان را آثار ولایت در امت از طفولیت هویدا بوده  
 حضرت خضر علیه السلام بوالد ایشان اشارتی بوجود این فرزند ارجمند نموده بود  
 اند شیخ یار محمد قدس سوره والد بزرگوار شیخ محمد قرامانی اند مشهور  
 شیخ نقوه که از اعاظم خانها عزیزان قاسم شیخ کرمنه بوده اند و از آن  
 مرخص و مجاز گردیده و شیخ محمد جان کامر در مجلس تقرب ولایت والد خود حکایات  
 شکر میفرموده اند که توبه فرموده اند که والد ما از مدتی از فوت خود در واقعه  
 فرمودند که جسد مرا از قبر برون آر که از آب جسد مرا ضرر خواهد رسید چون قبر  
 مبارک ایشان را کشیدیم که آب نزدیک رسیده بوده بنابراین بر بالا آن تل  
 دفن کردیم مزار پر انوار شیخ محمد جان تیر بالا تل مذکور در موضع قره مان از تو



را متین بخور و داد خود دست شیخ محمد سیونکی قدس سره  
 از خلفای خواجہ کلان دیبید اند شیخ محمد سیونکر ولد شیخ محمد که از خلفای حضرت  
 مخدوم خازمر بوده وفات ایشان در سنه یکهزار چهارم بوده قبر مبارک در  
 سیونج است که از قرای زمین بوده در سابق مانند نجد و آن آباد بوده الحال  
 مندرس و اترست که بجز مزارات مشایخ و تلرک آن نشانی نمانده خواجہ  
 محمد الصمد قدس سره ولد شیخ محمد جان قرامانی اند از حضرت توفیق  
 این مخدوم زاده بسیار کرده اند خواجہ عبد القدوس قدس سره  
 ایشان نیز فرزندان جمند شیخ محمد جانند آثار بزرگی و کرامت از جبین ایشان  
 هویدا بوده و از رعایت توأضع باصحاب پدر بزرگوار خود همچون خدا هم خدا  
 لایقه را بتقدیم میرسانده اند و بالنت و بخلوص عقیده ارتباط تمام و سعی با  
 لاکلام داشته اند خواجہ میر عزیزان قدس سره از شاگردان  
 شیخ محمد جان قرامانی اند ایشان بهفت واسطه بکفرت رسید قاسم خان  
 میر سیده مولد مسکن و مدفن ایشان قریه تیرک لیک و آن دیه ایشان  
 قرا تو مان کلمات بخارای شریف بر شتر قصبه و امانت مولد ایشان  
 مخدوم راز مازی قدس سره از شاگردان میر قاسم عزیزان  
 اجداد مولانا از محدثان عزیزان قاسم شیخ کرمینه کی بوده اند  
 ایشان را صوفی می گفته اند که سقایی خانقاه عزیزان مولد ایشان  
 بوده و بعد از ایشان بر مسند ارشاد نشسته و مومنین را از راه  
 بنام نموده اند و مولانا شریف را جذب روی داده بود و ریاضت شاقه  
 مدتی عمر بصیام و قیام گذرانیده و نو تبر در اعتکاف عهد کرد و آن ملاجری  
 چون ابن قتیبه سمع والد وی رسید وی حضرت عزیزان را شفیع ساخت بنام  
 فرمان ایشان و خاطر اندیش و والد تا آخر ایام اعتکاف بهمان کاسه یاسک سونبا  
 آتش بخور وند آنها را میلیپید بهمان طریقه اعتکاف را گذرانیده از حضرت



غزیزان اجازه و ارشاد یافته اند و در طرق خفیه سلسله علیّه نقش بندیه میل تمام  
 داشته اند بنا بر آن بهمان طریق اشاره کرده اند **صوفی عمکوی عرب**  
 قدس سره از اجله خلفای شیخ محمد جان قرامانی است و در بدایت حال از  
 خواجه مبارک بصبیح شیخ محمد سیوخر رسیده فیضها از آنجناب یافته بعد از کمال  
 ایشان شیخ محمد جان پوسته و از خدمت آنجناب بدرجه تکمیل رسیده بعد از  
 ایشان مدتی بر مسند نبش نشسته بر طالبان حقیق از ایشان استفیده شده اند  
 شیخ محمد جان میفرموده اند که فقیر را غیر از عرب عمکوی هیچ کس وجه بصیرت شایسته  
 قبر مبارک ایشان در خواجه مبارک است مولانا محمد الرزق و اعظ  
 تراحمی بخاری قدس سره مرید عمکوی و و اعظ بخارا بوده اند  
 میفرمودند که چون بخدمت صوفی عمکوی ارادت تمام نمودم فرمودند که وای  
 شاد و طریق جهریه اند شمارا هم در آن طریقت رخصت مؤلف ثمرات المثنی  
 گفته است که از آن زمان که جمال صوفی عمکوی را دیده ام صورت دلبرت ایشان  
 از نظر من کمتر است که بخوشود عظمت و بزرگی در ایشان ملاحظه میکردم که چندان در  
 دیگر مردم کان میکردم که جز بزرگی در نظر انوار ایشان هیچ نمی نمود و فائز  
 و موفع خواجه مبارک در جانب شمالی حصار آن است **صوفی محمد علی**  
**صوفیانی** قدس سره از مشاییر اصحاب شیخ محمد جان قرامانی است که  
 سالها عمر شریف خود را بخدمت ایشان بسر برده تا که بمرتبه کمال تکمیل رسیده اند  
 لیکن بر رعایت ادب مدتی بتبعیت اخلف اخلفا صوفی عمکوی بوده و بعد از  
 ایشان مدت فزوده سال بر مسند ارشاد بمقام هدایت نشسته بارشاد  
 طالبان مشغول بوده اند قبر مبارک ایشان در موضع صوفیان است که بر شرف  
 دیده خواجه مبارک است **صوفی محمدان عرب** قدس سره از اصحاب  
 شیخ محمد جان قرامانی اند از قبیله عرب شیخان است قدس سره از موضع خوار  
 مبارک سالها بخدمت ایشان بسر برده بعد از آن حال ایشان بنا بر آداب مضمون



الطریقه کلمات ادب بصوفی عمکوی ارادت آورده انجین پس بعد از ایشان بصوفی  
 محمد علی انابت و انقیاد نموده تا که مزیه کمال تکمیل یافته بعد از آن مدّه شانزده  
 سال بسند شجر نشسته بارشاد طالبان شغل نموده اند و بنحایت صاحب وجود و ا  
 بوده در موضع قرامان بکار زراعت پرداخته بوده اند و در همان موضع در  
 یکزار هفتاد بمقوا صلی سر امیده اند و عشر ایشان را بنحواجه مبارک برده  
 بجانب غربی مزار صوفی عمکوی دفن نموده اند **شیخ حسن عرب قدس**  
 از اصحاب شیخ محمد جان ست بعد از ایشان بر رعایت ایل طوق و ایل بصوفی  
 عمکوی بعده بصوفی محمد علی و صوفی محمدان بیعت نموده اند از ایشان حج ا  
 و کرامت بسیار بطور می آمده صاحب ثمرات المشایخ کویه سحری در ا  
 در پهلوی شیخ نشسته بودم یغیر از درویشان را احوالی شکر روی او  
 که ضبط خود را را نتوانسته ترو در بنجال بخاطر این اندیشه آمد که مقتدا چه نوع  
 ایشان را تصرف نموده است که ایشان صاحب حال و جدیش باشد و بقا  
 اینحال سر از جیب آورده فقیر فتنه که بی شیخ آنچه که همه کس را طلب آنند هیچ  
 بفرزندی نمیده بلکه که نمود را بخدمت مهتاس سازد تا آنچه می رسد را ندهند  
 اشراق ایشان متعجب شدم صوفی سناز مقری **پیرستی قدس**  
 از قدمای مریدان شیخ محمد جان قرامانی بوده در بدایت حال شیخ محمد سید  
 مدتی خدمت نموده بعد از آن نزد شیخ محمد جان پیوسته اند و میفرمودند که  
 زمان باز که بحضرت ایشان قرامانی پیوسته ام مدّه پنجاه سال به نزد خود  
 غفلت نیافته است و از آنحضرت مجاز و مرخص شده و التماس بای کثیره دیده اند  
 مزار پیرانوار ایشان در دیه چند ری است و این دیده از اعمال قصبه  
**صوفی کریم و او قدس** ده از درویشان کار کرده صوفی سنازی اند  
 در ایام فتنه ایل خوارزم در مسجد کاسه کران پیوسته اند و فوات ایشان در سال  
 نود و نه واقع شد قبر مبارک مبارک در تومان غجدوان در سر محن بر جنوبی مسجد







شد که عالم را منور خواهد کرد و ایند نقل است که فتح باب عرفان مولانا پاینده اولاد لطف  
 و تربیت حجت بزرگ قدس بوده چنانچه بسال بعد از عشا بر چهارشنبه مقابل روضه شریف  
 این مراقب نشسته اند و وقت تجد و ردل شب مبارک برآورده تجد میخوانند و متوجه شهر  
 اند و در میر آمدن حضرت خواج بزرگ غنائت شب که ملا پاینده شام مقبول یابد و یا این مقبول نمایند  
 و نیز مقبول حق اند مناقب العارفین نام کتابی در مناقب آنحضرت عیافته و فات آنحضرت در سال  
 ده هجرت مزار پر الوار در بیرون دروازه مزار مشهور **نقبض آباد** **امیر عوض**  
 رحمه الله از اجله اقربای حضرت شایخسوی اند و منظور آنحضرت بوده اند چنانچه اشارتی نموده  
 اند که بحجت جانیت نیز میر عوض تربیت خواهم کرد و در آیام طفولیت در شان امیر عوض موداده که  
 این نمک روز خواهد که بانک ندب نبی است کثرت آنحضرت بعد از تحال این امیر عوض چندین  
 سال بسند شجر کاج حضرت نشسته و خلفای حضرت عیال این را لازم داشته اند مولانا میر  
 رحمت الله که از اجله اصحاب شایخسوی اند قدس هم این سید عالم و فضل فضا یکی  
 زمان خود بوده مشهور همچو ربا خواند ملا میر بن لانا ناصر الدین محمد سید بر قدس مشهور  
 پیچ دیلی روشن بر بزرگی حضرت شایخسوی زانت که اصحاب **الکرطله علم اند** و از  
 این طایفه را برهم شکستن بر دشوار است آن تصرف مخصوص قوی دین است **خواجه**  
**یوسف قدس** سر از اعظم اصحاب شایخسوی اند با انواع علوم دینی و فقهیه  
 بوده اند با وجود علم ظاهری نسبت باطنی این طایفه بهره تمام داشته اند و در  
 بدایت حال مراضع عارضه اطباء از معالجه آن عاجز آمدند بجهت بله قلم ایشان  
 نمودم اطباء بر تنگلی از ایشان غنی ده بودند که مفرت مدتی مدیده آیت **علیه السلام**  
 در واقع دیدم که گویند میگوید که صحت در خدمت خود از زمانه مولانا پاینده است  
 مقارن اینحال آنحضرت بعبادت این فقیر آمدند کاشه طلبند اندکی آتش شدت  
 غایت نمودند آن آتش مبدع بخلاف زمان اطباء علی لغو شفا یافته از فراموشی توأم  
 و با آنحضرت کردیم **خواج محمد ولی قدس** المشهور حضرت خالد بوده و از اولاد  
 خواج محمد پارسا علیه الرحمه از اجله اصحاب حضرت شایخسوی میفرمود که منکامیکه موافقت آنحضرت

نقبض



و ششم در راه در خاطر آمد که اگر این را غوازی در اول ملاقات بر سر کشته شیر ما حاضر سازند چون با این  
 ملاقات و اقصای توقف فرمودند و ما حضری و روند چون خطه شد شکسته شمر بوده با آنکه این عرف  
 در خانقاه کم بعد از صد این اقصای تمام پیوسته به پیش آنحضرت ششم قبایر که خواجهمحمدولی در  
 بخارا در عزیمت ایشان که مشهور بدین خواجست در این زمان اسباب بنام نموده اند و در آنجا مقابله  
 قبایل و عشایر ایشان است قاضی محمد و قدس از مخلصان اشخاص اند که در بخارا بمنتهای سعادت  
 نشسته اند و با این طریق محالست که با انواع علوم خصوصاً از علوم دهره تمام بر دستان و لدفا  
 نورالدین که این زبانت مولانا و کوه نور میرسد خود ظهور کمال جذب غلبه سکرو بخود در استغرق در  
 رعایه آداب عتیقه کشیدند و حاج محمد شریعی سر از مشایخ اصحاب اشخاص اند و از اولاً خواجهم  
 محمود و غیره معنوی بوده اند و در حد آنحضرت صفت کوشیدند مقصود رسیدن بجای و در خشت اند و کثیر  
 بیت ایشان در زمره اهل طریقت آمده است و موضع شهاب در کافرا کون فرسنگ مان کای بخارا قبایر  
 ایشان در موضع کسرت میرزا رک فسی از اولاً کایا خواجهمحمد شیر اند و از اصحاب حضرت شهاب  
 بخارا کسرت بوده و زیارت نیزت کشته اند غیر مودند که در سو حجاز بر شتر بودیم عظمی روید که  
 اهل کسرت از بیم و قلع و فطر افتادند در این مراپنکی اقصای دیدیم که حضرت بر سر سوز طایر شدند  
 فرمودند که غم مخورید که بخیر میکند و همچنان بر رو آب شرب اند تا غایت نذر الفو کسرت آرام گرفت و عظمی  
 بر طایر مولانا است قدس از اجله اصحاب و خلیفه اولی از خلفا اربعه اشخاص اند و بعد  
 طایری دبا طر است که تی تحصیل علوم رسوم شهادت آفرینند به طر که نموده تخریب تخریب نمود  
 و طر تربیت آنحضرت بدرجه عالیه ولایت رسیدند ایشان همیشه متوق بوده اند و علی الدوم در آن  
 بوده بجا و در عزیمت میرزا دخته با وجود درجه کمال تکمیل مادم اجفود و رسک ملازمان آنحضرت منوط  
 بوده و در ترقی و تزیاید حال مرده اند و آنحضرت ایشان را مجاده و عصاد و در بارش طایر اشخاص  
 نموده اند مولانا بعلت بر بعضی خدمت ایشان رساند که مرا کای فراق آنحضرت با تاس ایشان بازمانده  
 بخارا ایشان مشغول گردیدند قبایر که مولانا است در داخل شهر بخارا در شرق خانقاه متصل بودند  
 اخوند کمال الدین مولانا آخوند کمال الدین فغانزوی قدس المشهور باخوند کمال  
 اعظم مشایخ خلفا حضرت اشخاص و نسبت ایشان بحضرت بیافرا خان میر سید اصل جواد



از تا شکند متفیسه اند که در بدین حال که بخدمت حضرت اخسوس رسیدم خلائی کثیره از صوفیانی تھا  
از دجام داشتند توجّه تمام قلیله جا در زیر پشایان نشستم در نیجالی با خود اندیشیدم که اگر کسی  
باین مرید شود درین ایام بخت کمال و جنوع مرید آید باشد متقارن اینجالی آنحضرت مبارک از مریدان  
بسوی من جسته فرمودند که ای ملائی که شمار باین پشایانها آورده البته در حق شما خیر خواهد بود  
از این پشایان جذبیه میلی بخود یابند و قیام بدین کشته گشته بعد از آنکه ثبوت بیعت پیدا کنند  
در اندک مدتی انجذاب قوی در ایشان طاری شد ترک تحصیل نمودند و تجرید و تفرد اختیار نمودند  
بر یاصفا شاقه پرداخته اند تا بدین کمال تکمیل رسید خرقه صلا پوشیدند با وجود آن هرگز از  
حضرت یاغرا سواد چون از گذشتن ساعتی از شب فراق را در باستر احتیاج ده خود نیز موقوفات از دست  
استراحت نموده اند همین که صوفیا استراحت میکنند این بر خور است بعد از آنکه میل میکنند مسکن کثیره در نجالی  
و فرای و بامداد ایشان تعمیر یار و طهارت خانها بر سر زار خواجیه جهان خواجیه بزرگ را عادت  
آنحضرت بر پاشه نقل است که امام قلی خان یکی از مقربان حج در خجسته حکم نقل او نموده بودند  
شخص فرار کرده بخانها حضرت اخسوس نداده در الوقت آنجا ندید با مولا باستر در مراقبه ده اند قاصد آن  
خان بیعتا بر منبر رخا نهادند گفته اند که خانها با ما فرمودند که از اربعه اید چون شنیدند چنانا نیدیدند که در  
مراقبه نشسته چون مقتضای آنکس انداختند از حضرت سر زار آید بر خیمه یکدیگر در کج خانها بوده نظر انداخته اند  
مقارن اینجالی خم پاره پاره با طراخانها پرانسته بعد از آن با آنها فرموده اند که رفته بخان خود  
گویید بدوین این یکدیگر استاخیان کنند و وجود خود را با خم ندانند چون قاصد بخان فرستاد  
امام قلی خان به نیازمندی تمام آمده عند تقصیر است از آن مجرم عفو نموده اند از جمله نصیب  
ایشان جوهری که در بالا عقاید موصی و نافع و مقبول علماء مشهور و فاضل آنجا ندیده اند  
واقع شد مزار فیض ایشان در جوار مولا ناست متصل بودند در سمت راست آن واقع شده حوض مولا  
محمد قاسم البخاری دروازه آبی قدس از مشایخ اجماع مولا کمال الدین از اجله اصحاب  
شاه اخسوس اند اما حبس زده اخوند کمال الدین بوسیله آنحضرت مولا محمد قاسم بخارا را در نموده اند و در  
بدایت تحصیل علوم مشغول تمام داشته اند چون صحبت اخسوس گشته اند بمیراث آنحضرت واقع شده علم  
باطن و در مقام اجرام ترک شغل ظاهر نموده تجرید غیب ده با آنحضرت پسته اند بعد از آن حضرت فرمود



اند که مولانا فاکم شمار اور ساک طبقه خواجگان بنخرط گردانیدند مصالحت در تهمت که معلوم  
 پروازید که جماعت کثیره از شما متنفذ میکردند بنا بر آن از آن نفس حضرت مولانا فاکم را معلوم ظاهر و باطنی  
 میت کردید اعلم علما و استا فیقها زمان خود کرده نقل تکه در سینه بکند از شسته تا او فوراً حمل  
 نیامد آنها و عیون کشیده اهل مولانا غیبی بنحایت از بی نمودن ایشان علما و فضلا و مولانا فاکم  
 امر بستفا نموده اند اهل شهر و مجموع فضلا و اکابر و مولانا فاکم بنماز کا عید سرون دور  
 باطل اندازید بعد از آن و اجداد نموده بعد از آن خطبه مولانا فاکم بخشوع تمام و مسکن مستقبل  
 شد دست بر او بردند و خلائی بگریه زار در آمد بعد از تمام دعا شهر مراجعت کردند اما از باران  
 ظاهر نبود که وی که بخرق عادت او یکا فدا منظره بد داشتند گفتند آخوند حسد عاشق شد به باران  
 قال قال سفيان سمع ائمة في آنحضرت سید محمد ضیاء اما انکس گفته که بعد از او نماز عشا ضبط  
 بدو ایش پدید آمدند که نیری کم کرده هر زمان از خواب برآمده باز در حال میشوند بنا کا قطعاً بر پیدا  
 افتد باران بارید که رودخانه ها پر گشت نقل است در مرض اخیر قریب بحال می نمودند که باران ببارید  
 و بامید بیدار شدن فرزند بکسرت زمین سردی آسمان جمع میگویند که ملا شما را محل آید که زمین باران  
 ببارد آسمان دماند بان میاید که فقیر امر بر بند سمایان که اهل محاسن میست منیاجم که در بنجد العمر بر فقیر  
 بنده فقیر خست از این اعمال شرم میاید که بر این چنین داشته بگوشتن بارند بلکه بجا بگردن این عا صریح  
 است بر قبر برید که جزای این پیر نیست و قبر ابا علاء کذا رید شاید که دزیده انا عند المناء فلو هم  
 قبله ریم محشور کرم و در این فبق الاعمال پخته اند قریب ایشان برشته بر ضلع شما و غری فی شرح  
 ابی بکر اسحاق کلابادی تان که فقیه و تارخ فوالت است بکند از منقاد محرمی مولانا  
 صوفی ناصر الدین محمود البخاری قس از مشاییر اصحاب حضرت مولانا است بدست  
 عالم معلوم ظاهر و باطنی و ده نظام بر باطن با حق نموده اند و ایم در حال خود می  
 گوشه اند انداز علامت بزرگی از حبش بن پیدا بوده هرگز در جمیع عمر خود هیچ منصبی متقبذ نداشتند  
 اگر چه در ابتدا اندکی بدست ریس میر عقیق کشته اند بعد از آن که نموده و در سجده خود که در  
 مناجات و از جمع کثیر از درس خالص الویه میفرموده اند منصب سلاطین قبول نمود  
 اند که بطریق مدیه رد نمیکردند از آنحضرت بجا داشته که هر کس فیه صحبت میشد از عا به تکلفی



در مجلس فقیر و مهر یک بوده فقر او و کین نوازشها میگردند و بقلند ران مجذوب  
 میل عام داشته اند نقل است که حاجه کلان شریفی فرمودند که وقتیکه رتزد مولانا طاهر بنی میگردم  
 شخص فقیر تر که در خانه کلان مسکانشان کوه من اینهم آنستم که فرار نامم اول رفتم مولانا  
 صورت واقع را عرض نمودم ایشان فرمودند که ما قصد زینت حسن حاجه میبارد ایم با همرا با باشند  
 بجانب بیاض شود یار راه قسیم بنا کابلکوشه چشم منطری نظر کرده فرمودند که خوا کلان بنیان  
 خدمت کار کم شده انحضرت بنی شد چون بیم همان در بصلالین رار شام و از آن بنیجات  
 یافتیم و قاتل در سال هزار شصت و شش بر آنوار در جوار آخوند مولانا کمال الدین مولانا  
 در داخل بخارا حضرت آخوند مولانا عثمان طالقانی بخاری حجة الاسلام  
 مولانا طاهر بنی بخاری و در عصر بخارا خان اعظم اکابر بخارا بوده و صحبت شریفان طلبه  
 علم فقیر حدیث میخواندند و از رعایت توابع در شهر بخارا میر کز سواره کشته اند و بی  
 ضرورت بکلام مکرر نمیشدند و در ابتدا در طریقه علیه نقشبندیه بوده اند بعد از وفات مولانا  
 بحضرت ناشر نفی شده و ابتدا شاگرد علم ایشان بوده اند چون این تیر و کمانه اند و بعد از آن  
 این را التماس غیب که هر سه که طریقه مولانا ناشر نفی قدس است نموده اند ایشان را التماس  
 خانقا ذکر را بلند میگفتند عتبات حاضرین از اصحاب مولانا سر بوده اند و شریکها میخواندند و  
 و ذکر هر سه نموده اند آنحضرت خو و قطعاً ذکر بلند میگفتند و قاتل ایشان در کشته شدند و  
 بر آنوار در باغ غری خانقا ایشان در کرموسم بقا آورده و نیز مشهور است و اطلاع  
 حاجه محمد بخارا المشهور شیخ و خردمند از اجله حبیب است و کمال  
 اند ثبت روز در حد آخوند شریف و نمکین اند از خلوص نیت میر کز دست آنحضرت تقدیر  
 گویند که حضرت اند در حاجت مجرب است احیاً مایل کرد و اند بنابر آن حاجه محمد  
 آنحضرت بتقدیم میرساند از نیوایش را در آن کفنه اند حضرت حاجی رسول  
 قدس از حلقا حصر آخوند کمال الدین خرمزاد ایشان و صاحب مولانا مستر را نیز در میان  
 شرفین مشرفین و از حضرت اند مجاز و مخلص دیده و بعد از آنحال ایشان مدینه یا توده یا در  
 بنیاد شاد داشته اند و بمیه خلفا بیعت و بعضی از آنها مرید کشته اند مانند شیخ زاهد خوا عارف



و شیخ عبد الله و شیخ منظر که هر یک چهل حقه کدر اند بریافتند شایسته قشرباشان  
 در جوار مرزا آخوند کمال مولانا است و وقت شدت خلیفه میر محمد قدس خلیفه دوم حضرت  
 کمال الدین و زاده غیر و دریا جابر ترسودند و انداز آوازه طغویت منظور نظریه اثر آخوند کرده  
 اند و یکی از فضل ایشان اینست که حضرت زمامت خدمت مقدس خورشید بنموده بودند و بعد از آن  
 زکوار خود و حضرت زنده پادشاه در مقام شیخ و صدق ایشانست که کلام مجید بوده اند و نقل  
 که جایار حسین زیار بن قدیم حضرت آخوند بودند میفرمودند که بفقیه معلوم شد که از خلیفه محمد بن  
 منیره عهد واقع نگشته خانقاچه آخوند کمال با عانت آمد و حضرت یاری و بهجت  
 نمایان میر محمد تعمیر با سبب مبارک ایشان تیر در جوار حضرت آخوند کمال **امیر لطف**  
**میر کلالی قدس** از مقبولات حضرت آخوند کمال است عالم علوم ظاهری و باطنی بوده سالها در  
 اخذات دریافته است و طریقه از دریا گرم نموده و نیز سبب را دریافته اند چنانکه میفرمودند  
 و ولایت میان کان رکان طریقه جهریه نیز خدمت کرده در غایت دین و ستفاده با  
 ائمه خدمت راستن و تمام بود و همیشه در مقام تقوی و فنا بودند و همیشه در جیب مصحف شریف  
 بوده که بعد از فراغ مجلس تلاوت میخواند و فائز ایشان رسال مرار و رخ بوده مرزا  
 بر انوار و در جوار جابر رکواری خود و رسوخاربت **امیر علی قدس** از اجله اصحاب  
 شریفین با کمال دین و صل ایشان از قریه سیوخر که قریه است بر جانب غربی شهر از مضامین  
 رهیتن آریسته علوم ظاهری و باطنی بوده اند و طالبی که بصیحت مشرف میگشت از بر که اثر  
 نفس ایشان قوی متاثر میگشت بدایت حال مرید و والد خود بوده اند و در جوار کمال و  
 رسیدند و با شاره ایشان بسیار از مشایخ عظام را دریافته اند و فواید کثیره تحصیل نموده  
 گویند که بعضی طالبان اگر میخواهند طریق ذکر میفرمودند و بعضی را که بهجت بلند داشتندی  
 بطریق جذبه تربیت میخواندی و در رسوخ طریقه رابطه بستند نیز از ایشان و شتر ملحوظ  
 نمیشد که ایشان محذوب ملک بودند و این مقام مقام عالی گفته اند که حضرت سول الله در این مجاز  
 سالک بودند و همچنین ابوبکر صدیق با کمال حال استغراق شایسته بر سر شریف میخوانده اند و بر و  
 وفات ایشان در ایام دوست سید جانقلی خان بوقوع آمده و مرزا پر انوار در موضع سکر



از مضافات تراجم تو مان را مین در جوار والد بزرگوار شیخ سوحر قدس می باشد  
 پوشیده نماید که اسم والد شیخ امیر سید علی شیخ سوحر قدس است که مرشد مل عصر خود بوده اند  
 و از ایشان اشعار و لغزیه میانه اهل جد و حال مشهور است بواسطه آنکه در مقابل دیوان حافظ  
 شیرازی است این در نسبت سرسازد خود چنان بجز سعه امله والدین بکاشغری و آل میشود  
 باین یقه که را دشت شیخ سوحر بجزت حسین غریبان ایشان بجزت امیر علی ایشان بجزت  
 حافظ بصیر اعظم ایشان بجزت مولانا علاء الدین بجزت مولانا ابی اناس بجزت مولانا  
 سعد الدین بکاشغری قدس سره بجزت مبارک ایشان نیز در تل سوسی است از مضافات تراجم مستین  
 مولانا شمس محمد صرا از اجله اصحاب شاشخو راند و از آنحضرت خرقه خلافت یافته بجا  
 و مرخص گردیده سالها بمشخر مسجد کوی در دوزخ آب که در داخل بخارا مشهور شده اند  
 مولانا صالح شهرقبانی المشتهر بمولانا صالح ترکیسر قدس از اعاظم صحابه  
 و خلیفه دوم حضرت شاشخو ای اند از خلفای ربه ایشان در دین عالم و عامل و عالم  
 کامل و کامل بوده اند نقل کیم لاصالح قدس در داخل شهر بخارا در حوالی حوض خواجگان  
 قریب حوض یک مسجد یک مشهور بمسجد مرحوم دوشم بی رخون از مقام بسیار است ایشان  
 و شیخ نشسته اند و بر طالبان هدایت ده بدرجه کامل و تکمیل رسانده اند و در آن بزرگوار  
 چهل چایه متواصلا گذرانیده اند نقل کیم شیخ محمد جابان قدس که از خلفای اعیان کمال  
 شیخ اند و در غار یکد رماورا، الهربغا تیریک با آناموسوم معکف بوده اند و در آن  
 در طریق جبریه نظیر زما خود بوده اند در دوشم و در دوشم نظام مستانند و در آن مشهور  
 مطوی مشهوره اند که دوشم خط شریف در دوشم حضرت مولانا کرم صاعقه کباب دادند که از  
 تحفه مولانا صالح ترکیسر سال نمایه نمون آنکه با مولانا را در مقام ارشاد نشاندیم  
 و آنوقت متبرکه که را در بهمان عیت بجز از شیخ کلان عینا فرمودند که ورقه را بخدمت مولانا  
 رسانید مع ذلک طایفه عمامه مبارک خود را نیز ارسال نمودند ایشان در بهمان شب انعام و نعام  
 را بخدمت مولانا رسانیدند و بجز از آن فیض باد مولانا پیر محمد قبادیانی قدس  
 از اجله خلفا مولانا صالح ترکیسر اند صاریا و مقام با و عمار دقت و بوده اند و در صفت



ترک و تجرید و سخاوتی نظیر و در علوم ظاهری با طر حقا و افروشتند بعد تحصیل علوم در اعیه  
 طلب راه از باطن این سرزده قطع تعلقات نموده مشایخ بسیار را در یافته بالا  
 رخ نیاز باستان مولانا صاحب مالید بنظر کمیا اثر ایشان بدرجه کمال تکمیل رسیدند مؤلف  
 اثرات مشایخ میفرماید که قهر که با جمع کثیر در خانقاها خسرو بودم ابا خانقاها از اعتکاف  
 میآمدند عیبه خان نور مرقد با ابا بخارا نیز در آن مجلس نمودند حضرت شیخ پیر محمد زانوی مبارک الزانو  
 حضرت خان سائید جلوس نمودند در آن شان درویش را جذب در وقت سماع غلطیه  
 بفرزانه پانزانی شریف حضرت خان میر سید عیاض اهل محاسن استند که مانع آیند حضرت  
 شیخ فرمودند که این را بجا ندهد و اگر خوش بودی که در دیوانه و گاهی لطف و معارف از  
 این دو میشدند بسیار بر رو و کنایه حضرت خان باده لطف نمودند و خان رقت زیاده  
 در مجلس این نبود که بیادش با این عیاض اینچنین گوید نماید مگر آنکه مقام فناء شده  
 در آن مجلس بسیار در وقت وقوع شد مزار بر الزانو ایشان در جنوئل سوزن بر  
 این آرزو در ساغری قبر مولانا صاحب ترکیب باندک مستوفوع آمدت امیر عبد زید و  
 در آن مجلس دوم از خلق مولانا صاحب ترکیبی اند که سالها در خدمت مولانا صاحب در مجلس  
 مشغول معنوی و معنوی ایشان بوده از جمیع ائمه مشغول میگویند و در جمیع مقامات  
 اعتکاف از عین اینست که اثرات فرموده که فقیر را و قریب امیر عبد صحنه واقع در  
 وقت خلط و غده رسیدن قانیکه میان احد فقیر مولانا صاحب ترکیبی بود آوردن قهر  
 از غرارتیر کایا معلوم ایشان باشد مقارن این بلا توقف متوجه فقیر گشته فرمودند که انواقعه  
 در این رشتنه و تفصیل را و نمودند آن وقت نهایت حال ایشان بود او اسطنت عبد العزیز خان  
 نور مرقد و قایم از فیض آثار در تحت مزار مولانا صاحب ترکیب مولانا و در پیش  
 محکم مراد قدس از کبابا صی و از کل مجذوبان حضرت شیخ خسرو اند میفرمودند که سبب توبه و توبه  
 من حضرت آن بود که در وطن خود میبودم بهیچ سبب ناگاه سلطان جذب در وجود من و فرمود  
 و مرا از خود برد کاهی دور و در سه روز از خود غایب میم چنانچه در رفته کهها و فنی حضرت  
 خواجه بزرگ قدس بانه از اغرة ظاهر شدند و خواجه بزرگ بکریم عمیم ما را قبول کردند و نیکی



ازین عزیزان سپردند و تربیت من اشارت کردند درین واقعه فقیر با خود اندیشه  
 نمودم که عزیزی که مربی این فقیر اند یکجا باشند حضرت خواجہ فرمودند که آن عزیز در نجارا  
 در کدو و روزه سمرقند تربیت مستعدان شغول اند چون بخود آمدیم بعد از جستجو بوالد  
 خود در نجارا منزل مذکور رسیدیم چون خانقاه در آمدیم بمجر و نظر داشتیم که آن عزیز نشاند  
 بنازمندی پیش آدم تبسم کنان اشاره بآن واقعه نمودند و مرا قبول فرموده ارا  
 طریق نمودند و تربیت من حرمیند دل داشتند و سجاده و عصا سرافراز گردانیدند و حضرت  
 مولانا را بعمارت نیز شغل تمام بوده هر عزیزی رفتاری هر سالکی کرداریت بیجک ازین  
 انگشت اعراض نباید نه از عمارات بقع خیرات آنجنا بر سر فراز مبر که حضرت خواجگان  
 عمارات بسیار کرده اند چرخه چوپن که سابق بدور و روضه بوده ایشان از سنگ مرستانه و  
 نزد بان فیح که در سر فراز است آن تیر از مصنوعات آنجا و بعضی از اولاد خود را در و فلان  
 آن بزرگوار و فنی و ده و پنجین عمارات که در اطراف فرا خود ایشان است ایشان بسیار  
 درین آن آنرا در غجدوان درویش با دمیست اینهمه بداد و عتبات محبت  
 این در ایام سلطنت عبدالعزیز خان در فرا و شصت ها ریجین است و آنجا  
 چهار باغ این قریب حضرت خواجہ جهان برکت این است که این  
 صوفی میرزا خواجہ ولد مولانا محمد قدس بجا از مریدان شیخ  
 و هم از اجله اصحاب حضرت شاخسواند سار یافنا و مقامات بسیار بوده و فی  
 در کوی حضرت خواجہ او یکا غریب ده اند قریب خانقاه حضرت شاخسواند  
 موسم سبب در خدمت آنحضرت میبوده اند و بعد از انتقال ایشان در  
 خانقاه آن عالیجا بوده اند علی الدوام صایم الدم و قایم الیسلی و دانند  
 اشارت ارا و اراج طیبه بدر کوکلتا شش موطن شسته مدت پر سال  
 بعبادت در ریاضات مشغولی شسته اند نقل است که وقتی صوفی بجهت رسیدن  
 بملازمیشخ درویش بجهت مهربان فرستاده اند او در حیات تقصیر نمود  
 سیر کرده بوقت معهوده تأخیر کرده در بنو قشخ زند علی مؤلف ثمرات بابت غرض بوده



تقصیر محمد صدیق را عفو نمایند در جواب تند شده فرموده اند که تیر از کمان جسته  
 فایده ندارد همان روز خبر آمد که محمد صدیق را در موضع غجدوان بکار و زده  
 شده اند و ازین عادت ایشان حاضر زاجیه آمد قبر بمبیا صومیزا در تخت روضا حضرت  
 است بر فسلح و سر جنو صنف خاتقا قریب حرم افراغ که بجار و صنف ایشان آب می رود و حرم  
 مقیم قدس از قدما اصحاب حضرت است و خوانند در مقام مذکور است که حرم مقیم از مقبول  
 حضرت بوده اند که از کمال قبولیت امام پیشین از خود ست بوده اند و مدتی چند پیش در نماز  
 انجمن خود را در نماز ایشان پیوسته خواند که در علم ظاهر و باطنی ایشان در تریکیه تصفیه  
 کرده بوده اند قبر مبارک ایشان و مولا حرمت که تیر از مشایخ اصحاب خوانند در بخارا و در بر  
 و از ده فراتیل شورستان و تحام نام بکر جاد شیخ منظر قدس از اصحاب معتمد  
 حضرت است از اولاد حضرت خواجہ احمد سیو اند میفرمودند که شش در روز دیدم که منزل ایشان  
 منع که بر همه منازل فتنه در تمام مقام خانه ظاهر شد بآن مقام بلند آمدن کجا بر کسین  
 و در آن روز دیدم آن حضرت ایشان بطریق صبا و همای در منزل یکی از مخلصان شریف ایشان  
 خواستم که قعہ شرب عرض کنم و ایجاد گرمی صحبت عزیزان بکزیک شیشه فلان بنک آمده بود  
 انجمن رو بنقیه کرده گفت که ای در در آن بلند که خود را دیدم مگر همین صحبت چرا که یاران ما همه  
 وقت حالند و بلند نیست شیخ منظر را اشعار لغویت که از آن کسا ساکان روح و است مبایه  
 قبر حضرت در موضع سرل ریای زیاده رود بخارا که در است قریب کرم در کاشا رود بخارا  
 بر شمالی از حضرت خواجہ بزرگ است اینها مقدار یک سنگ تخت چنیا امیر طرف میثوی  
 قدس از اجله اصحاب حضرت است خوانند علم بعلم ظاهر و باطنی و در زهد و تقوی و ورع و عبادت  
 زمان بوده اند از اولاد امجاد سادات اعظام مولد و موطن ایشان در انا حیره اشتریا  
 ایشان بامیر طرف میثوی است که در وقوف موزکنا مسو و کشف است اشارت امول و فرید عصر  
 یکانه دهر بوده اند میفرمودند که در و شرف فیه قدم و اہتمام می نمودم در امر ایشان کمال  
 در طلب زہد بودم جذب صفت کثرت خدمت خاتقا حضرت ایشان منجذب بود که بیعت کنم و باز گشت بکیم  
 اما بواسطه لوازم تربت و صغری تعویق افتاد روز نماز چاشت می گذاریم حضرت را



باین فقر آشنایی ظاهر نبود نام مرا نمودند متوجه فقر شد فرمودند کُلْ فَعَلٌ مِنْ بَطْنِ طَيْفٍ  
 از آن طایفه که امت و قبیله خوش گشت و اعیان طایفه می ترکید بعد از آن چند ملازمین و سواران  
 ایشان در آخر عصر امام قلی خان را بر رفته و آتش شریف جوار فرار فانیصلی نو از حضرت خواج  
 ابو حفص بخاریت حضرت شیخ سرخ قدس از مشایخ صیحا حضرت شایسته اند از  
 اولایا با خنجرانی قدس که ایشان از فرزندان حضرت خواج بونف ای قدس بوده اند حضرت  
 سرخ قدس بسیار مقرب و پیوسته کار بوده اند بر گزارانیکه مکلف شدند نماز عت از ایشان  
 ترک نشد میفرمودند که روزی در واقع ترک جماعت نمود بواسطه آن که افعال کشید در  
 قبضه بلازمیت حضرت شیخ ایشان در خانقا فیض آباد رفتند و صحبت بونف در خارج خانقا  
 نشستم و بسبب عام اصحاب و افعال ترک جماعت در آن مدت در این بی اندیشه منشی  
 آنما ز کردند که غطر بود و عطا او تاثیر بسیار داشت همیشه جماعت نمود چون کعبه آمد و در آن  
 و تصرف نده بود از و بر نشد قبل از رفتن کج و نفس شایسته تاثیر عجز بود بعد از آمدن آن  
 مانده حبیب فرمود که غمناکم غیر از آنکه و وقت جماعت از من ت شد میفرمود  
 شیخ باکی نیست و جانقا عت فرمایید مرا اهل آن واقع محبت لایجا میسر بسیار شیخ  
 خیرتی قویه این که از تومان گاهم ابوسلم بر شمالی و غازی باند کشت حضرت  
 بانی محمد شکاری قدس از کمال اصحاب شایسته اند و مصنف کتاب کتبت از آن  
 بمقام العارفین و ایشان فرزند مولانا محمد الشهد شیخ فنا قدس اند و من العارفین  
 حضرت روز زیارت از ایشان شریف فرمودند بزار حضرت خواج بابا سماسی رسید بعد از آن  
 مزار شب سر حوض خواج میر شاه که از جمله اصحاب ایشان بودند پیوسته کردند ایشان مولانا  
 و مولانا حاجی محمد که از کباب اصحاب بودند بارقم چروند از حضرت بابا رفته به آن شب  
 ساعتی مولانا محمد فرمودند که در شب کل سیر از قبر مبارک حضرت خواج بونف و در این قوم  
 دیدم که قبر مبارک حضرت با شوق شد و از آن قبر حضرتان با پروانند و در میان عرض کردم  
 شب آنجا احیا کردند صبح بلازمیت ایشان آمد غایت کرده پرسید که چاک پیکار بسیار فرشته  
 بودند شایسته بعد از آن فرمودند که من از رفتن جانم و چرا که مادر حضرت بابا نفرشد بودیم







مکسائی قدس سره معروف ببلای خواجہ غجدانی در بدایت حال زمردیان مولانا  
 خور و عزیزان و بلخی و دهر مناضح و بعد از انشا انجمن پیوسته از ان نیز بارش طایف  
 و ساکنان مورثه اند مولانا عبد الرحیم قاری قدس سره از زمره یاران حضرت و از سکنه  
 بخارا بوده اند بالذات اصناف علوم آرد و حافظ قرآن بود حضرت الدین بی صفا اورد  
 با کمال تشنگی و زردان تصحیح کتاب طبر نموده اند و مولانا در مجاهد و سهر و محاسن  
 و سایر ریاضاتی نظیر بوده پنج بهتر سکارس می صامق تارک دست ایشان تحصیل علم نموده  
 اند مولانا عوض قدس سره از اصحاب حضرت اند بعد از ان سده باراد و بیعت ک  
 فرستد مولانا را بر تعریف که ده عصا و مسوا عطا نموده اند اصحاب مولانا مبارک باد کرده اند  
 غایت ایشان اشارت بکمال مولانا را که کار بر طریقت سلسله طلیه المنا خفیه طریقه  
 خواجگان ثانی بر حضرت با خط ارشاد و خانچه رسم سلاسل و کبریا و ان نیز منیر و نور  
 بغایت بی بیجاده با تعریفی اشاره بکمالی آن ات میکند میر با ششم منار می  
 مشهور با میر با ششم بکمال جذبه در نهان استقامت و استوار بوده اند امیر سید  
 الله کریم قدس سره از مقبولان حضرت اند فرین من ظاهر و باطنی و مکرر بیجا و  
 و شرف معهود اهل طریقت و فرین احوال باطنی از ان صورتی است بجلال کریم  
 شاه محمد کاتب قدس سره از اجله اصحاب حضرت و از مجذوبان و محبوبان کابو و  
 محمد قدس سره از مقبولان و مجذوبان اصحاب حضرت اند بعد از تعلیم و ادب و سلوک با  
 کشته بعد از مرگ حبیب بنی در بند صورت حضرت دیو خوا که از کباب او بیاندانند  
 و مجذوبان و موقد بکا گردید اند امیر با ششم دیوانه قدس سره از کباب  
 و ابدالان حضرت از ان بخت شمع نجی الدین سینه امیر با ششم طلیت  
 اصحاب عرفا و صاوت و حضرت اند مولانا حاجی محمد قدس سره از کباب  
 اند مولانا بالتوی میان کالی قدس سره از فضلاء اصحاب حضرت اند و ان  
 آراسته بالذات و اصناف علوم رسم خصوصاً و علوم دینی و عقاید مولانا صالح خرقانی  
 قدس سره از جمله مقبولان حضرت اند خرقان قبضت بزرگ از دلائل کمال مولانا شایب با



سره از مولی اصبی انحضرت اند و لدخواجہ عبدالاول ترستانی بوده و مشرف بعلم و نظامی  
 و باطنی گردیده اند حافظ بل قدس از مولی اصبی و ابا احتساجا بوده اند از بستہ بانو  
 و اصناف علوم و از مقبولان اصبی انحضرت اند با وجود تدریس رس اناده علوم رسوم و عتق  
 حکمت استقامت حد و ملازمت چندینموده و غیر مقتدران خود را علم نجارا از افعال حافظ بل اند  
 ایشان و زینت شیخ ابوبکر اسحاق کلابا دیرینه حافظ باقر سنو خان قدس متقبول  
 حضرت اند ملا درویش محمد چراغ رند نومی قدس از یاران ایشان صغیر ایشان  
 مدتی چراغ در محال صحبت اقام نموده از جمله مقبولان گردیدند مولانا ابراهیم کلان  
 از جمله اصبی انحضرت ایشان را در جوانی با مد و علاقه محبت بود که روزی مجلس حضرتشان در کلا  
 در مقارن آن حضرت دانه که تاکی غم فرزند مینجوری شریف شد این را خوانده اند  
 و مینجوری شریف بنیازی جبهی چشید ولی باید که در صورتی ازین بل و دودر بلذر  
 برای نجات عقل نهاد نباید بر سرالبتادن مولانا میر علی قدس از قدما  
 و یاران کلاما ده حضرت انسواند ایشان مولانا میر کویتین زیر سر قرار و مشهور  
 است از جانشینان شیر محمد زورقی قدس از یاران ابرار و کرم روان نشانده شیخ  
 ایتھانی قدس از مقبولان و مجذوبان حضرت بوده اند ملا عبد السلام قدس از  
 مدای کلاسی اصبی انحضرت بوده اند و بهمانند سلاطین کان و ان اقام نموده اند و  
 ازین میان که به توجیه بواسطت میکشود اند حافظ محمد حسین سو قدس از مقبولان  
 و مجذوبان حضرت و روشنانند محمد ملتانی قدس یکی از درویشان صاحب وقت بوده  
 مولانا حاجی محمد علی قدس از منظوران مقبولان ایشان اند که در سمرقند و بلخ  
 انحضرت را خوابیده رفته در سلک اصحاب ایشان منخرط گشته اند ملا کوکبی قدس از اعزّه اصحاب  
 حضرت ایشان در لغو وجود و انکسار مسکنت افتقار استقام تمام و شسته در در میان اصحاب  
 فردری دید اهلش بنده میکردند مولانا عبدالحق قدس از اصحاب چاکر دین و مخادیم  
 و روح شریفانند ملا سید محمد رند نومی قدس از اصحاب نیک عفا و صا اعما و حضرت  
 درویش دوست محمد ستور قدس در بلخ در روز حضرت ایشان را دیدند در سلک



[illegible]



آنحضرت از یاران خود پس کسی گرفته همراه نمازگاه بخارا متوجه شدند بعد از آنکه نمازگاه  
 نزدیک رسید فرمودند که رجاء الله در نمازگاه جمع آمدند و از تطائی میبرد میخواستند که پیش  
 از بخارا را راند چون نمازگاه را دیدیم معلوم شد حال آنکه حاضرند خود آنچه من و آنکه می بودند  
 در مسیر آنکه به فلان فصل طالوت بالجند والی آخره تفسیر میکردند چون حضرت از دور رسیدند خواججه من و  
 که در آمدیم بنده طر شایم بعد از آن نیت کوفه فاتحه خواندند و مراجعت نمودند بعضی از یاران گفتند و نماز  
 آنجا میباشند و هم آنحضرت فرمودند که دید آنجا کسی نیست دیدند شهادت و کجیل الحومر سیما بنیاد در میان  
 میخان از بخارا را بدینجا بلخ رفته و قاتل در دلا بدین بو بعد از آنش نشان را در بلخ  
 از او بود و بیچاره موسوم بنویس علیهم فوین دهاند و ذکر فرار منوره حضرت

### انحاء بزرگ علیها الرحمه

آنکه بنده العجایب خود میفرمایند که واقعه رابعه در سبب تصنیف این کتاب متعالی خطاب  
 بآن بزرگوار است بی شک و تردید شایسته جهت وی از بخارا بسم قندم از بی خبری با آن  
 در آنجا که بجا رسید تا کبری میگردند حق با کاشانند و از سلاطین غم برم و طریقه مرضیه با  
 به بیت و ملاجه و زنا و نسبت و دزد فقیر را بجلول الحاد و تشبه و تعطیل مسند و نسو گردانیدند  
 تا نمانی که منافقان هم از جمله اصحاب قاصد و باعث گشتند ربا افش بیند و بیند  
 بالحق است انهایین و بیلد تشبیه بر دهم شهر حجاد الاول تارخ نهضت و وقت سرد  
 ظهوریه قدیه و هم بصط خون بگوش فقیر خواندند و از مخر و ش آس و ش کلمات غرایبه حکایات  
 عجایب در خاطر فائز ما تمکن و تمثل گردانیدند و امر کردند تا رساله العجایب و مجمع الغرایب بزمام  
 متاع نظام فرزند امیر علی بن خواججه سلطان عالی سر و دیو ملوید من الولی مرقوم و نسو گردم جتا اعجاز  
 شوهر بود موسوم بایر فرخ در دوازدهم ما سوال از نهضت بیفت بجوار رحمت انفا کرد انجا  
 سرداب باغ حرم و فن کردند و در سرداب استوار کردن غانیمت با روز از شهر بخارا آمدند که کار حرا  
 شریف آوردند اکابر بخارا شریف نیز آمدند آن مجلس بگفته بود و در بنیان رسم پاشا با تقدیم رسا  
 ابل مصیبت را ارضی خوش شوسا و نسبت مجلس سرفایانم فرمودند همه شوق و مرقه ای کردند  
 و یکدین میان امیر فرخ و میان او با یله حضرت یوندم دوسا مانه پیش کم یعنی در نهضت نه بوده



و خانه آنجا صالحه عالمه رحمه الله علیها زینجا و کاشکر بوده و بی بی از نخت و کانه  
ایشان است و الله فقیر می نمودند که چون کاشکر آن جان بدیم بر سر بالین این جان کاشکر و سمنه  
بی تشتر و یابانی آب زندگانی بدو حسن و نیک و نقابی کی از نخت چون لال بدین تو دیدم در چشم  
کنند و بر سر بالین جان تسلیم کرده است نقاب و فرادی صد کا و بای زینجا و وصیت تعمیل خوش نموده  
بودند و کینز که شیرین دختر نیک و آب نخت و بعد از تمام غسل زهره شریفه و هم بر سر تخت جان  
بخت تسلیم کرده کینز که کاشکر شیرین پایان پاک ایشان مدفونند امیر خضر و در رضا ایشان از در  
وصیت تمام جنازه ایشان شده بیمار و در عکای بخارا و خراسان با جمعهم تشییع آوردند و در قریب نزار کاشکر  
جنازه ایشان گذارید و شب سردا به باغ حرم همچون کنج ارم دفن کردند پس با کوه کانه بابوت  
بر دوش گرفته جان کاشکر تسلیم کرد آننون وی در باغ حرم رخت جوش و در یک کسین از وی از نخت  
نداده اند از وجه وی در پایان از نخت خرد که در بالا سر او زیارت و تبرک و پیکر زینک کاشکر ایشان  
آورده بود و قبر وی پایان پاک ایشان دیگر در اینجا و سردا به باغ حرم و در نزار کاشکر و در باغ حرم  
در زیر جوش بطن هم کرده اند حالیا حرم کاشکر در اینجا دفن ناست همچون ره سیرین از نخت  
الابر که سیکه خدایش ز رکنند و کذا مقابر ادبیا الغیبه فی الارض کلام بخیرین الاما تا الله و هم  
که در خانه حرم خست بودند و دوزخ زینه بود و زینجا و کاشکر کبریا در خلاص نهشتان ایشان  
و بیت میخواندند و حضرت ابراهیم از نخت میکروند و خوتین عصمت در آن مقام هستند و فقیر می نمودند  
زیننه اول ابراهیم که ز نزل میکروم زینه دیگر ابراهیم زینجا فرو و میام و در نخت از نخت  
پایه درون بردند و بعد هیچ کس محرم راز من و کس قوت که با ایشان  
اسامی سلیمان خیل و تو بهما حکامی یانی و الله فوق الله به و تا علی الصغیر و که در از نخت  
از ایام و تا هم بر در سردا به باغ حرم و گفتند که مرا آواز میکند حال و یافت و پایان  
ایشان مدفون است بمقدار بطریق اختصار از مناجات ایشان که مستطیر لعلی و الغزایب که نخت بند ایشان  
مناقب علیه پیشه که رسم کبر که مفصل میخواند جمیع عباد لعلی نماید از پرانوار ایشان چنین از نخت  
سنگ زار و تبرک و ذکر حضرت قد و قالوا صلیس قاسم شیخ عزیزان  
ایشان را تربیت از حضرت و کی کو نوری قدس بود ایشان را از نخت شیخ خد و اد بوده و تا عجب







عصمت نمایند قبر مبارک در جوار مزار فایض الانوار حضرت خواجہ احرار است قدس سرہ الہی رحمہم و کرمہم  
 حالاً شیخ اشرف قدس سرہ عملاً زمانہ جمعی اہل عرفان حضرت عالم شیخ عزیزان را در حین  
 شیخ بن و شیخ بودہ سلسلہ انت این بصد صلب حضرت خلیفہ اول اہل المؤمنین صحت بنی اکبر خراسانی  
 پیوند بہت اتفق در این دین است کہ حضرت پریم شیخ عزیزان دہ اند این جہہ افلاک است ہا  
 کرامت حضرت فاشم شیخ عزیزان دہ اما مشایخ فنیون علم دینی و تلیق فیض از است العلماء مولانا عصمت  
 نمود انداز برکت طبع این محیط مع وینایح حکمت و تدبیر است کہ در منہ حضرت جہہ این است در  
 قریش و زبیر یکبار چہل سہ فوتیہ اند تارخ فخر العلماء زبیر اصحاب کرام افسوس کہ در تہیک ہم  
 کہ اہل ملت دین تارخ برکوی جواب کہ فخر الاسلام رضو کبار علی باد کہ قریش از توابع ولا سمرقند و کر  
 حضرت خواجہ محمد امین ابن حضرت محمد و غلام قدس سرہ جہہ قطب الصلحین شیخ زبیر کلا بودہ رحلت الہی  
 باشد والد خود چون سردرگن خواجہ جو بیایند دارند کہ فرشتہ توجہ تربیت آن کہ ہدایت  
 او تادی رہانہ در تہیک تارخ خلوت صیو معنای کہ قریب در جوار والد خود و فرشتہ  
 زیارتی کہ و کہ حضرت خواجہ فاشم قطب دین است کہ دایرہ دیانت محمد صم و فاشم  
 ابن محمد امین قطب الاقطا حضرت مولانا خواجہ کاشم قدس سرہ اند زیادت از حد بسیار است  
 کہ آما و خوارق عادت بودہ در تہیک تارخ چہل شش می و جہہ پر فتوحش و فضا عالم  
 نمود تارخ زبیر خواجہ فاشم قطب عالم کبنا نا انجم شلکون فغان مہ از افلاک بلکہ  
 قطب شلکون در تارخ فواو خرد زبیر خواجہ فاشم تارخ و کریش و کمالا  
 بن مولانا خواجہ کاشم انجنا قطب دین و ہر دین است بودہ ہمیشہ زبیر دین عبادت الہی  
 ضلالت و شکایت کرامت ساینہ فوجا بن با مولانا پانہ در یک وقت و تارخ و زبیر  
 رفتند بر دوار و ہا سیر بر دینہا از زبیر زخم کرد و آہل مکر و دہ  
 این در قریش ہبیم رفتند و آخو و کرسان کمالا و شرح جلال شریف کران شریف  
 اسطریقت دارالدین ملکہ بحر الہی بوی قاضی محمد صفاق رحمہ اللہ مولانا سمرقند  
 کہ کمالا صوی معنوی در تہیک تارخ کہ بعد چہ زبیر تارخ اسلام دین زیارہ مدینہ منورہ  
 بیصحت شکوہ شریف زبیر تہیک بودہ در تہیک بوطین دہ سمرقند آمد امین شریف کران



آن سعادت آیات بسیار است از انجمله حاشیه بر تفسیر قاضی بیهناوی و حاشیه  
 فوائد ضمیمه مکتوب جامی شیخ در غرض نه از شنیدن حق بود و نه لایق کند و زرار خواجگی  
 درین فن گشته و ذکر حضرت شیخ خدای او قدس سلطه الاولیا و بر باله الاتقیاء  
 غوث الاقطار حضرت شیخ خدای او سلوک توفیق و طریق یتغذو و یطعم بود نسبت اوده او شیخ جمالیه  
 عزیزان بود آن ذیل تربیت مخدوم اعظم شیخ خام بودند از زبانی که شیخ خدای او بوجو آمده  
 چهل شب بر آن آسمان لایت بدسیر گشت اجرا غراز بر توجعاله کمالی می فروخته و این امر شایسته  
 بود و با کمال است از مستعد از بر توبه است حضرت شیخ را حق روشن دید بر آبر و مدارج اختیار  
 و این چنانچه عالم شیخ در کتاب بیان نموده در سنه ۹۲۹ هجری بمقام قدس شیخ مرقد  
 مبارک فرموده به فرسخ از سمرقندت یزار و یتبرک حضرت اخوند ملا عزرا  
 در آن ایام از اعظم خلفا حضرت شیخ خدای او دادند و جانشین ایشان مخدوم اعظم ده  
 و بیست سال مراد بوده اند و با یکدیگر ملاقات میکرده اند و روزی با هم ملاقات کرده و هم  
 گفت و گفت تفاوت حضرت مخدوم اعظم و صاحب خود را بملا عزرا نداده اند  
 و این را میگویند و یافته اند و دواع نموده بهمان سال اخوند ملا دلی از دنیا رفت  
 و در آن قبر مبارک ایشان در میان کمال است و میدانند که شیخ حضرت قاسم از مریدان  
 ایشان است حضرت میر کمال شیخ خلیفه عزیزان قاسم شیخ قدس اند و هم از  
 از والد خود قسبه شیخ یافته اند و قزوالد ایشان بصحبت خدای او رفته اند مجمع عظیم در آن  
 روز بوده پر سجدند که پریم را بنیاد می ایشان گفته اند که سوار گنود فرمودند پیاده چرا  
 نیار و عرض کرده اند که موزه داشت گفتند چرا پا برهنه نیار و در ظاهر شد که ترابوی  
 التفاتی نیست و قمر شود که پریم عاشق شود ازین عنایت ملقب پریم عاشق شده اند  
 حضرت پریم شیخ میفرمودند که در آن عکاف در حلقه هر خود نشسته بودم مرا غیبتی شد  
 دیدم که کاسه کلانی پر از شراب حقیقت از غیب بمن دادند من بحضرت و شتم ایشان  
 تمام نوشیدم چون بخود آمدم بخدایت عرض نمودم آنکجا بندق سماع برخو بسته فرمودند که  
 آن کاسه اثر ریاضت شما بود که شما آوردند شما تعظیم او را و با بام عرض کردید ما شمار در



کل دادیم که بروش ما و والدتان و حضرت عزیزان شیخ خدای او عمل کنند بعد از آنکه عمر شیخ  
 پیرم هشتاد و هفت رسید فوتیده اند و مرا ایشان در قریه رسید متصل خانقاه ایشان  
 حضرت احمد و ابی از شیخ کمال الدین بوده و در آنجا بعد از آنکه از آنجا رفتند و در آنجا  
 عمر قندری یکی روزهای آن حضرت اخوند مسلمانان کشته و آن خلیفه ولی اند که در آنجا  
 پیران شیخ کمال الدین تخلص آن افغانی مولد ایشان افغان که از نو حیرت داشت و بسیار وضع آبا و  
 سمرقند بود و آنجا حضرت عزیزان خود را شیخ از کمال صبی حضرت شیخ مورد و دیگر خود را امرام  
 بوده و حضرت خود را روزی حضرت عزیزان ملاقات دارد و در آنجا فرمودند از زبان جمعی که میگویند که در آنجا  
 رست یافتند و آنجا رسید از آنجا فرزند آن شیخ حضرت خادیم شیخ عزیزان و بگویند خود را در آنجا  
 شیخ شیخ در آنجا حضرت عزیزان و شیخ فرزند سوم حضرت نام شیخ تکمیل ایشان از والدین ایشان  
 مولانا امان از مریدان حضرت مولانا و در آنجا فرمودند که حضرت عزیزان را در آنجا فرمودند که در آنجا  
 ایشان بیست و دو سال در آنجا بودند و در آنجا فرمودند که ملا و استیکه هر یک در آنجا میگویند  
 کردم که بطاعت ایشان چه میگویند که آنچه در آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 اسوانه پدر المنیرین و آنجا ایشان را علامت و روش میگویند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 بوده و میگویند که در آنجا شیخ جدی و در آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 ما شما را علم ما علم کنیم فرمودند که در آنجا شیخ و در آنجا فرمودند که در آنجا  
 در آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 شیخ تیرازان ایشان را تکمیل ایشان را از مقصد این سلسله ندانند و در آنجا فرمودند که در آنجا  
 فرزند برادر ایشان ایشان را تکمیل ایشان را از مقصد این سلسله ندانند و در آنجا فرمودند که در آنجا  
 شیخ و حضرت شیخ علی خلیفه امین اند این بزرگوار در جواب حضرت امام عیسی علیه السلام فرمودند  
 فرمودند که فراموشی در قلعه از آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 ایشان را با علم ظاهر و باطن و در آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 علیه مرتد شد اما در آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا  
 موضع مذکور را کرده و آنجا فرمودند که در آنجا فرمودند که در آنجا







[illegible]







صدقه از اصحاب حضرت شانه و از اولاد ایشان در سفر و حضر قیام بیل و صلوة و تلاوت قرآن اصل از ایشان  
 متروک نگشته بود که حضرت آن در سفر و حضر در نصف میل فرموده اند که از اهل قوشون بوقت کسوف قیام دارند  
 ملازمان یک یک تفحص نمودند و سوأ خلیفه عیسی علیه السلام خواندند و ایشان بتلاوت قرآن مشغول بودند که کتاب بسم الله تعالی  
 باسم سکا امیر نصران و مرتباً لیس دهاند و در اینجا بر سر خط و عموماً درج نموده اند با آخر منصبی  
 و حکومت قلعه عزیزه منصوب شده اند و در سر فرار جبر و کور خود بنا خاتماً نموده بتاریخ یکصد و  
 پنجاه و شش و فانی دهاند حضرت خلیفه محمد شریف بلخ خردش از اصحاب حضرت ایشان اند و در این جهت  
 خلیفه رحمت شهر سبز رشید از آن حضرت پیوسته اند و از برکت ایشان این بذر رشاد و اجاز  
 مشرق شده در بخارا بمسجد زبده مقصد و مرجع اهل خلافت گشته اند و فواید بار طوار ایشان غالب بوده و اصل  
 اجداد ایشان از اقم ابلا بلخ بوده اند خلیفه شاه رحمت خود از اصحاب کبار حضرت ایشان کمالاً  
 نقشند از حضرت ایشان حاصل نموده اند بعد از وفات حضرت ایشان بر باستان و مجاهدت آپردا کار و وقت  
 رون یافت و در تومان آفرین بنای خاتماً و حجرات نموده مرجع اهل خلافت بوده اند تحصیل کتب متداوله  
 اقطار نقضاً عطا الله الله شیخ الاسلام بخاری ده بدر کمال رسید خلیفه صنعت خود  
 از اصحاب کبار حضرت ایشان همیشه عطا و صفا خود بوده بعباد او و باستان بستان عمر خود که در آن  
 قافرا و ده سم قدر که ایشان بعد سن چهارده سالگی ایشان خوب پهلوی زمین نهاده و با هم  
 اند و هم مستغرق نوار و احوال میجو و از اولاد حضرت خاتماً و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
 آفرین گشته اند چون شریف ایشان بهفتاد رسید در حالتی که نزع روح گشته اند و در آن وقت  
 و حاضرین بوی متلذذ گشته اند که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
 قریه سونا خجرت خلیفه عبد المؤمن بن س از اصحاب کبار حضرت ایشان است که در آن وقت که در آن وقت  
 تلاوت قرآن کرده بعد از آن بوقت وفات حضرت ایشان خلیفه محمد بن س رسید با عطا و صفا  
 ایشان حاصل نموده و نیز خلیفه عبد الرحمن مخدوم در سبب رسیدن ایشان به آن وقت که در آن وقت  
 منزل خود در خاتماً فیض کما میقم الحال که در خلیفه ملازم بلخی است از اصحاب کبار حضرت ایشان  
 و از شایبلا خوشتر اجعت نموده بهد اخلق الله مشغول گردیده اند خلیفه عطا و صفا و الله و الله  
 از اصحاب حضرت ایشان کتب لقیبت حدیث حضرت حاصل نموده در سبب شریف و طریقت پیغمبر بود و با مجاهدت مامور شده اند











مغفورست ع احسان ہنرمی نیست بامید تلافی نیکی بکسی کن کہ بکار تو نباشد  
 کریم را نظری نیست بر تلافی نذمت چه کرده بود کلستان کہ سبز کرد بہارش مناجا  
 اٹھی دوران دم کہ شبستان حیات مابد یبا چه مطلع صبح محبت رسد و غم جہرت  
 بدیدہ ماجلوہ و ہد شربت شین شہادت ایمان از لب بای بیان وسین سجا  
 جادوان از تازی تن عریان و الف الفت احسان از نون نفس بی سیان  
 دورمداری نظامی امی زہیب حکم تو خم زدہ قامت فلک خطبہ یابی  
 و جدہ لا شریک لک قطرہ ابر رحمت کر بچکد بکام دل ایریاز کو مبارک  
 امید کو بچک الحمد للہ اولاد و خدا و ظاہر و باطن و صلواتہ علی سیدنا  
 محمد و آلہ و صحبہ و سلامہ اللہم اغفر لک و لکاتبہ و لمن قرأ و لمن نام  
 بخیر و سایر المسلمین و الحمد للہ و صلواتہ علی سیدنا محمد و علی آلہ  
 و سلم حبنا اللہ و نعم الوکیل تمت ہذا الکتاب بعون ملک الموت و احیا  
 بید العبد الفقیر الحقیر اضعف العباد اقل اہل البسلا و الراجی بلطف اہلک  
 الحق المبین محمد ناصر الدین الحسینی ابن حسین عفا اللہ عنہ و عن جمیع المسلمین فریوم  
 عرس حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحبہ اجمعین الی یوم الدین فرستہ

## تاریخ

لطف او ندیدہ یاد بخند  
 بہرہ و از لطف کشت صفا

شکر و سپاس از حد شمار  
 کرد چنین طبع ملک بخار  
 یافت چو تمام طبع از پی تاریخ

بر نعم ذہن بر کرم کردگار  
 را می شنید خوشدست  
 کرد رقم کلک تحفہ خوبی بازو

لہ الحمد کہ این نسخہ متبرکہ کہ مادہ دوران از روی نسخہ الاصلان در سنہ ۱۳۲۸ در سال  
 کتابت در آمدہ با خستہ تمام انجام یافت مشکو در بہرہ میگرد میر و کو بکو  
 جستجو کن جستجو کن جستجو تا توانی زاویا رو بر متنا جہد کن و اللہ اعلم بالصواب

الحمد للہ علی کل حال و الصلوٰۃ و السلام علی الامان کلان علی الانبیاء و المرسلین کلما ذکرہ الذکر و کلما غفل ذکرہ لغافل  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و سایر اہل بیتہ ما یغفر لک و لکاتبہ و لمن قرأ و لمن نام  
 م م م م م











